پرواز در ملکوت

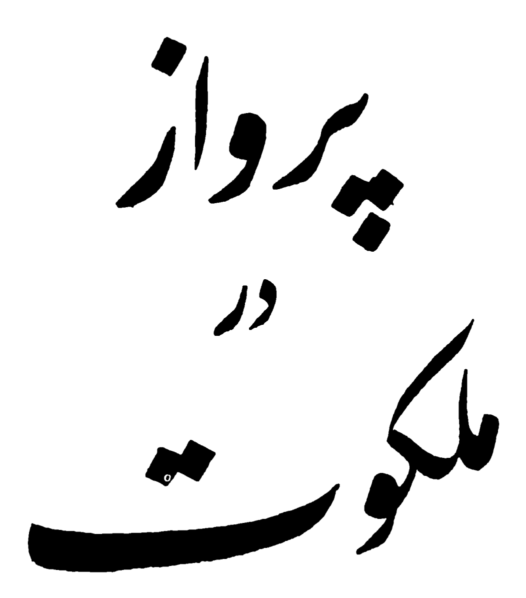
مشتمل

بر آداب الصلواة امام خمینی



جلد اول

تألیف : سیداحمد فهری



الصلوة معراج المؤمن : رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

به سالکان راه حق

به شیفتگان بزم وصال

به پرسوختگان شمع حقیقت

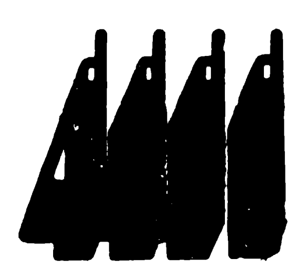
به دل باختگان جمال محبوب

به پاك بازان که نوای جانشان هم آهنگ با عارف شیراز مینوازد :

درنمازم خم ابروی تو در یادآمد   حالتی رفت که محراب بفریاد آمد

تقدیم میدارد

سیّد احمد فهری زنجانی



* پرواز درملکوت
* حضرت امام خمینی
* سید احمد فهری
* جلد اول
* نهضت زنان مسلمان
* ۲۲ بهمن ۱۳۵۹
* خیابان جمهوری اسلامی ـ قسمت الف ـ کوچه سیدهاشم پلاک ۱۴
* تلفن : ۳۱۴۲۷۵

پیش گفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله و الصلوة علی رسول‌الله و علی آله خلفاء الله

۱ـ خداوند بزرگ به‌مقتضای ربوبیّت خود، برای تربیت بشر و رساندن او به کمال شایستهٔ خویش یك سلسله عبادات ووظایف اخلاقی معیّن فرموده است تا آدمی در سایهٔ عمل بآن عبادات و بکار بستن وظایف اخلاقی به کمالی که برای آن آفریده شده است برسد، و بهرهٔ خود را از لذایذ روحی و معنوی در عالم دنیا وجهان آخرت بدست بیاورد، زیرا مادامی که بشر گرفتار رذیله‌های اخلاقی‌است وکردارهای زشت و ناروا گریبانگیر او است، نیروهای معنوی و قوای روحانی او هم‌چنان در مرحلهٔ استعداد باقی مانده و پا به عرصهٔ فعلیّت نخواهد گذاشت، و تا چنین نشود و استعدادها ظهور نکند، بواسطهٔ نداشتن سنخیّت با عالم معنا درك آن لذائذ ونعمتها برای او امکان‌پذیر نخواهد بود، هم‌چون فرد عامی و بی‌سوادی که او را به کتابخانه‌ای برند که پراز گنجینه‌های دانش و علوم بشری باشد و یا در کنارفیلسوفی جایش دهند که جهانی از دانش بوده و پیچیده‌ترین مسائل‌فلسفی را به نیروی دانش خود حل کند، آیا این فرد عامی ودرس‌نخوانده ازآن کتابخانه و این دانشمند بهره‌ای می‌برد؟ هرگز نه، بقول عارف شیرین‌سخن شیراز:

ز میوه های بهشتی تنعّمی نبرد　　　　هر آنکه سیب زنخدان شاهدی نگزید

* * *

۲ - هر چند آفریدگار از آفرینش جهان، هدفی شخصی ندارد و به حکم غنای ذات و بی نیازی مطلق که او را است هدفی که فائده و سود آن به‌ذات‌مقدس بازگردد نمی‌تواند وجود داشته باشد:

دائماً او پادشاه مطلق است　　　　در کمال عزّ خود مستغرق است

او بسر ناید ز خود آنجا که اوست　　　　کی رسد عقل وجود آنجا که اوست

ولی در عین حال مسلّماً آفرینش بی‌هدف نیست و هرگز نمی‌توان گفت که جهان خروشان هستی و کاخ باعظمت‌وجود، بی‌هدف است آنجا که خداوند بزرگ می‌فرماید:

ماخَلَقْنا السَّمواتِ وَ الأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ، ما خَلَقْناهُما اِلّا بِالحَقِّ وَ لكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۱)

ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنها است به بازیچه نیافریده‌ایم بلکه آفرینش آنها بحق و راستی است ولی بیشتر مردم از آن غافلند.

هدف از آفرینش هرچه باشد مسلّماً انسان در میان آفریدگان برای هدفی بالاتر و مقامی والاتر آفریده شده است، مقامی که تنها انسان توان تحمّل آن‌را دارد، نه زمین با کوههای سر بآسمان کشیده‌اش و نه آسمان با منظومه ها و کهکشانهایش.

دیگران قرعهٔ قسمت همه برعیش زدند　　　　دل غمدیدهٔ ما بود که هم برغم زد

نظری کرد که‌بیند بجهان‌صورت‌خویش　　　　خیمه در مزرعهٔ آب و گل آدم زد

---

(۱) سوره دخان آیه‌های ۳۸ و ۳۹

إِنّا عَرَضْنا الْأَمانَةَ عَلَى السَّمٰوات وَالْأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ .

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

کریمهٔ مبارکهٔ « وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي » رازی از این هدف را در پرده دارد که جان زنده دلان همچون پروانه در شعلهٔ شمع ، از سوز آن میسوزد و میگدازد:

مژدهٔ وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

* * *

۳ـ برای رسیدن به این تکامل، مکتب‌ها وروش‌هائی ازطرف افراد که مدّعی تربیت بشر بودند ـ از انبیاء الهی و دیگران ـ مطرح شده است که بررسی آنها خارج از هدف ما است و آنچه از نتیجهٔ بررسی دقیق و همه جانبه در روش های ارائه شده ازطرف غیرانبیاء می‌توان در یك جمله خلاصه کرد آنست که هیچ کدام از آنها خالی از افراط و تفریط نبوده و نتوانسته است غریزهٔ حبّ کمال را در نهاد بشر اشباع کند.

در این میان پیامبران و سفیران الهی راه تکامل را تنها درعبودیّت و بندگی تعیین کرده‌اند تا آنجا که از پیشوای گرامی شیعه نقل شده است که فرمود :

«اَلْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهُهَا الرُّبُوبِيَّةُ » : بندگی خدایمتعال گوهر تابناکی است که هر کس در فروغ آن رهروی کند سرمنزلش حریم کبریای ربوبی است.

بولای تو که گر بندهٔ خویشم خوانی ازسرخواجگی کون و مکان برخیزم

و در حدیث صحیح که دانشمندان شیعه وسنّی ازرسول خدا نقل کرده‌اند که « ما تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنّافِلَةِ حَتّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسانَهُ الَّذي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّذي يَبْطِشُ بِها . . » (۱)

(۱) در اصول کافی ج ۱ ص ۳۵۲ این حدیث باسند صحیح نقل شده است .

بنده در نتیجهٔ شدّت قرب بخدا تا آنجا رسد که حق تعالی سمع و بصر و لسان او شود .

ترسم ای فصّاد گر فصدم کنی — نیشتر ناگاه بر لیلی زنی
زانکه از لیلی وجود من پر است — وین صدف پر از صفات آن دراست

«وَ فِیْ ذٰلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ» .

***

۴ - درمیان عبادات ، نماز یکی از بزرگترین فرائض اسلامی و عالی ترین کلاس مکتب تربیتی اسلام است .

تشریع این عبادت بزرگ برای برقراری ارتباط بنده با خدای جهان و استحکام مبانی بندگی است .

نماز به‌نمازگذار نیروئی می‌بخشد که هم چون سدّی محکم در برابر گناه وپیش آمدهای ناگوار مقاومت میکند (۱) .

بسیاری می‌پرسند عبادت برای چیست ؟ مگر خدایتعالی بعبادت ما نیازمند است که ما او را عبادت کنیم ؟ آنان تصوّر میکنند خداوند در عبادت ما هدفی از برای خود در نظر گرفته است و عبادت های ما بمنظور تأمین آن هدف است در صورتیکه این اشتباهی است بزرگ ، عبادت بخاطر رفع نیاز از ساحت قدس او نیست طاعت و عصیان ما هیچ نوع سود و زیانی نسبت بحضرت ربوبی ندارد .

علی علیه‌السلام در پیشگفتار خطبهٔ همّام فرمود : « اِنَّ اللّٰهَ تَعالی خَلَقَ الخَلْقَ حِیْنَ خَلَقَهُمْ غَنِیّاً عَنْ طاعَتِهِمْ ، آمِناً مِنْ مَعْصِیَتِهِمْ ، لِأَنَّهُ لا یَنْفَعُهُ طاعَةُ مَنْ اَطاعَهُ وَ لا یَضُرُّهُ مَعْصِیَةُ مَنْ عَصاهُ: خداوند مردم را از روی کمال بی نیازی از اطاعتشان و ایمنی از گناهشان آفرید زیرا نه اطاعت فرمانبران اورا سودی بخشد و نه‌در گناه گناهکاران حضرتش را زیانی است » .

(۱) اِنَّ الصلوةَ تَنْهیٰ عَنِ الفَحْشاءِ وَ المُنْکَرِ ، وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوةِ .

گر جملهٔ کائنات کافر گردند   بر دامن کبریاش ننشیند گرد

بلکه هدف ازعبادت تربیت وپرورش روح وجان ماست ، غرض پدیدآوردن قدرتهای روحی است که سر چشمهٔ آن‌ها عبودیّت وبندگی است . مقصود ، رفع تیرگیهای درونی از صفحهٔ دل و نورانی شدن آن بانوار ملکوت و آمادگی جان انسان برای پذیرش تجلّیات حق و تابش نور عشق الهی است که :

گر نور عشق‌حق بدل وجانت‌اوفتد   بالله کز آفتاب فلك خوبتر شوی

* * *

۵ ـ بسیاری از نماز خوانان نماز می‌خوانند ولی نمی‌دانند برای چه نماز می‌گذارند و چه سودی از نماز می‌برند ، و نماز با روح و جان آنان چه‌می کند، و بعبارت روشنتر : چون نمی‌دانند برای چه نماز می‌گذارند و از هدف اصلی‌نماز غافلند، لذا سودی نمی‌برند، واین عبادت‌بزرگ دردروح آنان یا هیچ اثر نمی‌گذارد و یااثری‌نامحسوس وغیرقابل توجّه ، وبه‌تعبیر رسول اکرم که دربارهٔ نمازگزاری فرمود : « نقر کنقرالغراب » هم چون کلاغی که منقار بر زمین می‌کوبد و بدون توجّه نماز راآغاز نموده و با غفلت بپایان میرساند .

البته چنین نمازی فاقد اثر خواهد بود ، نه‌روشنگرجان است و نه نیروبخش انسان ، واز اینرو است که می‌بینیم باآنکه بنصّ صریح‌قرآن بایدنماز ، نمازگزار را از فحشأ و منکر ، باز دارد ، بسیاری از ما پس از سالها نماز خواندن نیروی خودداری از کوچکترین گناه رانداریم ، معلوم می‌شود در حقیقت نمازنخوانده‌ایم و آنچه بجا آورده‌ایم صورتی از نماز بوده است .

گرنه موش دزد در انبار ما است   گندم انبان چل‌ساله کجا است ؟

اوّل ای جان دفع شرّ موش کن   وانگهی در جمع گندم کوش کن

بخاطرپاسخ باین نیازها وجبران‌این کم‌بودها علماء بزرگ اسلام کتابهائی

پیرامون اسرار این عبادت بزرگ و آداب قلبی و معنوی آن نگاشته‌اند [1].
و در آن کتابها به بخشی از رازها و ادبهای این مکتب تربیتی اشاره فرموده‌اند.

نگارنده پس از بررسی چند کتاب در این باره، خودرا دربرابر یك رشته افکار بلند دانشمندان عالیقدر دیده و با اندیشه‌هائی که از افق اعلا الهام گرفته‌بود برخورد نمود و از طرف دیگر نیاز عموم مخصوصاً جوانان را بفهمیدن این‌اسرار و آشنائی با این اندیشه‌ها از نزدیك لمس‌کرد لذا بر آن صدد شدم که خلاصه‌ای از این افکار تابناك و معانی پر فروغ را با آنچه احیاناً خود درك کرده و بدست آورده‌ام براهنمائی احادیث اهل بیت وحی در اختیار شیفتگان حقیقت بگذارم باشد از این راه گامی در روشن کردن اذهان ونزدیك ساختن دلهای آگاه بحریم کبریا بردارم وبخداوند بزرگ پناه میبرم از تصرف شیطان و حصول خذلان «اِنَّهُ وَلِیٌّ قَدیرٌ».

خداوندا قدم سیر ما از وصول ببارگاه قدس تو کوتاه است، و دست طلب‌ما از دامن انس تو قاصر، حجاب‌های شهوت و غفلت، بصیرت ما را از جمال‌جمیل‌تو محجوب کرده وپرده‌های غلیظ حب دنیا وشیطنت، قلوب ما را از توجّه بعزّ جلال تو مهجورنموده، راه آخرت باریك وطریق انسانیت حدید، وما بیچارگان‌چون عنکبوتان در فکر قدید، متحیرانی هستیم که چون کرم ابریشم از سلسله های

---

۱ - مانند اسرار الصلوة شهید ثانی زین‌الدین که در سال ۹۱۱ دیده بجهان کشوده و در سال ۹۶۶ دیده از جهان بر بسته و مانند اسرار الصلوة قاضی سعید قمی حکیم وعارف و الامقام متوفی ۱۱۰۴ و مانند اسرار الصلوة عارف زاهد و فقیه کامل مرحوم حاجی میرزا جواد ملکی تبریزی که در سال ۱۳۴۳ روز عید قربان در دارالعلم قم بجوار رحمت الهی انتقال یافت وعده‌ای دیگراز علماء وبزرگان اسلام بویژه‌آداب الصلوة استاد الهی این‌جانب که چشم روزگار کتابی باین زیبائی ندیده است.

شهوات و آمال بر خود تنیده و یك سره از عالم غیب و محفل انس چشم بریده جز آنکه از بارقهٔ الهیّه چشم دل ما را روشنی بخشی و از جذوهٔ غیبیّه ما را از خود بیخود فرمائی .

«إلٰهی هَبْ لِیْ کَمٰالَ الاِنْقِطاعِ إِلَیْكَ وَأَنِرْ أَبْصارَ قُلوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْكَ حَتّیٰ تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلوبِ حُجُبَ النُورِ فَتَصِلَ إِلیٰ مَعْدِنِ العَظَمَةِ وَ تَصِیْرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» . (۱)

اهمیت نماز از دیدگاه قرآن

در کتاب آسمانی: قرآن، کمتر عبادتی مانند نماز مورد اهمیّت قرار گرفته است تا آنجا که تقریباً در یکصد و چهار مورد کلمهٔ صلاة با مشتقّاتش آورده شده و در پانزده مورد امر بآن شده است و در چند جا خصوص وجود مقدس ختمی مرتبت مورد خطاب امر بنماز قرار گرفته مانند أَقِمِ الصَّلوٰةَ لِدُلوكِ الشَّمْسِ إِلىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ [2] أَقِمِ الصلوةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ [3] وَاتْلُ مٰا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الكِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلوٰةَ [4] فَصَلِّ لِرَبِّكَ [5] و مانند اینها و گذشته از این اوامر و دستورات که در قرآن است بمنظور تشویق بندگان به بهره مندی از این نعمت بزرگ وره آورد لیلة الوصال نبیّ ختمی، فوائد و نتایجی در قرآن بیان شده‌است که از جملهٔ آنها است نهی نمودن از فحشاء و منکر [6] و موجب شدن آن یادخدای عزو جل را [7] و نجات بخشی‌اش بمومنان در دنیا و آخرت [8].

موقعیت نماز در دین

در فروع دین پس از مسئلهٔ ولایت مهمترین عبادات، نمازاست، چنانچه در

۲ـ اسراء ۷۸.

۳ـ هود ۱۱۱.

۴ـ عنکبوت ۴۵.

۵ـ کوثر ۲.

۶ـ ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر.

۷ـ اقم الصلوة لذکری.

۸ـ قدافلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون.

کتاب شریف کافی است که معویة‌بن وهب می گوید : از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم از برترین‌چیزی که بندگان‌به وسیلهٔ آن به‌پیشگاه پروردگارشان نزدیك‌می‌شوند و از محبوب ترین کاردر نزد خدای عزو جل فرمود : پس از شناسائی‌خدا چیزیرا برتر از همین نماز سراغ ندارم .

« عَنْ مُعوِيَةِ بْنِ وَهَبٍ قالَ : سَئَلْتُ اباعبدِاللهِ (ع) عَنْ أَفْضَلِ ما يَتَقَرَّبُ بِهِ العِبادُ إلىٰ رَبِّهِمْ وَ أَحَبُّ ذٰلِكَ إلىٰ اللهِ عَزَّوَ جَلَّ فَقالَ ما أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ المَعْرِفَةِ أَفْضَلُ مِنْ هٰذِهِ الصلٰوة الحَديث » (۱) .

و نیز از زید شحّام روایت میکند که گفت : شنیدم از امام صادق علیه‌السلام که میفرمود : محبوب ترین کارها بخدای عز و جل نماز است و آن آخرین وصیّت پیغمبران است :

« أَحَبُّ الأَعْمالِ إلى اللهِ عَزَّوَ جَلَّ الصَلوةُ وَ هِيَ آخِرُ وَصايا الأَنْبِياءِ» (۲) .

ولایت مهمتر از نماز است

وامّا اینکه گفتیم ولایت از نماز نیز مهمتراست ازعدّه‌ای از روایات‌استفاده میشود و از آن جمله روایت محاسن برقی است از امام باقر علیه‌السلام که فرمود:اسلام بر اساس پنج چیزپایه گذاری شده‌است : نماز وزکوة وحج وروزه وولایت ، زرارة (راوی حدیث) عرض کرد کدامیك از اینها برتر است ؟ فرمود ولایت برتر است زیرا کلید همهٔ آنها ولایت است و راهنمای بر آنها فقط صاحب ولایت و والی است .

راوی گوید : عرض کردم در مرتبهٔ دوم کدامیك‌برتر است ؟ فرمود : نمازو همانا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود نماز ستون دین شما است .

«عَنْ زُرارَةِ عَنْ أَبيجَعْفَرٍ(ع) إِنَّهُ قالَ بُنِيَ الإِسلامُ على خَمْسَةِ أَشياءِ الصلوةُ وَ الزَكوةُ وَ الحَجُّ وَ الصَوْمُ وَالوِلايَةُ قالَ زُرارَةُ وَ أَيّ ذٰلِكَ أَفْضَلُ ؟ فَقالَ الوِلايَةُ أَفْضَلُ لِأَنها مِفْتاحُهُنَّ وَ الوالِيُ هُوَ الدَليلُ عَلَيْهِنَّ قُلتُ ثُمَّ الذى يَلِيَ تِلْكَ فِي الفَضْلِ قالَ الصلوةُ إِنَّ رَسولَ اللهِ

---

۱ و ۲ ــ وسایل الشیعة باب الصلوة .

(ص) قالَ الصلوةُ عَمُودُ دِينِكُمْ، الحديث (۱) .

و از ذیل همین روایت مانند روایات دیگر معلوم میشود که ولایت شرط قبول شدن تمام اعمال و عبادات است و مندرج در توحید است که از اصول است ، زیرا امام باقر پس از بیان ترتیب در فضیلت همین اصول و مبانی پنجگانهٔ اسلام میفرماید :

« إِنَّ ذَرْوَةَ الأَمْرِ وَ سَنامَهُ وَ مِفتاحَهُ وَ بابَ الأَشياءِ وَ رِضَى الرَّحْمٰنِ الطاعَةُ لِلإِمامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِنَّ اللهَ يَقولُ مَنْ يُطِعِ الرَسولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ وَ مَنْ تَوَلّى فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفيْظاً أَما لوأَنَّ رَجُلاً قامَ لَيْلَهُ وَصامَ نَهارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيْعِ مالِهِ وَ حَجَّ جَميعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وِلايَةَ وَلِيِّ اللهِ فَيُواليَهُ وَ يَكونُ جَميعُ أَعمالِهِ بِدَلالَتِهِ إِلَيْهِ ما كانَ لَهُ عَلَى اللهِ حَقٌّ فِي ثَوابٍ إِلّا كانَ مِنْ اهلِ الايمانِ » :

همانا سرآمد کار و رکن آن و کلید آن و درب گشایش همه چیز و راه رسیدن بخوشنودی خدای رحمن آن است که آدمی او را درحق امام ، معرفت حاصل کند ، وپس از شناسائی امام سر بفرمان او نهد ، که خدایتعالی میفرماید : هر کس که ازپیغمبر فرمان بردخدارافرمانبردار است وهر کس رو گردان شود (مسئولیتی متوجّه تو نخواهد بود) زیرا مأموریّت حفاظت آنان بعهدهٔ تو نگذاشته‌ایم . توجّه داشته باش که اگر مردی همه شب‌ها زنده بدارد و همه روزهای خود را با روزه بسرآورد و هر آنچه دارد بصدقه بدهد و همه ساله عمل حج بجای آورد ولی ولایت ولیّ خدا رانشناسد تا همگی کارهایش با راهنمائی او انجام پذیرد [۲] چنین کس هیچ حقّی برخدا در پاداش اعمال خود ندارد و هیچ چاره نیست بجز اینکه از اهل ایمان بولایت باشد .

و شاید بهمین معنی یعنی اشتراط قبولی اعمال بولایت اشاره میفرماید امام

۱ــ اسرار العبادات قاضی سعید قمی ص ۵ .

۲ــ قابل توجه افرادیکه بنام صوفی ودرویش سرتسلیم بهر کس فرود آورند ، و اوراد و اذکار و وظایف عبادی نوخواسته و خود ساخته بدستور میگیرند .

صادق عليه السلام در روایتی که سیدبن طاوس در کتاب فلاح السائل از کتاب کنز الفوائد کراجکی نقل میکنند که ابو جعفر منصور روز جمعه‌ای بیرون آمد در حالیکه بدست امام صادق جعفر بن محمد عليه السلام تکیه کرده بود مردی بنام رزام که آزاد شدهٔ خالد بن عبدالله بود گفت : « مَنْ هٰذا الَّذِیْ بَلَغَ مِنْ خَطَرِهِ مٰا یَعْتَمِدُ اَمیرُ المُؤْمِنینَ عَلٰی یَدِهِ » : این کیست که باین پایه از قدر ومنزلت رسیده است که امیرالمومنین بدست او تکیه نموده ؟ ! او را گفتند این جعفر بن محمد الصادق است ، فَقالَ « إنّی وَ اللهِ مٰا عَلِمْتُ لَوَدَدْتُ أنَّ خَدَّ أبی جَعْفَرٍ نَعْلُ لِجَعْفَر » : گفت بخداقسم که من نمیدانستم و اکنون که آنحضرت راشناختم دوست دارم که رخسار ابی‌جعفر منصور بجای نعل امام جعفر بودی ، حیف است که برخاك نهد آن پا را .

آنگاه رزام روی بانحضرت کرده و عرض کرد که نماز و حدود آن‌چیست؟ حضرت فرمود نماز را چهار هزارحدّ است که تویکی از آنها را بطور کامل بجای نیاوری ، « لِلصلٰوةِ اَرْبَعةِ آلاف حَدٌ لَسْتَ تَفِیْ بِواحِدٍ مِنْهٰا » . عرض کرد : آنچه را که ترکش روا نیست و نماز جز با آن انجام نپذیرد بیان فرمائید : « اَخْبِرْنِیْ بِمٰالایَحِلُّ تَرْکُهُ وَلا تَتِمُّ الصَّلوةَ إلّا بِهِ » فرمود ، « لاتَتِمُّ الصلوةُ الا لِذِیْ طُهْرٍ سٰابِغٍ وَ تَمامٍ بالِغٍ غَیْرُ نازِغٍ وَلا زائِغٍ عَرِفَ فَأخْبَتَ فَثَبَتَ وَ هُوَ واقِفٌ بَیْنَ الیاسِ وَ الطَمَعِ وَ الصَبْرِ وَ الجَزَعِ کَأنَّ الوَعْدُ لَهُ صُنِعَ وَ الوَعیدُ بِهِ وَقَعَ بَذَلَ عِرْضَهُ وَ تَمَثَّلَ غَرَضَهُ وَ بَذَلَ فِی اللهِ المُهْجَةَ وَ تَنَکَّبَ اِلَیْهِ المَحَجَة غَیْرُ مُرْتَغِمٍ بِارْتغامٍ یَقْطَعُ عَلایِقَ الإهتِمامِ بِعَیْنِ (بِعَیْنِ) (خ ل) مَنْ لَهُ قَصَدَ وَإِلَیْهِ وَفَدَ وَ مِنْهُ إِستَرفَدَ فَإذا أتی بِذلِكَ کانَتْ هِیَ الصلوةُ التی بِها اُمِرَ وَ عَنها اُخْبِرَ فَإنّها هِیَ الصلوةُ الَّتی تَنْهٰی عَنِ الفَحشاءِ وَ المُنْکَرِ فَالْتَفَتَ المَنْصورُ إلی أبی عَبدِاللهِ عَلیهِ السلامُ فَقالَ یٰا أباعبدِاللهِ لانَزالُ مِنْ بَحْرِكَ نَغْتَرِفُ وَ إلَیْكَ نَزْدَلِفُ تُبصِرُ مِنَ العَمیٰ وَ تَجْلو بِنورِكَ الطَخیاءَ فَنَحْنُ نَعومُ فِی سُبُحاتِ قُدْسِكَ وَ طامی بَحْرِكَ .

اشارهٔ اجمالی بادب قیام

میفرماید: نماز کسی درست است که دارای طهارتی رسا وتمامیتی درسرحدّ بلوغ باشد . سبوغ بمعنای تمامی و فراخی است [۱]. و معنای ظاهری طهرسابغ آن است

۱ــ منتهی الارب .

که وضوئی بسازد که آب‌را بحد کافی استعمال کند آنچنان که تمامی اعضای وضو را آب فرا گیرد.

در کتاب وسایل بابی بهمین عنوان منعقد است (باب اسباغ الوضوء) وعلامهٔ مجلسی قدّس سرّه دربحار الانوار در همین باب فرماید: «**إِسْباغُ الْوُضوءِ كَمالُهُ وَ السَّعْيُ فِي إِيصالِ الماءِ إِلى أَجزاءِ الأَعضاءِ وَ رِعايَةُ الآدابِ وَ الْمُستحبّاتِ فِيهِ مِنَ الأَدعِيَةِ وَ غَيْرِها**»: یعنی اسباغ وضوء بدان معنا است که وضوء کامل باشد و وضو گیرنده بکوشد تا آب بهمه جای اعضای وضو برسد، و آداب و مستحباتی را که از شرع رسیده است از قبیل دعاها و دیگر آداب آن نیکو رعایت کند.

و امّا معنای طهرسابغ برحسب باطن چنان است که طهارت تمام وجود نماز گذار را از ظاهر و باطن و قلب و فکر فرا گیرد و هیچ نقطه‌ای از وجودش آلوده بنجاست گناه ولوث رذائل اخلاق نباشد چنانچه در بحث های آینده بطور مشروح گفته خواهد شد.

و ممکن است اشاره بقبول ولایت باشد که موجب طهارت کامل نفس است چنانچه در زیارت جامعه است «وَجَعَلَ صَلَواتِنا عَلَيْكُمْ وَ ما خَصَّنا بِهِ مِنْ وِلايَتِكُمْ طِيباً لِخَلْقِنا وَطَهارَةً لِأَنْفُسِنا».

و امّا معنای جملهٔ (و تمام بالغ) برحسب ظاهر آن است که نماز گذار باید از نظر سن تمام و بحد بلوغ رسیده باشد و شرایط دیگر تکلیف را از جهت عقل و قدرت و غیره دارا باشد.

وامّا معنای آن برحسب باطن طبق جملهٔ پیش که گفته شد چنان است که نماز گذار را لازم است بمقام ولایت اهل‌بیت معرفت داشته ومعتقد بوصایت وامامت امیرالمومنین و فرزندان معصومش باشد.

چنانچه این طهارت وتمامیّت ازآیه شریفه نیز استفاده میشود که خدایمتعال پس از دستور وضو، یا تیمم برای نماز که ظاهرش تحصیل طهارت ظاهری است

میفرماید «مَا يُرِيدُاللّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»[1]: خداوندمیخواهد شمارا پاك کند و نعمتش را برشما تمام فرماید و پیدا است که مصداق کامل اتمام نعمت همانا هدایت بمقام ولایت است چنانچه در آیهٔ خلافت صریحاً بیان شده است.« اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي »[2].

سپس حضرت فرمود :

«غَيْرُ نَازِغٍ وَلا زَائِغٍ عَرَفَ فَوَقَفَ وَأَخْبَتَ فَثَبَتَ».

اگر سخن بانصاف گفته آید باید گفت که اینجمله‌ها بامعنای باطنی جملات پیشین بیشتر مناسب است تا معنای ظاهری آنها ، زیرا نَزْغ بمعنای تباهی افکندن میان قوم ، و زَيْغ بمعنای شك ومیل کردن از حق ، وإخْبات بمعنای فروتنی کردن است[3].

و بنابراین ، معنای جمله های مذکور چنین است که نه اجتماع را بتباهی کشاند و نه خود از حق بسوی باطل میل کند بلکه راه حق را شناخته و در آن راه بایستد وعدول نکند و در پیشگاه حق سر تسلیم و انقیاد فرود آورده و براعتقاد خود ثابت وپای برجا باشد ومناسبت این معانی بااعتقاد بولایت بسی روشن وهویدا است .

سپس فرمود :

« فَهُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ الْيَأْسِ وَ الطَّمَعِ »

پس از آنکه اینمراحل را پیمود و این مقامات را تحصیل کرد حال نماز گذار در این معراج روحانی و سفر الهی چنان گردد که هم چشم طمع برحمت واسعهٔ الهیه دارد وهم از خوف قهر و عظمت مقام ربوبی هم چون مجرمان محکوم

۱و۲- مائدة ۶ و ۳.

۳- منتهی الادب.

ناامید، برخود میلرزد و خاطری پرتشویش خواهد داشت .

اصولاً بیم و امید در بنده یکی از عوامل مهمّهٔ ترقّی وتعالی اواست بمقام عبودیّت زیرا بواسطهٔ بیم میتواند بر نفس سر کش ومایل بشهوات، غالب آمده و او را مهار کند و در تحت مراقبت و اطاعت خویش در آورد ، و بکمك امید تحمّل زحمات و کلفت عبادات براو آسان و سهل گردد .

و از اینرو در آیات نسبت باین دو عامل سعادت تحریص و ترغیب بلیغ شده است ، چنانچه در بارهٔ مومنین کمّل [1] فرماید :

« تَتَجافىٰ جُنوبُهُمْ عَنِ المَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً » (۲) .

و در جای دیگر فرماید : «وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً » (۳) و بالخصوص درحال نماز که از اهمّ عبادات و مصداق اتمّ دعا و مناجات بامعبوداست نمازگذار رالازم است که با دو بال خوف و رجا درفضای این سفر روحانی پرواز نموده و منازل این معراج حقیقی را بپیماید ، و حتی در پارهٔای از روایات تصریح شده است که ایندو عامل وصول سعادت بایستی باندازهٔ هم و بطور متساوی باشد .

از جمله روایتی است که ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی سند بامام صادق علیه‌السلام میرساند که راوی گوید بحضرت عرض کردم : در وصیّت لقمان چه چیز بود ؟ فرمود : مطالب شگفت انگیزی بود و از همه شگفت آمیز تر اینکه بفرزندش گفت : از خدای عزّ و جل آن چنان بترس که اگر با عمل نیکوی جنّ و انس بنزد خدا بروی ترس آن داشته باشی که ترا عذاب کند و آنچنان بخداوند امیدوار باش که اگر گناهان جنّ و انس را بنه پیشگاهش برده باشی امیدوار برحمتش باشی :

سپس امام صادق فرمود : پدرم میفرمود : هیچ بنده ای نیست مگر اینکه

۱ــ صفت کمال در مؤمنین از کلمهٔ انما که درآیه است استفاده میشود .

۲ــ سجدة : ۱۳ . ۳ــ اعراف ۵۳ .

:ونور در دل او جایگزین است نور بیم و نور امید اگر این‌را بوزن آرند بر آن زیادتی نکند و اگر آن‌را بسنجند بر این افزونی نکند.

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ(ع) قالَ قُلْتُ لَهُ ما فِي وَصِيَّةِ لُقْمان؟ قالَ كانَ فِيها الأَعاجِيبُ وَكانَ أَعْجَبُ ما فِيها أَن قالَ لابْنِهِ خِفِ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَ ارْجُ اللهَ رَجاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ ثُمَّ قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ(ع) كانَ أَبِي يَقولُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ إِلاّ وَ فِي قَلْبِهِ نوران نورُ خِيفَةٍ وَ نورُ رَجاءٍ لَوْوُزِنَ هذا لَمْ يَزِدْ عَلى هذا وَ لَوْ وُزِنَ هذا لَمْ يَزِدْ عَلى هذا.

بیانی از استاد الهی

انسان عارف بحقایق و مطّلع از نسبت بین‌ممکن و واجب جلّ و علادارای دو نظر است یکی نظر بنقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات وسیه‌روئی کاینات، که در این نظر علماً یا عیناً بیابد که سر تا پای ممکن درذلّ نقص و دربحر ظلمانی امکان و فقر و احتیاج فرو رفته ازلا وابداً و بهیچوجه ازخود چیزی ندارد وناچیز صفر و بی‌آبروی محض و ناقص علی‌الاطلاق است بلکه این تعبیرات نیز درحق او درست نیاید و ازتنگی تعبیراست‌وضیق مجال سخن والاّ نقص وفقر واحتیاج، فرع شیئیّت است و برای جمیع ممکنات و کافّهٔ خلائق از خود چیزی نیست در این نظر اگر تمام عبادات و اطاعات و عوارف ومعارف را درمحضرقدس ربوبیّت برد جز سرافکندگی و خجلت وذلّت وخوف چاره ای‌ندارد چه‌اطاعت و عبادتی؟ از کی؟ و برای کی؟

تمام محامد راجع بخود اوست و ممکن را در آن تصرّفی نیست «ما اصابك من‌حسنة فمن الله...»

و دیگر نظر بکمال واجب و بسط بساط رحمت و سعهٔ عنایت و لطف اوست می‌بیند که اینهمه بساط نعمت و رحمتهای گوناگون که احاطهٔ بر آن ازحوصلهٔ حصر و تحدید خارج است بی‌سابقهٔ استعداد و قابلیّت استابواب‌الطاف و بخشش را روی بندگان گشوده است بی استحقاق، نعم او ابتدائی وغیر مسبوق

بسؤال است چنانچه حضرت سیّد الساجدین و زین العابدین در ادعیهٔ صحیفه و وغیر آن مکرّر بدین‌معنی اشاره فرموده‌اند.

پس رجاء او قوت گیرد و امیدوار برحمت حق گردد کریمی که تمام کرامت های او بمحض عنایت و رحمت است و مالك‌الملوکی که بیسابقهٔ سؤال و استعداد عنایاتی بما فرموده که تمام عقول از علم بشمّه ای از آن‌عاجز و قاصر است عصیان اهل معصیت بمملکت وسیع او خللی وارد نکند و طاعت اهل طاعت در آن فزونی نیاورد بلکه هدایت آن ذات مقدّس طرق طاعت را و منع آن ذات اقدس از عصیان ، برای عنایات کریمانه و بسط رحمت و نعمت است و برای رسیدن ما بمقامات کمال و مدارج کمـالی است و بمنظور تنزیه از نقص و زشتی ما است

پس اگر برویم در درگاه عزّوجلالش و به‌پیشگاه رحمت و عنایتش عرض کنیم بارالها مارا لباس هستی پوشانیدی و تمام وسایل حیات و راحتی ما را فوق ادراك مدرکین فراهم فرمودی و تمام طرق هدایت را بما نمودی همهٔ این عنایات برای صلاح خود ما و بسط رحمت و نعمت بود اکنون ما دردار کرامت تو و در پیشگاه عزّ و سلطنت تو آمدیم باذنوب ثقلین . در صورتیکه ذنوب مذنبین در دستگاه تو نقصانی وارد نکرده و بر مملکت تو خللی وارد نیاورده با یك مشت خاك که در پیشگاه‌عظمت تو بچیزی نه‌ارزد و موجودی حساب نشود چه‌میکنی جز رحمت وعنایت و آیا از درگاه تو بجزامید رحمت چیز دیگری‌متوقّع‌است؟

پس انسان باید همیشه بین این‌دو نظر متردّد باشد نه‌نظر از نقص‌خود و تقصیر و قصور از قیام بعبودیّت ببندد و نه‌نظر از سعهٔ رحمت و احاطهٔ عنایت و شمول نعمت و الطاف حق جل‌جلاله بپوشد (پایان نقل)

پس روشن گردید معنای جملاتی که امام عليه‌السلام فرمود :

« فَهُوَ واقِفٌ بَيْنَ اليأسِ وَ الطَمَعِ وَ الصَبْرِ وَ الجَزَعِ كَأَنَّ الوَعْدُ لَهُ صُنِعَ وَ الوَعيدُ بِهِ وُقِعَ : »

نماز گذار چون بنماز ایستد هم چنان میان نومیدی و طمع و شکیبائی و و بی‌تابی میباشد آنچنان که گوئی نوید های رحمت الهی همه از برای او ساخته و پرداخته شده است ووعده‌های ترس آور حق سررسیده و همگی برسر او فرو ریخته است .

امیر المومنین علیه‌السلام نیز بهمین معنا اشاره فرموده است آنجا که حال مردان با تقوی را شرح میدهد :

« أَمّا اللَيْلُ فَصافّونَ أَقدامَهُمْ تالينَ لِأَجزاء القُرآنِ يُرَتِّلونَهُ تَرْتيلاً . . . فَإذا مَرّوا بِآيَةٍ فيها تَشْويقٌ رَكَنوا إِلَيْها طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ إليها أَنْفُسُهُمْ شَوقاً وَ ظَنّوا أَنّها نَصْبُ أَعيُنِهِمْ و إذا مَرّوا بِآيَةٍ فيها تَخْويفٌ أَصْغَوا إِلَيْها مَسامِعَ قُلوبِهِمْ وَ ظَنّوا أَنّ زَفيرَ جَهَنّمَ وَ شَهيقَها فى أُصولِ آذانِهِمْ » .

شبها برپا بایستند وآیات قرآن‌را با آرامی وسکون میخوانند چون بآیه‌ای که متضمّن تشویق است بگذرند ازراه طمع دل بر آن می‌بندند وجان‌شان ازشوق بلب میرسد آن‌چنان که گوئی در جلو دیدگان شان قرار گرفته و چون بآیه ای بگذرند که معنائی ترس آور داشته باشد گوش دلشان را بدان فرا دهند آن چنانکه که گوئی فریاد و صیحهٔ دوزخ را بگوشهای خود میشنوند .

روایت شریفهٔ سید در فلاح السائل تا اینجا که ترجمه شد گوئی اشاره اجمالی باسرار قیام در نمازفرموده و آنکه نمازگزار حالت قیامش باید صورتی باشد از معنای استقامت حقیقی که قیام در حدّ وسط و مصداقیّت تامّهٔ « و کذلك جعلنا کم امّة وسطاً » و میل‌نکردن بسوی افراط و تفریط در اخلاق و رفتار است و اینمرتبهٔ مؤمنین کامل است که امید و بیمشان نسبت بخداوند مساوی و از قید غرور و یأس آزادند و بمقام اولیاء احرار نائلند و مقام حرّیّت‌یکی‌از بلند ترین

مقامات سالکین است و پس از وصول باین مقام است که وجههٔ عبادت مخصوص ذات مقدّس حق جلّ شانه میگردد و دور از خوف عذاب و طمع بهشت انجام می گیرد که امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ آنان فرمود : « فتلك عبادة الاحرار »

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاك کوی تو باشم
علی الصباح قیامت که سر ز خاك بر آرم
بگفتگوی تو خیزم به جستجوی تو باشم
می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان
مرا به‌باده چه حاجت که‌مست روی تو باشم

اشاره اجمالی بادب رکوع

پس از آنکه ادب قیام در نماز را امام علیه‌السلام بنحو اشاره بیان فرمود بأدب حال رکوع اشاره میفرماید : « بذل عرضه و تمثّل غرضه و بذل فی‌الله المهجة و تنکّب الیه‌المحجّة » .

بزرگی فرماید : عرض بفتح دو حرف اوّل بمعنای متاع است و غرض بمعنای هدف یعنی نمازگزار با فرود آوردن سر تعظیم در مقابل پروردگار عظیم گوئی همهٔ متاع و سرمایهٔ خود را از وجود و توابع آن درراه رضای محبوب بذل نموده وغرض وهدف اصلی او در نظرش متمثّل و نمودار میگردد **وَبَذَلَ فی اللهِ المُهْجَةَ :**

و درراه وصول بغایت وهدف خود از نثار خون‌دل خود دریغ نکنند.

عاشق مفلس اگر قلب دلش کرد نثار
مکنش عیب که بر نقد روان قادر نیست

« وَتَنَکَّبَ اَیْ مالَ ، وَالمُحَجَّةُ : وَسَطُ الطَّرِیقِ » یعنی میل از قیام بر کوع که باعتباری حالت متوسط میان قیام و سجده است ، باید رمز میل بوسط طریق و

میانه روی باشد ونیز اشاره بتمسّك بولایت صاحبان ولایت است که أَنْتُمُ السَّبِيلُ الأَعْظَمُ وَالصِّراطُ الأَقْوَمُ ،

اشاره اجمالی بادب سجده

غیر مرتعم بار تعام یقطع علایق الاهتمام بغیر من له قصد و الیه و فدومنه استرفد [۱]

وچون بسجده رود و حالت احتجاب از مشاغل و شواغل طبیعی بخود گیرد بایستی هیچ انتظار و مراقبتی را نسبت بامور دنیوی نداشته باشد بلکه قلبش متوجّه خدای تعالی گردد آن چنانکه همهٔ رشته های پیوند بغیر خدا را بگسلد خدائیکه نماز گذار در نمازش اورا قصد کرده و ببارگاه رحمت او راه یافته و چشم طمع بعطای او دوخته است .

ودر بعضی ازنسخ بجای کلمة (غیر) کلمهٔ (عین) است و بنا بر این معنایش آنست که این انقطاع از ما سوا درپیشگاه و محضر خداوندی خواهد بود نظیر آنچه امیر المؤمنین بهنگام دفن صدیقهٔ طاهره خطاب برسول الله عرض کرد « بِعَيْنِ اللّٰهِ أَنْ تُدْفَنَ إِبْنَتُكَ وَحَبِيبَتُكَ سِرّاً »

سپس فرمود : فَإِذا أَتىٰ بِذٰلِكَ ، . . . » چون چنین نماز بجای آورد نمازی خواهد بود که نماز گذار را از کار های زشت و ناپسند باز میدارد : منصور روی بحضرتش کرد و عرض کرد یا ابا عبدالله ما همیشه جرعه نوش دریای علم توهستیم و باین امید جوار تورا آرزومندیم توهمنشین خودرا از کوری شفا می‌بخشی و بانور تو پرده های تاریکی بکنار می‌رود ما همواره مستغرق انوار قدس تو ایم و شناگر دریای علم بی‌پایان تو ،

---

(۱) فی القاموس : الرعام حدة النظر و رعم الشیء راقبه ورعاه ولم یذکر له من باب الافتعال شیئا

واین روایت ازجمله روایاتی است که تفکّر در اسرار عبادات را بما می آموزد و ازاین قبیل روایات بسیار است که در ابواب مختلف عبادات، ائمهٔ هدی علیهم السلام بیاناتی فرموده اند و اکثر آنهارا شیخ صدوق رضوان‌الله علیه جمع آوری نموده و کتابی بنام علل الشرایع تالیف فرموده است.

در تفسیر اهل بیت آمده است که ابن دینار گفت: من در خدمت امام زین العابدین علیه‌السلام نشسته بودم، مردی در آمد بی ادبانه گفت مراو را که نماز دانی که چگونه میگذارند؟

من داعیه کردم که ویرا بزنم و جفا کنم، امام مانع‌شد وفرمود «مَهْلاً مَهْلاً یا أباحازم فَإنّ العُلَماءَ حُلَماءُ»

آنکه روی مبارك بسائل آورد فرمود که بلی دانم نماز را که چگونه میباید گذارد.

سائل گفت پیش از نماز چند چیز بر تو فریضه است؟ فرمود: که هفت چیز: طهارت گرفتن. عورت پوشیدن، جای سجده پاك داشتن، وقت شناختن وعدد های آن‌را دانستن، و جامه را پاك ساختن، وروی فرا قبله آوردن گفت: بچه نیّت از خانه بیرون آئی؟ فرمود: که به نیّت زیارت، گفت: بچه‌نیّت در مسجد میشوی؟ فرمود: به نیّت عبادت، گفت: بچه نیّت قیام کنی در نماز؟ فرمود به‌نیّت انتقال وخدمت، گفت: بچه نیّت کنی این خدمت را؟ فرمود: به نیّت عبودیّت ومقرّ ومعترف بودن بروحدانیّت و معبودیّت او؛ گفت: بچه روی بقبله آری؟ فرمود بسه فریضه ویك سنّت، توجّه بقبله و نیّت وتکبیرة الاحرام فریضه اند و دست برداشتن نزدیك او سنّت. گفت: تکبیرات نود است پنج ازآن فریضه و باقی سنّت [1]، گفت: برهان نماز چیست؟ فرمود نظر کردن درحال

(۱) روایت را استادسیدمحمد باقر سبزواری‌درمقدمه اسرارالعبادات قاضی سعید قمی از تفسیر خطی قدیمی در کتابخانه ملك آورده است وظاهراً دراینجا سقطی باشد یا درنسخه—

قیام بسجده‌گاه و باقی بروجهی کـه مذکور شد گفت تحریم نمار چیست ؟ فرمود تکبیر ، گفت تحلیلش چیست ؟ فرمود: سلام. گفت جوهرش چیست؟ فرمود : تعقیب ؟ گفت : تمامیّتش بچیست ؟ فرمود : صلوات بر محمّد وآل محمّد » گفت : سبب قبولش چیست ؟ فرمود : « وِلایَتُنا وَ البَرائَةُ مِنْ أَعْدائِنا » گفت هیچ حجّت نگذاشتی کسی را برخود پس برخاست و گفت « أَللهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ » :

معنای لغوی صلوة

راغب در مفردات گوید : بسیاری از اهل لغت گفته اند که صلوة بمعنای دعا و تبریك و تمجید است سپس شواهدی از آیات قرآن وروایات میآورد

آنگاه گوید : بعضی ازاهل‌لغت گفته است که اصل صلوة از صِلاء است و معنای اینکه گفته می‌شود صَلّی الرَّجُلُ آنست که اوبواسطهٔ این عبادت صلاء را از خود برطرف ساخت وصلاء عبارت است از آتش فروزان خداوند وبنای صلّی همچون بنای مرّض است که بمعنای زایل کردن مرض میباشد .

ترجمه عرفانی ازمعنای صلوة

بعضی از بزرگان صلوةرا ازتصلیهٔ مشتقّ میداند بدین‌معنی که چون‌چوب های کج را باگرفتن به نزدیکی آتش و رساندن حرارت بآن مستقیم سازند . عرب آن را تصلیهٔ گوید ، گوئی نمازگذار با توجّه بمبدأ اعلی در نماز و با حرارتی که در اثرحرکت صعودی وقرب بشمس حقیقت معنوی برای نفس‌حاصل میشود ، کجرفتاری های نفس‌را که در اثر توجّه بغیرخدا و میل بباطل ایجاد

← اصل ویا درکتاب مطبوع مذکود وشایداصل روایت چنین بوده :گفت تکبیرات در نماز چند است ؟ فرمود تکبیرات نوداست واما تعداد نود بودن تکبیرات بامحاسبهٔ تکبیرات اذان واقامة در هر نماز تعداد تکبیرات نمازهای پنجگانه به‌نود میرسد مشروط براینکه تکبیرة الاحرام را از تکبیرات سبعهٔ افتتاحیه محسوب نکنیم ــ مؤلف .

شده است تعدیل مینماید.

وهم اوفرماید :

محتمل است کلمهٔ تصلیة که از باب تفعیل است در این مورد بمعنـای سلبی آمده باشد (گرچه نادر است) همچون باب افعال که بمعنای سلب گفته شود ، بنا براین معنای تصلیت سلب حرارت میشود ، گوئی نماز گذار با انجام عمل نماز ، حرارت آتش جهنم اعمال را از خود دور نموده و از سوزش آن می کاهد .

و اشاره بدین معنا است حدیث نبوی صلی الله علیه وآله که میفرمود :

قُومُوا إِلى نیرانِکُمُ الَّتی أَوْقَدْتُمُوها عَلىٰ ظُهُورِکُمْ فَاطْفِئُوها بِصَلوتِکُمْ » : برخیزید و آتش هائی را که بر پشت های خود فروزان کردهاید با نمازتان خاموش کنید .

ثُمَّ قالَ : « وَالتَّعْبیرُ بِالظَّهْرِ لِأَنَّهُ مَوْضِعُ ماسِوی اللهِ وَ إِنکانَ أَیْنَما تُوَلّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ ، . ،[1] »

(نویسندهٔ این سطور گوید ؛ ظاهراً تعبیر به پشت بعنایت مجازی است که چون آماده ترین عضو آدمی برای کشیدن بار ، پشت اوست ، لذا گناهان همچون باری فرض شده است که آدمی آنرا برپشت دارد ، و این تعبیر درمواردیگری نیز آمده است .

ازجمله در خطبهٔ معروف آخرشعبان فرمود : أَیُّهَا النّاسُ إِنَّ ظُهورَکُمْ ثَقیلَةٌ بِذُنوبِکُمْ فَخَفِّفوها بِطُولِ سُجودِکُمْ » : ای مردم پشت های خودرا کهاز بار گناهان سنگین شده است با سجدههای طولانی سبك کنید و عنایت بیشتری کهدراینروایت شده است آن است که بار گناهان را آتشی فروزان دیده و بحکم مظهریّت تامّهٔ رحمت که آنحضرت راست خواموش کردن آنرابوسیلهٔ نماز که موجب برد

(۱) قاضی سعید قمی دراسرار العبادات .

یقین و نزول غیث‌الرحمة است دستور فرموده است .

چنانچه در روایت شریفه کافی است قالَ : « سَمِعْتُ أبا عَبْدِ اللهِ یَقُولُ : إذا قامَ الْمُصَلِّی إلی الصلوةِ نَزَلَتْ عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ مِنْ أعنانِ السماءِ إلی الأرْضِ وَ حفّتْ بِهِ المَلائِکَةُ وَ نادا مَلَکٌ لَوْیَعْلَمُ هذا المُصلّی مافی الصلوةِ ما إنْفَتَلَ [۱] »

راوی گوید شنیدم امام‌صادق علیه‌السلام میفرماید چون نمازگزار بنماز ایستد رحمت براو از افق آسمان تا زمین فرود می‌آید و فرشتگان گردا گرد او را فرا میگیرند و فرشته ای آوازش دهد که اگر این نمازگزار میدانست که چه در نماز هست از نماز منصرف نمی‌شد ، و قریب باین مضمون روایات دیگری نیز وارد شده است .

معنای ولایتی نماز

بدان ای عزیز که در پاره ای از روایات از مولی الموحّدین امیرالمومنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمود « أنا صَلوةُ المؤمنین وَ صِیامُهُمْ » و حضرت صادق علیه‌السلام درمکاتبه اش برای مفضّل بنا برآنچه روایت شده است در بصایر الدرجات فرمود « نَحْنُ الصلوةُ وَ نَحْنُ الزکوةُ و مؤیّد این معنا است آنچه در تفسیر آیهٔ شریفه « وَاستعینوا بالصَّبْرِ وَالصلوةِ فرموده اند که مراد از صبر رسول خدا و از صلوة امیرالمؤمنین است :

و بنا براین گوئیم که صلوة اگر مشتق ازوصل باشدپس ائمّهٔ هداة مهدیین کسانی هستند که درمقام قرب و وصال حضرت حق بجائی رسیده اند که برای احدی از مخلوقین امکان وصول بآن مقام نیست ودست آمال دیگران از دامان آن حضرت کوتاه است .

چنانچه فرمود صادق آل محمد علیه‌السلام : « لَنا مَعَ اللهِ حالاتٌ هُوَ فیها نَحْنُ وَ نَحْنُ فیها هُوَ إلا أنّهُ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ»

---

(۱) وسائل باب وجوب اتمام الصلوة

و دردعای رجبیّه وارد است : « فَجَعَلْتَهُمْ مَعادِنَ لِكَلِماتِكَ وَ أَرْكاناً لِتَوْحِيدِكَ وَ آياتِكَ وَ مَقاماتِكَ الّتی لا تَعْطيلَ لَها في كُلِّ مَكانٍ يَعْرِفُكَ بِها مَنْ عَرَفَكَ لا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَها إلاّ أَنَّهُمْ عِبادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتْقُها وَ رَتْقُها بِيَدِكَ بَدْؤُها مِنْكَ وَ عَوْدُها إِلَيْكَ . »

و نتیجهٔ این قرب ووصال است که اطاعت آنان اطاعت از حضرت حق و معصیت ایشان معصیت او و دوستی آنان دوستی با حق متعـال و دشمنی با آنان دشمنی باحضرت ذوالجلال‌است : « مَنْ والاكُمْ فَقَدْ والَى اللهَ وَمَنْ عاداكُمْ فَقَدْ عادَى اللهَ وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللهَ وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللهَ »ویا آنکه مقصود آن باشد که ائمّهٔ‌دین‌وسیلهٔ‌وصول‌سالکین به‌بساط قرب‌اندو کسی‌را نرسد که بدون‌تمسّك‌بولایت آن‌بزرگواران‌پای‌درحرم‌قرب حضرت‌حق بگذارد‌چنانچه درروایات بسیاری‌بدین معنی اشاره شده‌است ،

مَنْ أَرادَ اللهَ بَدَأَ بِكُمْ ودر تفسیر آیهٔ شریفه وَ لِلّهِ الأَسماءُ الحُسنیٰ فَادْعُوهُ بِها وارد است که فرموده‌اند نَحْنُ الأَسماءُ الحُسنى و درروایت است که بِنا عُرِفَ اللهُ وَ بِنا عُبِدَ اللهُ وَلَوْلانا ما عُرِفَ اللهُ و دهها روایت دیگر وباین‌معنی‌منطبق‌است‌روایاتی که ولایت‌را شرط قبولی اعمال دانسته است

و اگر صلوة مشتق ازصله بمعنای عطیّه ودهش باشد ، پس ایشانند عطای بزرك خداوند سبحان و فیض بی‌پایان او وجود و کرم واحسانی که خداوند بر بندگان فرموده و نعمتی که انعام فرموده بآن‌نعمت بر همهٔ آفرینش زیرا همهٔ جهان آفرینش از اشعّهٔ انوار ایشان وعکوس‌آثار آن بزرگواران است چنانچه درروایات وارد است

وَ قالَ تعالیٰ « وَ إِنْ تَعُدّوا نِعْمَةَ اللهِ لا تُحْصُوها»وقالَ أَيضاً جَلَّ جَلالُهُ « وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً» که نعم ظاهره،ولیّ کامل مشهود است ونعم باطنه ، امام غایب مستور،جعلنا الله فداه .

فَعَنِ الباقِرِ عليه السلام أمّا النِعْمَةُ الظاهِرَةُ فَالنَبِيُّ صلى الله عليه وآله وَماجاءَ بِهِ مِنْ مَعْرِفَةِاللهِ وَ تَوْحِيدِهِ و أمّا النِعمَةُ الباطِنَةُ فَوِلايَتُنا أهلِالبَيْتِ وَ عَقْدُ مَوَدَّتِنا »

وَعَنِ الكاظِمِ عليه السلام « النِعْمَةُالظاهِرَةُالامامُالظاهِرِ وَالباطِنَةُ الإمامُ الغايبِ[1] »

امام باقر عليه السلام فرمود امّا نعمت ظاهری عبارت است از پیغمبر و آنچه آنحضرت آورد از معرفت خدا و توحید او و امّا نعمت باطنی عبارت است از ولایت مااهل بیت وپیوند دوستی‌ماوازامام موسی بن جعفر عليه السلام روایت است که‌فرمود نعمت ظاهر ، امام ظاهر است و نعمت باطن ، امام غائب

ودرروایات متعدّدی درذیل آیهٔ شریفه «وَلَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ‌النَعيمِ» فرموده. اند که مقصود از نعیم، نعمت ولایت است .

فِي‌الاحتجاج عن‌اميرالمومنين‌فی‌حديث‌أنَّ النَعيمَ الَذِي يُسْئَلُ‌عَنْهُ رَسولُ‌اللهِ‌وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ‌مِنْ‌أصْفِياءِ اللهِ‌فَإنَّ اللهَ‌أنعَمَ بِهِمْ‌عَلى‌مَنِ اتَّبَعَهُمْ‌مِنْ‌أوْلِيائِهِمْ: اميرالمؤمنين عليه السلام ضمن حدیثی فرمود : نعمتی که مورد سؤال قرار می گیرد عبارت است از رسول خدا و بندگان خاص الهی که جانشین آن‌حضرت میباشند زیرا آنانند که‌خداوند نعمت وجودشان‌را برپیروان و دوستانشان ارزانی فرموده است .

والعیّاشی « عَن الصادِقِ عليه السلام » أنَّهُ سَئَلَ أبا حَنِيفَةَ عَنْ هذِهِ الآيَةِ‌فَقالَ لَهُ مٰا النعيمُ عِنْدَكَ يانُعمانُ ؟ قالَ‌القُوتُ مِنَ الطَعامِ وَالماءُ البارِدِ « فَقالَ عليه السلام تا آنکه فرمود » : نَحْنُ أهْلُ‌البَيْتِ النَعيمُ الَذِي أنْعَمَ اللهُ بِنا عَلَى العِبادِ وَبِنا ائْتَلَفُوا بَعْدَ أنْ‌كانوا مُخْتَلِفِينَ وَ بِنا ألَّفَ‌اللهُ قُلُوبَهُمْ وَ جَعَلَهُمْ‌إخواناً بَعْدَ أنْ‌كانوا أعداءً وَبِنا هَدا هُمُ اللهُ لِلإسلامِ وَهِيَ‌النِعْمَةُ الَّتى لا تَنْقَطِعُ وَاللهُ سائِلُهُمْ عَنْ حَقِّ النَعيم الّذى أنْعَمَ بِهِ‌عَلَيْهِمْ وَهُوَ‌النبِيُّ وَ عِتْرَتِهِ .

عیّاشی از امام صادق عليه السلام نقل‌می کند که آنحضرت از ابوحنیفه معنای این آیه‌را پرسید و باو فرمود : این‌ نعمت‌ها در نزد تو بچه‌معنا است؟

---

(۱) تفسیر بیان السعاده .

ابوحنیفه گفت : غذائی از خوراك و آب سرد حضرت فرموده ، . . .
تا آنجا که فرمود : ماخانواده همان نعمتهائی هستیم که خداوند نعمت وجودمارا بر بندگان بخشیده و بواسطهٔ مابایکدیگرهم بستگی یافتند پس‌از آنکه‌اختلاف داشتند و بواسطهٔ ما خداوند دل‌های آنان‌را با هم مانوس کرد و باهم برادرشدند پس از آنکه دشمن یکدیگر بودند و بواسطهٔ ما خداوند آنان‌را باسلام رهبری فرمود و این‌خاندان همان نعمتی است که قطع نمی شود و خداوند از بندگان خواهد پرسید حق نعمتی را که بآنان عنایت فرموده که‌همان رسولخداوفرزندان او میباشند .

و درکافی شریف است عن‌الصادق عَلَيْهِ السَّلاَمُ : إِنَّ اللهَ أَعَزُّ وَأَكْرَمُ أَنْ يُطْعِمَكُمْ طَعاماً فَسَوَّغَكُمُوهُ ثُمَّ يَسْئَلُكُمْ عَنْهُ وَلٰكِنْ يَسْئَلُكُمْ عَمّا أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

ودرروایت عیون نیز از امام رضا رسیده که ضمن حدیثی پس از انکار آن حضرت تفسیری را که برای آیه کرده‌اند وگفته اند مرادنعمت‌های دنیوی‌است فرمود : لٰكِنِ النَّعيمُ حُبُّنا أَهْلَ الْبَيْتِ .

و یا صلوة مشتق از تصلیة است که بمعنای پیروی و دنباله روی است « وَ صَلَّى الفَرَسُ تَصْلِيَةً » آنگاه گویند که سراسب دوّم محاذی بادم اسب اوّل گردد . وبهمین‌جهت‌است که دومین‌اسب‌ازاسبان مسابقهٔ اسب دوانی رامصلّی نامند . چنانچه نام اوّلین‌اسب ، مجلّی است .

و بنا بر این‌مادّهٔ اشتقاق ، بازانطباق صلوة برائمّه روشن‌است زیرا ایشانند کسانیکه متابعت حضرت حق جل‌جلاله را نمودند تاآن‌حدّ که در ملکوت عالم نامشان بدنبال نام حق متعال ثبت و ضبط است .

چنانچه درروایت احتجاج است که برعرش خدا و کرسی ولوح وجبهٔ اسرافیل و بال‌های جبرائیل و اکناف آسمانها وزمین‌ها و کوهها و ماه و خورشید نوشته شده است «لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيٌّ أَميرُ المُؤْمِنينَ»

سپس امام صادق علیه‌السلام براوی که‌قاسم بن معاویه است فرمود وقتی یکی‌از شما گفت « لاإلهَ إلّاالله مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله » بگوید (عَلِیٌّ أَمیرُالمُؤمِنِینَ) و بیایدانشاءالله در فصل اذان و اقامه استدلال بهمین روایت برای جواز و بلکه استحباب شهادت بر ولایت پس از شهادت برسالت در اذان و اقامه.

و در ذیل آیهٔ شریفه (وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لایَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَلا يَسْتَحْسِرونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ لایَفْتُرُونَ) فرمود حضرت‌صادق: آن کسانیکه در سموات اند ملائکه اند و آن کسانیکه در زمین‌اند جنّ وانس‌اند و مائیم اشخاصیکه نزد اوئیم.

پس‌معلوم گردید که صلوة بهرمعنا وبهرمبداء اشتقاق که باشد اوّلاوبالذات برآن ذوات مقدّسه صدق میکند چنانچه فرمود در روایاتی که ذکر شد « أنَا صَلوةُ الْمُؤمِنِينَ وَ نَحْنُ الصَّلوةُ » .

و مؤیّد این‌معنا است روایاتی که در تفسیر آیهٔ شریفهٔ إنّا عَرَضْنا الأمانَةَ عَلَى السَّمٰواتِ وَالأرْضِ وَالجِبالِ الایة » واردشده است که مقصود از امانت در این آیه ولایت است چنانچه ازحضرت رضا علیه‌السلام در معانی وعیون نقل شده است.

و در کافی شریف از امام صادق روایت کنند که فرمود « هِيَ وِلايَةُ أَميرُالمُؤمِنِينَ ، ومحدّث قمّی درسفینة البحار مادّهٔ اذن ازخطّ شهید نقل میکند که امام صادق علیه‌السلام فرمود: مقصود از قَدْ قامَتِ الصَّلوةُ قیام قائم علیه‌السلام است.

و روایتی که در تفسیر صافي است که « إنّ عَلِيّاً إذا حَضَرَ وَقْتُ الصَّلوةِ يَتَمَلْمَلُ وَيَتَزَلْزَلُ وَ يَتَلَوَّنُ فَيُقالُ لَهُ مالَكَ يا أَميرَالمؤمِنِينَ ؟ فَيَقُولُ علیه‌السلام جاءَ وَقْتُ الصلوةِ وَقْتُ أمانَةٍ عَرَضَها اللهُ عَلَى السَّمٰواتِ وَ الأرْضِ وَالجِبالِ فَأَبَيْنَ أنْ يَحْمِلْنَهاوَأَشْفَقْنَ مِنْها »

و با تامّل و تفکر در آنچه گفته شد معلوم می شود لطایف آیات شریفه « وَ الَّذينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعونَ وَ الَّذيْنَ هُمْ عَلىٰ صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ » که

محافظت بر نماز مقارن بامراعات امانت وعهد است و یادر سورهٔ معارج که مصلّین راتوصیف میفرماید باصفت « وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعونَ » بیان میفرماید .

فَافْهَمْ وَ اغْتَنِمْ نَوَّرَكَ اللّٰهُ بنورِالإيمانِ وَفَهْمِ حَقايِقِ القُرآنِ »

نماز از نظر روایات

امام علیّ بن‌موسی الرضا علیه‌السلام درضمن جوابهائی که بسئوالات محمّد بن‌سنان مرقوم داشتنند فرمودند :

علّت آنکه نماز برمردم واجب شد آنست که نماز گزار برربوبیّت خداوند متعال اقرار واعتراف می‌کند و هر گونه شریکی را ازساحت قدسش بدور می افکند ودرپیشگاه خدای جبّارجلّ جلاله با حالت خواری و بیچارگی و فروتنی و اعتراف میایستد و چشم پوشی از گناهان گذشته را ازحضرتش خواستارمیشود وبمنظور تعظیم و بزرگداشت خدای عزّوجلّ هرروزصورت برزمین می گزارد تا بدین‌وسیله همیشه بیاد خدا باشد و آنی خدایرا فراموش نکند و نعمت خداوند باعث سرکشی و طغیان او نشود بلکه حالت دلشکستگی و ذلّت را ازدست نداده افزایش دین و دنیای خود را طالب و راغب باشد .

و نکتهٔ جالب توجّه آنست که نماز موجب مداومت شبانه روزی بریاد خدا است تابنده سرورخود و تدبیر کنندهٔ خود و آفرینندهٔ خودرا فراموش نکند که اگر فراموش کرد ناسپاسی کند و گردنکشی آغازد ولی یاد خدا و ایستادن بنماز در پیشگاهش او را از همهٔ گناهان باز میدارد و از هرگونه فساد وتباهی جلوگیری میکند .

و تفصیل این اجمال ضمن سایر روایات تدریجاً بیان خواهد شد انشاء الله تعالی .

اهمیت نماز وحضور قلب درآن

معوية بن وهب گوید : از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم از برترین چیزیکه

بندگان خدا بواسطهٔ آن به پیشگاه الهی تقرّب میجویند وازمحبوبترین چیز نزد خدا که آن چیست ؟

فرمود : پس از معرفت و شناسائی ذات احدیّت چیزیـرا برتر از این نماز نمیدانم . . . . [1]

و در روایت دیگر امام باقر عليه السلام فرمود: که رسول‌خدا فرموده است: میان مسلمان وکافر شدنش بیش از ترك عمدی نماز واجب ویاسهل انگاری اش درنماز تا آنجا که نماز را بجا نیاورد فاصله‌ای نیست .

و در روایت دیگر جابرازرسول‌خدا صلى الله عليه وآله نقل‌میکند که فاصله میان کفر و ایمان بجز ترك نماز نیست [2] و روایات دراینجهت بیش‌ازآنست کـه دراین‌رساله بگنجد بهمین چند روایت اکتفا میشود .

واماروایاتی که اهمیّت حضور قلب را در نماز بیان میکند نیز بسیار است

---

(۱) إنّ عِلّةَ الصلوةِ أنّها إقرارٌ بالرُبُوبيّةِلِلّهِ عَزَّوَجَلَّ وَخَلعِ الأندادِ وَقيامٌ بَيْنَ يَدَىْ الجَبّارِ جَلّ جلالُهُ بِالذُلِّ وَالمَسْكَنَةِوَالخُضُوعِ وَالإعترافِ وَالطَلَبِ لِلإقالَةِ مِنْ سالِفِ الذُنوبِ وَوَضعِ الوَجْهِ عَلىٰ الأرْضِ كُلَّ يَوْمٍ إعظاماً لِلّهِ عَزّوَجَلّ وَ أن يَكونَ ذاكِراً غَيْرَناسٍ وَلابَطِرٍ وَيَكونَ خاشِعاً مُتَذَلِّلا وَراغِباً طالِباً لِلزيادَةِ فى الدّينِ وَ الدُنيا مَعَ مافيهِ مِنَ الإيجابِ وَ المداوَمَةِ على ذِكْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَيْلِ وَالنَهارِ لِئَلّا يَنْسِي العَبْدُ سَيِّدَهُ وَمدَبِّرَهُ وَخالِقَهُ فَيَبْطَرُ وَيَطغىٰ وَ يَكونُ فى ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ وَقِيامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَجْراً لَهُ عَنِ المَعاصِى وَمانِعاً لَهُ عَنِ أنواعِ الفَسادِ ، (وسائل باب وجوب الصلوة) .

كافى وسائل باب استحباب اختيار الصلوة علىغيرها منالعبادات معاوية بن وهب سئلت اباعبدالله «ع» عَنْ أفْضَلِ ما يَتقرّبُ بِهِ العبادُإلىٰ رَبِّهِم وَأحَبُّ ذلِكَ إلى اللهِ عَزَّوَجَلّ ما هُوَ؟ فقال ما أعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَالمَعْرِفَةِ أفْضَلُ مِنْ هذِهِ الصلوة الحديث .

(۲) ما بَيْنَ المُسْلِمِ وَبَيْنَ أنْ يَكْفُرَأنْ يَتْرُكَ الصلوةَ الفَريضَةَ مُتَعَمِّداًأوْيَتَهاوَنَ بِها فَلا يُصَلِّيها- عن جابر قال رسول‌الله (ص) ما بَيْنَ الكُفْرِ وَالإيمانِ إلّاتَرْكُ الصلوةِ (وسائل باب ثبوت الكفر والارتداد بترك الصلوة الواجبة .

اندکی از بسیار ذکر میشود :

۱ ـ امام‌صادق علیه‌السلام فرمود : هرگاه درحال نماز بودی حتماً باحالت خشوع باش وروی دل‌بسوی‌نماز بدار که خدایتعالی میفرماید : آنانکه در نمازشان خاشع میباشند [۱].

صدوق (رض) در خصال ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل میکند که فرمود هیچ یك از شما باحالت کسالت‌و یا خواب آلودگی و یا با افکاریکه اورا بخودمشغول میسازد بنماز نایستدزیرا اودرپیشگاه‌پروردگارش عزّوجل میباشد وجزاین‌نیست که بهره ونصیب بنده از نمازش‌همان‌اندازه‌است که از روی دل درآن مقدارتوجّه بخدا داشته است و نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام از رسول‌خدا نقل میفرماید که‌فرمود دورکعت نماز مختصر ولی باتفکّر بهتر است از یك‌شب زنده داشتن [۲]

و بس‌است ازبرای توجّه باهمیّت حضورقلب درنمازآنچه ازحالات اولیاء کمّل وائمّهٔ دین علیهم السلام نقل شده که بـا چه‌حالت حضور و خشوعی بنماز میایستادندابی‌حمزهٔ ثمالی میگوید دیدم علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام را که نمازمیگذاشت عبا از دوش مبارك‌اش‌بکنار رفت آنرا درست‌نکرد تااز نمازش‌فارغ شدازحضرتش پرسیدم که چرا عبا رابردوشش‌نیانداخت‌فرمود : وای‌بر تو هیچ میدانی درپیشگاه چه کسی بودم؟ بنده از نمازش بجز همان اندازه کـه حضور قلب داشته پذیرفته نمیشود ... [۳]

---

(۱) إذا كُنْتَ فِی صَلوتِك فَعَلَيْكَ بِالخُشُوعِ وَالإقبالِ علىٰ صَلوتِك فَإنّ الله تعالىٰ يَقولُ الذينَهُمْ فى صَلوتِهم خاشِعُونَ (وسائل باب استحباب الخشوع فی الصلوة) .

(۲) و(۳) لايَقُومَنّ أحَدُكُمْ فی الصَلوةِ مُتَكاسِلاًوَلاناعِساً وَلايُفَكِّرن فی نَفْسِهِ فَإنَهُ بَيْنَ يَدَیْ رَبِهِ عَزَوَجَلّ وَإنّما لِلعَبْدِ مِنْ صَلوتِهِ ما أقبَلَ عَلَيْهِ فيها ـ عن ابيحمزه قال رَأيْتُ عَلیّ بنَ الحُسَيْنِ عليه السلام يُصَلّی سَقَطَ رِدائَهُ عَنْ مِنْكَبِهِ فَلَمْ يُسَوِّهِ حتى فَرَغَ مِنْ صلوتِهِ قالَ فَسَئلْتُهُ عَنْ ذلِكَ فَقالَ وَيْحَكَ أتَدْرِی بَيْنَ يَدَیْ مَنْ كُنْتُ إنّا العَبْدَ لايُقْبَلُ مِنهُ صَلوةٌ الاما أقبَلَ مِنها الحديث ... وسائل باب تاكد استحباب الاقبال بالقلب على الصلوة.

ورسول‌خدا صلى الله عليه وآله وسلم در روایتی فرمود: که نماز را هم چون کسی بگذار که با نمازوداع کند پس‌چون آمادهٔ نمازشدی بگو این آخرین نماز من از دنیااست و آن‌چنان باش که گوئی بهشت درپیش‌رو و دوزخ در زیر پای و فرشتهٔ مرگ‌در پشت سر و پیامبران درطرف راست تو و فرشتگان در سمت چپ تو قرار دارند و پروردگارت ازبالا تو رامی‌بیند پس متوجّه باش که درپیشگاه چه کسی‌ایستاده‌ای و باچه کس نیایش داری وچه کسی نگران تواست؟

لُبُّ‌اللُباب عن‌النبی صلى الله عليه وآله وسلم أَنَّهُ قالَ صَلِّ صَلٰوةَ مُوَدِّعٍ فَإِذادَخَلْتَ فِی‌الصَّلٰوةِ فَقُلْ هٰذا آخِرُصَلٰوتِیْ مِنَ الدُنْیا وَكُنْ كَأَنَّ الجَنَّةَ بَیْنَ یَدَیْكَ وَ النارَ تَحْتَكَ وَ مَلَكُ‌المَوْتِ وَراٰئَكَ وَالأَنْبِیاءُ عَنْ یَمِیْنِكَ وَالمَلائِكَةُعَنْ یَسارِكَ وَالرَّبُّ مُطَّلِعٌ عَلَیْكَ مِنْ فَوْقِكَ‌فَانْظُرْ بَیْنَ یَدَیْ مَنْ تَقِفُ وَمَنْ تُناجِیْ وَ مَنْ یَنْظُرُ إِلَیْكَ .

علامهٔ طباطبائی در این باره‌فرماید.

وَصَلِّ بِالْخُشوعِ وَالتَخَضُّعِ	وَ كُنْ إِذا صَلَّیْتَ كَالمُوَدِّعِ
وَ قُمْ قِیامَ المائِلِ الذَلِیْلِ	مابَیْنَ أَیْدِی‌المَلِكِ الجَلِیْلِ
وَاعْلَمْ إِذا ماقُلْتَ ماتَقُولُ	وَمَنْ تُناجِیْ وَمَنِ‌المَسْئُولُ

نماز از نظر علماء آخرت

یکی از علماءآخرت میگوید : معانی نماز را با عبارات فراوانی توان گفت ولی کلمهٔ جامع همهٔ آن معانی شش جمله است : حضور قلب ، تفهّم، تعظیم،هیبت رجاء ، و حیاء ، آنگاه در شرح اینها گوید :

مقصود از حضور قلب آن است که خاطر آدمی بجز بر آنچه مشغول انجام آناست توجّهی نداشته باشد و درهر فعلی از افعال نماز و هر ذکریازاذکار آن بآن فعل وذکر توجّه داشته باشد و طایر فکر او بهر سوپرواز نکند واگر چنین شد یعنی فکرش منحصراً متوجّه بعملی باشد که بجا میآورد وغفلت بر آنمستولی نگردد حضور قلب حاصل شده است .

وامّا تفهّم معنای لفظ بجز حضور قلب است که چه بسابادایلفظ توجّهدارد ولی بمعنایش توجّه ندارد ، مقصود ما از تفهّم آنست که قلب بمعنای لفظ متوجّه باشد و دراین مقام مردم بایکدیگر متفاوتند که همه کس در فهم معانی قرآن و تسبیحات یکسان نیستند و چه بساشخصیمعانیلطیفهای درحال نماز میفهمد کههماو پیش از آن چنین معنائی بخاطرش نگذشتهاستوازاین رهگذراست کهنماز، نمازگزار را از کردارهایزشتوناپسندبازمیداردچون چیزهائیدرك میکنند که درك آنقبیل امور حتماً از کارهای زشت جلوگیری خواهد کرد .

وامّا تعظیم ،آن نیز بجزازحضور قلب و تفهّم است زیرامیمکناستانسان با بندهٔ خود سخن گوید ومتوجّه معنای سخنش نیز باشد ولی عظمتی رابرایویقائل نباشد پس تعظیمو بزرگداشت چیزی است بجز ازحضورقلبوتفهّم.

و اما هیبت، **پس آن نیز معنائی است** زائد بر تعظیم و عبارت است ازترسی

که منشأش تعظیم باشد و کسیکه ترس آور نباشد باهیبتش نگویند و تنها ترس ـ آوری را نیز هیبت نخوانند مانند ترس از عقرب و یا از سوء خلق بنده واین‌قبیل چیزهای زبون را که موجب ترس‌میشود هیبت ننامند بلکه ترس ازپادشاه‌معظّمی را مهابت گویند ، پس هیبت عبارت است از ترسی که از بزرگداشت‌برمیخیزد .

و اما رجاء پس آن نیز بدون شك معنای دیگری است زیرا چه بسا افراد که از پادشاهی تعظیم میکنند و هیبتش را هم بدل دارند ولی امید پاداشی از او ندارند و بنده را سزاوار ،آن‌است که بوسیلهٔ نماز ازخدای عزّوجل امیدوارباشد هم چنانکه بواسطهٔ تقصیرش از عذاب‌او بیمناك است .

وامّا حیاء ، پس‌آن نیز بجزهمهٔ آنهائی‌است که‌گفته شد زیراحیاء باستشعار تقصیر و توهّم‌گناه مستنداست ودرحالیکه توهّم‌گناه نباشد میتوان تعظیم وخوف ورجاء را بدون وجود حیاء تصوّرنمود .

نماز از نظر اصحاب قلوب وارباب معرفت

استاد الهی ما فرماید: بدانکه از برای نماز غیر از این صورت، معنائی است و غیر از این ظاهر، باطنی و چنانچه ظاهر را آدابی است که مراعات ننمودن آنها یا موجب بطلان نماز صوری یا نقصان آن میگردد همینطور ازبرای باطن آدابی است قلبیّه وباطنیّه که با مراعات ننمودن آنها نماز معنوی را بطلان یا نقصان دست دهد چنانچه با مراعات آنها نماز دارای روح ملکوتی شود و ممکن است پس از مراقبت و اهتمام بآداب باطنیّهٔ قلبیّه شخص مصلّی را نصیبی از سرّ الهی نماز اهل معرفت و اصحاب قلوب حاصل شود که آن قرّة العین اهل سلوك و حقیقت معراج قرب محبوب است.

و آنچه گفته شد که برای نماز، باطن وصورت غیبیّهٔ ملکوتیّه است. علاوه بر آنکه موافق ضربی از برهان ومطابق مشاهدات اصحاب سلوك وریاضت است آیات و اخبار کثیره عموماً و خصوصاً نیز دلالت بر آن دارد و ما بذکر بعضی از آن این اوراق را متبرّك میکنیم.

ازآنجمله قول خدایتعالی است « يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ماعَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعيداً » آیهٔ شریفه دلالت کند که هر کسی اعمال خوب و بد خود را حاضر می‌بیند و صورت باطنیّهٔ غیبیّهٔ آنهارا مشاهده میکند.

چنانچه درآیهٔ شریفهٔ دیگر فرماید « فَوَجَدُوا واما عَمِلوا حاضِراً و در آیهٔ دیگر فرماید: « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ الخ» دلالت کند بر آنکه نفس اعمال را معاینه کند.

و اما احادیث شریفه در این مقام بیشتر از آن است که در این صفحات بگنجد

و ما بذکر بعضی از آن اکتفا میکنیم :

از آنجمله در وسایل سند بحضرت صادق سلام‌الله علیه رساند ، قالَ: مَنْ صَلّیٰ الصَّلَواتِ المَفْرُوضاتِ فِی أَوَّلِ وَقْتِها وَ أَقامَ حُدودَها رَفَعَها المَلَكُ إِلی السماءِ بیضاءَ نَقِیَّةً تقولُ حَفِظَكَ‌اللّٰهُ کَما حَفَظْتَنی إِسْتَوْدَعْتَنی مَلَکاً کَریماً وَ مَنْ صَلاّها بَعْدَ وَقْتِها مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ وَلَمْ یُقِمْ حُدودَها رَفَعَها المَلَكُ سَوْداءَ مُظْلِمَةً وَهِیَ تَهْتِفُ بِهِ ضَیَّعْتَنی ضَیَّعَكَ اللّٰهُ کَما ضَیَّعْتَنی وَلارَعاكَ‌اللّٰهُ کَما لَمْ تَرْعَنی» دلالت کند بر آنکه نماز را ملائکةالله بالا برند بسوی آسمان یا با صورت پاکیزه سفید و آن در وقتی است که دراوّل وقت بجا آورد و ملاحظهٔ آداب آن بنماید و در این صورت دعای خیر بنماز گذار کند ویا با صورت تاریك سیاه و آن در وقتی است که آن را بی عذر تاخیر اندازد و اقامهٔ حدود آن نکند ودر اینصورت اورا نفرین کند و این حدیث علاوه‌بر آنکه دلالت برصور غیبیّهٔ ملکوتیّه کند دلالت برحیات‌نیز کند چنانچه برهان نیز قائم است برآن وآیات واخباردلالت برآن کند. چنانچه حق‌تعالی فرماید « وانّ الدار الاخرة لهی الحیوان » .

و بمضمون اینحدیث شریف احادیث دیگری است که ذکر آنها موجب تطویل است .

و از حضرت صادق سلام الله علیه روایت است که چون بندهٔ مؤمن داخل‌قبر شود نماز در جانب راست او و زکوة در جانب چپ او است و خوبی بر او سایه افکند و صبر درگوشه‌ای قرار گیرد و چون دو ملکی که موکّل سئوالند داخل شوند صبر بنماز و زکوة و نیکوئی گوید با شما باد یاری رفیقتان و اگر عاجز شدید من با اوهستم .

و این حدیث شریف را درکافی شریف بدوطریق نقل فرموده و شیخ صدوق رحمه‌الله درثواب‌الاعمال‌حدیث فرموده و دلالت‌آن برصور غیبیّهٔ برزخیّه وحیوة وشعورآنهاواضح است واحادیث تمثّل‌قرآن بصورت ملکوتیّه و تمثّل نماز،بسیار

است انتهی .

تتمیم : از جمله آیاتی که بر وجود صور غیبی ملکوتی دلالت دارد قول خدایتعالی است « وَ إنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ » باتوجه باینکه اسم فاعل ظهور در فعلیت دارد و بنا براین همان عقاید باطل و اعمال و صفات زشت است که جهنمیان را فرا گرفته است .

و از جمله آیهٔ شریفهٔ « وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَاللهِ » و کریمهٔ « يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداه و آيهٔ إنَّ الَّذينَ يَأْكُلُون أَموالَ اليتامى بالباطل إنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً . . »

و از جملهٔ احادیث شریفه در این باب روایت شریفهٔ وافی است که مردی بامام صادق عرض کرد « إنَّ أَبی قَدْ كَبُرَ جِداً فَنَحْنُ نَحْمِلُهُ إذا أَرادَ الحاجَةَ قالَ عَلَيْهِ السَّلام إن إسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِيَ ذالِكَ مِنْهُ فَافْعَلْ وَ لَقِّمْهُ بِيَدِكَ فَإنَّهُ جُنَّةٌ لَكَ غَداً [1] »

و در روایت دیگر فرمود: « السَّخاءُ شَجَرَةٌ فِی الجَنَّةِ مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصانِها دَخَلَ الْجَنَةَ وَالْبُخْلُ شَجَرَةٌ فِی النَّارِ مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصانِها أَدَّتهُ إلى النارِ [2] »

و در حدیت دیگر فرمود : « إنَّ العَمَلَ الصالِحَ لَيَذْهَبُ إلَى الجَنَّةِ فَيُمَهِّدُ لِصاحِبِهِ كَمٰا يَبْعَثُ الرَّجُلُ غُلاماً فَيَفْرُشُ لَهُ ثُمَّ قَرَءَ عَلَيْهِ السَّلام أَمّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصالِحاتِ فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ [3] » .

---

(۱) پدر من جداً سنش زیادشده است بطوریکه وقتی حاجتی دارد اورا بدوش می-بریم فرمود اگر بتوانی خودت اورا بدوش بکشی بکن و با دست خودت لقمه بدهانش بگذار که همین کار فردا بهشت تو است .

(۲) سخاوت درختی است در بهشت هر کس بشاخه ای از شاخه های آن دست بگیرد به بهشت داخل شود . وبخل درختی است درآتش هر کس بشاخه ای ازشاخه هایش بیاویزد بدوزخش میکشاند .

(۳) کارنیك به بهشت میرود وبرای صاحب خودجایگاه میسازد همچنانکه کسی نوکری میفرستد تا فرش کند برایش سپس این آیه را قرائت فرمود : اما آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند برای خودشان آماده میکنند .

و فرمود: «اَلَّذی یَشْرَبُ فی آنِیَةِ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ إِنَّما یُجَرْجِرُ فی جَوفِهِ نارَ جَهَنَّم»[۱].

و فرمود: «مَنْ عَلَّقَ سَوطاً بَیْنَ یَدَیْ سُلْطانٍ جائِرٍ جُعِلَ ذالِكَ السوطُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ثُعبانٌ مِنْ نارٍ طُولُهُ سَبْعینَ ذِراعاً یُسَلِّطُهُ اللهُ عَلَیْهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فی نارِ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِیْرُ»[۲].

و فرمود: «إِجْتَنِبِ الغَیْبَةَ فَإِنَّها إِدامُ کِلابِ أَهلِ النارِ»[۳].

و جبرئیل برسول خدا عرض کرد: «إِعمل ماشِئْتَ فَإِنَّكَ مُلاقِیهِ»[۴].

و روایات در اینمقام بیش از آنست که در اینرساله بگنجد و این چند روایت بعنوان نمونه و نیز برای تذکر مطالب سودمند و آموزنده‌ای که محتوای آنها بود ذکر شد.

---

(۱) کسیکه در ظرف طلا و نقره می‌آشامد آتش جهنم را بدرون خود میریزد.

(۲) کسیکه تازیانه ای درپیش روی پادشاه ستمگری بیاویزد همان تازیانه روز قیامت اژدهائی از آتش میشود که هفتاد ذراع طول دارد خداوند آن اژدها را بر آنشخص مسلط میکند در آتش دوزخ و چه بازگشتنگاه بدی است.

(۳) از غیبت کردن بپرهیز که خوراك سگهای دوزخی است.

(۴) هرچه خواهی بکن که ملاقاتش خواهی کرد.

هشداری از رهبران برهروان

امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا سوگند که پنجاه سال بر مرد میگذرد و خداوند حتی یك نماز اورا هم قبول نمیکند، دیگر از این سخت‌تر چیست؟ بخداقسم که شما حتماً از همسایگان و همنشینانتان کسانی را سراغ دارید که اگر (نمازی که برای خدا گذارده است) برای شما انجام میداد ازاو نمی‌پذیرفتید بسکه آن را سبك شمرده است بتحقیق که خدایتعالی جز نیکو را نمی‌پذیرد پس چگونه آنچه را که سبك انگاشته شده است خواهد پذیرفت؟

ورسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاره‌ای از نمازها نیم آن پذیرفته میشود وپاره‌ای چهاریك اش وپاره‌ای یك سوّمش و پاره‌ای یك‌پنجمش تا یك دهم و پاره‌ای ازنماز ها همچون جامهٔ کهنه و مندرسی در هم پیچیده گردد و برصورت نماز گزار زده شود.

ابی‌حمزهٔ ثمالی گوید: دیدم علی‌بن‌الحسین علیه السلام را که نماز میگذاشت و یك‌طرف عباازدوش مبارکش افتاد وآنحضرت عبا رابرشانه‌اش راست‌نکرد وبهمان کیفیّت‌ازنماز فارغ‌شد. جهتش را پرسیدم فرمود:وای‌برتو هیچ میدانی‌درپیشگاه چه کسی بودم؟...

استاد الهی ما فرماید: که اکتفا نمودن بصورت نماز و قشر آن و محروم ماندن از برکات و کمالات باطنیّهٔ آن که موجب سعادات ابدیّه بلکه باعث جوار ربّ العزّة و مرقاة عروج بمقام وصول بوصال محبوب مطلق که‌غایت آمال اولیاء و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب بلکه قرّة العین سید رسل صلی الله علیه و آله است از اعلی مراتب خسران وزیان‌کاری است که پس از خروج ازاین نشئه

وورود در محاسبهٔ الهیّه موجب حسرتهائی است که عقل ما از ادراك آن عاجز است ما تا درحجاب عالم ملك و خدر طبیعت هستیم ازآن عالم نمیتوانیم ادراکی نمائیم و دستی از دور برآتش داریم، کدام حسرت وندامت و زیان وخسارت بالاتر ازآن است که چیزیکه وسیلهٔ کمال سعادت انسان و دوای درد نقایص قلبیّه است و درحقیقت صورت کمالیّهٔ انسانیّه است پس از چهل پنجاه سال تعب در راه آن بهیچ وجه استفادهٔ روحیّه نکرده سهل است مایهٔ کدورت قلبیّه و حجابهای ظلمانیّه شود وآنچه قرّة العین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است موجب ضعف بصیرت ما گردد «فَوا حَسْرَتا عَلىٰ فَرَّطْتُ فِیْ جَنْبِ اللهِ»

پس ایعزیز :دامن همّت بکمر زن ودست طلب بگشای وبا هر تعب وزحمتی است حالات خود را اصلاح کن و شرایط روحیّهٔ نماز اهل معرفت را تحصیل کن و از این معجون الهی که با کشف تامّ محمدی صلی الله علیه و آله و سلم برای درمان تمام دردها و نقصهای نفوس فراهم آمده استفاده کن و خود را تا مجال است از این منزلگاه ظلمت و حسرت وندامت وچاه عمیق بعد ازساحت مقدّس ربوبیّت جلّ وعلا کوچ ده ومستخلص کن وبمعراج وصال و قرب کمال خودرا برسان که اگر این وسیله از دست رفت وسایل دیگر منقطع است :«إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ ما سِواها وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ ماسِواها

(پایان)

ادب حضور

بدانکه از برای حضور درمحضر هر بزرگی ادبی است که اگر شخص حاضر مراعات آن ادب را نکند از عنایات خاصّهٔ آن محضر بهره‌مند نشود بلکه بسا باشد که مورد غضب و نکوهش صاحب محضر قرار گیرد تا آنجا که از لیاقت حضور بیفتد و بکلی مطرود درگاه شود.

بزرگی فرموده است : «تَرْكُ الأَدَبِ مُوجِبٌ لِلطَّرْدِ فَمَنْ أَساءَ الأَدَبَ عَلىٰ البِساطِ رُدَّ إِلَى البابِ وَمَنْ أَساءَ الأَدَبَ عَلى البابِ رُدَّ إِلى سِياسَةِ الدَّوابِّ» بی ادبی موجب

رانده شدن است هر آن کس که در بساط بزرگان ادب نگاه ندارد بدرآستانش برانند و اگر ادب آستانه را نیز نداشت سیاست چهارپایانش کنند.

و دیگری فرماید: حضرت ایّوب بمنظور حفظ ادب بود که عرض کرد «رَبِّ إِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» و نگفت «إِرْحَمْنِي» و هم چنین عیسی بن مریم عرض کرد: «إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ» و نگفت «لَمْ أَقُلْهُ» وبزرگی دیگر گوید «نَحْنُ إِلى قَلِيلٍ مِنَ الأَدَبِ أَحْوَجُ مِنّا إِلىٰ كَثِيرٍ مِنَ العِلْمِ»: ما باندکی از ادب نیازمندتریم تا به بسیاری از علم.

عارف رومی گوید:

ازخدا جوئیم توفیق ادب	بی‌ادب‌محروم ماند از فیض رب
بی‌ادب‌تنها نه‌خودرا داشت بد	بلکه آتش بر همه آفاق زد

بنابراین نمازگذار را لازم است درحال نماز که حالت حضور در پیشگاه ملك الملوك است ادب‌حضور محضررا کاملا رعایت کند چنانچه در روایات‌بسیاری بآن اشاره شده‌است مانند روایت اسحق بن عمّار از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «يا إِسْحٰق (خِفِ اللهَ) أُعْبُدِ اللهَ كَأَنَّكَ تَراهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ يَراكَ».

اکنون گوئیم‌ازجملهٔ آداب بسیارمهمّ حضور، توجّه بنده‌است بعزّ ربوبیّت و ذلّ عبودیّت، چنانچه امام صادق علیه‌السلام، درمصباح الشریعة میفرماید: «وَاحْذَرْ أَنْ تَطَأَ بِساطَ مَلِكِكَ إِلاّ بِالذُّلِّ وَالإِفْتِقارِ» برحذر باش ازآنکه بر بساط پادشاه خود بجز با قدم ذلّت و مسکنت قدم نهی.

کاینجا تن ضعیف و دل خسته میخرند

بازارخود فروشی ازآن سوی‌دیگراست

«اَوْحَى اللهُ إِلىٰ موسىٰ علیه‌السلام إِنَّما أَقْبَلُ صَلٰوةَ مَنْ تَواضَعَ لِعَظَمَتِي وَ لَمْ يَتَعاظَمْ عَلىٰ خَلْقِي وَأَلْزَمَ قَلْبَهُ خَوْفِي وَ قَطَعَ نَهارَهُ بِذِكْرِي وَ كَفَّ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَواتِ لِأَجْلِي [1]

(۱) خداوند بموسی وحی فرمود که من نماز تنها کسی را می پذیرم که در مقابل←

وَ قالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله لِأَصْحابِهِ مالِیَ لاأَرىٰ فِیکُمْ حَلاوَةَ العِبادَةِ؟ قالُوا وَماحَلاوَةُ العِبادَةِ؟ قالَ التَّواضُعُ.

و در دعاهای تکبیرات افتتاحیّهٔ نماز وارداست: «عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدَیْكَ ذَلِیلٌ بَیْنَ یَدَیْكَ».

و هم در مناجات های اولیاء دین اعتراف بذلّت عبودیّت بسیار تکرار شده است و اگر خداوند بنده‌ایرا توفیق داد که از توجّه بذلّت و افتقارعبودیّت غفلت نکرد و همواره اینمعنی را که حقیقت ذات بنده است نصب العین خود قرار داد کم کم در اثر مداومت، حقیقت اینمعنی در دل اورسوخ کند وحالت ذلت در نفس او ظاهر گردد و انیّت و انانیّت نفس در اثر تجلّی انوار عظمت حضرت معبود بکلّی ازمیان برود.

مناجاتهائی که از ائمّهٔ دین نقل شده‌است وبحسب ظاهر با مقام عصمت آن بزرگواران سازگار نیست «مانند دعای زین‌العابدین در دعای معروف ابیحمزه: فَمَنْ أَسْوَءُ حالاً مِنّی إِنْ أَنا نُقِلْتُ عَلىٰ مِثْلِ حالی إِلىٰ قَبْری لَمْ أُمَهِّدْهُ لِرَقْدَتی وَلَمْ أَفْرِشْهُ بِالعَمَلِ الصالِحِ لِضَجْعَتی» و دهها از این قبیل جملات که بسیار فراوان‌است نتیجهٔ تمکّن آن ذوات مقدسه در مقام ذلّت است و همچنین حالات وقضایائی که از بزرگان دین نقل شده است که در پارهٔ موارد حتی حیوانات را از خودبهتر میدانستند تا چه‌رسد بهم‌نوعان خود اثر همین حالت نفسانی بوده‌است.

دانشمندی میگفت: مرحوم حکیم الهی حاجی ملاهادی سبزواری‌خانوادهٔ خود رامنع کرده بود از اینکه مرغهای خانگی را سرببرند روزی مرحوم‌حاجی

←عظمت من فروتن باشد و بر آفریده‌گان من بزرگی نفروشد و همواره دلش از من بیمناك باشد و روزش را بیاد من بپایان برساند و دامن خویش را از تمـایلات نفسانی بخاطر من فرا کشد.

کسالتی داشته و گویا دست رسی بگوشت نبوده بحکم اضطرار مرغی را سر بریده و برای حکیم سبزواری غذا تهیّه میکنند وقتی آنمرحوم متوجّه میشود بسیار پریشان و ناراحت شده و میفرماید مگر من نگفته بودم مرغ خانگی برای من سر نبرید،

مرحوم حاجی، دختری داشته فاضله و دانشمند عرض کرده بود چه مانعی دارد وعلّت منع شما چیست؟ حاجی فرموده بود بنظر من جانداری را بدون جهت عقلائی بی‌جان کردن ظلم است وقبیح، دختر عرض کرده بود دراینمورد چنین نیست بلکه از عدل هم بالاتر است و فضل و احسان دربارهٔ این حیوان است زیرا آن حیوان جزء بدن شما میشود و بدینوسیله از مقام حیوانیّت ترقّی نموده و بمرحلهٔ انسانیّت نائل میشود، مرحوم حاجی فرموده بود تصادفاً شبههٔ من در همین مورد است زیرامن یقین ندارم که جزء بدن من شدن برای حیوانی ترقّی محسوب شود، دخترش عرض کرده بود پس گوشت گوسفند را چرا میل میکنید؟ فرموده بود برای آنکه گوسفندبخاطر من تنهاسر بریده نمیشودوافرادی ازانسان ازگوشت آن استفاده میکنند وآن گوسفندجزءبدن آن انسان‌ها میگردد من‌هم درضمن مقداری از آن بهره‌مند میشوم.

شنیدم که روزی سحر گاه عید ز گرمابه آمد برون بایزید
یکی طشت خاکسترش بی خبر فرو ریختند از سرائی بسر
همی گفت ژولیده دستار و موی کف‌دست شکرانه‌مالان‌بروی
که ای نفس من در خور آتشم زخاکستری‌روی درهم کشم؟
بزرگان نکردند در خود نگاه خدابینی‌ازخویشتن‌بین‌مخواه

محدّث اقدم صدوق رضوان الله علیه روایتی درخصال نقل میکند از حضرت باقر علیه‌السلام که فرمود رسول‌خدا فرمودخدای‌عزّوجل‌عبادت نشده‌است بچیزی که با فضیلت تر از عقل باشد ومؤمن، عاقل نمیشود تا آنگاه که ده خصلت در اوجمع

شود سپس خصلت‌ها را میشماردتا آنکه میفرماید : « وَالعاشِرَةُ وَ ما العاشِرَةُ؟لایَرىٰ اَحَداً إلّا قالَ هُوَ خَیْرٌ مِنّی وَأَتْقىٰ » : خصلت دهم وچه‌قدر مهمّ است آن خصلت : هیچکس را نبیند مگر آنکه بگوید اوازمن بهتر وپرهیزکارتراست‌الحدیث [1]

و نیز از امام صادق عَلَيْهِ‌السَّلَامُ روایت میکند که آنحضرت ضمن روایت مفصّلی بحمّادبن عیسی فرمود : اگر میخواهی چشمت روشن گردد و بخیر دنیا وآخرت نائل شوی طمع خود را از آنچه در دست مـردم است ببر و خود را در ردیف مردگان بشمار و بر خاطرت خطور نکند که توحتّی از یکنفر از مردم بالاتر هستی . . . [2]

استادالهی‌مافرماید : توجّه بعزّ ربوبیّت وذلّ عبودیّت یکی از منازل‌مهمّهٔ سالك‌است که قوّت سلوك هر کس بمقدار قوّت‌این نظر است بلکه کمال و نقص انسانیّت تابع کمال ونقص این امر است و هرچه نظر انیّت و انانیّت وخودبینی وخودخواهی در انسان غالب باشد از کمال انسانیّت دور وازمقام قـرب ربوبیّت مهجور است وحجاب خودبینی وخود پرستی از جمیع حجب ضخیم تر وظلمانی‌تر است و خرق این حجاب از تمام حجب مشکلتر وخرق همهٔ حجب را مقدّمه است بلکه مفتاح مفاتیح غیب و شهادت وباب الابواب عروج بکمال روحانیّت خرق‌این حجاب است تا انسانرا نظر بخویشتن و کمال وجمال متوهّم خود است از جـمال مطلق و کمال صرف محجوب ومهجور است ، و اوّل شرط سلوك الی الله خروج‌از این منزل است بلکه میزان در ریاضت حق و باطل همین است پس هر سالك که‌با قدم انانیّت و خودبینی و درحجاب انیّت و خـودخواهی طیّ منزل سلوك کند ریاضتش باطل و سلوکش‌الی‌الله نیست بلکه الی النفس است : « مادر بتهابت نفس شمااست » .

---

(۱) خصال باب العشرة .

(۲) خصال باب الثلاثة شماره ۱۱۳ .

قالَ تَعالیٰ « وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلى اللهِ وَ رَسولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلى اللهِ » هجرت صوری و صورت هجرت عبارت است از هجرت به تن ازمنزل صوری بسوی کعبه یا مشاهد اولیاء و هجرت معنوی خروج از بیت نفس ومنزل دنیا است الی الله ورسوله و هجرت بسوی رسول وولی نیز هجرت الی الله است .

و مادام که تعلّقی بخویش و توجهی بانیّت است مسافر نشده و تابقایای انانیّت در نظر سالك است و جدران شهر خودی و اذان اعلام خود خواهی مختفی نشده در حکم حاضر است نه مسافر و مهاجر .

و درمصباح الشریعة است قالَ الصادقُ عَلَيْهِ السَّلامُ «العُبودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهُها الرُّبوبِيَّةُ فَما فُقِدَ مِنَ العُبودِيَّةِ وُجِدَ فِي الرُّبوبِيَّةِ وَما خَفِيَ مِنَ الرُّبوبِيَّةِ أُصيبَ فِي العُبودِيَّةِ » : کسیکه با قدم عبودیّت سیر کند و داغ ذلّت بندگی را درناصیهٔ خود گزارد وصول بعزّ ربوبیّت پیدا کند، طریق وصول بحقایق ربوبیّت سیر درمدارج عبودیّت است و آنچه درعبودیّت از انیّت و انانیّت مفقود شود درظلّ حمایت ربوبیّت آن را مییابد تا بمقامی رسد که حق تعالی سمع و بصر و دست وپای او شود ، چنانچه درحدیث صحیح مشهور بین فریقین وارد است .

وچون ازتصرّفات خود گذشت ومملکت وجودخودرا یکسره تسلیم حق کرد و خانه را بصاحب خانه واگذار نمود وفانی در عزّ ربوبیّت شد صاحب خانه خود متصرّف در امور گردد پس تصرّفات او تصرّف الهی گردد چشم اوالهی شود و با چشم حق بنگرد و گوش او گوش الهی شود و بگوش حق بشنود وهرچه ربوبیّت نفس کامل باشد و عزّ آن منظور خاطر شود از عزّ ربوبیّت بهمان اندازه کسر شود و ناقص گردد ، چه که ایندو مقابل یکدیگرند : « الدُّنیا والآخِرَةُ ضَرَّتان»،

پس سالك الی الله را ضرور است که بمقام ذلّ خود پی برد و نصب العین او ذلّت عبودیّت و عزّت ربوبیّت باشد وهرچه این نظر قوّت گیرد عبادت روحانی تر شود وروح عبادت قویتر شود تا اگر بدست گیری حق واولیای کمّل علیهم السلام

توانست بحقیقت عبودیّت و کنه آن واصل شود از سرّ عبادت لمحه‌ای‌درمی‌یابد و درجمیع عبادات خصوصاً نماز که سمت جامعیّت دارد ومنزلهٔ آن درعبادات منزلهٔ انسان کامل است و منزلهٔ اسم اعظم بلکه خود اسم اعظم است ، این دو مقام یعنی مقام عزّ ربوبیّت که‌حقیقت است و مقام ذلّ عبودیّت که رقیقهٔ آن است مرموز است و در اعمال مستحبّه قنوت و در اعمال واجبه سجده را اختصاصی است که‌پس از این انشاء الله بآن اشاره خواهیم کرد .

و باید دانست که عبودیّت مطلقه از اعلی مراتب کمال و ارفع مقامات انسانیّت است که جزا کمل خلق‌الله محمد صلی الله علیه و آله بالاصالة ودیگر اولیای کمّل بالتبعیّة کسی دیگر را ازآن نصیبی نیست و دیگران را پای عبودیّت لنگ‌است و عبادت و عبودیّت آنها معلّل است و جز با قدم عبودیّت نتوان بمعراج حقیقی مطلق رسید . ولهذا درآیهٔ شریفه فرماید :

« سُبحانَ الَّذِیْ أُسریٰ بِعَبْدِهِ » قدم عبودیّت وجذبهٔ ربوبیّت سیر داد آن ذات مقدّس را بمعراج قرب ووصول ودرتشهّد نماز که رجوع از فنای مطلق است که درسجده حاصل شده باز توجّه بعبودیّت قبل ازتوجّه برسالت است.

و ممکن است اشاره بآن باشد که مقام رسالت نیز درنتیجهٔ‌جوهرهٔ عبودیّت است واین‌مطلب‌رادنبالهٔ طویلی‌است که‌ازوظیفهٔ این اوراق خارج‌است. پایان نقل .

ایمان نیز هم چون علم دارای مراتبی است

همانطور که علم را مراتبی است بیشمار و هر کس را از آن سهمی است مخصوص «و فوق کلّ ذی علم علیم » ایمان‌نیز که مرجعش بعلم است دارای‌مراتبی است ، زیرا ایمان عبارت است از تصدیق بواقعیّت چیزی ، و لازمهٔ تصدیق چیزی تصوّر آن‌است (برحسب طاقت واستعداد تصوّر کننده که « لایُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إلاّ وُسْعَها ») ،

و معنای علم نیز بجز تصوّر وتصدیق نیست بنابراین ایمان از حیث و قوّة

و ضعف و زیادت و نقصان درجاتی دارد چنانچه مقابل ایمان که کفـر است نیز درجاتی دارد.

قالَ اللهُ تعالی « : آمَنَ الرَسولُ بِما أُنزِلَ إلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالمُؤمِنونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ » .

و نیز فرماید : « یا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا آمِنوا بِاللهِ وَ رَسولِهِ وَالكِتابِ الَّذِیْ أُنْزِلَ علیٰ رَسولِهِ وَ الكِتابِ الّذی أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَكْفُرْ بِاللهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَالیَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعیداً».

امام صادق عليه السلام فرمود : «لِلْإِيمانِ درجاتٌ وَطَبَقاتٌ وَمَنازِلَ فَمِنْهُ التامُّ المُنْتَهىٰ تَمامُهُ وَ مِنْهُ الناقِصُ البَيِّنُ نُقْصانُهُ وَ مِنْهُ الراجِحُ الزائِدُ رُجْحانُهُ» : ايمان را درجه‌ها وطبقه‌ها ومنزلهائی است وازآنجمله ایمانی‌است تمام که بآخرین درجه ازتمامیّت رسیده است و از آنجمله است ایمانی ناقص که نقصش آشکار است و ایمانی‌راجح که رجحان بیشتری نسبت بدرجهٔ دیگر دارد.

و نیز آنحضرت فرمود : « لَوْعَلِمَ الناسُ كَيْفَ خَلَقَ اللهُ هذا الخَلْقَ لَمْ يَلُمْ أَحَدٌ أَحَداً قيلَ وَ كَيْفَ ذٰلِكَ فَقالَ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ خَلَقَ أجزاء بَلَغَ بِها تِسْعَة وَ أَرْبَعينَ جُزْءاً ثُمَّ جَعَلَ الأَجْـزاء عِشاراً فَجَعَلَ الجُزءَ عَشَرَةَ أَعشارٍ ثُمَّ قَسَمَهُ بَيْنَ الخَلْـقِ فَجَعَلَ في في رَجُلٍ عُشْرَ جُزْء وَ في آخَرٍ عُشْرَیْ جُزْءٍ حَتّیٰ بَلَغَ بِهِ جُزئاً تاماً وَ في آخَرٍ جزئاً و عُشْرَ جُزْءٍ وَ آخَر جُزئاً وَ عُشْرَیْ جُزْء وَ آخَر جُزْئاً وَ ثَلاثَةَ أعشارِ جُزْءٍ حَتّیٰ بَلَغَ بِهِ جُزْئَيْنِ تامَّيْنِ ثُمَّ بِحِسابِ ذٰلِكَ حَتّیٰ بَلَغَ بِأَرْفَعِهِمْ تِسْعَةَ وَ أَرْبَعينَ فَمَنْ لَمْ يُجْعَلْ فيهِ إِلاّ عُشْرَ جُزْءٍ لَمْ يَقْدِرْ علیٰ أَن يَكونَ مِثْلَ صاحِبِ العُشْرَيْنِ فَلا يَكونُ مِثْلَ الصاحِبِ الثَلاثَةَ لِلأَعشارِ وَ كذلِكَ مَنْ تَمَّ لَهُ جُزْءٌ لايَقْدِرُ علیٰ أَن يَكونَ مِثْلَ صاحِبِ الجُزئَيْنِ وَلَوْ عَلِمَ الناسُ أَنَّ اللهَ تَعالیٰ خَلَقَ هذا الخَلْقَ علیٰ هذا لَمْ يَلُمْ أَحَدٌ أَحَداً » .

اگر مردم میدانستند خداوند اینخلق را چگونه آفریده است هیچکس کسی را ملامت نمیکرد عرض شد یعنی چه ؟ فرمود خدایتعالی اجزائی آفرید که

به‌چهل و نه‌جزء رسید سپس برای آن‌اجزاء عشرهائی قرارداد وهرجزء را ده عشر قرار داد سپس آن‌را میان خلق تقسیم کرد ودرشخصی یك‌دهم جزء قرار داد و در دیگری دو دهم تاآنکه بکسی یك جزء تمام رسید و در دیگری یك جزء و یك دهم جزء و در دیگری یك‌جزء و دو دهم جزء و دیگری یك جزء و سه دهم جزء تا آنکه به دوجزء تمام‌برسد و بهمین حساب تا ببالاترین درجه که چهل و نه‌است پس آنکه در او بجز یك دهم جزء قرار داده نشده نمیتواند مانند کسی بشود که دو دهم جزء دارد و او مانند کسیکه سه‌دهم جزء دارد نمیتواند گردد و همینطور کسیکه یك جزء تمام دارد نمیتواندمانند کسی شود که دارای دوجزء است.

و امام باقر عليه السلام فرمود: «إنّ المُؤمِنينَ علىٰ مَنازِلَ مِنْهُمْ عَلىٰ واحِدَةٍ وَمِنْهُمْ عَلىٰ إثْنَتَيْنِ وَمِنْهُمْ علىٰ ثَلاثٍ وَمِنْهُمْ علىٰ أَرْبَع وَمِنْهُمْ عَلىٰ خَمْسٍ وَمِنْهُمْ عَلىٰ سِتٍّ وَ مِنْهُمْ عَلىٰ سَبْعٍ فَلَوْ ذَهَبْتَ تَحْمِلُ عَلىٰ صاحِبِ الواحِدَةِ ثِنْتَيْنِ لَمْ يَقْوِ وَعلىٰ صاحِبِ الثِنْتَيْنِ ثَلاثاً لَمْ يَقْوِ وَساقَ الحَديثَ ثُمَّ قالَ وَعلىٰ هذِهِ الدَرَجات»: مؤمنین درجاتی دارند بعضی از آنها یك‌درجه دارد و بعضی دودرجه و بعضی سه درجه و بعضی چهاردرجه و بعضی پنج و بعضی شش و بعضی هفت واگر بخواهی بر آنکه یك‌درجه دارد و دو درجه را تحمیل کنی تاب نمیآوردوبر صاحب دو درجه اگر سه درجه تحمیل کنی طاقت نمیآورد وهمینطور حدیث را بپایان رساندند وسپس فرمودند مردم براین درجه‌ها میباشند.

دانهٔ هر مرغ اندازهٔ وی است	طعمهٔ هر مرغ، انجیری کی‌است
طفل را گر نان‌دهی بر جای شیر	طفل‌مسکین‌رااز آن‌نان مرده گیر
چونکه دندانها بر آرد بعداز آن	هم بخود گردد دلش جویاي نان

پس هر اندازه که علم بخدا و اوصاف جمالیّه وجلالیّه‌اش حاصل شود نور ایمان در قلب طلوع نماید وحجابهای نورانی و ظلمانی میان خدا و قلب برداشته گردد و حیات تازه‌ای بقلب افاضه میشود: «اللهُ وَلِيُّ الّذينَ آمَنوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إلى النورِ، أَفَمَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَجَعَلْنا لَهُ نوراً يَمْشي بِهِ فِي النّاسِ كَمَنْ

مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها ».

و در روایت عنوان بصری است که امام صادق علیه‌السلام باو فرمود: «لَیْسَ العِلْمُ بِکَثْرَةِ التَعَلُّمِ وَ لکِنَّهُ نورٌ یَقْذِفُهُ اللهُ فِیْ قَلْبِ مَنْ یُرِدِ اللهُ أَنْ یَهْدِیَهُ فَإِذا أَرَدْتَ العِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلاً فِی نَفْسِكَ حَقِیقَةَ العُبودِیَّةِ وَ اطْلُبِ العِلْمَ بِاسْتِعمالِهِ ثُمَّ استَفْهِمِ اللهَ یُفَهِّمْكَ:

کسب دانش بآن نیست که درفراگیری آن بسیار بکوشی بلکه آن پرتوی است از نور که خداوند آن رابدل هر کس که بخواهد رهنمونش گرددمیافکند پس اگر دانش میطلبی نخست باید درجان خود حقیقت بندگی را بجوئی و دانش را از رهگذر عمل طلب کنی آنگاه فهم مشکلات را ازخداوند بخواهی تا خداوند نیروی فهم بتو عطا فرماید.

و البته این نور نیزمانند سایر انوار قابل شدّت وضعف و زیادت نقصان است «وَإِذاتُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیْماناً ، وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِیْ عِلْماً».

وچون حجابها مرتفع شود باخرق هرحجابی نوری در دل تابیده و بهمان اندازه قوی‌تر و کاملتر میشود تا آنجا که نور تمام فضای قلب را احاطه نموده و انشراح صدر برای سالك دست دهد و حقایق اشیاء بر او منکشف شود و برنظام اتمّ عالم اطّلاع یابد و داند که آنچه انبیاء عظام الهی فرموده‌اند همگی درست است و از جانب خدایتعالی است و نتیجهٔ این انشراح آنست که اوث صفات ذمیمه از قلب او پاك شود و متخلّق باخلاق فاضله گردد: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلإِسلامِ فَهُوَعَلیٰ نورٍ مِنْ رَبِّهِ»،

و چون نور صفات وملکات فاضله بر نور معرفت اضافه شود بمصداق «نورٌعَلیٰ نورٍ ، وَنورُهُمْ یَسْعیٰ بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ» در کلیهٔ اوامر حق کمر اطاعت بربندد و از همهٔ منهیّات اجتناب نماید و هر عبادتی را که بطورشایسته بجای آورد نوری و صفائی در قلبش پیدا شود که قلب را آمادهٔ انشراح بیشتر و معرفت ویقینی افزونتر گرداند.

و باز همین معرفت و یقین و انشراح او را بر عبادتی دیگر و اخلاصی بیشتر وادارد که از آن عبادت و اخلاص باز دل راصفائی و نوری تازه‌تر و یقینی قویتر و معرفتی تمام‌تر حاصل آید و همینطور تا آنجا که خدا دانا است « يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ » .

امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرماید : « قَدْ أَحيا قَلْبَهُ وَ أَماتَ نَفْسَهُ حَتّىٰ دَقَّ جَليلُهُ وَ لَطُفَ غَليظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لامِعٌ كَثيرُ البَرْقِ فَأَبانَ لَهُ الطَّريقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبيلَ وَ تَدافَعَتْهُ الأَبْوابُ إِلىٰ بابِ السَّلامَةِ وَ دارِ الإِقامَةِ وَ ثَبَتَ رِجْلاهُ لِطُمأْنينَةِ بَدَنِهِ في قَرارِ الأَمْنِ وَ الراحَةِ بِما استَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضىٰ رَبَّهُ » :

دلش را زنده و هواهای نفس را کشته تا آنحد که اندام ورزیدهٔ او باریك و دل سختش نرم گردید و نوری تابان درخشیدن گرفت که راه را برای اوروشن ساخت و درپرتو آن نور راه راپیمود و درهای رحمت الهی که یکی‌پس ازدیگری بروی او گشوده میشد او را بدر سلامت و دربار اقامت کشاند و درقرارگاه امن وآسایش با کمال‌آرامش تن‌پای برجا بماند زیرا دل‌خود در راه رضا وخوشنودی پروردگارخودبکار بست .

و درجای دیگر فرماید : « إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبادِ اللّٰهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعانَهُ اللّٰهُ عَلىٰ نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الخَوْفَ فَزَهَرَ مِصباحُ الهُدىٰ في قَلْبِهِ . . . » تا آنجا که فرماید : « قَدْ خَلَعَ سَرابيلَ الشَّهَواتِ وَ تَخَلّىٰ مِنَ الهُمومِ إِلّا هَمّاً واحِداً إِنْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ العَمىٰ وَ مُشارَكَةِ أَهْلِ الهَوىٰ وَ صارَ مِنْ مَفاتيحِ أَبْوابِ الهُدىٰ وَ مَغاليقِ أَبْوابِ الرَّدىٰ قَدْ أَبْصَرَ طَريقَهُ وَ سَلَكَ سَبيلَهُ وَ عَرَفَ مَنارَهُ وَ قَطَعَ غِمارَهُ وَ استَمْسَكَ مِنَ العُرىٰ بِأَوْثَقِها وَ مِنَ الحِبالِ بِأَمْتَنِها فَهُوَ مِنَ اليَقينِ عَلىٰ مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ » :

براستی که از محبوبترین بندگان خدا درحضرتش بنده‌ای است که خدا او را درپیکار با هواهای نفس یاری فرموده باشد پس حزن و اندوه را شعار خود ساخته و بردل خود جامه‌ای فراگیر از ترس خداپوشانیده باشد اینهنگام است که

چراغ هدایت در دلش فروزان گردد و از جامه‌های شهوتهای نفس خالی و ازهمهٔ خواسته‌ها تهی گشته بجز یك خواسته که تنها آن را وجههٔ همّت خود قرارداده باشد پس از نابینائی رسته و از بند شرکت با اهل هوی نجات یافته وخود یکی از کلیدهای درهای هدایت و موجبات بسته شدن درهای هلاکت گردد با بینائـی کامل در راه خودپیش رفته ونشانه‌های راههای سعادت را شناخته وسختیهای راه را پشت‌سر میگذارد و بمحکمترین‌دست آویز و استوارترین ریسمان چنگ‌زده و نور یقین‌او بروشنی نور آفتاب میگردد .

و درحدیث نبوی است که فرمود : « مامِنْ عَبْدٍإلاّ وَلِقَلْبِهِ عَیْنانِ وَ هُما عَیْبٌ یُدْرِكُ بِهِما الغَیْبَ فَإذا أرادَ اللهُ بِعَبدٍ خَیْراً فَتَحَ عَیْنَی قَلْبِهِ فَیَریٰ ما هُوَ غائِبٌ عَنْ بَصَرِهِ » :

هیچ بنده ای نیست مگر آنکه دل اورا دو دیدهٔ غیبی هست که با آن دو ، امور پنهانی را درك میکند پس چون خداوند برای بنده‌ای نیکی خواست آندو چشم‌ودل اوراباز میکندتا آنچه‌را که ازدیدهٔ سر نهان است بادیدهٔ‌دل‌ببیند .

یکی از علماء آخرت میفرماید که اوائل درجات ایمان آمیخته با شك‌ها و شبهه ها است برحسب اختلاف مراتب که هر مرتبه‌ای از درجات اولیّهٔ ایمـان با مرتبهٔ متناسب باآن‌از شكّ و شبهه آمیخته است وحتّی ممکن‌است باشبههٔ‌شرك نیز توأم باشد : « وَمٰا یُؤمِنُ أکْثَرُهُمْ بِاللهِ إلاّ وَهُمْ مُشرِکُونَ .»

و غالباً از این‌مرتبه تعبیر باسلام میشود ، خدایتعالی فرماید « قالَتِ الأعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤمِنوا وَ لکِنْ قولوا أسْلَمْنا وَ لَمّا یَدْخُلِ الإیْمانُ فِیْ قُلُوبِکُمْ ».

و امام صادق عليه السلام میفرماید : « الایمانُ أرْفَعُ مِنَ الإسلامِ بِدَرَجَةٍ إنّ الإیمانَ یُشارِكُ الإسلامَ فِی الظاهِرِ والاسلامُ لایُشارِكُ الایمانَ فِی الباطِنِ وَ إن إجتَمَعا فِی القَوْلِ وَالصِفَةِ » :

ایمان از اسلام یکدرجه بالاتر است زیرا ایمان با اسلام در ظاهر شریك

است ولی اسلام با ایمان درباطن شریك نیست هرچند در گفتار و کردار بـا هم جمع شوند .

و درجات متوسّط ایمان عبارت است از تصدیقهائی که هیچ گونه شكّ و شبهه‌ای بهمراه ندارد بحکم « الذین آمنوا بالله و رسوله ثمّ لم یرتابوا » و غالباً ایمان بهمین درجات گفته میشود « إنّماالمؤمنونَ الّذینَ إذا ذُکِرَ اللهُ وَجلَتْ قُلوبُهُمْ وَ إذاتُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إیمْاناً وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلونَ » .

و اواخر درجات ایمان عبارت است از تصدیق هائی که نه تنها شكّ وشبهه‌ای بهمراه ندارد بلکه توأم با کشف و شهود و ذوق و عیان و محبّت کاملهٔ حق و شوق تمام بمحضر مقدس اش میباشد « یُحِبُّهُمْ وَیُحِبّونَهُ أذِلَّةٍ عَلیٰ المُؤْمِنینَ أعِزّةٍ عَلیٰ الکافِرینَ یُجاهِدونَ فِی سَبیلِ اللهِ وَلایَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ » .

و از این مقام گاهی تعبیر باحسان شده است.چنانچه فرمود « الاحْسانُ أنْ تَعْبُدَ اللهَ کَأنَّكَ تَراهُ » و گاهی تعبیر بایقان گشته « وَبالاخِرَةِ هُمْ یُوقِنونَ » و شاید اشارهٔ باین سه‌مرتبه است آیهٔ شریفه « لَیْسَ عَلیٰ الّذینَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصالِحات جُناحٌ فِیماطَعِموا إذا ما اتَّقَوا وَآمَنوا وَعَمِلوا الصالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْ وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أحْسَنوا وَاللهُ یُحِبُّ المُحْسِنینَ »

و بسه مرتبه کفر که مقابل این مراتب ایمانی است اشاره فـرموده است آیهٔ شریفه: « إنَّ الّذینَ آمَنوا ثُمَّ کَفَروا ثُمَّ آمَنوا ثُمَّ کَفَروا ثُمَّ ازْدادوا کُفْراً لَمْ یَکُنِ اللهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلالِیَهْدِیَهُمْ سَبیلاً » پس احسان ویقین همان نسبت را با ایمان‌دارد که ایمان با اسلام‌دارد، دقّت‌شود . مولای ما امام صادق علیه‌السلام فرمود : «إنّ الایمانَ أفْضَلُ مِنَ الاسْلامِ وَ إنَّ الیَقینَ أفْضَلُ مِنَ الایْمانِ وَ مامِنْ شَیءٍ أعَزُّ مِنَ الیَقینِ». ایمان از اسلام افضل است و یقین از ایمان برتر است و هیچ چیز گرانقدر تر از یقین نیست .

سپس دانشمند مزبور از برای یقین سه مرتبه قائل شده : « علم‌الیقین و عین

الیقین وحقّ الیقین» باستناد آیات شریفه «کَلّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الیَقینِ لَتَرَوُنَّ الجَحِیمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الیَقِینِ» وَ «إنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الیَقینِ»

و فرق میان این سه مرحله را با مثالی روشن نموده است و فرموده است که علم‌الیقین بآتش عبارت است از آنکه بواسطهٔ نور آتش دیدنیها را به‌بینی وعین‌الیقین بآتش آن است که جرم آتش را به‌بینی و حقّ الیقین بآتش آنکه در میان آتش بسوزی وهویّت تو محو و نابود گردد و خود مبدل بآتش گردی که از این‌مرتبه بالاتر مرتبه‌ای‌نیست و اینمرتبه از یقین‌افزایش پذیر نمیباشد که «لَوْ کُشِفَ الغِطاءُ ما ازْدَدْتُ یَقیناً» پایان [1]

استادالهی و ربّانی ما را دراینمقام بیانی است،فرماید:

بدانکه‌اهل سلوك را دراینمقام و سایر مقامات مراتب ومدارجی‌است بی‌شمار و ما بذکر بعضی‌ازآن مراتب بطور کلّی‌می‌پردازیم وامّا احاطه بجمیع جوانب و احصاء همهٔ‌مراتب‌آن از عهدهٔ این‌ناچیز بیرون است «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق».

یکی از آن مراتب مرتبهٔ علم است و آن چنان است که بسلوك علمی و برهان فلسفی ثابت نماید ذلّت عبودیّت و عزّت ربوبیّت را و این یکی از لباب معارف است که درعلوم عالیه وحکمت متعالیه‌بوضوح پیوسته که جمیع‌دار تحقّق و تمام دایرهٔ وجود ، صرف ربط و تعلّق و محض فقر و فاقه است و عزّت و ملك و سلطنت مختصّ بذات مقدّس کبریائی است و احدی را از حظوظ عزّت و کبریا نصیبی نیست و ذلّ عبودیّت و فقر درناصیهٔ‌هریك ثبت و در حاقّ حقیقت آنهاثابت است و حقیقت عرفان و شهود و نتیجهٔ ریاضت و سلوك رفع حجاب از وجه حقیقت ورؤیت ذلّ عبودیّت واصل‌فقر وتدلّی‌است درخود ودرهمهٔ موجودات ودعای‌منسوب بسیّدکائنات صلّی‌الله‌علیه‌وآله «اللهم ارنی الاشیاء کماهی»[2] شاید اشاره بهمین مقام باشد

(۱) از محدث جلیل فیض‌کاشانی ،کتاب علم‌الیقین .

(۲) یارب همه مشکلات‌بکشای مرا		وزدل همه زنگ‌خورده بزدای مرا
لطفی کن‌وبخشایشی ازروی‌کرم		هرچیز چنانکه هست بنمای مرا .

يعنى خواهش مشاهدهٔ ذلّ عبوديّت كه مستلزم شهود عزّ ربوبيّت است نموده .

پس اگر سالك راه حقيقت و مسافر طريق عبوديّت باقدم سلوك علمى و مركب سير فكرى اين منزل را طى كرد در حجاب علم واقع شود و بمقام اوّل انسانيّت نائل شود و لكن اين حجاب از حجب غليظه است كه گفته اند العلم هو الحجاب الاكبر » و بايد سالك در اين حجاب باقى نماند و آنرا خرق كند و شايد به اين مقام اگر قناعت كند و قلب را در اين قيد محبوس نمايد ، در استدراج واقع شود و استدراج در اينمقام آنست كه بتفريعات كثيرهٔ علميّه پرداخته و بجولان فكر براى اين مقصد براهين كثيره اقامه كند و از منازل ديگر محروم ماند و قلبش به اينمقام علاقمند شود و از نتيجهٔ مطلوبه كه وصول الى فناء الله است غافل شود و صرف عمر خود را در حجاب برهان و شعب آن نمايد و هرچه كثرت فروع بيشتر شود حجاب بزرگتر و احتجاب از حقيقت افزون تر گردد پس سالك نبايد گول شيطان را دراين مقام خورده ازحق و حقيقت بواسطهٔ كثرت علم وغزارت آن و قوّت برهان محجوب شود و از سير درطلب بازماند ودامن همّت بكمر زند و ازجدّيّت درطلب مطلوب حقيقى غفلت نورزد و خود را بمقام ديگر كه مقام دوّم است برساند .

و آن چنان است كه آنچه را عقل باقوّت برهان وسلوك علمى ادراك كرده با قلم عقل بصفحهٔ قلب بنگارد و حقيقت ذلّ عبوديّت و عزّ ربوبيّت را بقلب برساند و از قيود و حجب علميّه فارغ گردد . پس نتيجهٔ مقام دوّم حصول ايمان بحقايق است .

مقام سوّم مقام اطمينان وطمأنينه است كه در حقيقت مرتبهٔ كاملهٔ ايمان است : «قالَ تَعالىٰ مُخاطِباً لِخَليلِهِ: اَوَلَمْ تُؤمِنْ قالَ بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبى»

مقام چهارم مقام مشاهده است كه آن نورى است الهى و تجلّى اى است رحمانى كه تَبَع تجلّيات اسمائيّه و صفاتيّه در سرّ سالك ظهور كند و سرتاپاى

اورا بنور شهودی منوّر نماید و در اینمقام درجاتی است کثیره که ذکر آنها از حوصلهٔ این اوراق خارج است ودراین مقام نمونه‌ای از قرب نوافل :(کُنْتُ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ يَدَهُ) بروز کند وسالك خودرا مستغرق بحر لایتناهی بیندوپس ازآن بحری است بسیار عمیق که از اسرار قدر درآن شمّه‌ای کشف شود ،

و هریك از این مقامات را استدراجی است خاصّ خود که سالك را در آن هلاکت عظیم است وسالك باید در تمام مقامات خودرا تخلیص از انانیّت وانیّت کند و خودبین وخود خواه نباشد که سرچشمهٔ اکثر مفاسد است مخصوصاً برای سالك .

فصل ـ از امورمهمّه ایکه مراعات آن برای سالك در همه حالات ومخصوصاً درحال نماز لازم وضروری است خشوع است . قال الله تعالی : « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ »،

امام صادق عليه السلام فرمود : «إذا دَخَلْتَ في صَلوتِكَ فَعَلَيْكَ بِالتَّخَشُّعِ وَالإِقْبالِ عَلىٰ صَلاتِكَ فَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقولُ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلوتِهِمْ خاشِعُونَ» .

چون بنمازت مشغول شدی‌مواظب خشوع باش و دل بر نمازت داشته باش که خدایتعالی میفرماید کسانیکه در نمازشان خاشعند [1](رستگارند).

محقّق جلیل : فیض کاشانی ره میفرماید خشوع‌درنماز بردوقسم است :

۱ ـ خشوع قلبی وآن عبارت ازآن‌است که تمام همّت را بر نماز بگمارد و از ماسوای نماز اعراض کند آنچنانکه دردل بجز معبود نباشد که امام صادق عليه السلام فرمود : غرض از زهد در دنیا آنست که دلهای آنان برای آخرت فارغ شود ! [2]

و دیگر خشوع در جوارح است و آن عبارت است ازآنکه چشمهای‌خودرا

(۱) کافی ج ۳ ص۳۰۰ شماره ۳ .

(۲) مناسبت روایت با مقام روشن نیست .

فرود آورد و بهرسو ملتفت نباشد و با اعضای خود بازی نکند و بطور خلاصه حرکتی بجز حرکات نماز از او سر نزند و هیچ یك از مکروهات نماز را بجا نیاورد. آنگاه روایاتی را نقل‌میکند که‌متضمّن دستوراتی است و فقها رضوان‌الله علیهم باستناد آن روایات مکروهاتی را درنمازذکرفرموده‌اند(۳).

نویسنده گوید: حقیقت خشوع قلبی عبارت است از حالتی که از استشعار بعظمت و جلال یاجمال فوق‌العاده ای در دل پیدامیشود و اثرش‌آنست که‌بهراندازه از عظمت و جمال درك‌نمایدبهمان نسبت‌انیّت و انانیّت نفس‌فانی وزائل‌میگردد و در مقابل صاحب جلال و جمال حالت تسلیم و فروتنی و کرنش بخود میگیرد و بهمین‌عنایت‌است که‌درآیات شریفه، خشوع‌بزمین یا کوه نسبت داده شده است زیرا زمین‌درمقابل‌عوامل‌طبیعی که‌موجب‌روئیدن‌نباتات‌است هیچ اراده‌ای‌نداشته وتسلیم محض است «و من آیاته انّك تری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزّت و ربت» و هم چنین کوه در مقابل نزول قرآن نمیتوانست مقاومت کند و متلاشی میشد: «لو انزلنا هذا القرآن علی‌جبل‌لرأیته خاشعاً متصدّعاً ...»

و نیز درآیاتیکه خشوع باعضاء وجوارح نسبت داده شده نتیجه‌اش محو شدن اثر ظاهرآن عضو بوده مانند «وخشعت الاصوات للرّحمن‌فلاتسمع‌الاهمساً» ویا «خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلّة» حالاتیکه از ائمهٔ دین و اولیاء حق و انبیاءعظام همچون ابراهیم علیه‌السلام درحال‌نماز نقل شده است‌نتیجه‌خشوع قلبی‌آنان بودچنانچه بعضی از آن روایات راضمن مباحث آینده نقل خواهیم نمود انشاء الله تعالی.

استاد الهی ما فرماید: حقیقت خشوع عبارت است از خضوع تامّ ممزوج با حبّ یا خوف و تفصیل این اجمال آن است که قلوب اهل سلوك‌بحسب جبلّت و فطرت مختلف است. پاره‌ای از قلوب، عشقی و از مظاهر جمالند و بحسب فطرت متوجّه بجمال محبوب هستند و چون درسلوك ادراك ظلّ جمیل یا مشاهدهٔ اصل

(۳) المحجة‌البیضاء.

جمال کنند عظمت مختفیه درسرّ جمال ،آنها را محو کند و ازخود بیخود نماید چون در هر جمالی جلالی مختفی و در هرجلالی جمالی مستور است ، چنانچه اشاره باین ممکن است فرموده باشد حضرت مولی العارفین وامیرالمؤمنین والسالکین صلوات‌الله علیه وعلی آله اجمعین آنجا که فرماید: «سُبْحانَ مَنْ اِتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ وَ اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ لِأَعْدائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ» . پس هیبت و عظمت وسطوت جمال آنها را فرو گیرد و حالت خشوع در مقابل جمال محبوب برای آنها دست دهد [1] .

و این حالت در اوائل امر موجب تزلزل قلب واضطراب شود و پس از تمکین حالت انس رخ دهد و وحشت و اضطراب حاصل ازعظمت و سطوت مبدّل بانس و سکینه شود وحالت طمأنینه دست دهد چنانچه حالت قلب خلیل الرحمن چنین بوده وپاره‌ای ازقلوب خوفی و ازمظاهر جلالند آنها همیشه ادراك عظمت و کبریا و جلال کنند و خشوع آنها خوفی باشد ، وتجلّیات اسماء قهریّه وجلالیّه برقلوب آنها شود چنانچه حضرت یحیی علی نبیّنا و آله و علیه السلام چنین بوده ، پس خشوع گاهی ممزوج با حبّ است و گاهی ممزوج با خوف و وحشت است گرچه درهر حبّی وحشتی ودر هر خوفی حبّی است .

---

(۱) عجب داری ازسالکان طریق — که باشند در بحرمعنا غریق
خود از نالهٔ عشق باشند مست — زکونین بریاد اوشسته دست
بسودای جانان زجان منفعل — بذکر حبیب ازجهان مشتغل
بیاد حق از خلق بگریخته — چنان مست ساقی که می ریخته
نشاید بدارو دوا کردشان — که کس مطلع نیست بردردشان
الست ازازل همچنانشان بگوش — بفریاد قالوا بلی در خروش
گروهی عمل دار وعزلت نشین — قدمهای خاکی دم آتشین
بیك نعره کوهی زجا برکنند — بیك ناله شهری بهم برزنند
سحرگه بگریند چندانکه آب — فروشوید ازدیده‌شان کحل خواب

و مراتب خشوع بحسب مراتب ادراك عظمت و جلال وحسن و جمال است و چون امثال ما ها با این حال از نور مشاهدات محرومیم ناچار باید درصدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان بر آئیم قال تعالی « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنونَ الَّذِينَ هُمْ فِى صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ » .

خشوع در نمازرا ازحدود وعلائم ایمان قرار داده پس هر کس در نمازخاشع نباشد بحسب فرمودهٔ ذات مقدّس حق از زمرهٔ اهل ایمان خارج است و نماز های ما که مشفوع با خشوع نیست از نقص ایمان یا فقدان آنست وچون اعتقاد و علم غیر از ایمان است از این جهت اینعلمی که بحق و اسماء و صفات او وسایر معارف الهیّه در ما پیدا میشود غیر از ایمان است ، شیطان بشهادت ذات مقدّس حق علم بمبدأ و معاد دارد و معذلك کافر است « خَلَقْتَنِى مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» گوید پس حق تعالی و خالقیّت اورامقرّ است «أَنْظِرْنى إلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ » گوید پس معاد را معتقد است ، علم بکتب و رسل و ملائکه دارد با این وصف خداوند او را کافـر خطاب کرده و از زمرهٔ مؤمنین خارج فرموده .

پس اهل علم و ایمان ازهم ممتازند ، هراهل علم اهل ایماننیست ، پس باید پس از سلوك علمی خودرا در سلك مؤمنین داخل کند و عظمت و جلال وبهاء و جمال حق جلّت عظمته را بقلب برساند تاقلب خاشع شود والاّ مجرد علم، خشوع نمیآورد ، چنانچه می بینید درخودتان که بااعتقاد بمبدء و معاد واعتقاد بعظمت و جلال حق قلب شما خاشع نیست .

و اما قول خدایتعالی « أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنوا أَنْ تَخْشَعَ قُلوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَ مانَزَلَ مِنَ الْحَقِّ » شاید ایمان صوری که همان اعتقاد بماجاء به النبی صلّی الله علیه وآله وسلّم است مقصود باشد والاّ ایمان حقیقی ملازم با یك مرتبه ازخشوع است یا آنکه خشوع درآیهٔ شریفه خشوع بمراتب کامله باشد چنانچه عالم راگاهی اطلاق کنندبر کسی که ازحدّ علمبحدّ ایمان رسیدهباشدومحتمل استدرآیهٔشریفه «إِنَّمايَخْشَى اللهَمِنْ

عِبادِهِ العُلَمٰاءُ» اشاره بآنها باشد .

و درلسان کتاب و سنّت علم و ایمان‌واسلام‌بمراتب مختلفه‌اطلاق‌شده و بیان آنها از وظیفهٔ‌این‌اوراق خارج‌است .

بالجمله سالك‌طریق‌آخرت خصوصاً با قدم‌معراج صلوتی لازم‌است‌قلب‌خود را با نور علم و ایمان خاشع کند و این رقیقهٔ الهیّه و بارقهٔ رحمانیّه را در قلب هر اندازه ممکن است متمکّن نماید بلکه بتواند درتمام نماز حفظ این حالت را بنماید و حالت تمکّن و استقرار در اوّل امر گرچه برای امثال ماها قدری صعب و مشکل است‌ولی باقدری ممارست‌و ارتیاض قلب امری‌است‌بسی‌ممکن.

عزیزم تحصیل کمال وزادآخرت‌طلب وجدّیّت میخواهد وهرچه مطلوب، بزرگتر باشد جدّیّت درراه‌آن‌سزاوارتراست البتّه معراج قرب الهی ومقام‌تقرّب جوار ربّ العزة با این حال سستی و فطور و سهل انگاری دست ندهد ، مـردانه باید قیام کرد تا بمطلوب رسید .

شما که ایمان بآخرت دارید و آن نشئه را نسبت باین نشئه طـرف قیاس نمیدانید چه درجانب سعادت و کمال و یا درجانب شقاوت ووبال، چه که‌آن‌نشئه عالم ابدی دائمی است که موت وفناناپذیر است ، سعیدش در راحت و عزّت‌ونعمت همیشه‌است‌آنهم‌راحتی که دراینعالم‌شبیه‌ندارد ، عزّت وسلطنتی الهی که‌دراین‌نشئه نظیر ندارد ، نعمتهائی که درمتخیّلهٔ کسی خطور ننموده‌است .

و همینطوردرجانب شقاوت آن ، که عذاب و نقمت و وبالاش دراینعالم‌نظیر و مثل ندارد و راه وصول بسعادت اطاعت ربّ العزّة است و دربین‌اطاعات وعبادات هیچیك بمرتبهٔ این نماز که معجونی است جامع الهی که متکفّل سعادت بشراست و قبولی آن موجب قبولی جمیع اعمال است نمیباشد .

پس‌باید درطلب آن جدّیّت تامّ نمائید واز کوشش‌مضایقه نکنید و در راه آن تحمّل مشاقّ نمائید باآنکه مشقّت هم‌ندارد بلکه اگر چندی مواظبت کنید

و انس قلبی حاصل‌شود درهمین عالم از مناجات با حق لذّتها می‌برید که‌باهیچیك از لذّات‌اینعالم طرف نسبت نیست چنانچه ازمطالعهٔ احوال اهل مناجات باحق‌این مطلب روشن شود .

بالجمله خلاصهٔ مذاکرهٔ ما در این فصل آن است که پس از آنکه عظمت و جمال وجلال‌حق راانسان با برهان یابیان انبیاء علیهم السلام فهمید قلب رامتذکّر آن باید نمود و کم‌کم با تذکّر و توجّه قلبی و مداومت بذکر عظمت وجلال‌حق خشوع رادرقلب‌واردباید نمود تانتیجهٔ مطلوبه حاصل‌آید .

ودرهرحال سالك نباید قناعت کند بآن مقامی که دارد که هرچه‌مقام‌برای امثال ماها حاصل‌شود در بازار اهل معرفت‌به پشیزی نیرزد ودرسوق اصحاب‌قلوب باخردلی مقابله نکند ، سالك باید درجمیع حالات متذکّر نقص و معایب‌خود باشد شایدراهی بسعادت ازاین طریق باز شود .

ادبی دیگر از استاد

ازآداب مهمّهٔ قلبیّهٔ عبادات خصوصاً عبادات ذکریّه : طمأنینه است و آن غیراز طمأنینه‌ای‌است که فقهاء رضوان الله علیهم درخصوص نماز اعتبار کرده‌اند و آن عبارت است از آنکه شخص سالك عبادت را از روی سکونت قلب و اطمینان خاطر بجا آورد ، زیرا که اگر عبادت را با حال اضطراب قلب وتزلزل بجاآورد قلب از آن عبادت منفعل نشود و آثاری از عبادت در ملکوت قلب حاصل نشود و حقیقت عبادت صورت باطنیّهٔ قلب نگردد .

ویکی از نکات تکرارعبادت و تکثاراذکار و اوراد آن است که قلب راازآن تأثیری حاصل آید و انفعالی رخ دهدتا کم کم حقیقت ذکر و عبادت تشکیل‌باطن سالك را دهد و قلبش باروح عبادت متّحد گردد و تا قلب را اطمینان و سکونت‌و طمأنینه و وقار نبود اذکار را درآن تأثیری نیست ، و ازحدّ ظاهر و ملك بدن بملکوت و باطن نفس سرایت ننماید و حظوظ قلبی از حقیقت عبادت ادا نشود .و

این خود از مطالب واضحه است که محتاج ببیان نیست ، و با اندك تـأمّل معلوم شود ، و اگر عبادتی چنین باشد که قلب را ازآن بهیچوجه خبری نبود و از آن آثاری در باطن پیدا نشود در عوالم دیگر محفوظ نماند و از نشئه ملك به نشئه ملکوت بالا نرود ، و ممکن است در وقت شدائد مرض موت و سکرات هولناك موت و اهوال و مصیبات پس از موت خدای نخواسته صورت آن بکلّی از صفحهٔ قلب محو و نابود شود و انسان با دست خالی در پیشگاه مقدّس حق برود ، مثلاً اگر کسی ذکر شریف «لا إلهَ إلاّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسولُ اللهِ» را با سکونت قلب واطمینان دل بگوید ، و قلب را باین ذکر شریف تعلیم دهد کم کم زبان قلب گویا شود و زبان ظاهر تابع زبان قلب شود و اوّل قلب ذاکر گردد و پس از آن لسان ، و اشاره باینمعنی فرموده جناب صادق عليه‌السلام بحسب روایت مصباح الشریعة « قالَ فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِلِسانِكَ لاتُحَرِّكْهُ إلاّ بإشارَةِ القلبِ وَ مُوافِقَةِ العَقْلِ وَ رِضیٰ الإیْمانِ».

دراوّل امر که زبان قلب گویا نشده سالك راه آخرت باید آنرا تعلیم دهد و با طمأنینه و سکونت ذکر را بآن القا کند همینکه زبان قلب بازشد قلب، قبلهٔ لسان وسایر اعضاء شود با ذکر آن همهٔ مملکت وجود انسانی ذاکر گردد ، و امّا اگر این ذکر شریف را بی‌سکونت قلب و طمأنینهٔ آن و با عجله و اضطراب و اختلال حواسّ گفت از آن در قلب اثری حاصل نشود و از حدّ زبان و گوش حیوانی ظاهری بباطن و سمع انسانی نرسد و حقیقت آن در باطن محقّق نشود و صورت کمالیّهٔ قلب نگردد که ممکن الزوال نباشد ، پس اگر اهوال و شدائدی دست دهد خصوصاً مثل اهوال و سکرات موت وشدائد نزع روح انسانی بکلّی آن ذکر را فراموش کند و از صفحهٔ دل آن ذکر شریف محو شود بلکه اسم حق تعالی و رسول ختمی و دین شریف اسلام و کتاب مقدّس الهی وائمّهٔ هدی وسایر معارف را که بقلب نرسانده فراموش کند و در وقت سؤال قبر جوابی نتواند دهد ، تلقین را نیز بحال او فایده نباشد ، زیرا که در خود از حقیقت ربوبیّت و رسالت و دیگر

معارف اثری نمی‌بیند ، وآنچه بلقلقهٔ لسان گفته بود و در قلب صورت نگرفته‌بود از خاطرش محو شود و او را نصیبی از شهادت بربوبیّت و رسالت و دیگر معارف نخواهد بود .

و در حدیث است که یك طایفه از امّت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را که وارد جهنّم میکنند از هیبت مالك جهنّم اسم پیغمبر را فراموش میکنند با آنکه در همان حدیث است که آنها اهل ایمان هستند و قلوب آنها و صورتهای آنها از نور ایمان درخشان و متلألأ است .

جناب‌محدّث عظیم‌الشّأن مجلسی رحمه‌الله در مرآت‌العقول در شرح حدیث « کُنْتُ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ » فرماید : کسی که چشم و گوش و دیگر اعضاء خود را در راه اطاعت حق صرف نکند دارای چشم و گوش روحانی نشود ، و این چشم و گوش ملکی جسمانی در آن عالم نرود و در عالم قبر و قیامت بی گوش و چشم باشد ، و میزان سؤال وجواب قبر ، آن‌اعضاء روحانی است انتهی حاصل ترجمه .

بالجملة احادیث‌شریفه در این‌نحو از طمأنینه وآثارآن بسیار است وقرآن شریف امر بترتیل قرآن فرموده و در احادیث شریفه است که کسیکه نسیان کند سوره‌ای از قرآن را متمثّل شود آن سوره در بهشت برای او در صورتی که بآن خوبی صورتی نیست ، پس وقتی آنرا می‌بیند میگوید بآن که تو چه هستی چقدر نیکوئی کاش تو از من بودی ، جواب میدهد آیا تو مرا نمی‌شناسی ؟ من فلان‌سوره هستم اگر مرا فراموش نکرده بودی تو را باین درجهٔ رفیعه میرساندم .

و در حدیث است که کسیکه قرآن را در جوانی بخواند قرآن با گوشت و خونش مختلط میشود ، و نکتهٔ آن آنست که در جوانی اشتغال قلب و کدورت آن کمتر است از این‌جهت قلب از آن بیشتر و زودتر متأثّر شود و اثر آن نیز بیشتر باقی ماند .

و در این باب احادیث بسیاری است و در حدیث شریف است که هیچ‌چیز

پیش خدایتعالی محبوب‌تر نیست از عملی که مداومت بر آن شود گرچه آن‌عمل کم باشد و شاید نکتهٔ بزرگ آن همین باشد که عمل صورت باطنیّهٔ قلب شود چنانکه ذکر شد .

فصل : یکی‌ازمهمّات‌آداب قلبیّهٔ‌نماز وسایرعبادات که ازامّهات‌آداب‌قلبیّه است و قیام‌بآن از عظائم امور ومشکلات دقایق‌است محافظت آن‌است از تصرّفات شیطانی و شاید آیهٔ شریفه که فرماید : در وصف مؤمنین « الَّذِیْنَهُمْ عَلیٰ صَلَوٰاتِهِمْ یُحافِظُونَ » اشاره بجمیع مراتب حفظ باشد که یکی از آن مراتب بلکه اهمّ مراتب آن ، حفظ از تصرّف شیطان است .

و تفصیل این اجمال آنست که : پیش اصحاب معرفت و ارباب قلوب واضح است که چنانچه ابدان را غذائی است جسمانی که بدان تغذّی کنند و باید آن غذا مناسب‌حال و موافق نشئه آنها باشد تا بدان تربیت‌جسمانی و نموّ نباتی دست دهد ، همینطور قلوب و ارواح را غذائی است که هر یك بفراخور حال و مناسب نشئه آنها باید باشد که بدان تربیت شوند و تغذّی نمایند و نموّ معنوی و ترقّی باطنی حاصل‌آید وغذای مناسب با نشئهٔ ارواح، معارف‌الهیّه از مبدء مبادی وجود تا منتهی النهایهٔ نظام هستی است ، چنانچه در تعریف فلسفه اعاظم ارباب صناعت فرمودند :

« هِیَ صَیْرُورَةُ الإنْسانِ عالَمَاً عَقْلِیّاً مُضاهِیاً لِلْعالَمِ العَیْنِیِّ فِی صُورَتِهِ وَ کَمالِهِ » .

واین اشاره است بهمین‌تغذّی معنوی چنانچه تغذّی‌قلوب از فضایل‌نفسانیّه و مناسك الهیّه است .

و باید دانست که هر یك از این غذاها اگر از تصرّف شیطان خالص باشد و با دست ولایت مآبی رسول‌ختمی و ولیّ‌الله اعظم صلوات‌الله علیهما وآلهما فراهم آمده باشد روح و قلب از آن تغذّی کنند و بکمال لایق‌انسانیّت و معراج قرب الی الله نائل شوند .

و خلوص از تصرّف شیطان که مقدّمهٔ اخلاص است بحقیقت حاصل نشود مگر آنکه سالك در سلوك کش خدا خواه شود و خودخواهی و خودپرستی را که منشأ تمام مفاسد و امّ الامراض باطن است زیرا پا نهد و این بتمام معنی در غیر انسان‌کامل و به تبع‌او در خلّص اولیاء در دیگر اشخاص میسور نیست ، ولی‌سالك نباید مأیوس از الطاف باطنیّهٔ حق باشد که یأس از روح الله سرآمد همه سردیها و سستیها است ، و از اعظم کبائر است ، و آنچه از برای صنف رعایا نیز ممکن است قرّة العین اهل معرفت است .

پس بر سالك طریق آخرت‌لازم و حتم است که با هر جدّیتّی‌هست معارف و مناسك خود را از تصرّف شیطان و نفس امّاره تخلیص کند و با کمال دقّت و تفتیش در حرکات و سکنات و طلب مطلوب خود غور کند و غایت سیر و تحصیل ومبادی‌حرکات باطنیّه‌وتغذّیات روحیّه‌را بدست‌آورد و از حیله‌های نفس‌وشیطان غفلت نکند و از دامهای نفس امّاره و ابلیس غافل نشود و در جمیع حرکات و افعال سوءظنّ کامل بخود داشته باشد و هیچگاه آن را سر خود و رها نکند ، چه بسا باشد که با اندك مسامحه‌ای انسان را مغلوب کند و بزمین زند و سوق بهلاکت و فنا دهد زیرا که اگر غذاهای روحانی از تصرّف‌شیطان خالص نباشد و دست او در فراهم‌آوردن آنها دخیل باشد ، علاوه بر آنکه ارواح و قلوب با آنها تربیت نشوند و بکمال لایق خود نرسند نقصان فاحش برای‌آنها دست دهد وشاید صاحب خود را درسلك شیاطین یا بهائم وسباع منسلك نماید وآنچه مایهٔ‌سعادت ورأس‌المال کمال انسانیّت و وصول بمدارج عالیه است نتیجهٔ منعکسه دهد و انسان را بهاویهٔ مظلمهٔ شقاوت سوق دهد .

چنانچه دربعض اهل‌عرفان اصطلاحی‌دیدیم اشخاصی را که این اصطلاحات و غور در آن ، آنها را بضلالت منتهی نموده و قلوب آنها را منکوس و باطن آنها را ظلمانی نموده و ممارست در معارف موجب قوّت إنانیّت و إنیّت آنها شده

و دعاوی ناشایسته و شطحیّات ناهنجار از آنها صادر گردیده.

و نیز در ارباب ریاضات و سلوك اشخاصی هستند که ریاضت و اشتغال آنها بتصفیهٔ نفس، قلوب آنها را منکدرتر و باطن آنها را ظلمانی‌تر نموده و اینها از آن است که بر سلوك معنوی الهی و مهاجرت الی الله محافظت ننمودند و سلوك علمی و ارتیاضی آنها با تصرّف شیطان و نفس، بسوی شیطان و نفس بوده.

و همینطور در طلاّب علوم‌نقلیّهٔ شرعیّه، اشخاصی‌را دیدیم که علم درآنها تأثیر سوء بخشیده و بر مفاسد اخلاقی آنها افزوده و علم که باید موجب فلاح و رستگاری آنهاباشد باعث‌هلاکت آنهاشده و آنهارا بجهل و ممارات و استطاله و ختل کشانده.

و همینطور در بین اهل عبادت و مناسك و مواظبین بآداب و سنن کسانی هستند که عبادت و نسك که سرمایهٔ اصلاح‌احوال ونفوس است قلوب آنهارا کدر و ظلمانی نموده و آنها را بعجب و خودبینی و کبر و تدلّل و تغمّز و سوء خلق و سوءظنّ به بندگان خدا وادار نموده، و اینها نیز ازعدم مواظبت براین معاجین الهیّه است.

البتّه معجونی که با دست دیو پلید و تصرّف نفس سرکش فراهم آمد جز خلق شیطانی از آن زائیده نشود و چون قلب در هر حال از آنها تغذّی مینماید و آنها صورت باطنیّهٔ نفس شوند، پس بعد از چندی مداومت، انسان یکی از ولیده‌های شیطان شود که بادست تربیت و در تحت تصرّف‌او نشوونما نموده وچون چشم ملکی بسته شود و چشم ملکوتی باز گردد خود را یکی از شیاطین می‌بیند ودر آن‌حال جزخسران نتیجه‌ای‌نبرد وحسرتها وافسوس‌ها بحالش سودی نبخشد.

پس‌سالك‌طریق آخرت درهر رشته‌ازرشته‌های دینی وهرطریقه ازطریقه‌های الهی هست اوّلاً باید با کمال مواظبت و دقّت چون طبیبی با محبّت و پرستاری پر شفقّت ازحال خود مواظبت نماید، وعیوب سیر وسلوك خود را تفتیش و مداقّه

کند ، و ثانیاً در خلال آنها از پناه‌بردن بذات مقدّس حقّ جلّ و علا در خلوات وتضرّع و زاری بدرگاه اقدس ذوالجلال غفلت نورزد، خداوندا تو خود حال‌ضعیف و بیچارگی ما را آگاهی، میدانی که مابی‌دستگیری ذات مقدّس از دست دشمنی باین قوّت و قدرت که طمع بانبیاء عظام و کمّل اولیاء و الامقام بسته راه گریزی نداریم ، و اگر با رقهٔ لطف و رحمت تو نباشد ما را این دشمن قوی‌پنجه بخاك هلاك افکند و به‌تیه‌ظلمت وشقاوت گرفتار کند ، تورا بخاصان درگاهت ومحرمان بارگاهت قسم میدهم که از ما متحیّران وادی ضلالت و افتادگان بیابان غوایت دستگیری فرما و قلوب ما را از غلّ و غشّ و شرك و شكّ پاك فرما إنّكَ وَلِيُّ الهِدايَةِ.[۱]

فصل : و دیگر ازآداب قلبیّهٔ نماز وسایر عبادات که موجب نتایج نیکوئی است بلکه باعث فتح بعضی از ابواب و کشف بعضی از اسرار عبادات است آن‌است که سالك جدّیّت کند که عبادت را از روی نشاط و بهجت قلب و فرح و انبساط خاطر بجا آورد و از کسالت و ادبار نفس در وقت عبادت احتراز شدید کند ، پس وقتی را که برای عبادت انتخاب میکند وقتی باشد که نفس را بعبادت اقبال است و دارای نشاط و تازه‌گی است وخستگی و فتور ندارد زیرا اگر نفس‌را در اوقات کسالت و خستگی وادار بعبادت کند ممکن است آثار بدی بآن مترتّب شود که از جملهٔ آنها آن است که انسان از عبادت منضجر شود وتکلّف وتعسّف آن زیاد گردد و کم کم باعث تنفّر طباع نفوس شود ، و این علاوه بر آنکه ممکن است انسان را بکلّی از ذکر حق منصرف کند و روح را از مقام عبودیّت که منشأ همهٔ سعادات است برنجاند ، از چنین عبادتی نورانیّت قلبیّه حاصل نگردد و باطن‌نفس

---

(۱) ای خدا ای قادر بی‌چند و چون واقفی برحال بیرون و درون
ای خدا ای فضل تو حاجت‌روا با تو یاد هیچکس نبود روا
قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش

از آن منفعل نگردد و صورت عبودیّت صورت باطن قلب نشود .

و پیش از این ذکر شد که مطلوب در عبادات آن است که باطن نفس صورت عبودیّت شود .

و اکنون چنین گوئیم: که یکی از اسرار ونتایج عبادات و ریاضات ، آن است که ارادهٔ نفس در ملك بدن نافذ گردد و مملکت یکسره در تحت کبریاء نفس منقهر و مضمحلّ گردد و قوای منبثّه و جنود منتشرهٔ در ملك بدن از عصیان و سر کشی و انانیّت و خودسری بازمانند و تسلیم ملکوت باطن قلب شوند بلکه کم کم تمام قوا فانی شوند در ملکوت ، و امر ملکوت در ملك جاری و نافذ شود و ارادهٔ نفس قوّت گیرد و زمام مملکت را از دست شیطان و نفس امّاره بگیرد و جنودنفس از ایمان بتسلیم و از تسلیم برضا و از رضا بفنا سوق شوند و در این حال شمّه‌ای از اسرار عبادت‌را نفس دریابد واز تجلّیات فعلیّه شمّه‌ای حاصل گردد ، و آنچه ذکر شد تحقّق پیدا نکند مگر آنکه عبادات از روی نشاط و بهجت بجا آورده شود واز تکلّف و تعسّف و کسالت بکلّی احتراز شود تا حال محبّت وعشق بذکر حق و مقام عبودیّت رخ‌دهد و انس و تمکّن حاصل‌آید و انس بحق و ذکر او از اعظم مهمّاتی است که اهل معرفت را بآن عنایت شدید است و اصحاب سیر و سلوك برای آن تنافس کنند و چنانچه اطبّا را عقیده آن است که اگر غذا را از روی سرور و بهجت میل کنند زودتر هضم شود همینطور طبّ روحانی اقتضا میکند که اگر انسان غذاهای روحانی را از روی بهجت و اشتیاق تناول کند واز کسالت وتکلّف احتراز کند آثار آن در قلب زودتر واقع‌شود و باطن قلب با آن زودتر تصفیه شود .

و اشاره باین ادب در کتاب کریم الهی و صحیفهٔ قیّوم ربوبی شده است آنجا که در تکذیب کفّار و منافقین فرماید : « لایأتون الصلوة الاّوهم کسالی ولا ینفقون الاّوهم‌کارهون » . و آیهٔ شریفه « لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری » ، در

حدیثی بکسالت تفسیر شده و در روایات اشاره باین ادب نموده‌اند وما بذکر بعضی از آن این اوراق را مفتخر مینمائیم :

«محمّد بن یعقوب باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام قالَ لاتُکرِهوا إلیٰ أنفسِکُمُ العِبادَةَ» : خود را از روی بیمیلی وادار بعبادت نکنید .

وعن ابی عبدالله علیه السلام قالَ قالَ رَسولُ الله صلی الله علیه و آله « یا عَلِیُّ إنَّ هذا الدِّینَ مَتینٌ فَأوْغِلْ فیهِ بِرِفْقٍ وَلاتُبَغِّضْ إلیٰ نَفْسِکَ عِبادَةَ رَبِّکَ» رسول خدا فرمود: یا علی این دین درست و استوار است با مدارا در آن قدم بردار و عبادت پروردگارت را مبغوض خودت مکن .

و در حدیث است از حضرت عسکری سلام الله علیه « إذا نَشَطَت القُلوبُ فَأوْدِعوها وَ إذا نَفَرَتْ فَوَدِّعُوها » .

و این دستور جامعی است که هنگام نشاط و بهجت قلوب ودیعه بآنها بسپارید ودر وقت نفار و گریز آنها را راحت بگذارید پس در کسب معارف وعلوم نیز این ادب را باید منظور داشت و قلوب را با کراهت و تنفّر وادار بکسب نکرد .

نویسندهٔ این اوراق گوید : از جمله روایاتی که اشاره بادب مزبور نموده روایتی است که صدوق از امام صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود : قال رسول الله صلی الله علیه و آله «أفْضَلُ الناسِ مَنْ عَشَقَ العِبادَةَ فَعانَقَها وَأحَبَّها بِقَلْبِهِ وَ باشَرَها بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَها فَهُوَ لایُبالِی عَلیٰ ما أصْبَحَ مِنَ الدُّنیا عَلیٰ عُسْرٍ أمْ عَلیٰ یُسْرٍ» : برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و با آن دست بگردن باشد و از دل و جان دوستش بدارد و با پیکرش عبادت را بجا آورد و فارغ از برای آن باشد وچنین کس اعتنائی نخواهد داشت که دنیایش بسختی میگذرد یا بآسانی « هر دو عالم را بدشمن ده که ما را دوست بس ».

ودر روایت دیگر نیز امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میفرماید : که فرموده: « ما أقْبَحَ الفَقْرَ بَعْدَ الغِنیٰ وأقْبَحَ الخَطیئَةَ بَعْدَ المَسْکَنَةِ وَأقْبَحُ مِنْ ذالِكَ العابِدُ لِلهِ

ثُمَّ یَدَعُ عِبادَتَهُ »[1]: چه زشت است نیازمندی پس از بی نیازی و گناه پس از گرفتاری وازاین زشت‌تر کسی است که عبادت خدا بکند وسپس عبادت را رها کند و این همان خطری است که بدان اشارت شد و نتیجهٔ اشتغال بعبادت از روی کسالت و خسته گی است .

ونیز امام باقر علیه السلام فرمود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمود : « إنَّ هٰذا الدینَ مَتینٌ فَأوغِلُوا فیهِ بِرِفْقٍ وَلا تُکَرِّهوا عِبادَةَ اللهِ إلی عِبادِ اللهِ فَتَکُونوا کالراکِبِ المُنْبَتِ الذی لا سَفَراً قَطَعَ وَلا ظَهْراً أبْقیٰ » : یعنی این دین استوار است با مدارا درآن وارد شوید و پرستش خدا را درنظر بندگان خدا ناپسند نکنید وهمچون سوار تندرو نباشید که نه راهی بپایان میرساند و نه برای مرکبش پشت سالمی باقی میگذارد .

بچشم خویش دیدم در بیابان ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ که آهسته سبق برد از شتابان
سمند تندرو از تك فرو ماند ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ شتربان هم‌چنان آهسته میراند

استاد فرماید : و از این احادیث استفادهٔ ادب دیگر شود که آن‌نیز از مهمات باب ریاضت است وآن‌عبارت از مراعات است .

و آن‌چنان است که سالك درهرمرتبه که هست چه در ریاضات‌ومجاهدات علمیّه یانفسانیّه یاعملیّه ، مراعات‌حال خودرابکند و با رفق ومدارا با نفس‌رفتار نماید و زاید برطاقت و حالت خود تحمیل آن نکند ، خصوصاً برای جوانها وتازه کارها این مطلب از مهمات است که ممکن است اگر جوانها بارفق ومدارا بانفس رفتار نکنند و حظوظ طبیعت را باندازهٔ احتیاج آن از طرق محلله ادا نکنند ، گرفتار خطر عظیمی شوند که جبران آن‌را نتوانند کرد ، وآن‌خطر آنست که گاه نفس بواسطهٔ سخت گیری فوق‌العاده وعنان گیری بی‌اندازه‌عنان گسیخته‌شود و زمام اختیار از دست‌بگیرد و اقتضائات طبیعت که مترا کم شد و آتش تیزشهوت که درتحت فشار بی‌اندازهٔ ریاضت‌واقع شود ناچار محترق شود ومملکت رابسوزاند

(۱)وسائل باب استحباب دستور العمل والدواته علیه

و اگر خدای نخواسته سالکی عنان گسیخته شود یا زاهدی بی اختیار شود چنان درپرتگاه افتد که روی نجات را هرگز نبینند وبطریق سعادت‌ورستگاری هیچگاه عود نکنند .

پس سالك چون طبیب حاذقی باید زمام نفس خودرا در ایّام سلوك بگیردو از روی اقتضائات احوال و ایّام سلوك با نفس رفتار کند و در ایّام‌اشتعال شهوت که غرور جوانی است طبیعت رابکلّی منع ازحظوظش ننماید و با طرق مشروعه آتش شهوت را فرو نشاند که فرو نشاندن شهوت بطریق امر الهی اعانت‌کامل در سلوك راه‌حق کند ،

پس نکاح‌وزواج کند که‌ازسنن بزرگ‌الهی‌است که‌علاوه برآنکه مبدء بقاء نوع‌انسانی است در سلوك راه آخرت نیز مدخلیّت بسزا دارد .

و از اینجهت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند کسیکه تزویج کند نصف دینش‌را احراز نموده و درحدیث دیگراست که کسیکه دوست دارد ملاقات کند خدا را پاك وپاکیزه ملاقات کنداورا بازوجه .

و از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز منقول است که اکثر اهل‌آتش عزبها هستند .

و درحدیث است که حضرت امیر مؤمنان سلام‌الله علیه فرمودند جماعتی از اصحاب برخود حرام کردند زنها را و افطار در روز و خواب درشب را امّ سلمه خبر داد بحضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن سرور تشریف‌آوردند نزد آنها فرمودند: آیا شما اعراض میکنید از زنها همانا من نزد زنها میروم و روز تناول میکنم و شب خواب میروم و کسیکه از سنّت من اعراض کند از من نیست و خدا یتعالی فرو فرستاد «لاتُحَرِّموا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللهُ لَکُمْ وَلاتَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لایُحِبُّ الْمُعْتَدینَ ، وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللهُ حَلالاً طَیِّباً وَ اتَّقوا اللهَ الَّذی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنونَ »

بالجمله برسالك راه آخرت مراعات احوال ادبار و اقبال نفس لازم است و چنانچه ازحظوظ نباید مطلقاً جلوگیری کند که منشأ مفاسد عظیمه است نباید

در سلوك ازجهت عبادات وریاضات‌عملیّه بنفس سخت گیری کند وآن را درتحت فشار قرار دهد خصوصاً درایّام جوانی وابتداء سلوك که‌آن‌نیز منشأ انزجاروتنفّر نفس شود وگاه شود که انسان ازذکر حق منصرف‌شود .

نویسنده‌گوید : درروایت دیگری‌نیزامام باقر علیه‌السلام بهمین ادب اشاره‌فرموده و از رسول‌خدا نقل میفرماید : که فرمود : « أَلا إِنَّ لِكُلِّ عِبادَةٍ شِرَّةً ثُمَّ تَصيرُ إِلىٰ فَتْرَةٍ فَمَنْ صارَتْ شِرَّةُ عِبادَتِهِ إِلىٰ سُنَّتي فَقَدِاهْتَدىٰ وَ مَنْ خالَفَ سُنَّتي فَقَدْ ضَلَّ وَكانَ عَمَلُهُ فى تَبارٍ أَما إِنّي أُصَلّي وَأَنامُ وَأَصومُ وَأُفْطِرُ وَأَضْحَكُ وَ أَبْكي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ مِنْهاجي وَ سُنَّتي فَلَيْسَ مِنّي .

ترجمه: هرعبادتی‌را درآغاز، ذوق وشوقی است و سپس بسستی میگرایدآن کس که شوق عبادتش به سنّت من باشد حتماً راه‌حق را یافته است و آنکس که برخلاف سنّت باشد حتماً گمراه شده است و زحمتش بهدر رفته است بدانید که من نماز میگذارم وخواب و استراحت نیزدارم ، روزه میگیرم افطار هم میکنم هم میخندم وهم‌میگریم‌هر کس که ازاین‌روش وسنّت من‌رو گردان شوداز‌من نیست .

ولی این نکته شایان توجّه‌است که مراعات ادب مراعات، هرچند بفرمودهٔ استاد از مهمّات باب ریاضت است ولی نباید غفلت کرد که تشخیص میزان مدارا با نفس و تعیین مقدار حاجت ازحظّ نفس بطرق محلّله کارهـرسالك مبتدی نیست وازعهدهٔ جوانان نوآموز بیرون‌است وچه بسا خطاها واشتباه‌ها که ممکن است در اینمورد بشود وکارسالك را بهلاکت بکشاند ، بلکه لازم وضروری‌است که اینعمل با نظارت و مراقبت و دستورالعمل مردی کامل وراهبری دانا و توانا که دلیل راه باشد انجام گیرد .

قطع اینمرحله بی همرهی خضر مکن
ظلمات است بترس از اثر گمراهی

و اگر کسی را نفس و شیطان غرور دهد که با وجود قرآن و علم شریعت

که جمله بیان‌راه‌خدا است سالك‌را چه احتیاجی بدلیل هست ؟

جواب ، آنست که شك نیست که این راه را جز با چراغ شریعت و هدایت قرآن نمیتوان طیّ کرد ، ولیکن همانطور که در بیماری های ظاهر و امراض جسمی نوشته های اطبّای حاذق وتدوین کتب طبّی وشرح و بیان انواع بیماریها و اقسام دواها ما را از مراجعه بطبیب و دکتر بی‌نیاز نمیکنند بلکه بر طبق سیرهٔ جاری عقلا درهر بیماری بطبیب‌متخصّص رجوع میکنیم وخودرا تسلیم اومینمائیم، وهرشربت که دادا گر تلخ است واگر شیرین‌مینوشیم ، وهرگز حاضر نیستیم‌اکتفا بعقل خودنموده و یکی‌از کتابهای طبّی‌رابرداشته ومطالعه کنیم وآنچه بخیال‌خود در نوع بیماری و داروی آن تشخیص دادیم عمل کنیم هم‌چنین در امراض قلبی و بیماریهای روحی تنها دست رسی بعلم شریعت کافی نخواهد بود بلکه باید تعیین داروهای معنوی بانظر طبیب متخصّص باشد که فرمود «طَبِيبٌ دَوّارٌ بِطِبِّهِ قَدْ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ وَ أَحْكَمَ مَرَاسِمَهُ»

ما طبیبانیم شاگردان حق	بحر قلزم دید ما را فانفلق
آن‌طبیبان طبیعت دیگرند	که بدل ازراه نبضی بنگرند
مابدل بیواسطه‌خوش بنگریم	کز فراست ما بعالی‌منظریم
آن طبیبان غذایند و ثمار	جان حیوانی بدیشان استوار
ما طبیبان فعالیم و مقال	ملهم ما پرتو نور جلال
کاین چنین‌فعلی‌تورانافع بود	وان چنان‌قولی‌توراقاطع‌بود
این‌چنین‌قولی توراپیش‌آورد	آن‌چنان‌فعلی‌ترا نیش‌آورد
آن‌چنان‌واین‌چنین‌ازنیك‌وبد	پیش تو بنهیم وبنمائیم جدّ
آن‌طبیبان را بود بولی دلیل	این دلیل ما بود وحی جلیل

و باینمعنی اشاره فرموداميرالمؤمنين و سيدالعارفين آنجا كه فرمود «إِنَّ اللّهَ تَعالى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلاءً لِلْقُلوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَالوَقْرَةِ و تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَالعَشْوَةِ وَتَنْقادُ بِهِ

بَعْدَ المُعانِدَةِ وَ ما بَرِحَ لِلّٰهِ عَزَّتْ آلائُهُ فِی البُرْهَةِ بَعْدَ البُرْهَةِ وَ فِی أزْمانِ الفَتَراتِ عِبادٌ ناجاهُمْ فِی فِکْرِهِمْ وَ کَلَّمَهُمْ فِی ذاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ یَقْظَةٍ فِی الأسْماعِ وَالأبْصارِ وَ الأفْئِدَةِ یُذَکِّرُونَ بِأیّامِ اللّٰهِ وَ یُخَوِّفُونَ مَقامَهُ بِمَنْزِلَةِ الأدِلَّةِ فِی الفَلَواتِ مَنْ أخَذَ القَصْدَ حَمِدُوا إلَیْهِ طَرِیقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجاةِ وَمَنْ أخَذَ یَمِیناً وَشِمالاً ذَمُّوا إلَیْهِ الطَّرِیقَ وَحَذَّرُوهُ مِنَ الهَلَکَةِ فَکانُوا کَذٰلِکَ مَصابِیحَ تِلْکَ الظُّلُماتِ وَأدِلَّةَ تِلْکَ الشُّبُهاتِ.

تا آنجا که میفرماید: فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ لِعَقْلِکَ فِی مَقامِهِمِ المَحْمُودَةِ وَ مَجالِسِهِمُ المَشْهُودَةِ... لَرَأیْتَ أعْلامَ هُدًی وَمَصابِیحَ دُجًی »:

براستی که خدایتعالی یاد خودرا صیقل دلها قرار داده تابدان وسیله، گوش دل، پس از کر شدن شنوا گردد و چشم دل پس از کم سوئی تیزبین شود و دل از ستیزه‌جوئی سربفرمان نهد و همواره خدایرا که نعمت هایش گرامی باد در فواصل زمان و دورانهائی که چراغ هدایت انبیاء خاموش بوده بندگانی است که چون‌بدریای اندیشه فرورفوند خدایتعالی‌رازهای نهانی باآنان گوید و از رهگذر عقلهاشان با ایشان گفتگو فرماید.

پس نوریرا که درگوشها و دیده‌ها و دلهای بیدار دارند چراغ راه کنند، روزهای خدارا بیاد مردم‌آورند وآنان را ازمقام مقدسش بترسانند، آنان‌همچون راهنمایان بیابانها هستند که هر کس میانه‌رو باشد رهروی او را بستایند و به رستگاری، مژده‌اش دهند و آنکه راستگرا و چپ گرا باشد راهش را نکوهش نموده و ازتباهی برحذرش‌دارند و بهمین منوال چراغهای آن تاریکیها ورهبران آن شبهه‌ها هستند... اگر با دیدهٔ عقلت آنان رابنگری که... خواهی‌دید که ایشانند نشانه‌های هدایت‌وچراغهای‌شب تار.

و نیز در کتاب الحجة ازکافی شریف از امام باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود:

مُخاطِباً لِبَعْضِ أصحابِهِ « یَخْرُجُ أحَدُکُمْ فَراسِخَ فَیَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلیلاً وَأنْتَ بِطُرُقِ

السَماءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الاَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلیلاً » :

یکی از شماها که میخواهد چند فرسخ راه بپیماید بـرای خود راهبری انتخاب میکند حال که تو درراههای آسمانی نادان‌تر از راههای زمینی هستی برای خود بدنبال راهبری باش .

هر که او بی‌مرشدی درراه شد — او زغولان گمره و در چاه شد

گر نباشد سایهٔ پیرای فضول — پس نورا آشفته دارد بانك غول

و فی نهج‌البلاغة« رَحِمَ‌اللهُ إمرَءً سَمِعَ حُکْماً فَوَعیٰ وَ دُعیٰ إلیٰ رَشادٍ فَدَنیٰ وَأُخَذَ بِحُجْزَةِ هادٍ فَنَجیٰ » رحمت خداوند شامل حال کسی باد که حکمتی بشنود و در دل‌اش جای دهد و براه نجات خوانده شود پس نزدیکتر آید و دست‌دردامن‌راهبری زند و نجات یابد .

یکی دیگر از آدابی که رعایت آن درنماز بسیار اهمیت دارد و در روایات تأکید زیادی بر عایت آن شده و عبادت بدون آن چـون جسمی بیروح و دور از مرحله قبول است حضور قلب است ، وما گرچه پاره‌ای ازروایات را که متضمّن این ادب بود پیش از این نقل کردیم ولی ازنظر اهمّیّت موضوع لازم است بطور مبسوط و مستوفی بشرح آن پردازیم و راه تحصیل آن‌رادرنمار بیان کنیم وما در اینجا بنقل بیان‌دوشخصیّت عظیم روحانی اکتفامیکنیم :

۱ـ فقیه بزرگوار وعالم‌جلیل شهید ثانی نورالله مضجعه ، پس‌از نقل‌روایاتی درباب حضور قلب میفرماید :بدانکه از این روایات استفاده میشود که پذیرش‌نماز وابسته بآن است که نماز گزار دل بر نماز داشته و از ماسوی الله روگردان باشد و چون پذیرش نماز موجب پذیرش سایر عملها است ، پس اهتمام باین صفت امری است مهمّ و غفلت از آن زیانی است بزرگ و انحطاطی است قوی و غفلتی است پست و بی‌ارزش که آدمی همواره خود را بعبادت وادارد و ساعتهای شب و اوقات روز را بنماز ایستد و آنگاه از نهال عبادتش هیچ بری نچیند و از نمازش بهره‌ای

نبرد و مصداق آیهٔ شریفه گردد : « قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالأَخْسَرِینَ أَعْمالاً الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الحَیٰوةِ الدُّنیا وَهُمْ یَحْسَبونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنونَ صُنْعاً » .

خصوصا اگر منضمّ شود بر آنچه گفتیم روایتی که میفرماید : اگر نمازدر پیشگاه الهی مردود شد سایرعملها نیزردّ میشود همانطور که اگر نماز پذیرفته شد سایر عمل شخص نیز پذیرفته میشود .

از خدایتعالی خواستاریم که با فضل عمیم‌اش برما منّت نهد تاماهمیشه‌روی دل بسوی او کنیم و عملهای ما مورد پذیرش آنحضرت قرار گیرد .

سپس در مقام بیان داروئی که برای حضور قلب سودمند است میفرماید : بدانکه مؤمن رابایدکه‌خدایتعالی‌درنظرش عظیم بوده واز ذات مقدّسش بیم وامید داشته و ازتقصیریکه‌درخدمت‌داردشرمنده باشد واگر ایمان‌بخدا داردازاین‌احوال بر کنار نمیشود گرچه بهر اندازه که یقینش‌قوی‌باشداین‌احوال نیزدراوقوّت میبابد پس اگر در حال نماز از این احوال بر کنار است بجز پراکندگی‌فکروپریشانی خاطر و غایب شدن دل از مناجات و غفلت از نماز سببی دیگر ندارد وآنچه آدمی را از نماز غافل میکند خاطراتی است که بر دل وارد میشود و دل را مشغول میسازد .

پس دوای حضور قلب‌آنست که آن خاطرات دفع شود و دفع هرچیز بادفع سبب آنست و سبب توارد خاطرات، یا امر خارجی است و یا امر داخلی باطنی امّا امرخارجی‌عبارت‌است‌ازآنچه گوش میشنود ویاچشم‌می‌بیند وبسا که‌شنیدن صدائی باعث میشود که آدمی بآن متوجّه شده و فکربدنبال آن برود و از نماز منصرف گردد و سپس فکر از آن بچیز دیگر منتقل میگردد و همینطور تسلسل میبابد و کشیده میشود و همچنین دیدن چیزی سبب میشود که انسان در آن بیندیشد و آنگاه اندیشه‌ها یکی پس ازدیگری بدنبال هم میآیند .

البتّه افراد نیرومندی هستند که محسوسات نمیتواند آنانرا متوجّه خود

کند ولی افراد ضعیف و نا توان ناچار فکرشان پریشان میشود . پس برای شخص ضعیف علاج آنست که اسباب پریشانی خاطر را قطع کند باینکه چشم را برهم نهد و یا در خانهٔ تاریکی نماز گذارد ویا آنکه در مقابل خود چیزی بجا نگذارد که حس اورا مشغول کند و یانمازش‌را نزدیك بدیوارمقابل بخواند تا چشم‌انداز وسیعی نداشته باشد و از نماز گزاردن در معابر عمومی ویا جاهای پر نقش و نگار و بر روی فرشهای‌الوان‌خودداری کند واز اینجهت بود که اهل عبادت محل عبادت خودرادراطاق‌تاریك و کوچکی که فقط باندازهٔ نماز گذاشتن گنجایش‌داشت‌قرار میدادند تا هرچه بیشتر جمعیّت خاطر داشته باشند .

و اگر میتواند با نگاه کردن بمحل سجده که ادب نگاه کردن در نماز است حواس خود را جمع نماید بهتر است که چشمها را بر هم ننهد بلی اگر با چشم باز ، جمع نمودن حواس خودرا نتواند آنوقت چشم بر هم نهادن اولی است زیرا از دست‌دادن شرط اصل‌نماز یعنی باپریشانی‌فکر نماز خواندن ضررش بیشتر است از اینکه شرط نگاه کردن در حال قیام از دست برود .

و چنانچه بسجده‌گاه خود مینگرد متذکّر باشد که در پیشگاه سلطان با عظمتی ایستاده که او را می‌بیند و براز دل او و باطن قلب‌اش آگاه است هر چند او سلطان را نمی‌بیند و متوجّه باشد که توجّه بآنحضرت باروی دل است وصورت ظاهری‌نموداری از توجّه باطن‌است و به‌تبعیّت دل‌اضافه باو دارد وبیم‌آن میرود که اگر روی دل از حضرتش بر گرداند از در بخشش رانده شود و افتخار خدمت از او باز گرفته شود و از استان قدس و محضر مقدّسش بدورافتد .

و چگونه سزاوار است بنده‌ای را که : در مقابل آقای خود بایستد و پشت بر او کند و فکر خود را بغیر آنچه مولایش خواستار است مشغول کند شکّی نیست که چنین بنده‌ای مستحق خذلان و مستوجب حرمان است .

اینکه گفتیم نسبت به مولای ظاهری است که همانا او در برابر مولای

حقیقی بسیار پست و بی‌ارزش است و قیاس ایندو بهم بسیار بعید است تا چه رسد بمقصد اصلی و سلطان حقیقی .

و در حدیث آمده است که خدایتعالی بصورت‌های شما نگاه نمیکند بلکه بدلهای‌شما نظر دارد با تفکّر در اینگونه‌مطالب و امثال‌آن همّتش جمع و قلبش صفا می‌یابد و فکرش از پراکندگی نجات می‌یابد .

وامّا اسباب‌باطنی پس‌آنها شدیدتر است زیرا کسیکه اندیشه او دربیابانهای زندگی‌دنیا پراکنده است به یك‌جهت منحصر نمیگردد ، بلکه مرغ خیال همواره از این سو بآن سو در پرواز است و چشم بر هم نهادن نیز چاره آن‌را نمیکند که آنچه در دل دارد کافی است که او را مشغول کند .

علاج چنین کس آنست که دل خود را بفهمیدن آنچه در نماز میخواند متوجّه کند و بمعانی آنها مشغول سازد و پیش از تکبیرة الاحرام نماز، مستعدّ و آمادهٔ نمازشود باینکه یاد آخرت وموقف مناجات وبزرگی ایستادن در پیشگاه الهی و وحشت روز قیامت را بخاطر بیاورد و دل خود را پیش از نماز از کارهای مهمّی که دارد فارغ سازد مثلاً اگر کاریکه دل را مشغول خواهد ساخت دارد انجام دهد و سپس مشغول نماز شود که اینجمله در جمعیّت خاطر کمك خواهد نمود .

و اگر از اینراهها هیجان افکارش آرام نگرفت باید داروی مسهلی بکاربرد که‌مادّهٔ مرض‌را از عمق رگهای اوبیرون بکشد وآن داروآنست که درکارهائیکه او را مشغول میکند و از نماز منصرفش میسازد نیکو تأمّل کند مسلّماً کار های مهمّی خواهد بود واهمّیّت‌آن کارها بدون شكّ ازاینجهت است که متعلّق‌شهوات او شده است پس باید نفس خود را از آن گونه شهوات بر کنار کند و آن علاقه را قطع نماید و بداند هرچیزیکه او را ازنماز مشغول کندآن ، ضدّ دین او است و از جنود ابلیس است که دشمن او است ونگه داشتن چنین چیزی زیانش بیش‌از

بیرون کردن آن است پس با بیرون کردن آن ، جان خودش را خلاصی بخشد که روایت شده است بعضی‌از نیکان درباغی که داشت نماز میگذاشت در آن باغ‌درخت تنومندی بود و مرغیکه میخواست ازشاخه‌های‌آن درخت خود را رها سازدتوجّه او را در نماز بخود جلب کرد وساعتی بآن مرغ نگاه میکرد ونفهمید چندرکعت نماز گذاشت بجبران این غفلت و بامید تدارك آنچه از دست‌اش رفته بود تمام‌آن باغ را در راه خدا صدقه داد .

آری برای قطع مادّهٔ فکرو کفّارهٔ نقصان نماز، این‌چنین رفتار میکردند.

و بعضی دیگر را نقل کرده‌اند اگر یك رکعت از نماز جماعت از او فوت میشد آن‌شب را تاصبح احیاء میکرد ، ودیگری نماز مغربش بتأخیر افتاد تاآنکه دو ستاره در آسمان پیدا شد بعوض ، دو بنده در راه خدا آزاد کرد ، و از دیگری دو رکعت نماز صبح فوت شدیك بنده در راه خدا آزاد کرد ، همهٔ اینها برای این است که با نفس مجاهده شود و در غفلتی که از وظیفهٔ خود کرده است از او باز- خواست کند .

این است آن داروئیکه مادّهٔ بیماری را ریشه کن میکند ، و بجز این هم چاره‌ای نیست، زیرا آنچه گفتیم ازمدارا کردن درآرامش فکر و توجّه بفهمیدن ذکر فقط در شهوت‌های ضعیف سودمند است .

و أمّا شهوت قوی و آتش زا را چنین مدارا سودی ندارد بلکه همواره تو با آن در کشمکش خواهی بود ، گاهی تو او را بخود جذب میکنی و گاهی او تو را بسوی خود میکشد و تو را مغلوب میکند و سرتاسر نمازت در اینحال کشمکش بپایان میرسد .

ومثال این‌چنین نماز آنست که‌شخصی درپای درختی ایستاده باشد وبخواهد فکر خود را کاملاً متوجّه چیزی کند ولی‌صدای گنجشگ‌ها فکر او را مشوّش سازد و آن شخص چوبی بدست بگیرد و پیاپی گنجشك‌ها را از درخت بپراندولی

تا بخواهد مشغول فکر خود شود مجدداً ، گنجشك‌ها باز پس آینه و این شخص باز با چوب دستی خود گنجشك‌هارا پرواز دهد و باو بگویند اگر میخواهی ازاین گرفتاری نجات یابی بایددرخت را ازجا بر کنی همچنین است درخت شهوت اگر تنومند شد وشاخ وبرگ بهرطرف انداخت افکار را بسوی خود میکشاندهمانطور که آندرخت گنجشك‌ها را بخود میکشانید و همان طور که کثافات مگس‌ها را بسوی خود میکشانند و پراکنده نمودن آن مگسها بطول می‌انجامد زیرا مگس را هر چند به پرانی باز پس آید و بهمین جهت آن را ذباب گویند یعنی (کُلَّمَا ذَبَّ آبَ) .

خاطرات هم این چنین است با اینهمه شهوت‌ها که کمتر کسی است ازآنها خالی باشد و جامع همهٔ آن شهوت‌ها یک چیز است و آن دوستی دنیا است ، و همین است که سرمنشأ همهٔ گناهان است و اساس هر نقصانی است و سرچشمهٔ هر فساد است .

و کسیکه حب دنیا دردلش جاگیر گردد تااُنحد که مایل شودبچیزی که توشه و کمک راه آخرت اش نباشدنبایدمطمئن گردد که لذت مناجات درنماز بکامش خواهد رسید زیرا کسیکه بدنیا دلش شاد باشد با خدا و بامناجات با خدا دلشاد نگردد و اگر دنیا درنظرش عزیز باشد لامحالة وجههٔ همتش نیز دنیا خواهد بود که همت هر کس مصروف آنست که درنظرش عزیز و گرامی باشد ، ولکن بااینهمه باز نباید مجاهده را ترك نماید و باید دل را متوجه نماز سازد و وسایل اشتغال را هرچه کمتر فراهم سازد .

و اما کسیکه دنیا با او همراه باشد ولی او با دنیا نباشد بلکه بوسیلهٔ دنیا براطاعت خداوندا ستعانت جوید وازآن، توشهٔ آخرت را بر گیرد و همتش همگی برآنچه باقی است صرف گردد و موجبات کمال ومقدمات آن را فراهم نماید ،این چنین دنیائی زیان ندارد که فرمود صلى الله عليه وآله وسلم « نیکو کمکی است برتقوای الهی غنا و

ثروت » ولی این نیز محلّ فریب است وجای تلبیس ابلیس لعین، پس شخص بیدار در چنین موردی باید برحذر باشد و همواره بعقل خویش مراجعه کند و دل خود راآزمایش کند که مبادا ندانسته خطر و کدورت بردل او راه یابد و برایآزمایش دل ، از هر برهانی بهتر و روشن‌تر وجدان خود انسان است .

این است داروی این درد ولی‌از بس تلخ است بیشتر طبعها آن را نمی‌پذیرد و از اینرو بیماری‌کاملاً ریشه میدواند و درمان پذیر نمیشود تا آنجا که بزرگان میکوشیدند تا مگر دو رکعت نماز بخوانند و در آن نماز هیچ چیز از امور دنیا بخاطر آنان نگذرد ولی عاجز بودند و نمیتوانستند بنا براین امثال ما را نشاید که طمع در اینکار بندند و ایکاش قسمتی از نماز و یا یك سوّم آن از وسوسه سالم میبود تا از زمرهٔ آنان میشدیم که خدا میفرماید : « خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً و آخَرَ سَيِّئاً (اعمال شایسته و کردار ناشایست را آمیخته بهم دارند) .

و خلاصهٔ سخن آنکه همّت دنیا و همّت آخرت در دل آدمی مانند آبی است که در کاسهٔ پر از سرکه ریخته میشود بهر اندازه که آب وارد کاسه میشود بهمان اندازه سرکه از کاسه بیرون میریزد و هردوبا هم جمع نمیشوند . اینجمله رانیکو تامّل کن که خداوند تورا وما را برشاد موفّق فرماید و ما را در راههای استوار ثابت قدم سازد (پایان ترجمه از کلام شهید ثانی قدّس الله نفسه) .

۲ ـ استاد الهی عالیمقام ما را در این باره دو بیان است که ما برای تتمیم فائده هردو را نقل میکنیم که «انّ فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید » .

بیان اوّل در مقام اهمّیّت حضور قلب فرماید :

سابق بر این ذکر شد عبادت و مناسك و اذکار و اوراد وقتی نتیجهٔ کامله دارد که صورت باطنهٔ قلب شود و باطن ذات انسان بآن مخمّر گردد و دل انسان صورت عبودیّت بخود گیرد و از خود سری و سرکشی بیرون آید .

و نیزاز اسرار و فوائد عبادات یکی آن است که ارادهٔ نفس قوی شود و نفس بر طبیعت چیره شود و قوای طبیعت مسخّر، تحت قدرت و سلطنت نفس گردد و ارادهٔ ملکوتی در ملك بدن نافذ گردد بطوریکه قوا چون ملائکة الله نسبت بحق تعالی شوند که عصیان آن نکنند لمحه‌ای و عمل کنند بآنچه فرمان برای آنها صادر میشود .

واکنون گوئیم که یکی از اسرار عبادات وفوائد مهمّهٔ آن که همه‌مقدّمهٔ آنست، آنست که جمیع مملکت باطن و ظاهرمسخّردر تحت ارادهٔ الله و متحرّك بتحریك الله شود و قوای ملکوتیّه وملکیّهٔ نفس از جنود الله شوند و همگی نسبت بحق تعالی سمت ملائکةالله را پیدا کنند و این خود یکی از مراتب نازلهٔ فنای‌قوا و ارادت است در ارادهٔ حق و کم کم نتایج بزرگ بر این مترتّب شود و انسان طبیعی، الهی گردد ونفس، ارتیاض‌بعبادت‌الله پیدا کند وجنود ابلیس یکسره‌شکست خورده منقرض شوند و قلب و قوای آن تسلیم حق شوند و اسلام ببعض مراتب باطنه در آن بروز کند و نتیجهٔ این تسلیم اراده بحق در دار آخرت آن شود که حق تعالی ارادهٔ او را در عوالم غیب نافذ فرماید و او را مثل اعلای خود قرار دهد و چنانچه خود ذات مقدّس هر چه را بخواهد ایجاد کند بمجرّد اراده موجود شود ارادهٔ این بنده را هم آنطور قرار دهد .

چنانچه بعضی از اهل معرفت روایت نمودند از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله راجع باهل بهشت که ملکی میآید پیش آنها پس از آنکه اذن ورود میطلبد وارد میشود و نامه‌ای از جناب ربوبیّت بآنها میدهد بعد از آنکه از خدایتعالی بآنها سلام ابلاغ نماید و درآن نامه است برای هر انسانی که مخاطب بآن است « مِنَ الحَيِّ القَيّومِ الَّذِی لایَمُوتُ إلی الحَیِّ القَیّومِ الَّذی لایَموتُ أمّا بَعدُ فَإنّی أقولُ لِلشَّیءِ کُنْ فَیَکُونُ وَقَدْ جَعَلْتُكَ تَقولُ لِلشَّیءِ کُنْ فَیَکونُ فقالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَلا یَقولُ أحَدٌ مِنْ أهلِ الجَنَّةِ لِلشَّیءِ کُنْ إلاّ وَ یَکُونُ » .

و این سلطنت الهیة ایست که به بنده دهند از برای ترك ارادهٔ خود و ترك سلطنت هواهای نفسانیّه و اطاعت ابلیس و جنود او و هیچیك از نتایج که ذکر شدحاصل نمیشود مگربا حضور قلب کامل و اگرقلب در وقت عبادت غافل وساهی باشد عبادت او حقیقت پیدا نکند و شبه لهو و بازی است .

و البته چنین عبادتی را در نفس بهیچوجه تاثیری نیست و عبادت از صورت و ظاهر بباطن و ملکوت بالا نرود چنانچه باینمعنی در اخبار اشاره شده و قوای نفس باچنین‌عبادتی تسلیم نفس نشوند وسلطنت نفس برآنها بروز نکند وهمینطور قوای ظاهره و باطنه تسلیم ارادهٔ الله نگردد و مملکت در تحت کبریای حق‌منقهر نشود چنانچه پرواضح‌است و از اینجهت است که می‌بینید در ما پس از چهل‌پنجاه سال عبادت اثری حاصل نشده بلکه روز بروز بر ظلمت قلب و تعصّی قوا افزوده میشود و آن به آن اشتیاق ما بطبیعت و اطاعت ما از هوا های نفسانیّه و وساوس شیطانیّه افزون گردد ، اینها نیست جز آنکه عبادات ما بی مغز و شرایط باطنه و آداب قلبیّهٔ آن بعمل‌نمی‌آید و الاّ بنصّ آیهٔ مبارکهٔ کتاب الهی نماز نهی از فحشاء و منکر مینماید ، و البته این نهی نهی صوری ظاهری نیست لابدّ باید در دل چراغی روشن شود ودر باطن نوری فروزان شود که انسان را هدایت بعالم‌غیب کند وز اجر الهی پیدا شود که انسان را از عصیان و نافرمانی باز دارد .

و ما خود را در زمرهٔ نماز گزارها محسوب میداریم و سالهای سال است اشتغال باین عبادت بزرگ داریم و در خود چنین نوری ندیدیم و در باطن چنین زاجر و مانعی برای ما پیدا نشده ، پس وای بحال ما آن روزی که صور اعمال ما وصحیفهٔ افعال ما را در آن عالم بدست ما دهند وگویند خود حساب خود رابکش به بین آیا چنین اعمالی قابل قبول درگاه است و آیا چنین نمازی با این صورت مشوّه ظلمانی مقرّب بساط حضرت کبریائی است ؟

وآیا با این امانت بزرگ الهی و وصیّت انبیاء و اوصیاء باید اینطور سلوك

کرد و اینطور دست خیانت شیطان رجیم را که عدوّالله است بآن راه داد ، و آیا نمازی که معراج مؤمن است وقربان متّقین است چرا باید شما راازساحت‌مقدّس تبعید واز درگاه قرب الهی دور کند؟ آنروز آیا جزحسرت و ندامت و بیچارگی و بدبختی و خجلت و شرمساری چیزی نصیب ما میشود ؟ حسرت و ندامتی که در اینعالم شبیه ندارد خجلت و شرمساری که نظیرش را تصوّر نمیتوانیم کرد .

حسرتهای اینعالم هرچه باشد مشوب بهزار طوراميدها است وشرمساریهای اینجا سریع الزوال است بخلاف آنجا که روز بروز حسرت و ندامت است .

چنانچه حق فرماید : «و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر » امر گذشته را نتوان جبران نمود وعمر تلف شده را نتوان بر گرداند « فواحسرتا علی ما فرّطت في جنب الله » .

ای عزیز امروز روز مهلت و عمل است ، انبیاء آمدند و کتابها آوردند و دعوتها نمودند با اینهمه تشریفات و اینهمه تحمّل رنج و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار و از سکر طبیعت هشیار کنند و ما را بعالم نور و نشئه بهجت و سرور رسانند و بحیوة ابدی و نعمتهای سرمدی و لذّتهای جاویدانی برسانند و از هلاك و شقاوت و نار و ظلمت و حسرت و ندامت رهائی دهند ، تمام اینها برای خود ما بدون اینکه نتیجه‌ای برای آنها حاصل شود و آن ذوات مقدّسه احتیاجی بایمان و اعمال ما داشته باشند با اینوصف در ما هیچ اثری نکرد و شیطان مسامع قلب ما را چنان گرفته و سلطنت بر باطن و ظاهر همچو پیدا کرده که هیچیك ازمواعظ آنها را درما اثری حاصل نشودبلکه هیچیك از آیات و اخبار بگوش قلب مانرسد و از ظاهر گوش حیوانی تجاوز نکند .

بالجملة ای قاری محترم که این اوراقرا مطالعه میکنی مثل نویسنده‌خالی از همهٔ انوار و تهی دست از همهٔ اعمال صالحه و گرفتار هواهای نفسانیّه مباش ، تو بحال خود رحمی کن و از عمر خود نتیجه حاصل کن ، دقّت در حال انبیاء و

اولیای کمّل کن واشتهاهای کاذب و وعده‌های شیطان را پشت پا زن ، مغرور گول شیطان مباش و فریب نفس امّاره مخور که تدلیس اینها بسیار دقیق است و هر امر باطلی را بصورت حق بانسان تعمیه میکنند و انسان را فریب میدهند .

گاهی بامید توبه در آخرعمر انسان را بشقاوت میکشانند با آنکه توبه‌در آخر عمر و تراکم ظلمات معاصی و بسیاری مظالم عباد و حقوق الله امری است بسیار صعب و مشکل امروز که ارادهٔ انسان قوّت دارد و قوای جوانی بر قرار است ودرخت معصیت برومند نیست وسلطنت شیطان در نفس مستحکم‌نشده ونفس، جدید العهد بملکوت و قریب الافق بفطرت الله است و شرایط حصول و قبول توبه سهل‌است نمیگذارند انسان‌قیام بتوبه کند واین‌درخت سست را ریشه کن وسلطنت غیر مستقلّ را منقرض نماید ، وعدهٔ ایّام پیری را میدهند که بعکس این ، اراده ضعیف و قوا ناتوان و درخت معاصی گوناگون کهن و برومند و سلطنت ابلیس در ظاهر و باطن مستقلّ و مستقرّ شده و الفت بطبیعت شدید و بعد از ملکوت‌زیاد و نور فطرت خاموش و منطفی گردیده و شرایط توبه سخت و ناگوار شده است .

این‌نیست جز غرور، وگاهی بوعدهٔ شفاعت شافعین عليهم السلام انسان را از ساحت قدس‌آنها دور وازشفاعت آنها مهجور مینمایند ، زیراکه انغمار درگناهان کم کم قلب را سیاه و منکوس کند و انسان را بسوء عاقبت منجرّ نماید .

و طمع شیطان از انسان دزدیدن ایمان است ، دخول در گناهان را مقدّمهٔ آن قرار میدهد تا به نتیجهٔ مطلوبه برسد .

انسان اگرطمع شفاعت دارد باید دراینعالم با سعی و کوشش رابطهٔ بین‌خود و شفعای خود را حفظ کند و قدری تفکّر در حال شافعان محشر نماید که حال آنها در عبادت و ریاضت بکجا رسیده بود ، فرضاً که شما با ایمان از دنیا بروید ولی اگربار گناهان ومظالم سنگین باشد ممکن است در عذابهای گوناگون برزخ و قبر از شما شفاعت نشود .

چنانچه ازحضرت‌صادق منقول است که برزخ شما باخودتان است‌وعذابهای برزخ طرف قیاس با عذابهای این جا نیست و طول مدّت برزخ را جز خدا کس نداند شایدملیون‌ملیون‌هاسال طول کشدوممکن است در قیامت نیزپس ازمدتّهای طولانی و عذابهای گوناگون طاقت فرسا شفاعت نصیب ما شود چنانچه در احادیث نیز اینمعنی وارد است .

پس غرور شیطان انسان را از عمل صالح باز دارد و انسان را یا بی ایمان یا با بارهای سنگین از دنیا ببرد و بشقاوت و بدبختی گرفتار کند .

وگاهی با وعدهٔ رحمت واسعهٔ ارحم‌الراحمین دست انسان را از دامن‌رحمت کوتاه کند، غافل ازآنکه‌اینهمه بعث رسل وارسال کتب و فرو فرستادن فرشتگان و وحی و الهام به پیغمبران و راهنمائی طریق حق از رحمت ارحم الراحمین است عالم را رحمت واسعهٔ حق فرو گرفته و ما در لب‌چشمهٔ حیوان ازتشنه گی بهلاکت میرسیم .

بزرگتر رحمتهای الهی قرآن است تو اگر برحمت أرحم الراحمین طمع داری و آرزوی رحمت واسعه داری ازاین رحمت استفاده کن طریق وصول بسعادت را باز نموده وچاه را ازراه روشن فرموده ، توخود در چاه میافتی و از راه معوج میشوی، رحمت را چه نقصانی است ؟ اگر ممکن بود طریق خیر و سعادت را بمردم بطور دیگر نشان بدهند میدادند بموجب وسعت رحمت ، واگرممکن بود اکراهاًمردم را بسعادت برسانند میرساندند ، لکن هیهات راه آخرت راهی است که جز باقدم اختیار نمیتوان آنرا پیمود ، سعادت با زور حاصل نمیشود فضیلت و عمل صالح بدون اختیار فضیلت نیست وعمل صالح نمیباشد، وشاید معنی آیهٔ شریفهٔ «لاإِکْراهَ فِي الدِّينِ » نیز همین باشد .

بلی آنچه درآن ، اعمال‌اکراه و اجبار میتوان نمود صورت دین الهی است نه حقیقت آن، انبیاء عليهم‌السلام مأمور بودند که صورت را با هرطور که ممکن است

تحمیل مردم کنند تاصورت عالم‌صورت عدل الهی‌شود ومردم را ارشاد بباطن‌نمایند تا مردم بقدم خودآن‌را به پیمایند وبسعادت برسند.

بالجملة این نیز از غرور شیطان است که دست انسان را با طمع رحمت از رحمت کوتاه کند.

۲ـ بیان دیگرحضرت استاد در ذیل روایتی است که شیخ اجلّ و ثقهٔ جلیل محمّد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه از امام صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود حضرت صادق در توراة نوشته شده است: « یابن آدم تفرّغ لعبادتی املاً قلبك غناً الحدیث ».

حضرت استاد در شرح جملهٔ بالا و بیان فراغت در عبادت به تشریح حضور قلب و مراتب آن پرداخته‌اند که ما عینا آن را با مختصر تصرّفي در بعض الفاظدر اینجا می‌آوریم « وَ فِيْ ذٰلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسونَ».

نکته‌ها چون تیغ فولاد است تیز   گر نداری تو سپر واپس گریز
پیش این الماس بی اسپر میا   کز بریدن تیغ را نبود حیا

استاد فرماید: بدانکه فراغت برای عبادت حاصل شود بفراغت وقت برای آن و فراغت قلب، واین امراز مهمّات است در باب عبادات که حضور قلب بدون آن تحقّق پیدا نکند وعبادت بی‌حضور قلب‌مقبول‌درگاه نیفتد، چنانچه درروایات شریفهٔ اهل بیت علیهم السلام وارد است.

و یگانه علاج برای تحصیل حضورقلب دو امر است یکی فراغت وقت وقلب و دیگر فهماندن بقلب اهمیّت عبادت را.

و مقصود از فراغت وقت آنست که انسان در هر شبانه روزی برای عبادات خود وقتی را معیّن کند که در آنوقت خود را موظّف بداند فقط بعبادت واشتغال دیگری را در آن وقت برای خود قرار ندهد.

انسان اگر بفهمد که عبادت یکی‌از امور مهمّه‌ای است که ازکارهای‌دیگر

اهمیّتش بیشتر بلکه طرف نسبت با آنها نیست البتّه اوقات آن را حفظ میکند و برای آن وقتی موظّف میکند درهر حال انسان متعبّد بایداوقات عبادتش موظّف باشد، البتّه اوقات نماز را که مهمّترین عبادات است باید حفظ کند و آنها را در اوقات فضیلت بجا آورد و در آن اوقات برای خود شغل دیگری قرار ندهد.

و همینطور که برای کسب مال ومنال و برای مطالعه و مباحثه وقت موظّف قرار میدهد برای این عبادت نیز قرار دهد که درآنوقت فارغ از امور دیگر باشد تا حضور قلب که مغزولبّ عبادات است برای او میسور باشد ولی اگرمثل نویسنده نماز را باتکلّف بجا آورد وقیام بعبودیّت معبود را از امور زائده بداند البته آنرا تا آخر وقت امکان تأخیر میاندازد و در وقت اتیان آن نیز بواسطهٔ آنکه کارهای مهمّی رابنظر وگمان خود مزاحم با آن می‌بیند با سرودست شکسته اتیان میکند البتّه چنین‌عبادتی نورانیّت ندارد سهل است مورد غضب الهی است و چنین شخصی مستخفّ بصلوة و متهاون در امر آن است.

بخدایتعالی پناه میبرم از خفیف شمردن نماز و مبالات نکردن بامر آن.

این اوراق گنجایش ذکراخبار دراین باب را ندارد ولی بعضی از آنرا ذکر میکنیم برای عبرت:

« عن محمّد بن یعقوب باسناده عن ابی جعفر علیه‌السلام قال لا تَتَهاوَنْ بِصَلوتِكَ فَإِنَّ النَّبِیَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قالَ عِنْدَمَوْتِهِ لَيْسَ مِنّی مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلوتِهِ لَيْسَ مِنّی مَنْ شَرِبَ مُسْكِراً لايَرِدُ عَلَیَّ الحَوْضِ لا وَاللهِ ».

حضرت باقر فرمود بزرارة علیه الرحمة سستی مکن در امر نمازت زیرا که رسول خدا در دم مردنش فرمود: از من نیست کسیکه خفیف شمارد نمازش را از من نیست کسیکه بیاشامد مسکری را بخدا قسم که وارد نمیشود بر من نزد حوض.

وباسناده عن ابی‌بصیر قال ابوالحسن الاوّل علیه‌السلام « لَمّا حَضَرَتْ أَبي الوَفاة قالَ

لِيَ يا بُنَيَّ لا يَنالُ شَفاعَتَنا مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلوةِ » .

جناب ابو بصیر گوید : که حضرت کاظم عليه السلام فرمود چون پدرم را هنگام وفات در رسید بمن فرمودای پسرك من همانا نایل نشود شفاعت مارا کسیکه استخفاف کند بنمازش .

و اخبار در این زمینه بسیار است ولی برای اهل اعتبار همین بس است.

خدا میداند که انقطاع از رسول اکرم و خروج از تحت حمایت آن سرور چه مصیبت عظیمی است وحرمان ازشفاعت آن سرور واهل بیت معظّم اوچه خذلان بزرگی است ، گمان مکن که بدون شفاعت و حمایت آن بزرگواران کسی روی رحمت حق و بهشت موعود را به بیند .

اکنون ملاحظه کن مقدّم داشتن هر امرجزئی بلکه نفع خیالی را بر نماز که قرّة العین رسول اکرم وبزرگتروسیلهٔ رحمت حق است و اهمال کردن دربارهٔ آن وبآخروقت انداختن بدون عذر وحفظ ننمودن حدود آن آیا تهاون واستخفاف است یا نیست ؟ اگر هست بدانکه بشهادت رسول اکرم و شهادت ائمّهٔ اطهار از ولایت آنها خارج و بشفاعت آنها نائل نشوی .

اکنون ملاحظه نما اگر احتیاج بشفاعت آنها داری و مایلی که از امّت رسول اکرم باشی بزرگ بشمار این ودیعهٔ الهیّه را واهمیّت بده بآن و الاّ خود دانی ، خدایتعالی و اولیای اوبی نیازند از عمل من و تو بلکه بیم آنست که اگر اهمیّت ندادی منجرّ بترك آن شود و از ترك بجحود رسد که کارت یکسره شود و بشقاوت ابدی و هلاکت دائمی رسی .

و از فراغت وقت مهمّتر ، فراغت قلب است بلکه فراغت وقت نیز مقدّمه برای این فراغت است ، وآن، چنان است که انسان در وقت اشتغال بعبادت خودرا از اشتغالات وهموم دنیائی فارغ کندو توجّه قلب را ازامور متفرّقه وخواطر متشتّته منصرف نماید و دل را یکسره خالی و خالص برای توجّه بعبادت ومناجات باحق

تعالی نماید و تا فراغت قلب از این امور حاصل نشود تفرّغ برای او و عبادت او حاصل نشود .

ولی بدبختی آن‌است که ماتمام افکار واندیشه‌های متفرّقه را ذخیره‌میکنیم برای وقت عبادت همینکه تکبیره الاحرام نماز را میگوئیم گوئی در دکان را باز کردیم یا دفتر محاسبات را گشودیم یا کتاب مطالعه را مفتوح نمـودیم ، دل را میفرستیم بسوی اشتغال بامور دیگرو از عمل بکلّی غافل شده یکوقت بخودمیآئیم بحسب عادت که بسلام نماز رسیده‌ایم ، حقیقتاً این عبادت فضاحت‌آوراست و این مناجات شرم انگیز است .

عزیزم تو مناجات با حق را مثل تکلّم با یك نفر از بندگان ناچیز حساب کن چه شده است اگر با یکنفر از دوستان سهـل است با یك نفر از بیگانگان اشتغال بصحبت داشته باشی مادام که با او مذاکره میکنی از غیر غافلی و با تمام توجّه باومشغولی ولی دراشتغال بمکالمه ومناجات با ولیّ النعم و پروردگار عالمیان بکلّی از او منصرف و غافلی و بدیگر امور متوجّهی ، آیا قـدر بندگان از ذات مقدّس حق افزون است یا تکلّم با آنها ارزشش ازمناجات باقاضی الحاجات‌بیشتر است ؟

آری من وتو مناجات با حق‌را نمیدانیم چیست تکالیف الهیّه را سربارامور میدانیم البتّه امریکه‌تحمیل برشخص شد و سربار زندگی گردید درنظراهمّیّت نخواهد داشت باید سرچشمه را اصلاح کرد و ایمان بخداوند و فرمایشات انبیاء پیدا کرد تا کار اصلاح شود همهٔ بدبختی‌ها از ضعف ایمان و سستی یقین است .

ایمان سید بن طاوس رضی الله عنه او را بجائی‌میرساند که روزاوّل‌تکلیفش را عید میگیرد برای آنکه حق تعالی اجازهٔ ورود در مناجات باو مرحمت کرده و او را مخلّع بخلعت تکلیف فرموده حقیقتاً تصوّر کن این چه قلبی است که اینقدر نورانیّت وصفا دارد .

اگر عمل این سیّد جلیل برای تو حجّت نیست کار سیّد الموحّدین و اولاد معصومین او که برای تو حجّت است ، نظر کن در حالات آن بزرگواران و کیفیّت عبادت و مناجاتهای آنها ، بعضی از آنها در وقت نماز رنگ مبارکشان تغییر میکرد و پشت‌مبارکشان میلرزید ، از خوف آنکه مبادا در امر الهی‌لغزشی شود با آنکه معصوم بودند .

از حضرت مولی معروف است که تیری بپای او رفته بود که طاقت بیرون آوردن نداشت در وقت اشتغال بنماز بیرون آوردند و اصلاً ملتفت نشد .

عزیزم اینمطلب از امور ممتنعه نیست نظیر آن در امور عادیّه برای مردم، بسیار اتّفاق میافتد انسان در حال غلبهٔ غضب و غلبهٔ محبّت گاهی از هر امری غافل میشود .

یکی از دوستان موثّق ‌ماميگفت وقتی با جمعی‌ازاوباش در اصفهان منازعه کردیم دربین اشتغال بزد وخورد میدیدم بعضی از آنها مشت بمن میزنند، نفهمیدم چیست بعد که فراغت حاصل شد و بخود آمدم معلوم شد با کارد چندین زخم‌بمن زده‌اند که از آثار آن تا چندی بستری بودم .

البتّه‌نکته هم معلوم است وقتیکه نفس توجّه تامّ بیك امری پیدا کرد از ملك بدن غافل میشود واحساسات از کار میافتد وهمّش هم واحد میشود ، ما خود در جنگ و جدال مباحثات نعوذبالله دیدیم که اگر در مجلسی هرامری واقع‌شود از آن بکلّی غافل هستیم ولی افسوس که ما بهر امر توجّه تامّ داریم جز بعبادت پروردگار و از این جهت استبعاد میکنیم .

در هر صورت فراغت قلب از غیر حق از امور مهمّه است که انسان باید با هر قیمت است تحصیل آن بکند و طریق تحصیل آن نیز ممکن و سهل است با قدری مواظبت‌ومراقبت تحصیل میتوان کرد باید انسان مدّتی اختیار طایرخیال را بدست گیرد و هر وقت خواست از شاخه‌ای بشاخه‌ای پرواز کند آنرا حفظ

کند پس ازمدّتی مراغبت، رام و آرام شود و توجّه آن از امور متشتّته منصرف شود و خیرعادت او گردد (وَ ٱلْخَیْرُ عادَةٌ) و فارغ البال اشتغال بتوجّه بحق وعبادت پیدا کند.

و از همهٔ این امور مهمتر که باید دیگر امور را مقدّمهٔ آن دانست حضور قلب است که روح عبادت و حقیقت آن بسته به آن است و بدون آن هیچ قیمتی برای عبادات نیست و قبول درگاه حق تعالی نشود.

چنانچه در روایات شریفه وارد است: «کافی باسناده عن ابیجعفر و ابیعبدالله أنَّهُمٰا قالا إنَّما لَكَ مِنْ صَلوٰتِكَ مٰا أقْبَلْتَ عَلَیْهِ مِنْها فَإن أوْهَمَها کُلَّها أوْغَفَلَ عَنْ آدابِها لُفَّتْ فَضُرِبَ بِها وَجْهُ صاحِبَها».

حضرت باقر و صادق علیهما السلام فرمودند بفضیل بن یسار: نیست از برای تو از نمازت مگر آنچه توجّه قلب کردی بآن از نماز پس اگر غلط بجا آورد تمام آن را یا غافل شود از آداب آن، پیچیده شود وبآن زده شود بروی صاحبش.

وَ رَوَی الشَّیْخُ الأقْدَمُ مُحَمَّدُ بن الحَسَن رِضوانُ اللهِ عَلَیْهِ فِي التَهذیبِ بِأسنادِهِ عَنْ الثّمالِی قالَ: «رَأیْتُ عَلِیَّ بنَ الحُسَینِ یُصَلِّي فَسَقَطَ رِدائُهُ عَنْ مَنْکَبِهِ فَلَمْ یُسَوِّهِ حَتّیٰ فَرَغَ مِنْ صَلوٰتِهِ قالَ فَسَئَلْتُهُ عَنْ ذٰلِكَ فَقالَ وَیْلَكَ أتَدرِی بَیْنَ یَدَیٰ مَنْ کُنْتُ إنَّ العَبْدَ لا یُقْبَلُ مِنْهُ صَلوٰةٌ إلّا ما أقْبَلَ مِنْها فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِداكَ هَلَکْنا قالَ کَلّا إنَّ اللهَ یُتَمِّمُ ذٰلِكَ لِلمؤمِنِینَ بِالنَّوافِلِ».

ابوحمزهٔ ثمالی گفت: دیدم حضرت سجّاد را که نماز میخواند پس عبای آنحضرت از شانه‌اش افتاد، حضرت راست نفرمود عبارا تا از نماز فارغ شد پس از آن بزرگوار سئوال کردم فرمود: وای بتو آیا میدانی در حضور که بودم؟ همانا از بنده قبول نمیشود نمازی مگر آنچه را توجّه قلب کرده از آن، عرض کردم: فدایت شوم هلاك شدیم ما فرمود: هرگز همانا خداوند تمام میفرماید آنرا برای مؤمنین بواسطهٔ نافله‌ها.

وعن الخصال باسناده عَنْ عَلِيٍّ في حَديثِ الأرْبَعمِائة قالَ « لا يَقُومَنَّ أحَدُكُمْ في الصَّلوةِ مُتَكاسِلاً وَلا ناعِساً وَلا يُفَكِّرَنَّ في نَفْسِهِ فَإنَّهُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إنَّما لِلْعَبْدِ مِنْ صَلوتِهِ ما أقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْها بِقَلْبِه».

فرمودحضرت امير عليه السلام نايستدالبتّه‌در نمازهيچيك از شما در حال كسالت و نه در حال چرت زدن و انديشه نكند البتّه در پيش نفس خود زيرا كه او در محضر پروردگار است و جزاين نيست كه از براى بنده از نمازش آن‌چيزى‌است كه توجّه كرده است بآن چيز بقلب خويش از نمازش.

و اخبار در اين منوال بسيار است وهمينطور در فضيلت اقبال بقلب كه‌بعضى از آنها را دراينمقام نقل ميكنيم و اكتفا بآن‌مينمائيم و براى اهل اعتبار كفايت ميكند:

عن محمّد بن علىّ بن الحسين صدوق الطائفة باسناده عن عبدالله بن ابى يعفور قالَ قالَ أبوعَبدِاللهِ عليه السلام: يا عَبْدَاللهِ إذا صَلَّيْتَ فَصَلِّ صَلوةَ مُوَدِّعٍ يَخافُ أنْ لا يَعودَ إلَيْها ثُمَّ اصرِفْ بِبَصَرِكَ إلى مَوْضِعِ سُجودِكَ فَلَوْ تَعْلَمُ مَنْ عَنْ يَمينِكَ وَشِمالِكَ لأحْسَنْتَ صَلوتَكَ وَ اعْلَمْ أنَّكَ بَيْنَ يَدَيْ مَنْ يَراكَ وَلا تَراهُ».

فرمود حضرت صادق عليه السلام بعبدالله اى عبدالله وقتى كه مشغول نماز ميشوى مثل كسيكه وداع ميكند با نماز و ترس آن دارد كه ديگر بآن نرسد نماز بخوان پس از آن چشمت را بدوز بموضع سجودت تو اگر بدانى كى در راست و چپت هست نمازت را نيكو بجا ميآورى بدان كه تو پيش روى كسى ايستادى كه اوترا مى‌بيند و تو او را نمى‌بينى.

وَ بِاسنادِهِ عَنْ أبيعَبدِاللهِ في حَديثٍ انّهُ قالَ « إنّي لَأُحِبُّ الرَّجُلَ المؤمِنَ مِنْكُمْ إذا قامَ في صَلوةِ فَريضَةٍ أنْ يُقْبِلَ بِقَلْبِهِ إلى اللهِ وَ لا يَشْغَلَ قَلْبَهُ بأمْرِ الدنيا فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُقْبِلُ بِقَلْبِهِ في صَلوتِهِ إلى اللهِ تعالى إلاّ أقْبَلَ اللهُ إلَيْهِ بِوَجْهِهِ و أقْبَلَ بِقُلوبِ المؤمِنينَ اليه بالمحبّة بعد حبّ الله ايّاه ».

فرمود حضرت صادق همانا من دوست دارم از شماها مرد مؤمنی را که وقتی در نماز واجبی ایستاد اقبال و توجّه کند بقلبش بسوی خدایتعالی و مشغول نکند قلبش را بکار دنیا نیست بنده‌ای که در نمازش توجّه کند بسوی خدا بقلبش مگر آنکه اقبال کند خداوند بسوی او بوجهش و قلوب مؤمنانرا متوجّه کند بسوی او بمحبّت بعد از دوستداری خداوند او را .

اکنون ببین این چه بشارتی است که صادق آل محمّد بمؤمنین میدهد ، افسوس که ما بیچاره‌های محجوب از معرفت از توجّه حق تعالی بی بهره‌ایم و از دوستی ذات مقدّس او اطّلاعی نداریم ودوستی حق را قیاس میکنیم بدوستی بندگان .

اهل معرفت میگویند حق تعالی برای محبوب خود رفع حجب میکند وخدا میداند دراین رفع حجب چه کرامتهائی است غایت آمال اولیاء و نهایت مقصد آنها همین رفع حجب بوده .

جناب امیرالمؤمنین واولاد معصومین آن بزرگوار در مناجات شعبانیه عرض میکنند : « إلهی هَبْ لِیْ کَمالَ الإنقِطاعِ إلَیْکَ وَأَنِرْ أَبصارَ قُلوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إلَیْکَ حتّی تَخْرِقَ أَبصارُ القلوبِ حُجُبَ النورِ فَتَصِلَ إلی مَعدِنِ العَظَمَةِ وَتَصیرُ أَرواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ » .

خداوندا این نورانیّت بصیرت قلوب که اولیاء از تو خواستند و خواهش نمودند نورانیّت آن و اصل بتو شوند چه بصیرتی است ؟

بارالها این حجب نور که در لسان ائمّهٔ ما متداول است چیست ؟ آیا این معدن عظمت و جلال و عزّ قدس و کمال چه چیزی است که غایت مقصد آن بزرگواران است و ما تا آخر از فهم علمی آن محرومیم تا چه رسد بذوق آن و شهود آن ؟

خداوندا ما که بندگان سیه روی سیه روزگاریم جزخورد وخواب و بغض و شهوت از چیز دیگر اطّلاعی نداریم و در فکر اطّلاع نیستیم تو خود نظرلطفی

بما کن و ما را از این خواب بیدار و از این مستی هشیار فرما .

در هرصورت برای اهلش همین یك حدیث کفایت میکند که تمام عمر خود را صرف کنند برای تحصیل محبّت الهی و اقبال وجه الله ولی امثال ما که وارد این وادی نیستیم و مرد این میدان نمی‌باشیم باحادیث متشبّث‌شویم .

عن ثواب الاعمال باسناده عمّنْ سَمِعَ أباعبدالله عليه السلام يقولُ : مَنْ صلّى رَكعتَينِ يَعْلَمُ مايَقولُ فيهِمَا إنْصَرَفَ وَ لَيسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ ذَنْبٌ إلاّ غُفِرَلَهُ » .

راوی گوید : شنیدم حضرت صادق عليه السلام میفرمود کسیکه دو رکعت نماز بخواند در صورتیکه بداند چه میگوید در آنها ، منصرف میشود و حال آنکه نیست بین او و بین خداوند گناهی مگر آنکه آمرزیده آنرا .

وَعَنْ رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إنّهُ قالَ: رَكْعَتانِ خَفيفَتانِ في تَفَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيامِ لَيْلَةٍ .

فرمود رسول اکرم صلى الله عليه وآله : دو رکعت خفیف با تفکّر، بهتر از عبادت یك شب است .

فصل

در مراتب حضور قلب

پس از آنکه معلوم شد که حضور قلب درعبادات قلب و روح عبادات است‌و نورانیّت ومراتب‌کمال آن بسته است بحضور قلب ومراتب آن،اکنون بایددانست که از برای حضور قلب‌مراتبی‌است که بعضی از آن مراتب اختصاص دارد باولیای حق و دست دیگران از وصول بشاهق آن کوتاه است ، ولی بعضی مراتب آن‌برای سلسلهٔ رعیّت نیز ممکن الحصول است .

و باید دانست که حضورقلب‌بطریق کلّی منقسم میشود بدو قسمت عمده‌یکی حضور قلب در عبادت ، و دیگر حضور قلب در معبود .

پیش از بیان اینمطلب لابدّیم از ذکر یك مقدّمه ، و آن اینست که اهل معرفت‌گویند: باب عبادات مطلقا باب ثنای معبود است منتهی هریك از آنهاثنای حق است بنعتی از نعوت و اسمی از اسماء مگر نماز که ثنای حق بجمیع اسماء و صفات است و ثنای معبود از فطریّاتی است که جمیع سلسلهٔ بشر بر آن مخمّرند و فطرت حکم بلزوم آن میکند و خاضع برای کامل مطلق و جمیل مطلق وعظیم مطلق است .

و چون کیفیّت ثنای آن ذات مقدّس را احدی نمیتواند کشف کند زیرا که آن فرع معرفت بذات و صفات و کیفیّت ارتباط غیب بشهادت و شهادت‌بغیب است و این از برای کسی میسور نیست جزاز طریق وحی و الهام الهی از این‌جهت عبادات مطلقا توقیفی است و موظّف از جانب حق است واحدی از پیش خودحق ندارد تشریعی کند و عبادتی بتراشد و آنچه از تواضع و احترامات در پیشگاه بزرگان و سلاطین معمول و متداول است در آن پیشگاه مقدّس ارجی و قیمتی

ندارد پس انسان باید گوش و چشم را باز کند و از طریق وحی و رسالت کیفیّت عبادت و عبودیّت را اخذ کند و خود در آن تصرّفی نکند .

و بعد از آنکه معلوم شد باب عبادات باب ثناخوانی معبود است .

بدانکه حضور قلب چنانچه اشاره شد بدو قسمت عمده تقسیم میشود یکي حضور قلب در عبادت و دوّم حضور قلب در معبود .

امّا حضور قلب در عبادت پس از برای آن نیز مراتبي است که عمدهٔ آن دو مرتبه است : یکی حضور قلب در عبادات اجمالاً و آن چنان است که در حین اشتغال بعبادت هر عبادتی باشد چه از باب طهارات مثل وضو و غسل و چه از باب نماز و روزه وحجّ و دیگر امور، انسان بطریق اجمال ملتفت باشد که ثنای معبود میکند گر چه خود نمیداند که چه ثنائی میکند و چه اسمی از اسماء حق را میخواند .

شیخ عارف کامل ما روحی فداه برای این نحو عبادت مثل میزدند باینکه یکی قصیده در مدح کسی بگوید و بطفلي که معنای آنرا نمیداند بدهد که در محضر او بخواند وبطفل بفهماند که این قصیده در مدح این شخص است البته آن طفل که اینقصیده را میخواند اجمالاً میداند ثنای ممدوح رامیکند گرچه کیفیّت آنرا نمیداند، ماهانیز که طفل ثنا خوان حق هستیم و نمیدانیم که این عبادت را چه اسراری است و هریك از این اوضاع الهیّه با چه اسمی از اسماء ارتباط دارد و بچه کیفیّت ثنای حق است اینقدر باید ملتفت باشیم که هر یك از آنها ثنائی است از کامل مطلق و معبود و ممدوح علی الاطلاق که خود ذات مقدّس در این اوضاع خود را ثنا فرموده و ما را امر فرموده که در پیشگاه مقدّس این نحو ثنا کنیم .

و دیگر از مراتب حضور قلب ، حضور قلب در عبادت است تفصیلاً و این بمرتبهٔ کامله برای احدی ممکن نیست جز خلّص اولیاء و اهل معارف ولی بعض

مراتب نازلۀ آن ممکن است برای دیگران که اوّل مرتبۀ آن توجّه بمعانی الفاظ است در مثل نماز و دعا .

و باینمرتبه اشاره شده است در روایتی که از ثواب الاعمال در فصل سابق گذشت ، ومرتبۀ دیگر آن است که اسرار عبادات را بقدر امکان بفهمد و کیفیّت ثنای معبود را در هریك از اوضاع بداند و اهل معرفت تا اندازه‌ای اسرار نماز و سایر عبادات را بیان کرده‌اند و از اشارات اخبار معصومین عليهم السلام استفاداتی بقدر امکان نموده‌اند، گرچه فهم اصل حقیقت برای کم کسی اتّفاق میافتد ولی آن اندازه هم که ذکر شده غنیمت است برای اهلش .

و امّا حضور قلب در معبود و آن نیز دارای مراتبی است که عمدۀ آن ، سه مرتبه است : یکی حضور قلب در تجلّیات افعالی و دیگر حضور قلب در تجلّیات اسمائی و صفاتی و سوّم حضور قلب در تجلّیات ذاتی .

و از برای هریك چهار مرتبه است بطریق کلّی: مرتبۀ علمی ومرتبۀ ایمانی و مرتبه شهودی و مرتبۀ فنائی .

و مقصود از حضور قلب در تجلّیات افعالیّه علماً آن است که شخص عابد سالك علماً و برهاناً بداند که تمام مراتب وجود و مشاهد غیث و شهود پرتو تجلّی فیض اقدس ذات مقدّس هستند واز اخیرۀ مراتب عالم طبیعت تا سرچشمۀ ملکوت أعلی و جبروت اعظم بیك طور ویك نحو حاضرند در پیشگاه مقدّسش وهمه پرتو جلوۀ مشیّت هستند .

چنانچه درحدیث شریف کافی وارد است «عن ابیعبدالله عليه السلام خَلَقَ اللهُ المَشِيَّةَ بِنَفْسِها ثُمَّ خَلَقَ الأشياءَ بِالمَشِيَّةِ » پس مشیّت بنفس ذاتها جلوۀ ذات است و دیگر موجودات بواسطۀ آن مخلوقند و ما اکنون در صدد اقامۀ برهان بر این مطلب شریف نیستیم .

پس شخص عابد که اینمطلب را علماً و برهاناً دانست میفهمد که خود و

عبادت و اراده و قلب و ظاهر و باطنش همه در پیشگاه مقدّس حاضرند بلکه همه نفس حضورند و اگر با قلم عقل اینمطلب برهانی را بلوح قلب نگاشت و قلب با ارتیاضات علميّه و عمليّه ایمان باین قضيّهٔ يقينيّهٔ ایمانيّه پیدا کرد ، آنوقت حضور قلب در تجلّی ایماناً پیدا میکند و پس از کمال این ایمان و مجاهدات و ریاضات و تقوای کامل قلب، هدایت الهيّه شامل حالش شده و بهره‌ای از تجلّیات افعالی بالعیان و الشهود برای قلب او حاصل شود تا وقتی که قلب یکسره مرآت تجلّیات گردید و صعق و فنا برای سالك دست داد و این آخر مرتبهٔ حضور است که منتهی بفناء حاضر در تجلّیات افعاليّه شود و بسیاری از اهل سلوك در همین صعق تا ابد باقی مانند وبخود نیایند و اگر قلب سالك از پرتو فیض اقدس درازل قابليّتش بیش ازاین باشد پس از این صَعْقْ بخودآید و انس حاصل کند وبمملکت خود رجوع کند و مورد تجلّیات اسمائيّه شود وهمان مراتب را طیّ کرده بفنای صفاتی نایل شود و بمناسبت عین ثابتش در اسمی از اسماء الهيّه فانی گردد .

وبسیاری از اهل سلوك نیزدر همین فنای اسمائی باقی بمانند و بخودنیایند. « إِنَّ أَوْلِيائِی تَحْتَ قِبابِی لا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِی » شاید اشاره باین اولیا باشد و اگر از تجلّی ازلی فیض اقدس‌استعداد بیش از این اندازه باشد پس از این صعق و فنا نیز انس حاصل آید و سالك بخودآید ومورد تجلّیات ذاتيّه گردد تا آخرمرتبهٔ فنای ذاتی و صعق کلّی سیر تمام شود و فنای تامّ حاصل آید « و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع‌اجره علی‌الله » بعضی گویندا‌شاره باین اولیاء الله و سالکین الی الله است و اجر این سالك جز با ذات مقدّس نیست.

وگاه‌افتد که برای‌سالك دراینمقام نیز افاقه حاصل آید پس بحسب‌استعداد خود ومناسبت احاطهٔ عین ثابتش بهدایت خلق قیام کند « یا أَيُّها الْمُدَّثِّرُ قُمْ‌فَأَنْذِرْ» و اگر عین ثابتش‌تابع اسم‌اعظم‌باشد دائرهٔ‌نبوّت باو ختم‌شود چنانچه برسول اکرم و نبیّ معظّم خاتم ختم شد واحدی از موجودات از اوّلین و آخرین و انبیاء و

مرسلین عین‌ثابتشان تابع اسم اعظم وظهور ذات بجمیع شئون نبود از اینجهت‌ظهور بتمام شؤن پیدا کرد و غایب ظهور بهدایت حاصل شد و کشف کلّی واقع گردید و نبوّت ختم بوجود مقدّسش شد .

و اگر فرضاً کسی از اولیاء به تبع آن ذات مقدّس و هدایت او بدینمقام رسد کشفش عین همین خواهد بود و تکرار در تشریع جایز نخواهد بود ، پس‌دائرهٔ نبوّت بوجود مقدّسش بآخر رسید ولبنهٔ اخری را در دائرهٔ نبوّت گذاشت‌چنانچه در حدیث است .

و باید دانست که عبادات و کیفیّات معنویّهٔ آنها برای صاحب هر یك از اینمقامات مذکوره بسیار مختلف ودر نهایت، متفاوت است واز برای هریك حظّی و نصیبی است از مناجات حق که برای دیگری که بآنمقام نایل نشده آن حظّ و نصیب نیست .

البته آنچه از برای حضرت‌صادق درحال عبادت حاصل شده از برای دیگران ممکن نیست چنانچه از فلاح السائل سیّد بن طاوس قدّس الله سرّه منقول است که فرموده « فَقَدْ رُوِیَ أنّ مَوْلانا جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ الصادِق عليه‌السلام كانَ يَتْلو القُرآنَ في صَلوٰتِهِ فَغُشِيَ عَلَيْهِ فَلَمّا أفاق سُئِلَ ما الّذي أوْجَبَ ما انْتَهَتْ حالُك إلَيْهِ فقال عليه‌السلام ما معناهُ ما زِلْتُ أُكَرِّرُ آيات القُرآن حتّىٰ بَلَغْتُ إلى حالٍ كأنَّنِي سَمِعْتُها مُشافِهَةً مِمّن أنْزَلَها عَلَى المُكاشِفَةِ وَالعَيانِ فَلَمْ تَقُمْ القُوَّةُ البَشَرِيَّةِ بِمُكاشَفَةِ الجَلالَةِ الالهِيَّةِ ».(۱)

وآن حالی که برای‌رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست‌میداده برای‌احدی ازموجودات

---

(۱) امام صادق در نماز قرآن میخواند حالت غش بآن حضرت دست داد چون ازآن حال بازآمد سئوال شد چه چیز حال شما را بدینگونه کردآنحضرت قریب باینمعنی فرمود: آنقدر آیه‌های قرآن را تکرار کردم تا آنکه بحالتی رسیدم که گوئی آیات را از کسیکه نازلشان فرموده بامکاشفة وعیان می‌شنوم ازاین رو توان بشری‌تاب مقاومت‌مکاشفهٔ جلال الهی را نیاورد .

نبوده چنانچه در حدیث مشهور است «لِی مَعَ اللهِ حالٌ لایَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ»[۲].

بگذرم از مطلبی که برای ما از آن نصیبی نیست مگر لفظ ولی آنچه‌مهم است برای امثال ماها آن است که اکنون که محرومیم از مقامات اولیاء انکار آن را هم نکنیم و تسلیم باشیم که تسلیم امر اولیاء خیلی فائدة دارد و نعوذ بالله انکار خیلی مضر است.

فصل

بدانکه حضور قلب درعبادات حاصل نشود مگر بافهام نمودن بقلب اهمیت عبادات را و آن در حقیقت میسور نشود مگر بفهمیدن اسرار و حقایق آنها را و آن گرچه از برای ما میسر نشود ولی تا اندازه‌ای که مناسب با حال امثال خودم و مستفاد از اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام و کلمات اهل معرفت است بقدر تناسب با این اوراق ذکر میکنم:

بدانکه چنانچه مکرر اشاره نمودیم از برای هریك از اعمال حسنه و افعال عبادیه صورتی است باطنی ملکوتی و اثری است درقلب عابد.

اما درصورت باطنیه آن همان که تعمیر عوالم برزخ وبهشت جسمانی بآن است زیرا که ارض بهشت قیعان و خالی از هرچیز است، چنانچه در روایت است و اذکار و اعمال، مادهٔ تعمیر و بنای آنست چنانچه درحدیث است.

و آیات بسیاری در کتاب شریف الهی دلالت بر تجسم اعمال مینماید مثل قوله «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ» و مثل قوله

---

(۲) مرا با خدا حالتی است که هیچ فرشتهٔ مقرب وپیغمبر مرسل گنجایش آنرا ندارند.

«فَوَجَدوا ما عَمِلوا حاضِراً» و اخباری که دلالت بر تجسّم اعمال وصور غیبیّهٔ ملکوتیّهٔ آنها دارد در ابواب متفرّقه بسیار است وما بذکر بعضی از آن اکتفامیکنیم :

رَوی الصَدوقُ قُدِّسَ سِرُّهُ بِإسنادِهِ عَنْ أبیعبدالله عَلَیْهِ السَّلام قالَ مَنْ صَلّیٰ الصَلَواتِ المَفْروضاتِ فِی أوَّلِ وَقْتِها وَأقامَ حُدودَها رَفَعَها المَلَكُ إلیٰ السَّماءِ بَیْضاءَ نَقِیَّةً تَقولُ حَفِظَكَ اللهُ کَما حَفِظْتَنی إستَوْدَعْتَنی مَلَكٌ کَریمٌ وَمَنْ صَلّاها بَعْدَ وَقْتِها مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ وَلَمْ یُقِمْ حُدودَها رَفَعَها المَلَكُ سَوْداءَ مُظْلِمَةً وَهِیَ تَهْتِفُ بِهِ ضَیَّعْتَنی ضَیَّعَكَ اللهُ کَما ضَیَّعْتَنی وَلا رَعاكَ اللهُ کَما لَمْ تَرْعَنی .

فرمود حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلام کسیکه نمازهای واجب را بجا آورد در اوّل وقت آنها و بپا دارد حدود آنها را (یعنی اجزاء و شرایط آنها را درست بجا آورد) بالا برد آنها را فرشته بسوی آسمان درحالیکه سفید وپاکیزه است . میگوید آن نماز نگاه دارد تورا خداوند چنانچه تومرا نگاه داشتی ودیعه گرفت مـرا فرشتهٔ کریمی و کسیکه بجا آورد آنها را بدون علّتی بعد ازوقت آنها و حدود آنها را بپا ندارد بالا برد آنها را فرشته درحالی که سیاه وتاریك است فریاد زند باوضایع کردی مرا خداوند توراضایع کند چنانچه مراضایع کردی و مراعات نکند تورا خداوند چنانچه مراعات نکردی مرا .

از این حدیث شریف علاوه بر آنکه صورت ملکوتی عمل مستفاد شود حیات وشئون حیاتیّهٔ آن نیز معلوم شود و این مقتضای ضربی از برهان نیزهست و اخبار نیز دلالت دارد که جمیع موجودات حیات ملکوتی دارند وعالم ملکوت سراسر حیات وعلم است «وَإنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ» .

وَفی الکافی بِإسنادِهِ عَنْ أبی عَبْدالله عَلَیْهِ السَّلام فی حَدیثٍ طَویلٍ إذا بَعَثَ اللهُ المُؤمِنَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثالٌ یَقْدُمُ أمامَهُ فَیَقولُ لَهُ المؤمنُ یَرْحَمُكَ اللهُ نِعْمَ الخارِجُ خَرَجْتَ مَعِیَ مِنْ قَبْرِیْ وَمازِلْتَ تُبَشِّرُنی بِالسُّرورِ والکَرامَةِ مِنَ اللهِ حَتّیٰ رَأیْتُ ذلِكَ فَیَقولُ مَنْ أنتَ فَیَقولُ أنا السرورُ الَّذی أدْخَلْتَهُ عَلیٰ أخیكَ المُؤمنِ فی الدُّنیا خَلَقَنی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

مِنْهُ لِأُبَشِّرَكَ» .

فرمود حضرت صادق وقتی که بیرون آورد خداوند مؤمن را ازقبرش خارج شود با او مثالی که پیشاپیش او میرود هرجا که آن مؤمن وحشتی ازوحشتهای قیامت را به‌بیند آن مثال باو گوید ترسناك مباش و اندوهگین مشو و بشارت باد تورا بسرورو کرامت‌ازخدای عزّوجل تا بایستد درمحضر حق تعالی‌محاسبه‌فرماید او راحسابی آسان وفرمان دهد اورابه‌بهشت‌وآن مثال‌پیشاپیش اواست پس‌میگوید باوآن مؤمن: خداوند رحمت کند تورا توخوب کسی بودی که بامن خارج شدی ازقبر وهمیشه‌مرا بشارت بسرور و کرامت ازجانب حق‌دادی تا آنکه دیدم آنرا، تو کیستی ؟

میگوید: من‌آن سروری هستم که داخل کردی اورا بر برادر مؤمنت در دنیا خلق فرمود خدایتعالی مرااز آن‌تا بشارت دهم تورا .

و در این حدیث شریف دلالت واضحه است بر تمثّل و تجسّم اعمال درنشئهٔ آخرت چنانچه شیخ اجلّ بهاء الدین قدّس سرّه نیز فرموده در ذیل همین حدیث شریف که بعض اخبار دلالت میکند بر تجسّم اعتقادات نیز پس اعمال صحیحه و اعتقادات صحیحه‌بصور نورانیّهٔ نیکو منظری ظاهر میشوند که باعث میشوند کمال سرور و ابتهاج را ازبرای صاحبشان و اعمال سیّئة و اعتقادات‌باطله ظاهر میشوند بشکل‌صورظلمانیّهٔ مستقبحه که‌باعث‌میشوندبرای صاحبشان غایت اندوه‌دردناکی را چنانچه جماعتی ازمفسّرین گفته‌اند درذیل آیهٔ شریفه «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً » و ارشاد میکند ما را بسوی این‌معنی قول خدایتعالی «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ » الخ .

و کسانی که درآیهٔ شریفه تقدیر قائل شدند و گفته‌اند : لِيُرَوْا جَزاءَ أَعْمالِهِمْ و ضمیر (يَرَهُ) را بعمل بر نگرداندند ، دور افتادند ازحق انتهی کلامه مترجَماً

رفع مقامه الشریف .

و در اینمقام کلام غریبی از بعضی محدّثین جلیل صادر شده‌است که ذکر نکردن اولی است و آن‌ناشی ازآن است که گمان کردند منافات میباشد بین قول بتجسّم اعمال و قول بمعاد جسمانی با اینکه اینمطلب موکّد آنست وکلمهٔ تمثّل که در این‌حدیث شریف است مثل تمثّلی است که درقول خدایتعالی است « فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سویّاً » که حقیقتاً بصورت جسمانیّت متمثّل میشود نه آنکه خیال وگمان باشد و مثل خواب باشد .

درهرصورت‌صرف کردن امثال این آیات وروایات را ازظاهر خود باآنکه مطابق برهان قوی است که در محل‌خود مقرّر است بمجرّدآنکه بعقل مادرست نمیآید ومطابق با مذهب‌حکما و فلاسفه است مستحسن نیست ، بهترین امورتسلیم در محضر قدس کبریاء حق و اولیای معصومین است پس معلوم شدکه هرعملی که مقبول درگاه مقدّس حق شد صورت بهیّهٔ حسنه دارد به تناسب خود از حور وقصور وجنّات عالیات و انهار جاریات .

و هیچ موجودی درصفحهٔ وجودمتحقّق نشود ازروی جزاف بلکه ارتباطات غیبیّه درکار است که کشف‌آنها را جز کمّل اولیاء کسی‌نتواند کرد .

و مطلب علی‌الاجمال تحت میزان عقلی و برهان حکمی‌است .

پس ازآنکه معلوم شدحیات عالم آخرت و زندگانی ولذّات آن عالم‌بسته است باعمالی که‌صورت کمالیّهٔ آنهابدان عالم منتقل میشودوآن‌اعمال عباداتی‌است که‌بکشف‌تامّ محمّدی اهل‌این‌ملّت‌اطّلاع برآن پیدا کردند وکمال‌وحسن‌اعمال به نیّات و اقبال قلب وحفظ حدود است و اگر عملی فاقد این امور یا بعض آن باشد ازدرجهٔ اعتبار ساقط بلکه دارای صورت زشت مشوّه است که انسان درعالم دیگر بآن میرسد چنانچه از راه اخبار وآثار معلوم شد .

پس هر انسان‌مؤمن بعالم‌غیب و اخبارانبیاء واولیاء و اهل معرفت‌وعلاقه‌مند

بحیات ابدی و زندگانی جاویدان را لازم است که با هر زحمتی و ریاضتی است اصلاح اعمال خود را بنماید و پس از آنکه ظاهر و صورت آنها مطابق قواعد اجتهادیّهٔ بارأی فقهاء رضوان الله علیهم گردید باصلاح سیرت و باطن آنها کوشد و هر قدر میتواند جدّیّت کند که لااقل واجبات را باحضور قلب بیاورد و اصلاح نقایص آنها را نیز بانوافل کند.

چنانچه دراحادیث شریفه است که نوافل جبران فرائض را میکنند و سبب قبول آنهامیشود:

فی العلل باسناده عن أبی جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ إنَّما جُعِلَتِ النافِلَةُ لِيَتِمَّ بِهاما يَفْسُدُ مِنَ الفَرِيضَة.

وَ رَوىالشيخُ قُدِّسَ سِرُّهُ بإسنادِهِ عَنْ أبی بَصيرٍ قالَ قالَ أبوعبدِاللهِ عليه السلام يُرْفَعُ لِلرَّجُلِ مِنَ الصَلوةِ رُبْعُها اَوْثُمْنُها اَوْ نِصْفُها اَوْأَكْثَرُ بِقَدرِ ماسَها[1] وَلكِنَّ اللهَ تَعالیٰ يُتِمُّ ذٰلِكَ بالنَوافِلِ.

حضرت فرمود بالا میرود برای مرد از نماز چهار یك یا هشت یك یا نصفش یا بیشتر بقدریکه سهو نموده ولی خدای تعالی تمام کند آنرا بنافلهها.

و از این قبیل روایات بسیار است و معلوم است امثال ما ها خالی ازسهو و نسیان واختلال حواسّ ودیگر امور منافی با نماز یاکمال آن نیستیم وخدایتعالی بلطف کامل خود نوافل را قرار داده تا جبران نواقص آنرا بنمائیم.

و البتهلازماستحتّیالامکان غفلت از این امر نکنیم و نوافل را ترك ننمائیم.

---

(۱) قوله بقدر ماسها : مقصود از حدیث شریف چنانچه در روایات دیگر است آن است که از نماز آنقدر بالا میرود ومقبول میشود که قلب را در آن اقبال است پس فرمایش آنحضرت : بقدر ماسها ـ برای بیان اصل نسبت است نه بیان آنچه مرفوع میشود ومحتمل است سهو در اینجا بمعنای سکوت قلب و لین آن باشد زیرا که سهو بمعنای سکون و لین آمده چنانچه جوهری گوید.

در هر حال ای عزیز قدری از خواب غفلت بیدار شو و در امر خود تفکّر کن و صفحهٔ اعمال خود را نگاه کن بترس از آنکه اعمالی را که بخیال خودت عمل صالح است از قبیل نماز وروزه و حجّ و غیر آن ، خود اینها اسباب گرفتاری و ذلّت شوند در آن عالم ، پس حساب خودت را در اینعالم تا فرصت داری بکش و خودت میزان اعمالت را بر پا کن و در میزان شریعت و ولایت اهل بیت اعمال خود را بسنج و صحّت و فساد و کمال و نقص آنرا معلوم کن و آنها را جبران کن تا فرصت است ومهلت داری و اگردر اینجا خود را محاسبه نکنی و حساب‌خودت را درست نکنی در آنجا که بحسابت رسیدگی میشود و میزان اعمال برپا میشود مبتلی‌بمصیبت‌های بزرگ میشوی.

بترس از میزان عدل الهی وبهیچ چیزمغرور مباش و جدّ و جهد را ازدست مده و قدری بصحیفهٔ اعمال اهل بیت پیغمبر که معصوم از گناه و خطا بودند مراجعه کن وتفکّر در آنها کن ببین چقدر کار سخت است و راه تاریك و باریك.

اکنون ملاحظهٔ این حدیث شریف بکن و حدیث مفصّل را از این مجمل بخوان .

عَنْ فَخْرِ الطّائِفَةِ وَ سِنادِها وَ ذُخْرِها وَ عِمادِها مُحَمَّدِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ النُعمان المُفيد رِضوانُ اللهِ عَلَيْهِ في الإرشادِ عَن سَعيدِ بنِ كُلْثوم عَنْ الصادِقِ جُعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قالَ وَ اللهِ ما أكَلَ عَلِيُّ بنُ أبي‌طالِبِ مِنَ الدُنيا حَراماً قَطُّ حَتّىٰ مَضىٰ لِسَبيلِهِ وَ ما عَرَضَ لَهُ أمران كِلاهُما لِلّٰهِ رِضا إلاّ أخَذَ بِأشَدِّهما عَلَيْهِ في دِينِهِ (في بَدنِهِ) وَ ما نَزَلَتْ بِرَسُولِ اللهِ نازِلَةٌ قَطُّ إلاّ دَعاهُ ثِقَةً بِهِ وَ ما أطاقَ أحَدٌ عَمَلَ رَسولِ اللهِ مِنْ هذِهِ الاُمّةِ غَيرَهُ وَ إنْ كانَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ رَجُلٍ كانَ وَجْهُهُ بَيْنَ الجَنّةِ وَ النّارِ لِيَرْجُوا ثَوابَ هذِهِ وَ يَخافُ عِقابَ هذِهِ وَلَقَدْ أعْتَقَ مِنْ مالِهِ ألْفَ مَمْلوكٍ في طَلَبِ وَجْهِ اللهِ وَالنّجاةِ مِنَ النّارِ مِمّا كَدَّ بِيَدَيْهِ وَرَشَحَ مِنْهُ جَبينُهُ وَ إنّهُ كانَ لَيَقُوتُ أهْلَهُ بالزَّيتِ وَ الخَلِّ و العَجْوَةِ وَ ما كانَ لِباسُهُ إلاّ الكَرابيسُ إذا فَضَلَ شَيْءٌ مِنْ يَدِهِ دَعا بالجلم فَقَصّهُ وَ ما أشْبَهَهُ مِن

وُلْدِهِ وَلا أَهلُ بَيْتِهِ أحداً أَقرَبُ شَبَهاً بِهِ فِي لِباسِهِ وَ فِقْهِهِ مِنْ عَلِيّ بنِ الحُسَيْنِ عليه السلام وَ لَقَدْ دَخَلَ أَبو جَعْفَرٍ إِبنُهُ عَلَيْهِ فإذا هُوَ قَدْ بَلَغَ مِنَ العِبادَةِ مالَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ فَرَآهُ قَدْ اصفَرَّ لَوْنُهُ مِنَ السَّهَرِ وَ رَمَصَتْ عَيْناهُ مِنَ البُكاءِ وَ دَبِرَتْ جَبْهَتُهُ وَ انْخَرَمَ أَنْفُهُ مِنَ السُّجودِ وَ وَرَمَتْ ساقاهُ وَقَدَماهُ مِنَ القِيامِ فِي الصَّلوةِ وَ قالَ ابو جَعْفَرٍ فَلَمْ أَمْلِكْ حِينَ رَأَيْتُهُ بِتِلْكَ الحالِ البُكاءَ فَبَكَيْتُ رَحْمَةً لَهُ فَإذا هُوَ يُفَكِّرُ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ بَعْدَ هُنَيْئَةٍ مِنْ دُخُولِي فَقالَ عليه السلام يا بُنَيَّ أَعْطِنِي بَعْضَ تِلْكَ الصُّحُفِ الَّتي فِيها عِبادَةُ عَلِيّ بنِ أَبي طالِبٍ فَأَعْطَيْتُهُ فَقَرَأَ شَيْئاً يَسيراً ثُمَّ تَرَكَها مِنْ يَدِهِ تَضَجُّراً وَ قالَ مَنْ يَقْوى عَلى عِبادَةِ عَلِيّ بْنِ أَبي طالِبٍ:

فرمود حضرت صادق بخدا قسم، نخورد عليّ بن ابي طالب هرگز از دنيا حرامی تا از دنيا رفت و عرضه نشد بر او دو امری که رضای خداوند در آنها بود مگر آنکه آنچه شدیدتر بود بر بدنش اختیار فرمود و نازل نشد بر رسول خدا شدتی هرگز مگر آنکه آن بزرگوار راخواند برای اطمینانی که باو داشت وهیچکس در این امّت عمل رسول خدا را طاقت نداشت غیر از او وهمانا عمل میکرد عمل شخص ترسناك گوئی بین بهشت و دوزخ بود امید ثواب این را و ترس عقاب آنرا داشت و هرآینه آزاد فرمود از مال خویشتن هزار بنده درراه خدا و نجات ازآتش بندگانی که با زحمت دست وعرق پیشانی تحصیل فرموده بود همانا قوت اهل بیتش رازیت و سرکه و خرما قرار داده بود و نبود لباسش مگر کرباس و اگر آستین مبارکش بلند می‌آمد قیچی میطلبید وآنرا قطع میفرمود و هیچکس شبیه‌تر نبود باو در اولاد کرامش از عليّ بن الحسین درفقه ولباس هرآینه وارد شد براوحضرت باقر پسرش پس دید او را که رسیده است از عبادت بحدّی که نرسیده‌است احدی، رنگش از بیداری شب زرد شده، وسوخته شده بود چشمانش از گریه و مجروح شده بود جبههٔ مبارکش و پاره شد بود بینی او از سجود ورم کرده بود ساقها و قدمهایش ازایستادن در نماز وفرمود حضرت باقر نتوانستم خودداری کنم از گریه

وقتی که او را بدین‌حال دیدم پس گریه کردم برای ترحّم باو و آنحضرت مشغول تفکّر بود پس توجّه فرمود بمن بعد از لحظه‌ای از داخل شدن من و فرمود ای فرزند بمن بده بعضی از آن صحیفه‌ها که عبادت عليّ بن ابی‌طالب در آنست پس دادم باو وقرائت فرمود درآن‌چیز کمی پس ازآن رها کرد آنرا از دست‌مبارکش با حال انضجار و غصّه و فرمود کی قوّت عبادت عليّ بن ابي‌طالب را دارد ؟

وَ عَنْ أَبِيجَعْفَرٍ عَلَيْهِ‌السَّلَامُ كانَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ عَلَيْهِ‌السَّلَامُ يُصَلِّي في اليَوْمِ وَ اللَّيلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَ كانَتْ الريحُ تُميلُهُ مِثْلَ السُّنْبُلَةِ .

فرمود حضرت باقر جناب علی بن الحسین در شب و روز هزار رکعت نماز میخواند و باد او را می‌جنبانید مثل خوشه .

عزیزم قدری تفکّر کن در این احادیث شریفه ببین‌حضرت باقر امام‌معصوم از شدّت عبادت پدر بزرگوارش و حالت عبادتش گریه کرد و حضرت سجّاد با آن شدّت مواظبت و کمال‌عبادت که‌آن‌حالش بود از صحیفهٔ علی‌بن ابی‌طالب‌چیز کمی خواند و اظهار عجز کرد البته همه عاجزند از عبادت مولی الموالی و همهٔ رعیّت عاجزند از عبادت معصومین ولی‌نباید انسان که از مقام عالی باز ماند یك سره رها کند .

باید دانست که این‌عبادات نعوذ بالله عبث نبوده بلکه راه، خطرناك و طریق باریك است و عقبات موت و قیامت مشکل است که اینطور اهل معارف حقیقیّه عجز والحاح میکردند این سست انگاری ما از ضعف ایمان و سستی عقیده است‌و از جهل و نادانی است .

بارالها تو از سریرهٔ بندگان آگاهی و قصور و تقصیر ما را مطلّعی وضعف‌و ناتوانی ما را میدانی تو ما را برحمت خود غرق کردی پیش از آنکه از تو سؤالی کنیم نعمتهای توابتدائی و تفضّلهای تو بی سابقهٔ سئوال و استعداد است ما اکنون معترف بتقصیرخود هستیم کفران نعم غیرمتناهیهٔ تو کردیم وخود را مستحقّ عذاب

الیم و دخول جحیم میدانیم و پیش خود چیزی سراغ نداریم و وسیله‌ای در دست نداریم جز آنکه تو خود را معرّفی کردی بلسان انبیا بتفضّل و ترحّم وسعهٔ جود و رحمت و ما تو را بدین صفت شناختیم بقدر استعداد خود تو با مشتی خاك چه میکنی جز رحمت و تفضّل « أَیْنَ رَحْمَتُكَ الواسِعَةُ ، أَیْنَ أَیادیكَ الشامِلَةُ ، أَیْنَ فَضْلُكَ العَمیمُ أَیْنَ كَرَمُكَ یا كَریمُ » .

ما چه هستیم و که هستیم که با ما مناقشه در حساب کنی و با میزان عدل با ما رفتار فرمائی معترفیم و مقرّ و امید فضل و رحمت داریم (پایان بیان استاد معظّم روحی فداه در مراتب حضورقلب وَقَدْأَتی بِما لا مَزیدَ عَلَیْهِ

برحدیث تو و حسن تو نیفزاید کس حدّ همین است سخندانی و زیبائی را

فقط نکته‌ای‌راتوضیح میدهیم وآن‌اینکه در مراتب حضور قلب درمعبود که فرمودندسه‌مرتبه‌است‌وازبرای‌هریك بطور کلّی‌چهارمرتبه‌است: مرتبهٔ علمی‌ومرتبهٔ ایمانی‌ومرتبهٔ شهودی ومرتبهٔ فنائی،آنگاه پس‌ازبیان‌مرتبهٔ علمی‌فرمودند واگر با قلم عقل اینمطلب برهانی را بلوح قلب نگاشت و قلب با ریاضات علمیّه و عملیّه ایمان باین قضیّهٔ یقینیّهٔ ایمانیّه پیدا کرد ، آنوقت حضور قلب در تجلّی ایماناً پیدا میکند و پس از کمال این ایمان و مجاهدات و ریاضات و تقوای کامل قلب هدایت الهیّه شامل‌حالش‌شده وبهره‌ای‌ازتجلّیات افعالی بالعیان و الشهودبرای‌قلب حاصل میشود . . .

گر چه ترتیب و ترتّبی که در مراتب چهار گانه از کلام شریف استفاده میشود ممکن است در بارهٔ بعضی ازسالکین تحقّق یابد ولی ترتیب مذکور کلّیت ندارد وازلوازم سلوك نیست مخصوصاً ترتّب مرتبهٔ دوّم برمرتبهٔ اوّل و ممکن‌است بعضی ازسالکین‌بدون سلوك مرتبه اوّل‌بمراتب بعدی نائل آیند چنانچه درپاره‌ای از اولیاء خدا دیده شده است و در روایات نیز اشاره باینمطلب فرموده اند و از جمله درحدیث شریف عنوان بصری امام صادق فرمود « لَیْسَ العِلْمُ بِکَثْرَةِ التَّعَلُّمِ و

لکِنَّهُ نورٌ یَقْذِفُهُ اللّهُ فی قَلبِ مَنْ یُریدُ اللّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ».

تتمیم - ازحضرت رسول ختمی مرتبت ﷺ روایت است که عبادت کن خدایتعالی را چنانچه گویا او را میبینی و اگر تو او را نمیبینی او ترا میبیند: «أُعبُدِاللّهَ کَأَنَّكَ تَراهُ فَإِنْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ یَراكَ».

و نظیر این تعبیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که باسحق بن عمّار فرمود:

«یا إِسحٰق خِفِ‌اللّهَ کَأَنَّكَ تَراهُ فَإِنْ کُنْتَ لا تَراهُ فَإِنَّهُ یَراكَ الحدیث» (1).

---

(۱) چون روایت اسحق بن عمار بسیار شریف و آموزنده است تمام روایت جهت تکمیل فایده نقل میشود محدث جلیل‌مجلسی رضوان الله علیه از کتاب قضاء الحقوق وثواب الاعمال و رجال‌کشی بسندهایشان نقل میکند که اسحق بن عمار گوید اما کثرمالی اجلست علی بابی بوابا یرد عنی فقراء الشیعه فخرجت الی مکة فی تلك السنة فسلمت علی ابیعبدالله علیه السلام فرد علی‌بوجه قاطب مزور فقلت‌له جعلت فداك ما الذی غیر حالی عندك قال‌تغیرك علی المومنین فقلت جعلت فداك والله اعلم انهم علی دین الله و لکن خشیت الشهرة علی نفسی فقال یا اسحق اما علمت ان المومنین اذا التقیا فتصافحا انزل الله بین ابها میهما مأة رحمة تسعة و تسعین لاشدهما حباً فاذا اعتنقا غمرتهما الرحمة فاذا لبثا لا یریدان بذلك الا وجه الله قیل لهما غفر لکما فاذا جلسا یتسائلان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا عنهما فان لهما سراً و قد ستره الله علیهما قال قلت جعلت فداك فلا تسمع الحفظة قولهما و لا تکتبه و قد قال تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید قال فنکس رأسه طویلا ثم رفعه و قد فاضت‌دموعه علی لحیته و قال ان کانت الحفظة لا تسمعه ولا تکتبه فقد سمعه عالم السر و اخفی یا اسحق خف الله کانك تراه فان کنت لاتراه فانه یراك فان شککت انه یراك فقد کفرت و ان ایقنت انه یراك ثم بارزته بالمعصیة فقد جعلته اهون الناظرین الیك.

گوید: هنگامیکه ثروت من زیاد شد دربانی بردر خانه‌ام گماشتم تا نیازمندان از شیعه را راه ندهدهمان سال‌بمکه رفتم و بمحضرامام صادق شرفیاب شدم و سلام کردم آن‌حضرت سلام مرا با قیافه‌ای‌گرفته پاسخ داد عرض کردم فدایت شوم چرا نسبت بمن بی مهرشده‌اید←

از این حدیث استفادهٔ دو مرتبهٔ ازمراتب حضور قلب میشود یکی آنکه سالك مشاهد جمال جمیل ومستغرق تجلّیات حضرت محبوب باشد بطوریکه جمیع مسامع قلب ازدیگرموجودات بسته شده وچشم بصیرت بجمال پاك ذوالجلال گشوده گردیده و جزاو چیزی مشاهده نکند چنانچه مولی العارفین و سیّد الموحّدین فرماید «ما رَأَیْتُ شَیْئاً إِلَّا وَ رَأَیْتُ اللهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ».

رسد آدمی بجائی که بجزخدا نبیند بنگر که تا چه حدّ است مکان آدمیّت

←فرمود بخاطر بی مهری تو بر مؤمنین، عرض کردم: فدایت شوم بخدا قسم که من میدانم که آنان بردین خدا هستند ـ یعنی عقیده‌ام نسبت بآنان بر نگشته ـ ولی ترسیدم که من نیز مشهور شوم فرمود: ای اسحق مگر نمیدانی که وقتی دو نفر مؤمن بهم رسیدند و دست هم را فشردند خداوند، صد نوع رحمت میان دو انگشت ابهام آنان نازل میفرماید که نود ونه در صدش مال آن کسی است که محبت‌اش نسبت بدیگری بیشتر است و چون دست بگردن هم نمایند دررحمت خداوندغرق میشوند وچون بایستند وبجزرضای خداوند مقصودی‌نداشته باشند بآنان گفته شودکه آمرزیده شدید وچون درکنارهم برای ازهم پرسی بنشینند فرشتگان نگهبان، یکی بدیگری‌گوید: باید ما ازاینان بکناری رویم که باهم‌سروسری دارند وخداوند پرده براسرار آنان کشیده است و ما نباید از گفت و شنود آنان با خبر شویم راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم پس بنا بر این، فرشتگان سخن آنان را نمیشنوند ونمی‌نویسند؟ و حال آنکه خدایتعالی میفرماید هیچ‌کس سخنی نمیگوید مگر آنکه مراقب و محافظ دارد گوید: آن حضرت سر مبارك را مدتی بزیرانداخت وسپس سر برداشت در حالیکه‌اشکهایش بر محاسن‌اش می‌غلطید و فرمود: اگر فرشتگان نگهبان نشنود و نه نویسد خدای عالم‌السر و اخفی‌که میداند، ای اسحق از خدای بترس آنچنان که گوئی او را می‌بینی پس اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند پس اگر شك داری‌که خدا تو را می‌بیند براستی‌کافر شدی و اگر یقین داری که او تو را می‌بیند سپس در محضر او گناه بکنی او را از همهٔ بینندگان پست‌تر شمرده‌ای.

و در بعضی از روایات است: برهان رب که بمضمون آیهٔ شریفه نگذاشت دامن‌پاك

و احاطهٔ قیّومی حضرت حق جلّ جلاله تجلّی نموده و مصداق وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَمَا کُنْتُمْ ظهور نماید و بالجمله مشغول حاضر باشد و از حضور ومحضر نیزغافل باشد .

ومرتبهٔ دیگر که نازل‌تر از این مقام است آن است که خود را حاضرمحضر ببیند و ادب حضور و محضررا ملحوظ دارد .

جناب رسول‌اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله فرماید اگرمیتوانی از اهل مقام اوّل باشی‌عبادت خدا را آنطور بجا آور و الاّ از این غافل مباش که تو در محضر ربوبیّتی ، و البتّه محضر حق را ادبی است که غفلت از آن از مقام عبودیّت دور است .

و اشاره باین فرموده است در حدیثی که جناب ابوحمزهٔ ثمالي رضی الله عنه نقل کرده میگوید : دیدم حضرت عليّ بن‌الحسین سلام‌الله علیه را که نمازمیخواند عبای آنحضرت از دوشش افتاد آنرا راست وتسویه نفرمود تا آنکه از نماز فارغ شد سؤال کردم از سببش‌فرمود : وای بر توآیا میدانی در خدمت چه کسی بودم ؟

یوسف صدیق آلوده شود تذکر بحضور حضرت حق بود که در ضمن پیش آمدی برای یوسف جلوه کرد شاعر شیرین سخن شیراز آنواقعه را چنین بیان میکند .

زلیخا چو گشت از می عشق مست　　بدامان یوسف در انداخت دست
چنان دیو شهوت بر آشفته بود　　که چون‌گرگ دریوسف افتاده بود
بتی داشت بانوی مصر از رخام　　بر او معتکف بامدادان و شام
در آن لحظه رویش بپوشید و سر　　مبادا که زشت آیدش در نظر
دل آزرده یوسف بکنجی نشست　　بسر بر ز نفس بد اندیش دست
زلیخا دو دستش ببوسید و پای　　که ای تند رفتار و سرکش در آی
بسنگین دلی روی در هم مکش　　به تندی پریشان مکن وقت خوش
فرو ریخت از دیده بر چهر خوی　　که برگرد و ناپاکی از من مجوی
تو از روی سنگی شدی شرمسار　　مرا شرم ناید ز پروردگار ؟

و نیز از آنحضرت مروی است که كانَ عَلِيُّ بن الحُسين إذا قامَ إلى الصَّلوةِ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ فَإذا سَجَدَ لَمْ يَرْفَعْ رَأسَهُ حَتّىٰ يَرْفَضَ عَرَقاً : امام چهارم عليه السلام وقتی بنماز میایستاد رنگ‌اش دگرگون میشد وچون بسجده میرفت سراز سجده بر نمیداشت تا آنکه عرق از او سرازیر میشد .

ونیزاز حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم منقول‌است که دو نفر ازامّت من بنمازمی‌ایستند در صورتیکه رکوع و سجودشان یکی است و حال آنکه میان نماز آنها مثل ما بین زمین و آسمان است .

وفرمودند: آیا نمیترسد کسیکه صورت خودرا در نماز برمیگرداند صورت او چون حمار شود .

و فرمودند : إذا قامَ العَبْدُ المؤمنُ في صَلوتِهِ نَظَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إلَيْهِ اَوْ قالَ أقْبَلَ اللهُ عَلَيْهِ حَتّىٰ يَنْصَرِفَ وَ أظَلَّتْهُ الرَّحْمَةُ مِنْ فَوْقِ رَأسِهِ إلىٰ اُفُقِ السماءِ وَ المَلائِكَةُ تَحُفُّهُ مِنْ حَوْلِهِ إلىٰ اُفُقِ السماءِ وَ وَكَّلَ اللهُ بِهِ مَلَكاً قائِماً عَلىٰ رَأسِهِ يقولُ لَهُ أيُّها المُصَلّي لَوْ تَعْلَمُ مَنْ يَنْظُرُ إلَيْكَ وَ مَنْ تُناجِي مَا التَفَتَّ وَ لازِلْتَ مِنْ مَوْضِعِكَ أبَداً .

و فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم وقتی بندهٔ مؤمن بنماز بایستد خدایتعالی نظر بسوی او کند ـ یا فرمودند : خدایتعالی اقبال باو کند ـ تا از نماز منصرف شود و رحمت از بالای سر او تا افق آسمان سایه بر او افکند و فرشتگان اطراف او را تا افق آسمان فرا گیرند وخدایتعالی فرشته‌ای را بر او میگمارد که در بالای‌سر او ایستاده و باو میگوید : ای نمازگذار اگر میدانستی چه کسی نظر بتودارد و با چه کسی مناجات میکنی توجّه بجائی نمیکردی و هرگزاز جای خودت جدا نمیشدی .

وازحضرت صادق عليه السلام منقول است که جمع نمیشود اشتیاق وبیم دردلی‌مگر آنکه بهشت براوواجب میشود پس‌وقتی نماز میخوانی اقبال کن بقلب خود بخدای عزّو جلّ زیرا نیست بندهٔ مؤمنی که اقبال کند بقلبش بخدایتعالی در نماز و دعا

مگر آنکه خدایتعالی دلهای مؤمنین را باو متوجّه کند و با دوستی آنان او را تأیید فرماید و او را به بهشت برد.

و روایات در این باب بیش از آنست که در این اوراق بگنجد و در آنچه ذکر شد برای ارباب بصیرت، کفایت است.

بازگشت ببیان حضرت استاد: اکنون که فضیلت و خواصّ حضور قلب‌را عقلاً و نقلاً دانستی و ضررهای بزرگ آن‌را فهمیدی علم تنها کفایت نکندبلکه حجّت را تمام‌تر نماید، دامن همّت بکمرزن و آنچه دانستی در صدد تحصیل‌آن باش و علم خود را عملی کن تا استفاده از آن بری و بر خوردار از آن شوی، قدری تفکّر کن که بحسب روایات اهل بیت عصمت علیهم‌السلام که معادن وحی وتمام فرمایشانشان و علومشان از وحی الهی و کشف محمّدی صلّی‌الله‌علیه‌وآله است قبولی نماز شرط قبولی سایر اعمال است و اگر نماز قبول نشود با عمال دیگر اصلاً نظر نکنند،و قبولی نماز باقبال قلب است که اگراقبال قلب در نماز نباشد از درجهٔ اعتبارساقط است ولایق محضرحضرت حق نیست ومورد قبول نمیشود چنانچه در احادیث‌سابقه معلوم شد.

پس کلید گنجینهٔ اعمال و باب الابواب همهٔ سعادات حضور قلب است که‌با آن‌فتح باب سعادت بر انسان میشود و بدون آن جمیع عبادات از درجهٔ اعتبار ساقط میشود.

الحال قدری با نظراعتبار اندیشه کن و اهمّیّت مقام و بزرگی موقف رابا دیدهٔ بصیرت بنگرو با جدّیّت تمام قیام بامر کن کلید در سعادت ودرهای‌بهشت‌و کلید در شقاوت و درهای جهنّم در این دنیا درجیب خود تواست میتوانی درهای بهشت و سعادت را بروی خود مفتوح کنی و میتوانی بخلاف آن باشی، زمام امر در دست تو است خدای تبارك وتعالی حجّت را تمام و راه‌های سعادت و شقاوت‌را نموده و توفیقات ظاهری و باطنی را عطا فرموده، آنچه از جانب او و اولیای او

است تمام است، اکنون نوبت اقدام ماست، آنها راهنمایند و ما راهرو آنهاعمل خود راانجام دادند بوجه احسن وعذری باقی نگذاشتند و لمحه‌ای کوتاهی نکردند تو نیز از خواب غفلت بر خیز و راه سعادت خود را طیّ کن و از عمر و توانائی خود استفاده نما که اگر وقت بگذرد و این نقد عمر و جوانی و گنج قوّت و توانائی از دست برود جبران ندارد، اگر جوانی مگذار به پیری برسی که در پیری مصیبتهائی داری که پیرها میدانند وتوغافلی اصلاح درحال پیری وضعف، از امور بسیار مشکل است واگرپیری مگذار بقیّهٔ عمر از دست برود که باز هرچه باشد تا در اینعالم هستی راهی بسعادت داری و دری از سعادت برویت باز است، خدا نکند که این در بسته شود واین راه منسدّ گردد که آنوقت اختیار ازدست برود و جز حسرت و ندامت و افسوس از گذشتن امر نصیبی نداری.

پس ای عزیز اگر ایمان بآنچه ذکر شد که گفتهٔ انبیاء ﷺ است آوردی و خود را برای تحصیل سعادت و سفر آخرت مهیّا نمودی و لازم دانستی حضور قلب را که کلید گنج سعادت است تحصیل کنی راه تحصیل آن آنست که اوّلا رفع موانع حضور قلب را نمائی و خارهای طریق را از سر راه سلوك ریشه کن کنی و پس از آن اقدام بخود آن کنی.

امّا مانع حضور قلب در عبادات تشتّت خاطر و کثرت واردات قلبیّه است.

و این گاهی ازامور خارجه و طرق حواس ظاهره حاصل میشود مثل آنکه گوش انسان درحال عبادت چیزی بشنود و خاطر بآن متعلّق شده مبدء تخیّلات و تفکّرات باطنیّه گردد و واهمه ومتصرّفه درآن تصرّف نموده ازشاخه‌ای بشاخه‌ای پرواز کند یا چشم انسان چیزی به بیند و منشأ تشتّت خاطر و تصرّف متصرّفه گردد یا سایرحواس انسان‌چیزی ادراك کند واز آن انتقالات خیالیّه حاصل‌شود.

وطریق علاج این امور گرچه فرمودند رفع این اسباب است مثل آنکه در بیت تاریکی یا محلّ خلوتی باشد وچشم خود را در وقت نماز ببندد و درمواضعی

که جلب نظر میکند نماز نخواند .

چنانچه مرحوم شهید سعید رضوان الله علیه از بعض متعبدین نقل فرماید که در خانهٔ کوچك تاریکی که وسعت آن بقدر آن باشد که ممکن باشد در آن نمازخواندن عبادت میکردند ولی‌معلوم است این‌رفع‌مانع نکند وقلع مادّه ننماید زیرا عمده تصرّف خیال است که با منشأ جزئی کار خود را انجام میدهد بلکه گاه شود که درخانهٔ تاریك و کوچك وتنهاتصرّف واهمه در خیال، بیشترشود وبمبادی دیگر برای دعابه وبازی خود دست‌آویز شود پس قلع مادّهٔ کلّی باصلاح خیال و وهم است و ما پس از این اشاره بآن میکنیم .

بلی گاهي اینطور از علاج هم در بعضی از نفوس بی تأثیر و خالی از اعانت نیست ، ولی ما دنبال علاج قطعی و قلع سبب حقیقی میگردیم و آن بدین حاصل نشود .

و گاهی تشتّت خاطر و مانع از حضور قلب از امورباطنه است و آن‌بطریق کلّي‌دو منشأ بزرگ‌دارد که عمدهٔ اموربآن دومنشأ برمیگردد یکی هرزه گردی و فرّار بودن خود طایر خیال است زیرا که خیال قوّه‌ایست بسیارفرّار که دائماً از شاخه‌ای بشاخه‌ای آویزد و از کنگرهٔای بکنگره‌ای پرواز کند و این مربوط بحبّ دنیا و توجّه بامور دنیّه و مال و منال دنیوی نیست بلکه فرّار بودن خیال خود مصیبتی‌است که تارك دنیانیز بآن مبتلا است وتحصیل سکونت خاطروطمانینهٔ نفس و وقوف خیال از امور مهمّه‌ای است که باصلاح آن علاج قطعی حاصل‌شود و پس از این بآن اشاره میکنیم .

منشأ دیگر، حبّ دنیا و تعلّق خاطر بحیثیّات دنیوی است که رأس‌خطیئات و امّ الامراض باطنیّه است که خار طریق اهل سلوك و سرچشمهٔ مصیبات است وتا دل متعلّق بآن ومنغمر در حبّ آن است راه اصلاح قلوب منسدّ و در جملهٔ‌سعادات بروی انسان بسته‌است ومابرفع این دومنشا بزرگ و دو مانع قوی اشاره مینمائیم

انشاء الله .

اوّل : در بیان دواء نافع برای هرزه گردی و فرّار بودن خیال که ازآن تحصیل حضور قلب نیز شود .

بدانکه هر یك از قوای ظاهره و باطنهٔ نفس ، قابل تربیت و تعلیم است با ارتیاض مخصوص مثلا چشم انسان قادر نیست که بیك نقطهٔ معیّن یا در نور شدید مثل نور عین شمس مدّتی طولانی نگاه کند بدون بهم خوردن پلکهای آن ولی اگر انسان چشم را تربیت کند چنانچه بعضی از اصحاب ریاضات باطله برای مقاصدی عمل‌میکنند ممکن‌است‌چندساعت متمادی در قرص آفتاب نظر را بدوزد بدون آنکه چشم بهم خورد یا خستگی پیدا کند و همین طور بنقطهٔ معیّن نظر را بدوزد چندین ساعت بدون حرکت و همینطور سایر قوا حتّی حبس نفس که در اصحاب ریاضات‌باطله کسانی هستند که حبس نفس خود کنند مدّتهای زائدبر متعارف نوع ، وازقوائی که قابل تربیت است قوّهٔ خیال و قوّهٔ واهمه است که‌قبل ازتربیت، این‌قوّه چون‌طایری‌سخت فرّاروبی‌اندازه متحرّك از شاخه‌ای‌بشاخه‌ای و از چیزی بچیزی باشد بطوری که اگر انسان یك دقیقه حساب آن را نگه‌دارد می‌بیند که چندین انتقال مسلسل با تناسبات بسیار ضعیف و ناهنجار پیدا نموده حتّی بسیاری گمان میکنند که حفظ طایرخیال و رام نمودن آن از حیّز امکان خارج و ملحق بمحالات عادیّه است ولی اینطور نیست و با ریاضت و تربیت و صرف وقت آنرا میتوان رام نمود و طایر خیال را میتوان بدست آورد بطوریکه در تحت اختیار و اراده حرکت کند هر وقت بخواهد آنرا در مقصدی یا مطلبی حبس کند که چند ساعت در همان مقصد حبس شود .

وطریق‌عمدهٔ رام نمودن آن ، عمل نمودن بخلاف است وآن‌چنان است که انسان در وقت نماز، خود را مهیّا کند که حفظ خیال در نماز کند و آنراحبس‌در عمل نماید وبمجرّد اینکه بخواهد ازچنك انسان فرار کند آنرا استرجاع نماید

ودر هریك از حرکات و سکنات واذکار واعمال نمازملتفت حال آن باشد و ازحال آن تفتیش نماید و نگذارد سرخود باشد .

و این در اوّل امر کاری صعب بنظر میآید ولی پس از مدّتی عمل و دقّتو علاج حتماً رام میشود و ارتیاض پیدا میکند .

شما متوقّع نباشید که در اوّل امر بتوانید در تمام نماز حفظ طایر خیال کنید البتّه این امری است نشدنی ومحال و شاید آنها که مدّعی استحاله شدند این توقّع را داشتند ولی این امر باید با کمال تدریج و تانّی و صبر و توانی انجام بگیرد ممکن است درابتدای امردر عشر نماز یا کمتر آن حبس خیال شده حضور قلب حاصل شود و کم کم انسان اگر در فکر باشد و خود را محتاج بآن به بیند نتیجهٔ بیشترحاصل کند واندك اندك غلبه بر شیطان و هم وطایر خیال پیدا کند که در بیشتر نماز زمام اختیار آنها را در دست گیرد و هیچگاه نباید انسان مأیوس‌شود که سرچشمهٔ همهٔ سستیها وناتوانی‌ها است وبرقامید ، انسان را بکمال سعادت خویش‌میرساند .

ولی عمده در این باب حسّ احتیاج است که آن در ما کمتر است قلب ما باور نکرده که سرمایهٔ سعادت عالم آخرت و وسیلهٔ زندگانی روزگار های غیر متناهی نماز است ما نماز را سر باز زندگانی خود میشماریم و تحمیل و تکلیف میدانیم حبّ بشيء از ادراك نتایج آن پیدا میشود ما که حبّ بدنیا داریم برای آنستکه نتیجهٔ آن را دریافتیم و قلب بآن ایمان دارد و لهذا در کسب آن محتاج بدعوت و وعظ و اتّعاظ نمیباشیم .

آنهائی که گمان کردند نبيّ ختمی و رسول هاشمی ﷺ دعوتش دارای دو جنبه است دنیائی و آخرتی و این را مایهٔ سر افرازی صاحب شریعت و کمال نبوّت فرض کرده‌اند از دیانت بی‌خبرو ازدعوت ومقصد نبوّت عاری و بری‌هستند دعوت بدنیا ازمقصد انبیاء عظام بکلّی خارج و حسّ شهوت و غضب و شیطان باطن

و ظاهر برای دعوت بدنیا کفایت میکند محتاج به بعث رسل نیست ادارهٔ شهوت وغضب قرآن و نبی لازم ندارد بلکه انبیاء مردم را از دنیا باز دارند و تقیید اطلاق شهوت و غضب کنند و تحدید موارد منافع نمایند غافل گمان کند دعوت بدنیا کنند ، آنها میفرمایند مال را از هر راه تحصیل مکن و شهوت را بهرطریق فرو ننشان نکاح باید باشد ، تجارت و صناعت و زراعت باید باشد ، با آنکه در کانون شهوت وغضب ، اطلاق است .

پس آنها جلوگیر اطلاق هستند نه داعی بدنیا ، روح دعوت بتجارت تقیید و باز داری از بدست آوردن باطل است، وروح دعوت بنکاح تحدید طبیعت وجلوگیری از فجور و اطلاق قوهٔ شهوت است ، بلی آنها مخالف مطلق نیستند چه که آن مخالف نظام اتم است .

بالجمله ماچون حس احتیاج بدنیا نمودیم وآنرا سرمایهٔ حیوة وسرچشمهٔ لذات دریافتیم در توجه بآن حاضر ودر تحصیل آن می کوشیم اگر ایمان بحیوة آخرت پیدا کنیم وحس احتیاج بزندگانی آنجا نمائیم وعبادات خصوصاً نماز را سرمایهٔ تعیش آن عالم وسرچشمهٔ سعادت آن نشئه بدانیم البته درتحصیل آن کوشش مینمائیم و دراین سعی و کوشش زحمت و رنج و تکلف درخود نمی‌یابیم بلکه با کمال اشتیاق وشوق دنبال تحصیل آن میرویم وشرایط حصول و قبول آنرا با جان ودل تحصیل میکنیم .

اکنون این سردی و سستی که درما است از سردی فروغ ایمان و سستی بنیاد آن است و الا اگر اینهمه اخبار انبیاء و اولیاء علیهم السلام وبرهان حکماء و عرفا علیهم الرضوان در ما ایجاد احتمال کرده بود باید بهتر از این قیام بامر و کوشش در تحصیل کنیم .

ولی جای هزارگونه افسوس است که شیطان، سلطنت بر باطن ما پیدا کرده ومجامع قلب ومسامع باطن مارا تصرف نموده نمیگذارد فرمودهٔ حق و فرستاده‌های

او و گفته های علما و مواعظ کتابهای الهی بگوش ما برسد.

اکنون گوش ما گوش حیوانی دنیوی است وموعظه های حق از حد ظاهر واز گوش حیوانی ما بباطن نمیرسد «وَذلِكَ لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْأَلقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهيدٌ».

از وظایف بزرگ سالك الی‌الله آن است که در خلال مجاهده و سلوك از اعتماد بنفس بکلّی دست کشدوجبلّتاً متوجّه بمسبّب الاسباب وفطرتاً متعلّق بمبدء المبادی گردد وازآن وجود مقدّس‌عصمت وحفظ طلب کند وبدست گیری آن ذات اقدس اعتماد کند ودر خلوات تضرّع بحضرتش ببرد و اصلاح حالش را باکمال جدّیّت درطلب بخواهد که جز ذات مقدّس او پناهی نیست والحمدلله.

۴ ـ در اشاره به اینکه حب دنیا منشأ تشتت خیال و مانع از حضور قلب است و در بیان علاج آن بقدر میسور

باید دانست که بحسب جبلّت وفطرت، قلب بهرچه علاقه ومحبّت پیدا کرد قبلهٔ توجّه‌آن همان‌محبوب است.

و اگر اشتغال بامری مانع از تفکّر در حال محبوب و جمال مطلوب شود بمجرّدآنکه‌آن‌اشتغال کم شود وآن مانع ازمیان‌برخیزدفوراً قلب بسوی محبوب خود پرواز نموده متعلّق بدامن آن شود اهل معارف و صاحبان جذبهٔ الهیّه اگر دارای قوّت قلب باشند ومتمکّن درجذبه وحبّ باشند درهرمرآتی‌جمال محبوب و در هر موجودی کمال مطلوب را مشاهده نموده «مارأیت شیئاً الا ورأیت الله فیه ومعه» گویند.

و اگر سرور آنها فرماید: «لَيُغانُ عَلى قَلْبِى وَإِنّى‌لَأَسْتَغْفِرُاللهَ فى كُلِّ يَوْمٍ سَبْعينَ مَرَّة» برای آنست کـه جمال محبوب را در مرآت خصوصاً مرائی کدره چون مرآت‌بوجهل‌دیدن، خود کدورت برای کمّل است.

و اگر قلب آنها قوی نباشد و اشتغال بکثرات مانع از حضور شود بمجرّد آنکه‌آن اشتغال کم‌شود طایرقلوب‌آنها بآشیانهٔ قدس پرواز کند ودست‌آویزجمال

جمیل گردد .

وطالبان غیر حق که در نظر اهل معرفت همه طالب دنیا هستند نیز هرچه مطلوب آنها است بهمان متوجّه ومتعلّقند ، آنها نیز اگر در حبّ محبوب خود مفرطند و حبّ دنیا مجامع قلوب آنها را گرفته هیچگاه از توجّه بآن مسلوب نشوند ودر هرحال و هرچیز باجمال محبوب خود بسر برند .

واگر حبّ آنها کمتر باشد دروقت فراغت ، قلب آنها بمحبوب خود رجوع کند آنانکه حبّ مال و ریاست وشرف در دل آنها است درخواب نیزمطلوب خود را می‌بینند و در بیداری بفکر محبوب خود بسر میبرند و مادامی که در اشتغال بدنیا بسرمیبرند بامحبوب خودهم‌آغوشند وچون وقت نماز شوددل حالت فراغتی میبابد و فوراً متعلق بمحبوب خود میشود گوئی تکبیرة الاحرام کلید در دکان یا رافع حجاب بین او ومحبوب او است ، یکوقت بخود میآید که سلام نماز را گفته درصورتیکه هیچ توجّه‌بآن نداشته و همه‌اش را با فکر دنیا هم‌آغوش بوده اینست که چهل پنجاه سال نماز مارا در دل اثری جز ظلمت و کدورت نیست وآنچه‌باید معراج قرب‌حضرت حق‌ومایهٔ انس بآنمقام مقدّس‌باشد مارا ازساحت قرب مهجور واز عروج بمقام انس فرسنگها دور کرده .

اگر نماز ما بوئی ازعبودیّت داشت ثمره‌اش خاکساری و تواضع و فروتنی بود نه عجب وخودفروشی و کبر وافتخار که هریك برای هلاکت وشقاوت انسان سبب مستقلّ وموجبی‌منفرد است .

بالجمله دل ما چون با حبّ‌دنیا آمیخته شده و مقصد و مقصودی جز تعمیر آن ندارد ناچار این‌حبّ ، مانع از فراغت قلب و حضور آن در آن محضر قدس شود و علاج این مرض مهلك وفساد خانمان سوز با علم و عمل نافع است .

اما علم نافع برای این مرض‌تفکّر درثمرات ونتایج‌آن ومقایسه کردن بین آنها ومضارّو مهالك حاصله ازآن است .

نویسنده گوید :

آنچه این ناچیز از دستورات ائمّهٔ اطهار و بیانات دیگر علماء آخرت و بزرگان دین حَیِّهِمْ ومَیِّتِهِمْ استفاده کرده است آنست که یکی‌ازداروهای سریع العلاج این بیماری خطرناك که اگرمراقبت و مداومت بآن شود بطور مسلّم این مرض مهلك وامّ‌الامراض ریشه‌کن خواهد شد تذکّر مرگ است .

چنانچه در روایات متعدّد یاد آوری شده است ، ازجمله ، افضل المحدّثین محمّد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه درکافی از ابی‌عبیدة روایت میکند که بحضرت باقر علیه‌السلام عرض کردم : « حدّثنی ما انتفع به » حدیثی برای من بفرمائید کـه بحال من سودمند باشد فرمود یا ابا عبیدة « اکثر ذکر الموت فانّه لم یکثر ذکره انسان الازهد فی‌الدنیا . » ای اباعبیدة مرگ را فراوان یاد کن که بتحقیق هیچ انسانی‌یاد مرگ رازیاد نکند مگرآنکه‌دردنیازاهد وازآن‌بی‌رغبت میشود .

وامام صادق علیه‌السلام در مصباح الشریعة میفرماید: « ذکرالموت یمیت‌الشهوات فی‌النفس و یقطع منابت الغفلة و یقوّی القلب بمواعد الله و یرقّ الطبع و یکسر اعلام الهوی ویطفی‌نارالحرص ویحقّرالدنیا » :

یاد مرگ شهوت ها را در نفس آدمی میکشد و ریشه های غفلت را قطع میکند و دل را بوعده های الهی قوی میسازد و طبع را رقیق میکند و نشانه های هوای نفس را میشکند و آتش حرص را خاموش گرداند و دنیا را در نظر آدمی حقیر و کوچك جلوه میدهد .

ولی نکته‌ای که باید توجّه بآن داشت آنست کـه تذکّر مرگ هنگامی مفید واقع شود که دل‌آدمی فارغ باشد ومشغول بشهوات دنیا وامور متفرّقه نباشد وآنکه میخواهد ازاین داروی روحی‌استفاده کند باید در محلّ فارغی و در مدّت نسبتاً قابل‌توجّهی بفکرمرگ وحالات‌آن باشد وبتفصیل خصوصیّات حال‌آنهائی که از اقران وامثالش از دنیا رفته‌اند بخاطر بیاورد که چگونه مردند و زیرخاك

دفن شدند و صورتهای زیبای آنانرا بنظر آورد مقامات ومنصبها و عزّتهایشان را متذکّر شود که چگونه فانی و زائل شد و آن صورتهای زیبا در زیر خاك پوسید وبدنهای لطیفشان متعفّن شدو بندهاازهم گسیخت وزنهایشان بیوه وفرزندانشان یتیم شد ومال و ثروتی که بهزار خون دل اندوخته بودند در میان ورثه تقسیم شد ، چه حسرتها وآرزوها که بهمراه خودبزیرخاك بردند، ودیگر نه خبری ازآنان رسید ونه یادی ازآنان درمحافل ومجالس میشود .

وبالجملة ازاین قبیل خصوصیّات وجزئیّات مرگ را یکی یکی نیکو تصوّر کندودرآن بیندیشد امید است که دل غافل بخودآید وراه سعادت را درپیش گیرد وبآنچه ذکر شد ازتذکّر خصوصیات مرگ اشاره فرموده است ، امام صادق عليه السلام درحدیثی که درکافی شریف از ابی‌بصیر نقل میکند: شَكَوْتُ إلىٰ أبي عَبدِاللهِ عليه السلام الوَسْواسَ فَقالَ يـا أبا مُحَمَّدٍ اُذْكُرْ تَقَطُّعَ اَوْصالِكَ في قَبرِكَ وَرُجوعَ أحِبّائِكَ عَنكَ إذا دَفَنوكَ في حُفْرَتِكَ وَ خُروجَ بَناتِ الماءِ مِنْ مِنْخَرَيْكَ وَأكْلَ الدودِلَحْمَكَ فَإنَّ ذٰلِكَ يُسَلّي عَنْكَ ما أنْتَ فيهِ .

ابی بصیر میگوید بامام صادق ازوسواس شکایت کردم فرمود ای ابامحمّد بیاد بیاور که بندبندت درقبر از هم جدا خواهد شد و دوستانت پس از آنکه در گودال گور دفنت کردند بازخواهند گشت و کرمهای ریز از سوراخهای بینی‌ات بیرون خواهند آمد و کرمهای خاکی گوشت بدن تو را خواهند خورد یاد این امور از آنچه که بآن گرفتاری نجاتت خواهد داد .

ابوبصیر گوید: « فَوَاللهِ ماذَكَرْتُهُ إلّاسَلىٰ عَنّي مـا أنافيهِ مِنْ هَمِّ الدُنيا » بخدا قسم هر وقت بیاد ایـن امور افتادم آنچه گرفتارش بودم از همّ دنیا از من برداشته شد .

و نیز بآنچه ذکر شد اشاره فرمود امام صادق عليه السلام در ذیل روایتی که از مصباح الشریعة نقل شدآنجا کـه فرماید « وَهُوَمَعنىٰ قَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِكْرُ ساعَةٍ

خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ» : يك ساعت انديشيدن ازعبادت يكسال بهتر است .

واما رواياتی که حضرت استادآورده اند :

فی الکافی عن ابیعبدالله عليه السلام قالَ رَأسُ كُلِّ خَطيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيا :

وروايات کثیرهٔ دیگر نیز باین مضمون بااختلاف تعبيروارد است وبس است برای انسان بیدار همين حديث شريف و کفایت میکند برای این خطیئهٔ بزرگ مهلك همینکه سرچشمهٔ تمام خطاها و ریشه وپایهٔ جمیع‌مفاسداست باقدری تأمل معلوم شود که تقریباً تمام مفاسد اخلاقی واعمالی ازثمرات این شجرهٔ خبیثه است هیچ دین ومذهب باطلی تاسیس درعالم نشده وهیچ فسادی در دنیا رخ نداده مگر بواسطهٔ این‌موبقهٔ عظیمه ، قتل و غارت وظلم و تعدی نتايج این خطیهٔ است فجور وفحشاء و دزدی وساير فجائع زائیدهٔ این جرثومهٔ فساد است .

انسان دارای این حب از جمیع فضائل معنویه بر کنار است شجاعت عفت سخاوت عدالت که مبدء تمام فضائل نفسانیه است با حب دنیا جمع نمیشود معارف‌الهیه توحید در اسماء وصفات وافعال وذات وحق جوئی وحق بینی با حب دنيا متضاد اند طمأنينهٔ نفس‌وسکونت خاطرواستراحت قلب که روح سعادت دردنیا است با حب دنیا مجتمع نشود غنای قلب وبزرگواری و عزت نفس و حریت و وآزاد مردی از لوازم بی‌اعتنائی بدنیا است ، چنانچه فقر وذلت و طمع و حرص و رقیت وچاپلوسی‌ازلوازم حب دنیااست ، عطوفت رحمت مواصلت مودت محبت با حب دنيا متخالفند ، بغض‌و کینه وجور وقطع رحم ونفاق و دیگر اخلاق فاسده از ولیده های این ام الامراض است .

وفی مصباح الشريعة قالَ الصادِقُ عليه السلام الدُّنْيا بِمَنْزِلَةِ صورَةٍ رأسُها الكِبرُ وَ عَيْنُها الحِرصُ وَ أُذُنُها الطَمَعُ وَ لِسانُها الرِيا وَ يَدُها الشَهْوَةُ وَ رِجْلُها العُجْبُ وَ قَلْبُها الغَفْلَةُ وَ كَوْنُها الفَناءُ وحاصِلُها الزوالُ فَمَنْ أَحَبَّها اَوْرَثَتْهُ الكِبْرَوَمَنْ اسْتَحْسَنَها اَوْرَثَتْها الحِرْصَ وَمَنْ طَلَبَها اَوْرَدَتْهُ إلَى الطَمَعِ وَمَنْ مَدَحَها أَلْبَسَتْهُ الرِيا وَمَنْ أرادَها

مَکّنَتْهُ مِنَ العُجْبِ وَمَنِ اطْمَأَنَّ (رَکَنَ خ ل) إلَیْها أوْلَتْهُ الغَفْلَةَ وَ مَنْ أعْجَبَهُ مَتاعُها أفْنَتْهُ وَمَنْ جَمَعَها وَبَخِلَ بِها رَدَّتْهُ إلیٰ مُسْتَقَرِّها وَهِیَ النّارُ .

دنیا همچون هیکلی است کــه سرش خود فروشی است و چشمش حرص و گوشش طمع وزبانش ریا ودست اش شهوت و پایش خود بینی ودلش غفلت و تمام وجودش فنا وحاصلش زوال است پس هر کس که دنیا را دوست بدارد کبر و خود فروشی را باو میدهد وبهر کس که آن را زیبا پندارد حرص را و بهر کس بدنبال دنیا رودواورا بطمع‌وادارد وآنکس که دنیارا ستاید جامهٔ ریابر تن اوکند وهر کس که مقصدش دنیا باشد خودبین شود وهر کس که دل باو بندد نصیبش غفلت گردد وآنکس‌را که متاع دنیا خوش‌آید نابودش کند وآنکس کــه دنیا را جمع کند و بآن بخل ورزد اورا بقرارگاه اصلی‌اش که آتش است بازگرداند .

و دیلمی در إرشاد القلوب از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام روایت کند که ، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود درشب معراج‌خدایتعالی فرمود : ای احمد اگر بنده‌ای نماز اهل آسمان و زمین را بخواند و روزهٔ اهل آسمان و زمین را بگیرد و چون ملائکة طعام نخورد وجامهٔ عابدان را بپوشد پس از آن در قلب او به بینم ذرّه‌ای از حبّ دنیا یا سمعهٔ آن یا ریاست آن یا اشتهار آن یا زینت آن با من مجاورت نمیکند درمنزلم و ازقلب او محبّت خودرا بیرون میکنم وقلب او را تاریك‌میکنم تا مرا فراموش کند و نمی‌چشانم باو شیرینی محبّت خود را .

پرواضح است که محبّت دنیا با محبّت خدایتعالی جمع نشود و احادیث در این باب بیشتر از آن است که در این اوراق بگنجد .

و چون معلوم شد که حبّ دنیا مبدء و منشأ تمام مفاسد است برانسان‌عاقل علاقمند بسعادت خود لازم است این درخت را از دل ریشه کن کند و طریق علاج عملی آن آنست که معامله بضدّ کند پس اگر بمال و منال علاقه دارد بابسط یدو صدقات واجبه و مستحبّه ریشهٔ آن را از دل بکند .

و یکی از نکات صدقات همین کم‌شدن علاقه بدنیا است و لهذا مستحب است که انسان چیزی را که دوست میدارد ومورد علاقه‌اش هست صدقه دهد چنانچه‌در کتاب کریم میفرماید : « لَنْ تَنالوا البِرَّ حَتّى تُنْفِقوا مِمّا تُحِبّونَ » .

و اگر علاقه بفخر و تقدّم و ریاست و استطالت دارد اعمال ضدّ آنرا بکند و دماغ نفس امّاره را بخاك بمالد تا اصلاح شود .

و باید انسان بداند که دنیا طوری است که هرچه آنرا بیشتر تعقیب کند و در صدد تحصیل آن بیشتر باشد علاقه‌اش بآن بیشتر شود و تأسّفش از فقدان آن روز افزون گردد ، گوئی انسان طالب چیزی است که بدست او نیست گمان‌میکند طالب فلان حدّ از دنیا است تا آن را ندارد از آن تعقیب میکند و در راه آن تحمّل مشاقّ میکند وخود را بمهالك میاندازد همینکه‌آن حدّ از دنیا را بدست آورد برای او یك امر عادی میشود وعشق وعلاقه‌اش مربوط میشود بچیز دیگری که بالا تر از آن است و خود را برای آن بزحمت و مشقّت میاندازد و هیچگاه عشقش فرو ننشیند بلکه هردم روز افزون شود و زحمت و تعبش بیشتر گردد .

و این فطرت و جبلّت را هرگز وقوفی نیست و اهل معرفت با این فطرت اثبات بسیاری از معارف کنند که بیان آن‌ازحوصلهٔ این اوراق خارج است واشاره ببعض این مطالب در احادیث شریفه شده چنانچه در کافی شریف از حضرت باقر العلوم عليه‌السلام روایت نموده که مثل حریص بدنیا مثل کرم ابریشم است که هر چه بدور خود آن را بیشتر می‌پیچد از خلاص شدن دور تر شود تا آنکه از اندوه بمیرد .

و از حضرت صادق عليه‌السلام مروی است که مثل دنیا مثل آب دریا است که هرچه انسان تشنه از آن بخورد تشنه‌تر گردد تا او را بکشد .

تتمیم - پس ای طالب حق و سالك الی الله چون طایر خیال را رام نمودی و شیطان واهمه را بزنجیر کشیدی و خلع نعلین حبّ زن و فرزند و دیگر شئون

دیوی رانمودی و با جذوهٔ نار عشق فطرت اللّهی مأنوس شدی « و إنّی آنَسْتُ ناراً » گفتی و خود را خالی از موانع سیر دیدی و اسباب سفر را آماده کردی ازجای بر خیز و از این بیت مظلمه طبیعت و عبور گار تنگ و تاریك دنیا هجرت کن و زنجیرها و سلسله‌های زمان را بگسلان و از این زندان خود را نجات ده وطایر قدس را بمحفل انس پرواز ده .

تو را ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر ندانمت که در ایندامگه چه‌افتاده‌است

پس عزم خود را قوی کن و ارادهٔ خویش را محکم‌نما که اوّل شرط‌سلوك عزم است و بدون آن راهی را نتوان پیمود و بکمالی نتوان رسید .

شیخ بزرگوار شاه آباد روحی فداه آن را مغز انسانیّت تعبیر میکردند ، بلکه توان گفت که یکی از نکات بزرگ تقوی و پرهیز از مشتهیات نفسانیّه و ترك هوا های نفسانیه و ریاضات شرعیّه و عبادات و مناسك الهیّه ، تقویت عزم و انقهار قوای ملکیّه در تحت ملکوت نفس است چنانچه پیش از این ذکر شد وما اکنون اینمقاله را باتحمید و تسبیح ذات مقدّس کبریا جلّ و علاّ و نعت و ثنای سیّد مصطفی و نبیّ مجتبی و آل اطهارش ﷺ ختم میکنیم و از روحانیّت آن ذوات مقدّسه استمداد میکنیم برای این سفر روحانی و معراج آسمانی .

فصل

در اسرار باطنیّه مقدمّات نماز است و آن چند چیز است :

اوّل : طهارت ، بدان ای عزیز که چون بنده در حال نماز متوجّه بجلال عزّت الهی و نور عظمت ربوبی است و آن ساحتی است طیّب و طاهر و منزّه از جمیع شوائب نقص ، پس واجب است بر نماز گزار که طیّب و طاهر گردد تالیاقت آن یابد که ملأ اعلی و کرّو بین باو اقبال کنند و متوجّه او شوند و گرنه از حرم کبریا و ساحت قدس دور مانده و مورد اعراض ملائکهٔ مقرّبین خواهد بود که پاکان جز با پاکان نیامیزند « الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ » .

عارف شیراز گوید :

غسل در اشك زدم کاهل طریقت گویند

پاك شو اوّل و پس دیده بر آن پاك انداز

قالَ اللهُ تَعالی « رِجالٌ یُحِبّونَ أنْ یَتَطَهّرُوا واللهُ یُحِبُّ المُطَّهِّرینَ » .

وسالك روشن ضمیراز دستور شرع‌مقدّس بتطهیر ظاهر در حال نمازمتفطّن میگردد که نجاست باطن و آلوده گی جان بمراتب بیشتر و شدیدتر از نجاست و آلوده گی ظاهر تن است که بفرمودهٔ عارف رومی :

این نجاست ظاهر از آبی رود　　و آن نجاست باطن افزون میشود

این نجاست بویش آید بیست گام　　و آن نجاست بویش از ری تا بشام

بلکه بویش آسمانها بر رود　　بر دماغ حور و رضوان بر شود

پس اعتنا بتطهیر دل و جان بیش از تطهیر تن و لباس کند که « إنّ اللهَ لا یَنْظُرُ إلیٰ صُوَرِکُمْ وَ لکِنْ یَنْظُرُ إلی قُلوبِکُمْ » : خداوند بچهره‌های شما ننگردبلکه به دلهای شما نگاه خواهد کرد .

ما درون را بنگریم و حال را ــــ نی برون را بنگریم و قال را

و نجاستی که ازالهٔ آن برای نماز واجب است بر چند نوع است :

بعضی از آنها نجاستی است که بر لباس است وظاهر جسد ، واین چنین نجاست با آب مطلق شسته میشود و طهارت از خبث که یکی از شروط نماز گزار است حاصل میشود و نظیر این نجاست ظاهری است درعالم معنی آلودگی بگناه صغیره که ازمؤمن صادر میگرددوچون مرتبهٔ نجاستش اندك است ابتلائات وآلام دنیوی موجب رفع آن شود وتاعالم برزخ باقی نمیماند هرچند توبه نکند چنانچه خدای تعالی فرماید « إِنْ تَجْتَنِبوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ » .

وبعضی از نجاسات ساری وجاری میشود بر باطن جسد وآن نیز بر دو قسم است : **قسم اول** - نجاستی است که درتمام جسد سریان دارد که آن را حدثاکبر مینامند وتطهیر از آن نجاست وخباثت نیازآن دارد که همگی بدن با نیّتقربت وقصد عبادت پروردگار شسته شود تا بواسطهٔ اقتران شستن بقصد تقرّب و انتساب آن بحضرت پروردگار تأثیرآب دررفع نجاستباطنی قویترونافذتر گردد هرچند بحسب مقدار و وزن قلیل باشد هم چون اکسیر که قیراطی ازآن درقنطاریازمس تاثیر کند وماهیّت مسرا بطلای خالص مبدّل سازد واز اینجاست که اگر مؤمن در محبّت خدا خالص گردید وبتمام وجودش ارتباط بامبدء پیدا کرد آن چنان قوی ونیرومند شود که اراده اش درتمام جهان حکومت کند وملك وملك مطیع وفرمانبردار او شوند وپارهای ازگناهان کبیره درجهان جان همچون حدث اکبر است در عالم تن وآن عبارت ازگناهانی است که ریشهٔ آن گناهان در دلآدمی رسوخ کرده ومنشأش ملکات خبیثه ورذائل نفسانیّه است ازقبیل کبروحسدوشرك ومانند آنها که اینگونه گناهان را موبقات گویند و بصاحبانش خدای قهّار توعید آتش دوزخ فرموده است و اثر این گناهان باین آسانی از بین نرود وبا آلام ومحنتهایدنیا ازقلب زدوده نشودوناچار بایدباتوبهٔ قلبیتوأم باشدواگر باتوبهٔ

حقیقی جبران نگردید چاره ای بجز عذاب برزخ ندارد وباآن گرفتاریهای دراز مدّت عالم برزخ پاك وتطهیر گردد « أعاذَنا اللّهُ مِنْها » .

وقسم دوم – نجاستی است که گرچه بباطن بدن ساری است ولی نه آنچنان است که ساری درجمیع بدن باشد ولذا آن‌را حدث اصغر نامند واین نجاست‌بواسطهٔ خفّت آن، نیازی به شستن تمام بدن ندارد بلکه هر گاه بعضی‌از بدن بدستوری که شارع مقدّس فرموده است شسته شود آن نجاست مرتفع گردیده ودر تطهیر باطن کفایت خواهد کرد البتّه باید اینعمل نیز باقصد قربت انجام گیرد تا مؤثّر دررفع نجاست شود چنانچه درغسل گفته شد .

نمونهٔ اینگونه نجاست درجهان روح بعضی از گناهان کبیره است که ریشهٔ نفسانی ندارد وترکش آسان‌تر است مانند لغزشهائی که برای آدمی پیش می‌آید مخصوصاً درابتدای‌دوران جوانی که‌هرچند گناه در ردیف گناهان کبیره است ولی چون‌هنوز ملکهٔ گناه دردل جای‌نگرفته‌است برحمت‌خدانزدیکتر وتوبه‌اش آسانتر است‌چنانچه‌درپاره ای ازروایات باین‌نکته اشاره شده‌است ازجمله روایتی است که صدوق درامالی‌ازامام صادق عليه السلام نقل‌میکند که فرمود : إنّ العَبْدَلَفی فُسْحَةٍ مِنْ أمْرِهِ ما بَيْنَهُ وَبَيْنَ أرْبَعينَ سَنَةٍ فَإذا بَلَغَ أربعينَ سَنَةً أوْحىٰ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إلى مَلَكَيْهِ أنّي قَدْعَمَّرْتُ عَبْدي عُمْراً فَغَلِّظا وَشَدِّداوَ تَحَفَّظا وَاكْتُبا عَلَيْهِ قَليلَ عَمَلِهِ وَ كَثيرِهِ وَصَغيرِهِ وَ كَبيرِهِ : بنده‌درکارش تا چهل سالگی درگشایش میباشد وچون بچهل سالگی رسید خدای عزّوجلّ بدو فرشتهٔ او وحی میکند که من بنده‌ام راعمرقابل توجّهی دادم پس از این سخت گیری کنید وکاملاً محافظت کنید واعمال او راکم وزیاد وخرد و کلان همه را بنویسید .

وهرگاه نمازگزار دست رسی بآب نداشته باشد شارع مقدّس خاك را بدل آب قرار داده زیرا خاك پست ترین اشیاء روی زمین است وکمال خضوع و ذلّت ومسکنت‌را برای معبود دارد و چون چنین است خضوع وذلّت عبد در مسح نمودن

خود بخاك اکبر واعظم خواهد بود پس مسح میشود پیشانی بخاك برای آنکه داغ ذلّت و عبودیّت و افتقار بر پیشانی زده شود و اشرف مواضع بدن بعلامت خضوع و مسکنت موسوم [1] گردد و اینعمل رمز آن باشد که ناصیهٔ خلق جمله بدست قدرت او است « یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید » چنانچه فرماید : « وما من دابّة الاّ هو آخذ بناصیتها » تا مگر با این سمت جلب رحمت الهی نموده و روزیکه « یعرف المجرمون بسیماهم ، فیؤخذ بالنواصی والاقدام » راه خلاص و نجات در پیش گیرد .

وپس ازمسح پیشانی مسح میکندهر دودستهاراازز ندین بجهت آنکه دست ظهور قدرت تامّه است ودرپیشگاه خدایتعالی بزرگترین مظهر قوّت وقدرت وشوکت را ذلیل میسازد ، تا با اظهاراین چنین تذلّل فراوان، بتواند باحدث باطنی در نماز داخل شود ودرصف حاضران محضر قرار گیرد .

وهر گاه متمکّن از استعمال آب شد واجب است براو که وضو یا غسل کند واعادهٔ آن نماز براو لازم نیست چنانچه معلوم شد .

فقیه فرقهٔ حقّه : شهید ثانی رضوان الله علیه را در این مقام کلامی است که ذیلاً نقل میشود :

نمازگزاربايد دل خودرا متوجّه سازد که تکلیف او برشستن اطراف ظاهر وتنظیف آنها ، باین جهت است که مردم آنهارا می بینند واین اعضاء چون با امور دنیوی مباشرت نموده ودر کدورتهای پست فرو رفته اند دراینصورت چه بهتر که طهارت اعضاء توأم با طهارت قلب گردد که محلّ نظرحق تعالی است زیرا خداوند بصورتهای شما نظر نکنند بلکه بدلهای شما نظر فرماید .

وبرای آنکه قلب رئیس اعظم این اعضاء است واعضاء همگی دراین اموریکه آدمی را ازآن جناب تعالی وتقدّس دور میسازد خدمتگزار قلبند البتّه این توأم

(۱) موسوم یعنی داغ شده وعلامت گذاری شده .

بودن طهارت ظاهر با طهارت قلب خیلی بجا و سزاوارتر خواهد بود بلکه دستور تطهیراعضاء خود تنبیه روشن براین معنی است وبیانی شافی بر تطهیر قلب است .

وکسیکه بهنگام مشغول شدن بعبادت الهی واقبال برآنحضرت و وقتیکه با قلب وحوّاس خود از دنیا منصرف است اعضای خودرا تطهیر میکند باید بداند که اینکار بمنظور ملاقات‌سعادت اخروی‌است‌ودنیا وآخرت ضدّهم‌اند که بهراندازه که بیکی ازآندو نزدیك شود ازدیگری دور خواهد شد فلذا دستور داده شده است که بهنگام اشتغال واقبال بآخرت از دنیا تطهیر گردد .

ودر وضوء امر بشستن صورت شده است چون رمز توجّه قلبی وروی دل را بسوی خدا کردن است و از طرفی چون بیشتر حواسّ ظاهری در صورت است وبزرگترین‌اسبابی که‌آدمی‌را برمطالب‌دنیاوادارمیکند همان حواسّ ظاهری‌است از اینجهت امر شده است که صورت شسته شود تابهنگام توّجه ،خالی‌ازآلوده‌گی باشد واز اینمرتبه ترقّی‌نموده وآنچه‌را که درمقام قیاس باصورت رکن اعظم است تطهیر کند .

وسپس بشستن دستها امرشده است چون بیشتراحوال دنیای پست ومشتهیات طبیعی را دستها مباشرت میکنند .

وسپس بمسح نمودن سردستور فرموده اند زیرا مرکز قوّهٔ خیال است که بواسطهٔ‌آن ،قصد دست انداختن بخواسته های طبیعی را میکند وحواسّ ظاهری‌از آن الهام میگیرد تا بدنبال امور دنیوی رفته واز اقبال بآخرت بازماند .

سپس امر شده است که هردوپای خودرا مسح کند چون بوسیلهٔ دوپا بدنبال خواسته های خود میرود وبمقاصد خود متوسّل میشود بهمان نحو که درباقی اعضا گفته شد .

و چون این شستشو را کرد میتواند بعبادت داخل شود و روی بدان آورده وبسعادت نائل گردد .

ودر غسل‌ماموز شده است که تمام ظاهر بدن را بشویدزیرا پست‌ترین حالات آدمی وشدیدترین آن ازنظر تعلّق وتملّك بصفات شهوت ، همان حالت امر جنسی وبقیّهٔ حالاتی است که موجب غسل است و همهٔ بدنش را در این خصوص دخالت میباشد ولذا فرمود صلّی‌الله‌علیه‌وآله که دربن هرموئی از بدن جنابت هست .

پس چون تمام بدنش از مرتبهٔ بالادورشده ودر لذّتهای پست فرو رفته است از اینرو شستن تمام بدن از مهمّترین مطالب شرعی گردید تا اهلیّت روبرو شدن باجهت شرعی‌را بیابدودراین عبادت بزرك داخل گردد وازقوای‌حیوانی‌ولذّتهای دنیوی دور شود .

وچون‌قلب آدمی‌را دراین حالات،سهم بیشتری و نصیب‌کاملتری هست اشتغال بتطهیر آن از رذائل وتوجّهاتی که مانع ازدرك این فضائل است درنزد شخص‌عاقل وچیز فهم از تطهیر این اعضاء ظاهری سزاوارتر است .

و در تیمّم امر شده است که هرگاه شستن این اعضاء با آب طهور مشکل باشد آنهارا باخاك مسح کند تا این اعضاء رئیسه را باخاك‌مالی،پست ومتواضع‌کند وهم چنین شخص عاقل بخاطر میآورد که اگر پاك کردن دل از اخلاق پست‌وزیور دادن آن بصفات پسندیده ممکن نیست اقلاً درمقام شکستگی اش وادارد وباتازیانهٔ ذلّت وخواریش براند تامگرمولای رحیم وسیّدبزرگوارش حالت انکساروتواضع دل‌را مشاهده نموده ونسیمی از نسیمهای انوار درخشنده اش برآن دل بفرستدکه او درنزد دلهای شکسته است چنانچه در روایت وارد است .

اگر باین چنین اشارات ، دل را متوجّه کنی حالت رقّت بآن دست دهد وموجب اقبال گردد ومسامحهٔ ایراکه درگذشته شده است تلافی‌خواهد کرد .

وازجمله روایاتی که باین قبیل اسرار اشاره دارد فرمایش امام صادق علیه‌السلام که فرمود : وقتی ارادهٔ طهارت و وضوداری آب‌را چنان به بین که رحمت خدارا می‌بینی زیرا خدایتعالی آب را کلید تقرّب و مناجاتش قرار داده و دلیل بساط

خدمتش فرموده و همانطور که رحمت حق تعالی گناهان بندگان را پاك میسازد هم چنین نجاستهای ظاهر را بجز آب هیچ پاك نکند.

خدایتعالی میفرماید او است که بادها را پیشاپیش رحمتش ببشارت میفرستد و ما از آسمان آب پاکیزه نازل نمودیم، و میفرماید ما از آب هر چیز زنده را آفریدیم. پس همانطور که خداوند همهٔ نعمت‌های دنیارا با آب زنده کرده هم‌چنین بافضل ورحمتش حیات دلهارا دراطاعت ها قرار داده است.

و بیاندیش درصفای آب ورقّت وپاکیزگی وبرکتش وچگونه باهرچیزی ودرهرچیزی باکمال نظافت آمیخته میشود وآن‌را درپاك کردن اعضائیکه خداوند امر فرموده بتطهیر آنها استعمال کن وهمهٔ آداب واجبه ومستحبّه اش بجای آور که در زیر هریك ازآنها فائده های بسیاری است که اگر با احترام بجای آوری بزودی چشمهٔ فوائد اش برای تو خواهد جوشید.

سپس باید معاشرت تو بامردم همچون آمیزش آب با اشیاء باشد که حقّ هر چیزی را ادا میکند ومعنایش تغییر نمیکند وفرمایش رسول خدا را در نظر بگیر که فرمود مثل مؤمن خالص مثل آب است.

ونیز صفای تو با خدایتعالی درهمهٔ عبادات میباید همچون صفای آب باشد هنگامیکه خداوند آنرا از آسمان نازل کرد وطهورش نامید وبهنگام شستن اعضاء پیکر خود با آب، دلت را نیز باتقوا ویقین شستشو کن[1].

آنگاه روایتی را از علل ابن شاذان در اسرار وضوء از امام رضا علیه السلام نقل میکند که ما آنرا ذکر خواهیم کرد.

یکی دیگر از علماء آخرت میگوید طهارت را چهارمرتبه است:

اوّل پاك کردن ظاهر از حدثها وپلیدیها.

دوّم پاك کردن اعضاء بدن از گناهان.

---

(۱) استاد الهی مارا دراین حدیث بیانی است که ذکر خواهیم کرد.

سوّم پاك كردن دل از اخلاق ناستوده ورذائل ناپسند .

چهارم پاك كردن باطن ونهانخانهٔ دل از هرچه جز خدا است و آن طهارت انبياء وصدّيقين است .

سپس گويد : طهارت درهرمرتبه نيمى از عمل است كه در آن مرتبه است پس مقصد نهائى درعمل سرّ وباطن آنست كه جلال وعظمت الهى از براى وى منكشف شود و حقيقت معرفت بباطن نخواهد رسيد تا آنگاه كه غير او از دل بيرون برود (ديو چو بيرون رود فرشته درآيد) .

ولذا خداوند فرمود « قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ » زيرا حق وماسواى حق در يك دل جمع نميشود (رو كه دريكدل نميگنجد دو دوست) « وَما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ » .

وامّاعمل دل ، مقصدنهائى درآن آنست كه با اخلاق پسنديده وعقايد مشروع معمورو آباد گردد وتا دل ازاوصافى كه ضدّ اخلاق نميكندپاك نشود وازآلودگيهاى صفات زشت تطهير نگردد با اخلاق خوب آرايش نيابد پس تطهير آن نيمى ازكار آن است كه شرط نيمهٔ دوّم است پس طهور نيمى از ايمان باين معنى است وهم چنين پاك ساختن اعضا وجوارح از گناهان يك نيم است ونيم ديگر تعمير آن است باطاعات .

وآنچه گفته شد مقامات ايمان است وهرمقامى‌را طبقاتى است كه بنده تا از طبقهٔ پائين نگذردبطبقهٔ بالاتر نرسد پس تا ازطهارت جوارح از گناهان وتعمير آن باطاعات نگذرد بطهارتِ دل نرسد وتا دل را از صفات زشت خالى نكرده وباصفات خوب آن را نياراسته بطهارت سرّ و باطن ضمير نائل نخواهد شد و البته مطلوب هرقدر كه عزيزتروشريفتر باشدراهش دشوارتر وطريقش طولانى‌تر و گردنه‌هايش بيشتر خواهد بود .

وگمان مبر كه چنين‌مقصد عالى باآرزوى تنهاوسهل انگارى بدست خواهد

آمد (پایان ترجمهٔ مورد نیاز بامختصر تصرّفی ازما) .

وسیّد بزرگوارمارا روحي‌فداه دراینمقام بیانی‌است که بگفتهٔ حافظ‌شیراز:

هزار نقش بر آید زکلك صنع ولی

بد لپذیری نقش نگار ما نرسد

میفرمایند : باید دانست که چون حقیقت نماز عروج بمقام قرب و وصول بمقام حضور حق‌جلّ‌وعلا است‌برای وصول‌باینمقصد بزرگ وغایت قصوی‌طهاراتی لازم است که ماورای این طهارت است و خارهای این طریق و موانع این عروج قذاراتی است که با اتّصاف سالك بیکی از آنها نتواند صعود باین مرقاة و عروج باین معراج نمود .

وآنچه از قبیل این قذارات باشد موانع صلوة و رجز شیطان است و آنچه معین سالك است درسیر واز آداب حضور است شرایط این حقیقت است .

وبرسالك الی‌الله لازم‌است که دراوّل امر،رفع موانع وقذارات کند تااتّصاف بطهارت وحصول طهور که از عالم نور است برای او میسور شود وتا تطهیر جمیع قذارات ظاهریّه وباطنیّه وعینیّه وسرّیّه نشود سالك‌را حظّی از محضر وحضور نخواهد بود .

پس اوّلین مراتب قذارات ، قذارات آلات وقوای ظاهریّهٔ نفس است بلوث معاصی وقذارات نافرمانی حضرت ولیّ النّعم واین دام صوری ابلیس است وانسان تا در این دام مبتلا است از فیض محضر وحصول قرب الهی محروم است .

و کسی گمان نکند که بدون تطهیر ظاهر مملکت انسانیّت ، میتواند بمقام حقیقت انسانیّت نایل شود یا میتواند تطهیر باطن قلب نماید که‌این غروری است شیطانی وازحیله های بزرگ‌ابلیس‌است‌زیرا که کدورت وظلمتهای قلبی بامعاصی که غلبهٔ طبیعت بر روحانیّت است افزوده میشود وتاسالك فتح مملکت ظاهر نکند از فتوحات باطنیّه که مقصد بزرگ است بکلّی‌محروم است وراهی بسعادت برای

او گشوده نگردد .

پس یکی از موانع بزرگ این سلوك ، قذارات معاصی است که با آب پاك وپاکیزهٔ توبهٔ نصوح باید آنرا تطهیر کرد .

وباید دانست که تمام قوای ظاهریّه وباطنیّه را که حقّ تعالی بما عنایت فرموده وازعالم غیب نازل نموده اماناتی است الهی که طاهر ازجمیع قذارات و پاك و پاکیزه بوده بلکه متنوّر بنور فطرة اللّهی وازظلمت و کدورت تصرّف ابلیس دور بوده و چون در ظلمتکدهٔ عالم طبیعت نازل ودست تصرّف شیطان واهمه وخیانت ابلیس بآنهادرازشده ازطهارت اصلیّه وفطرت اوّلیّه بیرون آمده وبانواع قزارات وارجاس شیطانیّه آلوده گردیده است پس اگر سالك الی الله باتمسّك بذیل عنایت ولیّ الله دست تصرّف شیطان رادور نمودومملکت ظاهر را طاهر کردوامانات الهیّه راچنانچه تحویل گرفته بود ردّ نمود خیانت بامانت ننموده و اگر کرده بود مورد غفران وستّاریّت شود وازجهت ظاهر آسوده خاطر شود وبتخلیهٔ باطن از ارجاس اخلاق فاسده قیام کند .

و این مرتبهٔ دوّم از قذارات است که فسادش بیشتر و علاجش صعب‌تر است واهمیّتش در نزد اصحاب ارتیاض بیشترمیباشد زیرا که تاخلق باطنی نفس ، فاسد و قذارات معنوی بآن احاطه نموده لایق مقام قدس و خلوت انس نشود بلکه مبدء فساد مملکت ظاهر نفس ، اخلاق فاسده و ملکات خبیثهٔ آن است و تا سالك تبدیل ملکات سیّئه را بملکات حسنه ننماید از شرور اعمال مأمون نیست واگربتوبه‌موفّق شود استقامت آن که از مهمّات است میّسر نمیشود .

پس تطهیر ظاهر نیز متوّقف بتطهیرباطن است علاوه برآنکه خود قذارات باطنیّه موجب حرمان از سعادت ومنشأجهنّم اخلاق که بگفتهٔ اهل معرفت بالاتر وسوزنده تراست ازجهنّم اعمال میباشد ، واشاره باینمعنی در اخبار اهل بیت‌عصمت بسیار است .

پس سالك الی الله را این طهارت نیز لازم است و پس از آنکه لوث اخلاق فاسده را با آب طاهر پاکیزهٔ علم نافع و ارتیاض شرعی صالح از لوح نفس شست وشو نمود باید اشتغال پیدا کند بتطهیر قلب که امّ القری وبصلاح آن ، همهٔ ممالك صالح وبفساد آن ، همه فاسد میشوند وقذارات عالم قلب مبدء تمام قذارات است .

وآن عبارت از تعلّق بغیر حق وتوجّه بخود وعالم است ومنشأ آن حبّ دنیا که بالاترین خطاها است وحبّ نفس که ما درهمهٔ امراض است میباشد و تا ریشهٔ این محبّت درقلب سالك است از محبّت الله اثری درآن حاصل نشودوراهی بسرمنزل مقصد ومقصود پیدا نمیکند .

وتا سالك را بقایائی از این محبّت در قلب است سیر او الی الله نیست بلکه إلَی النّفس وَإلی الدنیا وَإلی الشیطان است پس تطهیر ازحبّ نفس ودنیا اوّل مرتبهٔ تطهیرسلوك الی الله است حقیقتاً چون قبل ازاین تطهیرسلوك الی الله نیست وبمسامحه گفته شود سالك وسلوك .

و پس از این منزل منازلی است که از هفت شهر عشق عطّار پس از آن نمونه‌ای حاصل وآن قائل ، در خم یك کوچه خودرا دیده و ما در پشت سورها و حجابهای ضخیم واقعیم و آن شهرها و شهریار ها را جزء بافته ها گمان‌میکنیم .

من با شیخ عطّار یا میثم تمّار کار ندارم ولی اصل مقامات را انکار نمیکنم وصاحب آنهارا ازجان ودل طلبکارم ودراین محبّت امید فرج دارم تو خود هرچه خواهی باش وباهر که خواهی پیوند .

مدّعی خواست که آید بتماشاگه دوست
دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد

ولی دراخوّت ایمانی بااحبّاء عرفانی تأمّل‌روا ندارم واز نصیحت که ازحقوق مؤمنین است بیکدیگر خود داری ننمایم بالاترین قذارت معنویّه که تطهیر آنرا

باهفت دریا نتوان نمود وانبیاء عظام علیهم السلام را عاجز نمود قذارت جهل مرکّب است که منشأداء عضال انکار مقامات اهل الله وارباب معرفت است ومبدء سوء ظنّ باصحاب قلوب است .

و تا انسان بلوث این قذارت آلوده است قدمی بسوی معارف نخواهد برداشت بلکه بسا باشد که این کدورت نور فطرت را که چراغ راه هدایت است خاموش کند وآتش عشق را که براق عروج بمقامات است فرو نشاند ومنطفی کند وانسان را در ارض طبیعت مخلّد نماید .

پس بر انسان لازم است که با تفکّر درحال انبیاء و اولیای کمّل صلوات الله علیهم وتذکّر مقامات آنها این قذارت را از باطن قلب شستشو دهد ودر هرحدّی که هست بآن حدّ قانع نشود که این وقوف درحدود وقناعت درمعارف از تلبیسات بزرگ ابلیس ونفس امّاره است « نَعُوذُ بِاللهِ مِنْهُمَا » .

حضرت استاد دراینجا رشتهٔ سخن را کوتاه فرموده و بعلّت آنکه ذوق عامّه بیش از این موافق نیست از بیان تطهیرات ثلاثهٔ اولیا خود داری فرموده اند واین نا چیز با اعتذار از مقام والای استاد ، آنچه را که از خرمن احسان بزرگان خوشه چینی شده بطور اشاره مینگارد هر چند در نظر ارباب معنی گونه ای از تجرّی است .

بدانکه مرتبهٔ اوّل از تطهیرات ثلاثهٔ اولیاء تطهیر اعضاء وجوارح است از اعمال وافعال بشری وآن نتیجهٔ قرب نوافل است چنانچه درحدیث متّفق علیه عامّه وخاصّه بدان اشاره شده است « لایَزالُ یَتَقَرَّبُ إِلَیَّ عَبْدِیْ بِالنَوافِلِ حَتّیٰ أُحِبَّهُ فَإِذا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ إِذاً سَمْعَهُ الّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الّذِیْ یُبْصِرُ بِهِ وَلِسانَهُ الذی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الّذي یَبْطُشُ بِها » .

وسالك کامل واصل پس از آنکه درسیر الی الله از بیت مظلمهٔ نفس خارج وعالم نفس را بکلّی طیّ کرد وکوه انّیت وانانیّت نفس دراثر تجلّی انوار ربوبی

مندكّ شد وهفتاد هزار حجب ظلمانی ونورانی را خرق نمود که إنَّ لِلّٰهِ سَبْعِينَ أَلْف حِجابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ و گاهی تعبیر از آن بهفت حجاب شده چنانچه در تکبیرات افتتاحیهٔ نماز، ائمّهٔ أطهار عليهم السلام فرموده اند که رسول ختمی درمعراج قرب درخرق هرحجابی تکبیری فرمود این هنگام حق تعالی در وجود او جلوه گری فرماید وبحق بشنود وجز حق نشنود وبحق بنگرد وجز حق نبیند وبید قدرت حق بطش کند وجز حق از وی صادر نشود وبلسان حق نطق کند وجز حق نگوید.

وچون در اینمقام تمکّن حاصل کرد وتقرّب ذات حق لا یزال بمقدار وسع بر او دست دا دبمرتبهٔ دوّم ازتطهیر که تطهیرصفات خلقی است نائل شود وجذبات الهیّه رحمانیّه وانس بهجذوهٔ نار عشق که ازطور تجلّی اسماء میتابد و منشأش حبّ ذات اقدس است مر اورا : (حَتّیٰ أُحِبَّهُ) .

تا که از جانب معشوق نباشد کششی   کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

اوراببساط قرب هرچه بیشترنزدیك گرداند که : جَذْبَةٌ مِنْ جَذَباتِ الرَّحْمٰنِ تُوازِنُ عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ وحکم حَدیدهٔ مُحْماة یابدچنانچه در روایت است.

وبهراندازه که دربساط قرب متمکّن گردید ومؤدّب بتأدیب ربوبی شدآنجا که فرمود « أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي » صفات و ملکات خلقی در وی افول کند وجوهرهٔعبودیّت بکنهخودرسد وعبودیّت فانیومختفی شودوربوبیّت ظاهروهویدا گرددوحقیقت «تَخَلَّقُوا بِأَخْلاقِ اللّٰهِ » دروی ظهورنمایدآنگاه در منتهای قرب نوافل بمقام تطهیرذات که مرتبهٔ سوّم است قدم گذارد و کشف سُبُحات جلال گردد وفنای کلّی وصعق تامّ واضمحلال مطلق وتلاشی تمام دست دهد وقلب، الهیولاهوتیشود وحضرت لاهوت درتمام مراتب باطن وظاهر تجلّی کند وبمعدن عظمت واصلوبعزّ قدس متعلّقشود چنانچه درمناجات اهل بیت عليهم السلام بدان اشاره شده است آنجا که عرض میکنند : إلٰهي هَبْ لِي كَمالَ الإنْقِطاعِ إلَيْكَ وَأَنِرْ أَبْصارَ قُلوبِنا بِضِياءِ نَظَرِها إلَيْكَ حَتّىٰ تَخْرِقَ أَبصارُ القلوبِ حُجُبَ النورِ فَتَصِلَ إلىٰ مَعْدِنِ العَظَمَةِ وَ تَصيرَ أرواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ .

وچون چنین شد تمام وجودش حقانی گردد وحق تعالی در مرآت وجود او موجودات دیگر را مشاهده فرماید و اگر انسان کامل باشد هم افق بامشیّت مطلقه گردد چنانچه درزیارت اولیاء کمّل الهی ومعصومین علیهم السلام وارد است « إرادَةُ الرَّبِّ فِي مَقادِيرِ أُمورِهِ تَهبِطُ إِلَيكُمْ وَيَصْدُرُ مِنْ بُيوتِكُمْ » .

وروحانیّت اوعین مقام ظهور فعلیحق شود چنانچه فرمود « نَحْنُ صَنايِعُ اللهِ وَالخَلْقُ بَعْدُ صَنايِعُ لَنا » .

ودراین حال حق تعالی باومی بیند ومی شنود وبطش میکند ومصداق « السلامُ عَلى عَيْنِ اللهِ الناظِرَةِ وَأُذُنِهِ الواعِيَةِ وَيَدِهِ الباسِطَةِ السلامُ عَلى جَنبِ اللهِ الرَّضِيِّ وَوَجْهِهِ المُضِيءِ » گردد .

ودر دعای رجب است « لا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَها إلاّ أَنَّهُمْ عِبادُكَ وَخَلْقُكَ » (۱) .

بس کنم گر این سخن افزون شود

خود جگر چبود که خارا خون شود

تمیم ـ درروایتی که ضمن نقل کلام شهیدرضوان الله علیه ازامام صادق علیه السلام نقل شد لطایف ودقایقی موردتوجه حضرت استاد است که تیمّناً متن روایت راذکر میکنیم وسپس به بیان آن اشارات میپردازیم .

في مِصْباحِ الشَريعَةِ قالَ الصّادِقُ علیه السلام إذا أَرَدْتَ الطهارَةَ وَالوُضوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الماءِ تَقَدُّمَكَ إِلى رَحْمَةِ اللهِ فَإِنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَ الماءَ مِفتاحَ قُرْبَتِهِ وَمُناجاتِهِ وَدَليلاً إِلى بِساطِ خِدْمَتِهِ وَكَما أَنَّ رَحْمَةَ اللهِ تُطَهِّرُ ذُنوبَ العِبادِ كَذلِكَ النَجاساتِ الظاهِرَةِ يُطَهِّرُها الماءُ لا غَيرَ قالَ اللهُ تَعالى هُوَالَّذي أَرْسَلَ الرِياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنا مِنَ السَماءِ ماءً طَهوراً وَقالَ اللهُ تَعالى وَجَعَلْنا مِنَ الماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلا يُؤْمِنونَ فَكَما أَحيا بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ نَعيمِ الدُنْيا كَذلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ حَيوةَ القُلوبِ الطّاعاتِ وَتَفَكَّرْ في صَفاءِ الماءِ وَرِقَّتِهِ وَطُهْرِهِ وَبَرَكَتِهِ وَلَطيفِ امْتِزاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَاسْتَعْمِلْهُ في تَطهيرِ

(۱) چون افق معانی از دسترس عامه مردم فراتر بود ازینرو جملات عربی ترجمه نشد ونیز باشاره واجمال گذشتیم .

الأَعْضاءِ الّتي أَمَرَكَ اللهُ بِتَطْهيرِها وَآتِ بآدابِها فِي فَرائِضِهِ وَسُنَنِهِ فَإنّ تَحْتَ كُلٍّ واحِدٍ مِنْها فَوائِدُ كَثيرَةٌ فَإذا اسْتَعْمَلْتَها بِالحُرْمَةِ انْفَجَرَتْ لَكَ عُيونُ فَوائِدِهِ عَنْ قَريبٍ ثُمّ عاشِرْ خَلْقَ اللهِ كَامْتِزاجِ الماءِ بالاشياءِ يُؤَدّي كُلّ شَيءٍ حَقّهُ وَلايَتَغَيّرُ عَنْ مَعناهُ مُعْتَبِراً بِقَولِ رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مَثَلُ المُؤمِنِ المُخْلِصِ (الخاصّ) كَمَثَلِ الماءِ وَلْتَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللهِ تَعالىٰ في جَميعِ طاعَتِكَ كَصَفْوَةِ الماءِ حينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَماءِ وَسَمّاهُ طَهوراً وَطَهِّرْ قَلْبَكَ بِالتّقوىٰ وَاليَقينِ عِنْدَ طَهارَةِ جَوارِحِكَ بالماءِ .

نکات روایت شریفه : یکی از نکاتش آنست که آب یکی از مظاهر بزرگ رحمت حق است که در عالم طبیعت آنرا نازل فرموده و مایهٔ حیات موجودات آنرا قرار داده بلکه رحمت واسعهٔ الهیّه را که از سماء رفیع الدّرجات حضرت اسماء و صفات نازل و اراضی تعیّنات، اعیان بآن زنده گردیده اهل معرفت بآب تعبیر نمودند .

و چون در آب ملکی ظاهری جلوهٔ رحمت واسعهٔ الهیّه از دیگر موجودات دنیائی بیشتر است حق تعالی آنرا برای تطهیر از قذارات صوریّه قرار داد بلکه آب رحمت حق درهر نشئه ای از نشئات وجود ، ودرهر مشهدی ازمشاهد غیب وشهود نزول وظهور کند تطهیر ذنوب عباد الله نماید موافق با آن نشئه و مناسب آن عالم پس با آب رحمت نازل از سماء احدیّت ذنوب عینیّت تعیّنات اعیان تطهیر شودو با آب رحمت واسعهٔ ازسماء واحدیّت ذنوب عدمیّت مهیّات خارجیّه تطهیر شود ودر هرمرتبه از مراتب وجود مطابق آنمرتبه .

ودر مراتب نشئات انسانیّه نیز آب رحمت را ظهوراتی است مختلفه چنانچه ازآب نازل ازحضرت ذات بتعیّنات جمعیّهٔ برزخیّه ذنوب سرّ وجودی تطهیرشود « وجودك ذنب لا يقاس به ذنب » .

وباآب نازل ازحضرات اسماء وصفات وحضرت تجلّی فعلی رؤیت صفت‌وفعل تطهیر شود .

و با آب نازل از سماء حضرت حکم عدل قذارات خلقیّهٔ باطنیّه تطهیر شود .

وبا آب نازل از سماء غفّاریّت ، ذنوب عباد تطهیر شود .

وبا آب نازل از سماء ملکوت قذارات صوریّه تطهیر شود .

پس معلوم شد که حق تعالی آب را مفتاح قرب و دلیل بساط رحمت خویش قرار داده .

پس از آن در حدیث شریف دستور دیگری دهد و راه دیگری برای اهل سلوك ومراقبه مفتوح فرماید میفرماید : وتفکّر نمادر صفای آب ورقّت وطهارت وبرکت آن ولطافت ممزوج شدن آن باهرچیزی واستعمال آن را در تطهیر آن اعضائی که خداوند امر فرموده تورا بپاکیزه نمودن آنها وادا کن آداب آنرا در فریضه ها وسنّت های الهی زیرا که درتحت هر یك از آنها فائده هائیست بسیار که چون استعمال نمائی آنراباحترام منفجر شود از برای تودرنزدیکی چشمه‌های فایده های آن .

اشاره فرموده دراینحدیث شریف بمراتب طهارت بطریق کلّی وچهار مرتبهٔ کلّی آنرا بیان فرموده که یکی ازمراتب آن این است که تا اینجای حدیث شریف مذکور است وآن تطهیر اعضاء است .

واشاره فرموده باینکه اهل مراقبه وسلوك الی الله نباید واقف بصور وظواهر اشیاء شوند بلکه باید ظاهر را مرآت باطن قرار دهند واز صور حقایق را کشف کنند وبتطهیر صوری قناعت نکنند که آن دام ابلیس است پس از صفای آب پی بتصفیهٔ اعضاء برند وآنهارا با اداءنمودن فرائض وسنن الهیّه تصفیه کنند وصفادهند واز رقّت آنها اعضاء را ترقیق کنند واز غلظات تعصّی بیرون آورند وطهوروبرکت را درجمیع اعضاء سرایت دهند واز لطف امتزاج آب با اشیاء کیفیّت امتزاج قوای ملکوتیّهٔ الهیّه را با عالم طبیعت ادراك کنند و نگذارند قذارات طبیعت در آنها

اثر کند .

و چون اعضاء را بسنن و فرائض الهیّه و آداب آنها متغمّس نمود فوائد باطنیّه کم کم ظاهر شود وچشمه های اسرار الهیّه منفجر شود ولمحهٔای ازاسرار عبادت وطهارت برای او منکشف گردد .

و چون ازمرتبهٔ اوّل طهارت ودستور آن فراغت حاصل شد بدستور ثانوی شروع فرمود ومیفرماید : پس از آن معاشرت کن با خلق خدا مثل ممزوج بودن آب با اشیاء که ادا میکند حقّ هرچیزیرا واز معنای خود تغییر نمیکند و تامّل کن قول رسول خدا صلّی الله علیه وآله را که میفرماید مثل مؤمن خالص مثل آب است .

دستور اوّل مربوط بود بمعاملهٔ انسان سالك باقوای داخلیّه و اعضای خود دستور دوّم که دراینفقره ازحدیث شریف است مربوط است بمعاملهٔ انسان باخلق خدا واین دستور جامعی است که کیفیّت معاشرت سالك را بامخلوق بیان فرموده وضمناً ازآن حقیقت خلوت نیز استفاده شود وآن چنان است که سالك الی الله در عین حال که باهر دسته از مردم معاشرت بمعروف کند وحقوق خلقیّهرا ردّ نماید وبا هریك ازمردم بطور مناسب حال او مراوده ومعامله کند ازحقوق الهیّهنگذرد ومعنای خود را که عبارت از عبودیّت وتوجّه بحقّ است از دست ندهد و در عین حال که در کثرت واقع است درخلوتباشدوقلب او که منزلگاه محبوب استخالی از اغیار وفارغ از هر نقش ونگار باشد .

نویسندهٔ ناچیز گوید : بهمین معنا دربسیاری از روایات اشاره شده است از جمله امیرالمؤمنین سلام الله علیه درخطبهٔ معروف بخطبهٔ همّام در اوصاف متّقین فرماید « إن كانَ فِي الغافِلِينَ كُتِبَ فِي الذّاكِرِينَ وَإنْ كانَ فِي الذّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الغافِلِين » .

و درکافی شریفروایاتی نقل میفرماید متقارب المضمون که خداوندبحضرت

موسی عليه‌السلام وحی فرمود «لاتَدَعْ ذِكْری علیٰ كُلِّ حالٍ» یاد مرا درهیچ حالی از دست مده.

و امام‌صادق عليه‌السلام فرمود که‌خدایتعالی فرمود «یا بْنَ آدم‌اُذْكُرْنی فی نَفْسِكَ اَذْكُرْكَ فی نَفْسی تااینکه فرماید اُذْكُرْنی فی مَلَاٍ اَذْكُرْكَ فی مَلاٍ خیرٍ من مَلائِكَ وَقالَ ما مِنْ عَبْدٍیَذْكُرُ اللهَ فی مَلاٍ مِنَ الناسِ إلاّ ذَكَرَهُ اللهُ فی مَلاءٍ مِنَ المَلائِكَةِ. مرا دراجتماع یاد کن تا من تورا در اجتماع نیکو تر از اجتماع تو یاد کنم. وفرمود: هیچ بنده ای نیست که خدارا در میان گروهی از مردم یاد کند مگر آنکه خداوند، اورا درمیان گروهی از فرشتگان یاد میکند.

وروایات دیگر نیز بدینمضمون وارد است و نیز در کافی است از امام صادق که فرمود «الذاكِرُ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ فی الغافِلینَ كالمُقاتِلِ فی المُحاربینَ الغازِینَ».

کسیکه خدا را در میان غافلان یاد کند مانند کسی است که در میان مجاهدین مشغول جهاد است.

هر گز وجود حاضر وغایب شنیده‌ای؟ من درمیان جمع ودلم جای دیگراست

بازگشت بفرمودهٔ استاد: پس دستور سوّمی را ذکر فرموده که آن کیفیّت معاملهٔ سالك است باخدایتعالی‌میفرماید:

باید صفای تو باخدایتعالی درهمهٔ طاعاتت مثل صفای آب باشد در وقتیکه نازل نمود آنرا از آسمان ونامید آنرا طهور یعنی باید سالك الی الله خالص از تصرّف طبیعت باشدو کدورت وظلمت‌آن را درقلب او راهی نباشد وجمیع عبادات او خالی از جمیع شرك‌های ظاهری وباطنی نباشد.

وهمانطور که آب در وقت نزول از آسمان طاهر و پاکیزه است و دست تصرّف قذارات بآن دراز نشده قلب سالك که از سماء عالم غیب ملکوت طاهر و پاکیزه نازل شده نگذارد در تحت تصرّف شیطان وطبیعت واقع شده بقذارات آلوده گردد.

و پس از این دستور آخرین دستور جامعرا برای اهل ریاضت وسلوك بیان فرمود میفرماید : پاکیزه کن دل خویشتن را بپرهیزکاری ویقین ، در وقت پاکیزه نمودن اعضاء خود راباآب و دراین اشاره بدومقام شامخ اهل معرفت است یکی تقوا که کمال آن ترك غیر حق است ، و دیگر یقین که کمال آن مشاهدهٔ حضور محبوب است .

فصل

در طهور است : حکیم وفیلسوف معروف قاضی سعید قمی میگوید: طهور یا آب است وآن عبارت است از سرّ حیاة و حقیقت آن علم است و مشاهدهٔ حیّ قیوّم ، خدایتعالی فرماید «ما از آسمان آب فرود آوردیم تا بواسطهٔ آن زندهگی عطا کنیم» .

و نیز خدای جلّ وعلا فرماید : « برشما از آسمان آبی فرو میفرستد که شما را بدان وسیله پاکیزه سازد وپلیدی شیطان را از شما بزداید » .

ویا خاك است که آن اصل منشأ انسان است خدای عزّ من قائل فرماید : « ما شمارا از خاك آفریدیم » .

وهم خدای جلّ جلاله فرماید : اگر آب نیافتید بخاك پاك تیمم کنید .

واین برای آنست که در ذات خود بیندیشی تا بشناسی چه کسی تراآفریده و از چه تو هستی یافتهای وچرا بدایرهٔ وجود پا نهادهای پس در پیشگاه او خاضع وفروتن باشی وهوای سربلندی و کبر از سرخود بیرون کنی زیرا خاك اصل در ذلّت ومسکنت است .

سعدی گوید :

ز خـاك آفریدت خداوند پـاك
تـوای بنده افتادگی کن چوخـاك

وهم او گوید :

درخـاك بیلقان برسیدم بزاهدی

گفتم مرا به تربیت از جهل پـاك كن

گفتا: بروچوخاك تحمّل كن ای‌فقیه

یاهرچه خوانده‌ای همه درزیر خاك كن

قاضی سعید در دنباله سخنش گوید :

سپس بدان كه آب باران درنهایت صفا ولطافت است ویك مزاج دارد هیچ از خارج بدان آمیخته نشده است ، پس آن در باطن عبارت است ازعلم لدنّی كه یك طعم بیشتر ندارد زیرا انبیأ و اولیأ همگی بریك قولند گرچه مشربهایشان مختلف است پس باید تو در طهور ظاهری وباطنی خود بهمین آب اعتماد داشته باشی .

و امّا آب چشمه‌ها وچاهها دارای طعم‌های مختلفی هستند برحسب زمینی كه آب در آن است و از آن میجوشد وخاكی كه با آن آب آمیخته شده است پس آن علمی است كه از اندیشه‌های صحیح تراوش میكند كه البتّه برحسب مزاج اندیشمند خالی ازشائبهٔ تغییر نخواهد بود زیرانظروی‌مستندبموادّ محسوسی است كه مبنای براهین او است حال هریك از این دوآب را كه بذوقت نزدیك وبا مشربت مناسب است اختیار كن (پایان سخن قاضی) .

حضرت استاد مَا را در اینمقام بیانی است كه گوئی بشرح آنچه از قاضی سعید نقل شدنظردارند ولی «همه دانند سخن گفتن سعدی دگر است» میفرماید :

طهور یا آب است وآن در این باب اصل است ویا ارض است .

بدانكه انسان سالك را بطریق كلّی دو طریق است ، برای وصول بمقصد اعلی ومقام قرب ربوبیّت یكی از آن دو كه مقام اوّلیّت واصالت دارد سیرالی‌الله است بتوجّه بمقام رحمت مطلقه وخصوصاً رحمت رحیمیّه كه رحمتی است كه‌هر موجودی را بكمال لایق خود میرساند و از شعب و مظاهر رحمت رحیمیّه بعثت

انبیاً و رسل صلوات الله علیهم است که ها دیان سُبُل و دستگیر باز ماندگان اند بلکه در نظر اهل معرفت واصحاب قلوب دار تحقّق صورت رحمت الهیّه است و خلایق دائماً مستغرق بحار رحمت حقّند واز آن استفاده نمیکنند این کتاب بزرگ الهی که از عالم غیب الهی وقرب ربوبی نازل شده وبرای استفادهٔ ما مهجوران و خلاصی ما زندانیان سجن طبیعت و مغلولان زنجیرهای پیچ درپیچ هوای نفس و آمال بصورت لفظ و کلام در آمده از بزرگترین مظاهر رحمت مطلقهٔ الهیّه است که ما کورو کرها ازآن بهیچوجه استفاده نکردیم ونمیکنیم .

آن رسول ختمی و ولیّ مطلق گرامی که از محضر قدس ربوبی ومحفل قرب و انس الهی باین سرمنزل غربت و وحشت قدم رنجه فرموده وگرفتار معاشرت و مراودت با ابوجهل ها وبدتر ازآنها گردیده ونالهٔ « لَیُغانُ عَلیٰ قَلْبِی » اش دل اهل معرفت و ولایت را محترق کرده و میکند رحمت واسعه و کرامت مطلقهٔ الهیّه است که آمدن در این کلبه اش برای رحمت موجودات سکنهٔ عالم اسفل ادنی است و بیرون بردن آنها است از این دار وحشت وغربت .

چون کبوتر مطوّقه که برای نجات رفقا خود را بدام بلا اندازد (۱) .

سالك الی الله باید تطهیر با آب رحمت را صورت استفاده از رحمت نازلهٔ الهیّه بداند و تا استفاده از رحمت برای او میسور است قیام بامر نماید وچون دستش از آن بواسطهٔ قصور ذاتی یاتقصیر کوتاه شد وفاقد آب رحمت شد چاره ای ندارد بجز توجّه بذلّ ومسکنت وفقر وفاقهٔ خود .

وچون ذلّت عبودیّت خود را نصب العین نمود و متوجّه باضطرار و فقر و

(۱) اشاره بهمین معنا است فقرات زیارت جامعه « خَلَقَکُمُ اللهُ أنواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحدِقِین حتّی مَنَّ عَلَینا بکُم وَجَعَلَکُمْ فی بُیوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیها اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَواتنا علیکم وما خَصَّنا بِهِ مِنْ وِلایَتِکُم طیباً لِخَلْقِنا و طهارة لِأنفُسِنا و تَزْکِیَةً لنا و کفارةً لِذُنوبنا » مؤلف .

امكان ذاتی خود شد و از تعزّز وغرور وخود خواهی بیرون آمد بابی ازرحمت بروی او گشاده گردد وارض طبیعت مبدّل بارض بیضاء رحمت گردد وتراب احدالطهورین گردد ومورد ترحم وتلطّف حق گردد .

وهرچه این نظر یعنی نظر بذلّت خود در انسان قوّت گیرد مورد رحمت بیشتر گردد و اگر بخواهد بقدم اعتمادبخود وعمل خود این راه را طیّ کند هلاك شود چه که ممکن است از او دستگیری نشود چون طفلی که تا خود بجسارت راه رود وبقدم خود مغرور شود وبقوّت خود اعتماد کند مورد عنایت پدر نشود و اورا بخود واگذار کند و چون اضطرار و عجز خود را به پیشگاه پدر مهربان عرضه دارد واز اعتمادبخود وقوّت خود یکسره خارج شود مورد عنایت پدر گردد و اورا دستگیری کند بلکه او را درآغوش کشد وبا قدم خود او را راه برد . (۱)

پس بهتر آن است که سالك الی الله پای سلوك خود را بشکند و از اعتماد بخود و ارتیاض و عمل خود یك سره برائت جوید و از خود و قدرت وقوّت خود فانی شود و فنا واضطرار خود را همیشه درنظر گیرد تا مورد عنایت شود و راه صد ساله را با جذبهٔ ربوبیّت یك شبه طیّ نماید ولسان باطن و حالش در محضر قدس ربوبیّت با عجز ونیاز عرض کند « أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَيَكْشِفُ السوءَ » .

نویسنده گوید : عارف روم را در ذیل داستان تنازع مجنون با ناقهٔ خود و بیان شعری که مجنون گفته است :

هَوا ناقَتِی خَلْفِی وَقُدّامِیَ الهَوی وَ إِنّـی وَ إِیّا ها لَمُخْتَلِفانِ

اشعار جانسوز و بسیار لطیفی است کـه بـا ذکر چند بیت آن این اوراق

---

(۱) طفل تـا گیراو تاپو یـا نبود مرکبش جز گردن بابا نبود
چون فضولی کردودست وپا نمود در عنا افتاد و در کور و کبود
وای زان طفلان که پیری میکنند لنگ مورانند و میری میکنند
طفل را استیزه و صدآفت است شکر آن، کو بی‌فن و بی‌آلت است
(مثنوی عارف رومی)

زینت می‌دهیم :

میل‌مجنون پیش آن لیلی روان / میل ناقه پس پی طفلش دوان
یکدم‌ارمجنون زخودغافل‌شدی / ناقه گردیدی و واپس آمدی
در سه روزه ره بدین احوالها / ماند مجنون در تردّد سالها
گفت ای ناقه چو هردو عاشقیم / ما دو ضدّ بس همره نالایقیم
تا تو با من باشی ای مردهٔ وطن / بس زلیلی دور ماند جان من
خطوتینی بود اینره تا وصال / مانده‌ام در ره زسستی چند سال
راه نزدیك و بماندم سخت دیر / سیر گشتم زین سواری سیر سیر
سر نگون‌خودرا زاشتر درفکند / گفت سوزیدم زغم تاچند چند
چون‌چنان‌افکندخودرازبروپست / ازقضاآن لحظه پایش‌هم‌شکست
پایرا بر بست و گفتا گو شوم / در خم چوگانش غلطان میروم
عشق مولی کی کم از لیلی بود / گوی گشتن بهر او اولی بود
گوی شو میگرد برپهلوی‌صدق / غلط غلطان درخم چوگان‌عشق
کاین سفر زین‌پس‌بود جذب‌خدا / و آن سفر بر ناقه باشد سیر ما

(فصل) درآداب‌وضوء : سالك طالب را لازم است که بهنگام وضو ساختن آداب آنرا کاملا رعایت کند چنانچه در روایت مصباح الشریعة دستور فرمود «وآت بادابهافی فرائضه وسننه» تا استعداد ونورانیّت لازم را برای حضور بمحضر ربّ الارباب تحصیل نموده و از جوشش چشمه های فوائدش طبق وعدهٔ امام صادق بهره مند شود .

ونخستین ادب وضوآنست که روبقبله و درحال توجّه بمرکز عبادت ونقطهٔ توحید که شرط عمدهٔ نماز و شرط مهمّ آنست انجام شود تـا از فوائد آن که در استقبال نماز گفته خواهد شد محروم نماند .

و در روایت نیز اشاره باین معنی شده است کـه هرکس وضو را رو بقبله

بسازد ثواب دو رکعت نماز درنامهٔ عمل او نوشته میشود .

وباید وقوف سالك دراین حال وقوف درمقام حمد باشد زیرا ازجانب‌خدای رب‌ّ العزة وسلطان حقیقی‌بوی اذن بار و اجازهٔ تشرّف داده شده و وسایل تحصیل ادب حضور در دسترس او قرار گرفته است .

وپس ازآنکه مشتی‌آب برداشت هر دو دست خود را از بند دستها بشوید آنگاه باید با آب رحمت ظاهری کـه مایهٔ حیات هرذی روحی است ظاهرش را پاکیزه کند و با آب رحمت باطنی کـه عبارت از علم است و مایهٔ حیات قلوب و ارواح است دل‌وجانش را روشنی بخشد ودست بمیان‌آب برده مشتی ازآب بردارد که صورت تناول رحمت الهی است ومعنا و حقیقتش او را ازهر عیب ومنقصتی‌پاك و منزّه خواهد ساخت مخصوصاً از حول و قوّهٔ خودش کـه بزرگترین خار راه سلوك است .

وشاید شستن دست چپ رمز لاحَوْلَ عَنِ‌المَعاصِیْ و دست راست لاقُوَّةَ علیٰ الطّاعاتِ إلّابالله است

ونیز دست‌ها چون مظهر امساك و قبض است وبواسطهٔ حرص وبخل از بسط در راه خیر خود داری میکنند. قال تعالی « وَقالَتِ الیَهودُ یَدُاللهِ مَغلولَةٌ غُلَّتْ أیدیهِمْ وَلُعِنوا بِما قالوابَلْ یَداهُ مَبسوطَتان یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ » .

پس باید متوجّه گردد هماتطور که با قبض ید ازتناول آب رحمت نازل از سماء دنیا محروم است هم چنین با داشتن قبض ید معنوی از تناول‌آب رحمت نازل از سماء علم وحکمت محروم خواهد بود .

و با ریختن آب از دست راست بدست چپ برای شستن ، متوجّه گردد که باید بسط ید داشته باشد و از بذل و ایثار و اعطاء در راه رضای محبوب بهیچ وجه خود داری نکند که « لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتّیٰ تُنْفِقُوا مِمّاتُحِبّونَ » .

و هم چنین ششتن دست رمز آن باشد کـه از منهیّات شارع مقدس آنچه

بوسیلهٔ دست انجام میگیرد مانند دزدی و غصب و تعدّی و دست درازی بحقوق دیگران بجمیع مراتب یکباره دست بشوید .

وهمانطور که خواب شب وروز موجب‌حدث است و برای رفع آن میخواهد وضو بسازد غفلت از مقام غیب وشهودرا باشستن هردو دست از خود برطرف‌سازد .

پس بااستمداد ازمقام رحمانیّت ورحیمیّت ذات مقدّس قیام بامر نماید که در اینراه جز این مرکب نیست .

لذا فرمود : « لاوُضوءَ لِمَنْ لَمْ یُسَمِّ‌اللهَ » و پس از بسم الله بگوید « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی جَعَلَ‌الماءَ طَهوراً وَلَمْ‌یَجْعَلْهُ نَجِساً » واین دعا اشاره بوقوف درمقام حمد است که‌گفته شد سپس متذکّر نکاتی که در طهارت گفته شد گردیده وبگوید : « اللّٰهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوابینَ وَ اجْعَلْنی مِنَ المُتَطَهِّرینَ » .

ودرهر مرتبه‌ای هست توبهٔ مناسب‌آن را تجدید وتطهیر لایق‌آن مقام را از خداوند خواستار گردد .

سپس‌مضمضه کند وذکر جمیل‌حضرت جمیل علی الاطلاق را برزبان‌جاری کند و این بدان معنا است که دهانش را تطهیر کند ازسخنان ناپسند وفضول کلام که باعث مردن دل است : (وفُضولُ الکَلامِ یُمیتُ القَلبَ) و دروغ و بهتان واستهزاء وسخن چینی‌وبقیّهٔ گناهان‌که بوسیلهٔ زبان انجام میشود و بیشتر اهل‌آتش کسانی هستند که بواسطهٔ درو کردن با داس زبان گرفتار آتش شده اند کماقال صلی‌الله وآله (وَهَلْ یَکُبُّ النّاسُ عَلیٰ مَناخِرِهِمْ فِی‌النّارِ إلاّ حَصائدُ اَلسِنَتِهِمْ) .

و با ذکر حق و تلاوت قرآن وسخن حق و اصلاح ذات البین و امثال آن ، مزیّن‌اش گرداند وبگوید : «اللّٰهُمَّ لَقِّنّی حُجَّتی یَوْمَ اَلقاکَ واُطْلِقْ لِسانی بِذِکْرِکَ».

پس آنگاه استنشاق کند و حقیقتش آن باشد که کبر و نخوت را بواسطهٔ سیر درمدارج عبودیّت از دماغ بیرون کند تـا مگر استعداد آن داشته باشد که نفس الرحمن را استشمام کند ودماغ جانش‌را با بوی عنبرین کوی دوست معطّر

سازد و بگوید: «اللّهُمَّ لاتُحَرِّمْني رِيحَ الجَنّةِ وَ اجْعَلْني مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَها وَ رَوحَها وَطيبَها.»

و سپس بهنگام شستن صورت متوجّه باشد که شستن صورت رمزی است از تحصیل آبرو و روسفیدی درپیشگاه احدیّت وقصور وتقصیرات خودرا بیادآورد وآنهمه شرمساری و روسیاهی که ببار آورده و اگر خدای نکرده بـا اینحال از اینعالم منتقل شود وفردا که پیشگاه حقیقت شود پدید جز سرافکندگی درمحضر ربوبی و اولیای عظامش حاصلی نخواهد داشت: «وَ يَوْمَ القِيامَةِ تَرى الّذينَ كَذَبوا عَلَى اللهِ وُجوهُهُمْ مُسوَدَّةٌ، وُجوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ تَرهَقُها قَتَرَةٌ».

وبا عجزو مسکنت ازخداوند بخواهد که‌صورت باطن او را نیز مانندصورت ظاهرش از لوث گناه و عرق انفعال شستو دهد و مضمون این اشعار را مترنّم‌باشد.

قالوا غداً نَأتي دِيارَ الحِمى ... وَ نُنْزِلُ الرَّكْبَ بِمَغناهُمُ
فَكُلُّ مَنْ كانَ مُحِبّاً لَهُمْ ... يُصْبِحُ مَسْروراً بِلُقْياهُمُ
قُلْتُ فَلي ذَنْبٌ وَ ما حِيلَتي ... بِأيِّ وَجْهٍ أَتَلَقّاهُمُ
قالوا أَلَيْسَ العَفْوُ مِنْ شَأنِهِمْ ... لا سِيَّما عَمَّنْ تَرَجّاهُمُ

و در روایت نیز وارد است که بهنگام شستن صورت بگوید: «اللّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهي يَوْمَ تَسْوَدُّ الوُجوهُ وَلا تُسَوِّدْ وَجْهِيْ يَوْمَ تَبْيَضُّ الوُجوهُ».

و بهنگام شستن دست متذکّر گردد که‌باطن آن عبارت است از شستن‌دستها از مرافق رؤیت‌اسباب که ایادی صنع حضرت معبودند تامنتهای انگشتان مباشرت و اکتساب.

و نیز دست شستن از خلایق است و کار را بحق سپردن و آمادگی از برای آنکه دست در دامن محبوب زند و بامید دیدار حلقهٔ در دوست را بکوبد و بزبان حال بگوید:

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید ... یا جان رسد بجانان یا جان زتن بر آید

چنانچه امیر المؤمنین در بارهٔ عباد الله و اصحاب ذکر میفرماید: « لِکُلٍّ بابٌ رَغْبَةٍ إلی اللهِ مِنهُمْ یَدُقُّها رِعَةٌ ».

و بیاد موقف رستاخیز و تطایر کتب باشد و از خدا بخواهد که او جزء کسانی باشد که در آن موقف نامه عملش را بدست راستش دهند نه دست چپ چنانچه در آداب شستن دست راست وارد است که بگوید: « اللّهُمَّ أعْطِنی کِتابی بِیَمینی وَ الخُلْدَ فی الجِنانِ بِیَساری وَ حاسِبْنی حِساباً یَسیراً ».

و هنگام شستن دست چپ بگوید: « اللّهُمَّ لا تُعْطِنی کِتابی بِشِمالی وَ لا مِنْ وَراءَ ظَهْری وَلا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً إلی عُنُقی وَأعوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النیرانِ ».

و بهنگام مسح سر خطیئه آدم و میل بشجرهٔ منهیّه و دست ذلّت و افتقار بسر گذاشتن وی را متذکّر شود چنانچه در روایت است و شرحش خواهد آمد و نالهٔ « ربّنا ظلمنا انفسنا » از جانش بر آید تا مغفرت خدای غفّار سر تا قدمش را فرا گیرد و مضمون دعائی که بهنگام مسح سر میخواند « اللّهُمَّ غَشِّنی بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكاتِكَ وَ عَفْوِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ » تحقّق یابد و در مسح پا تطهیر کند آنرا از رفتار کبر آمیز و غرور انگیز قالَ تعالی وَ لا تَمْشِ فِي الأرْضِ مَرَحاً » و با قدم عبودیّت و هو ان مشی کند تا حضرت رحمن منشور بندگی او را امضاء فرماید.

قالَ تَعالی «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشونَ عَلَی الأرْضِ هَوْناً » و تصمیم بگیرد بر پایداری در راه حق و مشی بر صراط المستقیم و ثبات قدم در میدان جهاد اصغر و اکبر و لسان حالش این باشد.

تا سر نرود پا نکشم از سر کویت

تا مردی و مردی قدمی فاصله دارد

و بزبان قال بگوید: چنانچه در روایت است اللّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَیَّ عَلَی الصِراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فیهِ الأقْدامُ وَ اجْعَلْ سَعْیی فیما یُرْضیكَ عَنّی ».

و بالجمله در تمام حال وضو حالت خضوع و حضور را که روح عبادت است

و عبادت بدون آن همچون پیکری بی جان وقالبی بی روح است باید مراعات کند که وضو خود یکی از عبادات است.

و گفته‌اند: تخصیص این اعضاء چهارگانه بطهارت از آن جهت است که آدمی شرف و فضل که یافت بر دیگر جانوران، باین اعضا یافت.

یکی صورت روی است که دیگران را برین صفت نیست ربّ العالمین منّت نهاد و گفت «وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ».

دیگر هردو دست‌اند که آدمی بدان طعام خورد وهمهٔ جانوران دیگر بدهن خورند ربّ العزّة منّت نهاد و گفت «وَلَقَدْ كَرَّمْنا بَنِی آدَم» یعنی «بالیَدَیْنِ الباطِشَتَینِ الصالِحَتَینِ لِلْأَكْلِ وَ غَیرِهِ».

سوّم سر است که در آن دماغ است و در دماغ عقل است و در عقل شرف دانائی است که دیگران را نیست ربّ العالمین منّت نهاد و گفت «لَآیاتٍ لِأُولی الْأَلْبابِ».

چهارم دوپایند برقامت راست زیبا کشیده تا بدان میروند و دیگران راپای بدین صفت نیست.

یَقولُ اللهُ تَعالی: «لَقَدْ خَلَقْنا الإنْسانَ في أَحْسَنِ تَقْويمٍ».

چون این نعمت بر فرزند آدم تمام کرد طهارت این جوارح از وی درخواست شکر آن نعمت را.

و گفته‌اند: طهارت سبب آسایش است وراحت پس از اندوهان و محنت چنانکه در قصّهٔ مریم است بوقت ولادت عیسی چون آن چشمهٔ آب پدید آمد طهارت کرد و از اندوه ولادت و وحشت غربت برست.

و سبب دفع وساوس شیطان است که مصطفی گفت: «إذا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ».

و سبب کشف بلا و محنت است چنانکه در قصّهٔ ایّوب پیغامبر است وَ ذٰلِكَ

فِي قولِهِ تَعالى اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ » .

و گفته‌اند: سرّ طهارت در این اعضاء چهار گانه بی هیچ آلایشی که در آن است از دووجه‌است یکی آنکه تامصطفی(ص) فردای قیامت امّت خودرا وا شناسد و از بهر ایشان شفاعت کند و نشان ،آن بود که رویها دارند روشن وافروخته از روی شستن و همچنین دست و پای و سر ایشان سپید و روشن و تازه از آب‌طهارت وبه یقول‌النّبی(ص)«انّ امّتي یحشرون یوم القیامة غرّاًمحجّلین من آثارالوضوء» از نقل وجه دیگر خود داری شد .

رَحيقٌ مَخْتومٌ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنيمٍ : عَنِ الرِضا عليه السلام « إنّما اُمِرَ بالوُضوءِ لِيَكونَ العَبْدُطاهِراً إذا قامَ بَيْنَ يَدَيِ الجَبّارِ وَ عِنْدَ مُناجاتِهِ إيّاهُ مُطيعاً لَهُ فيما أمَرَهُ نَقِيّاً مِنَ الأدْناسِ وَالنَجاسَةِ مَعَ ما فيهِ مِنْ ذِهابِ الكَسَلِ وَطَرْدِ النُعاسِ وَتَزْكِيَةِ الفُؤادِ لِلقِيامِ بَيْنَ يَدَيِ الجَبّارِ وَ إنّما وَجَبَ عَلى الوَجْهِ وَ اليَدَيْنِ وَ الرأسِ وَ الرِجْلَيْنِ لِأنَّ العَبْدَ إذا قامَ بَيْنَ يَدَيِ الجَبّارِ فَإنّما يَنْكَشِفُ مِنْ جَوارِحِهِ و يُظْهِر ما وَجَبَ فيهِ الوُضوء وَ ذلِكَ إنّهُ بِوَجْهِهِ يَسْجُدُ وَيَخْضَعُ وَبِيَدِهِ يَسْئَلُ وَ يَرْغَبُ وَ يَرْهَبُ وَ يَتَبَتَّلُ وَ بِرَأسِهِ يَسْتَقْبِلُهُ في رُكوعِهِ وَ سُجودِهِ وَ بِرِجْلَيْهِ يَقومُ وَ يَقْعُدُ » .

میفرمایدهماناامرشده است بوضوء تاآنکه‌بنده پاك باشد هنگامیکه‌میایستد مقابل خدای جبّار ووقت مناجات‌نمودن او حق‌را در حالیکه نسبت بآنچه‌خدایش امرفرموده فرمانبردار باشد واز کثافات وپلیدی‌پاکیزه باشدباآنکه فوائددیگری درآنست از قبیل برطرف شدن کسالت ودور ساختن‌خواب‌آلودگی و پاکیزه‌شدن دل از برای ایستادن در برابر خدای جبّار .

تا اینجا نکتهٔ اصل وضوء را بیان فرموده و اهل معرفت و اصحاب سلوك را تنبیه فرمود باینکه در محضر حضرت حق جلّ و علا ایستادن و مناجات با قاضی الحاجات نمودن راآدابی است که بایدمنظورشود حتی‌باقذارات صوریّه و کثافات

ظاهریّه و خواب آلودگی چشم ظاهر و کسالت نیز نباید در آن محضر رفت چه جای آنکه دل معدن کثافات باشد وقلب آلوده بکثافات معنویّه‌باشد که اصل‌همهٔ قذارات است با آنکه در روایت است «إنَّ اللهَ لا یَنْظُرُ إلی صُوَرِکُمْ بَلْ یَنْظُرُ إلی قُلوبِکُمْ» :

ما درون را بنگریم و حال را　　نی برون را بنگریم و قال را

ناظر قلبیم اگر خاشع بود　　گر چه گفت لفظ نا خاضع بود

و با آنکه آنچه انسان با آن بحق تعالی توجّه میکند و آنچه از عوالم خلقیّه لایق نظر بکبریای عظمت و جلال است قلب است «لاتَراهُ العُیونُ بِمُشاهَدَةِ الأبصارِ وَلکِنْ تَراهُ القُلوبُ بِحَقایِقِ الإیمانِ» .

و دیگر جوارح و اعضاء را از این شرافت و افتخار نصیب وحظّی نیست ، معذلك طهارت صورت و نظافت ظاهری را نیز اهمال نفرموده اند صورت طهارت را برای صورت انسان مقرّر فرموده اند و باطن آن را برای باطن او و از آنکه تزکیهٔ قلب‌را دراین حدیث شریف ازفوائد وضوء قرار داده معلوم میشود که برای وضوء باطنی است که بآن تزکیهٔ باطن شود .

ونیز رابطهٔ مابین ظاهر و باطن و شهادت وغیب معلوم شود .

ونیز استفاده شود که طهور ظاهری و وضوء صوری از عبادات است واطاعت ربّ است .

و از این جهت طهور ظاهر موجب طهور باطن گردد واز طهارت صوری تزکیهٔ فواد حاصل آید .

و بالجملة سالك الی الله باید در وقت وضوء متوجّه شود باینکه میخواهد متوجّه محضر مقدس حضرت کبریا شود و با این احوال قلوب که او راست لیاقت محضر ندارد بلکه‌شاید مطرودازدرگاه عزّ ربوبیّت شود «کانَ الحَسَنُ بنُ عَلیٍ علیه‌السلام إذاتَوَضَّأَ إرتَعَدَتْ مَفاصِلُهُ وَاصْفَرَّ لَوْنُهُ فَقیلَ لَهُ فی ذلِكَ فَقالَ حَقٌّ عَلی کُلِّ مَنْ وَقَفَ

بَیْنَ یَدَیْ رَبِّ الْعَرْشِ أَنْ یَصْفَرَّ لَوْنُهُ وَیَرْتَعِدَ فَرائِصُهُ» :

امام حسن مجتبی بهنگام وضو مفصل هایش میلرزید و رنگش زرد میشد جهت عروض این حال را از حضرتش پرسیدند فرمود برهر کس که در مقابل پروردگار عرش میایستد سزاوار است که رنگش زرد شود و اعضایش بلرزد .

ای عزیز در محفلی که خورشید اندر شمار ذرّه است جائیکه امام معصوم با آن طهارت معنوی این چنین باشد تکلیف من وتوچیست . پس قدری بخودآی و دامن همّت بکمر زن تا مگرطهارت ظاهر را بباطن سرایت دهی و قلب خود را که مورد نظرحق بلکه منزلگاه حضرت قدس است ازغیرحق تطهیر کنی وتفرعن خود و خودیّت را که اصل اصول قذارات است از سر بیرون افکنی تا مگر لایق مقام قدس شوی .

چشم آلوده نظرازرخ جانان دور است	بر رخ او نظر از آینهٔ پاك انداز
غسل دراشك زدم کاهل طریقت گویند	پاك شواوّل وپس دیده برآن پاك انداز

پس ازآن حضرت رضا سلام الله علیه وجه اختصاص اعضای مخصوصه را در وضوء بیان میفرمایند ومیگویند : وهمانا واجب شد بررو و دو دست و سر و دو پا زیرا که بنده وقتی که ایستاد در حضور حضرت جبّار از اعضاء و جوارح او آنچه وضوء درآن واجب شده ظاهر ومنکشف میشود زیرا با رویش سجده کند وخضوع نماید و با دستش سئوال و رغبت ورهبت نماید ومنقطع بحق شود وبا سرش استقبال کند حق را در رکوع وسجودش ـ شاید مراد استقبال کعبه باشد که رمز استقبال حق است ـ و با پاهایش بایستد و بنشیند .

حاصل فرمودهٔ آنجناب آنست که چون این اعضا را درعبودیّت حق دخالت است وازاین اعضاء اعمال عبادی ظاهرشود از این جهت تطهیرآنها لازم شده است .

پس ازآن چیزهائی را که از آنها ظاهر میشود بیان فرمودند و راه اعتبار و استفاده را برای اهلش باز نمودند و اهل معارف را با اسرارآن آشنا فرمودند

باینکه: آنچه محلّ عبودیّت است درمحضر مبارك حق باید طاهر و پاکیزه باشد و اعضاء وجوارح ظاهری که حظّ ناقص از آن معانی دارند بی‌طهارت، لایق مقام نیستند با آنکه خضوع از صفات وجه بالحقیقه نیست و سئوال و رغبت و رهبت و تبتّل واستقبال هیچیك ازشئون اعضای حسیّه نیستند ولی چون این اعضاء مظاهر آن‌ها است تطهیر آنها لازم آمد.

پس تطهیر قلب که محلّ حقیقی عبودیّت ومرکز واقعی این معانی است تطهیرش لازم تر است و بدون تطهیر آن، اگر اعضاء صوری را با هفت دریا شست و شو دهند تطهیر نشود و لیاقت مقام پیدا نکند بلکه شیطان را درآن، تصرّف باشد واز درگاه عزّت مطرود گردد.

وصل: فی العِلَلِ باسنادِهِ قالَ «جاءَ نَفَرٌ مِنَ الیَهُودِ إلیٰ رَسولِ‌اللهِ صلی الله علیه و آله فَسَألُوهُ عَنْ مَسائِلَ وَ کانَ فیماسَئَلوهُ: أخبِرْنا یا مُحَمَّدُ لِأیِّ عِلَّةٍ تُوَضَّأُ هذِهِ الجَوارِحِ الأرْبَع وَهِیَ أنْظَفُ المَواضِعِ فی الجَسَدِ فقالَ النَّبی صلی الله علیه و آله لَمّا أن وَسْوَسَ الشیطانُ إلیٰ آدم وَ دَنا مِنَ الشَّجَرَةِ فَنَظَرَ إلَیْها فَذَهَبَ ماءُ وَجْهِهِ ثُمَّ قامَ وَمَشیٰ إلیها وَهِیَ أوَّلُ قَدَمٍ مَشَتْ إلی الخَطیئَةِ ثُمَّ تَناوَلَ بِیَدِهِ مِنْها ماعَلَیْها وَأکَلَ فَتَطایَرَ الحُلِیُّ وَالحُلَلُ عَنْ جَسَدِهِ فَوَضَعَ آدَمُ یَدَهُ علیٰ أُمِّ رأسِهِ وَبَکیٰ فَلَمّا تابَ اللهُ عَلَیْهِ فَرَضَ اللهُ عَلَیْهِ وَعَلیٰ ذُرِّیَّتِهِ تَطْهیرَ هذِهِ الجَوارِحِ الأرْبَع فَأمَرَاللهُ عَزَّوَجَلَّ بِغَسْلِ الوَجْهِ لِمّا نَظَرَ إلی الشَّجَرَةِ وَأمَرَهُ بِغَسْلِ الیَدَیْنِ إلی المِرْفَقَیْنِ لِماتَناوَلَ بِهِما وَأمَرَ بِمَسْحِ الرأسِ لِمّاوَضَعَ یَدَهُ علیٰ أُمِّ رأسِهِ وَأمَرَهُ بِمَسْحِ القَدَمَیْنِ لِمامَشیٰ بِهِما إلی الخَطیئَةِ».

حاصل ترجمه آنکه: عده‌ای از یهود ضمن سئوالاتی که از رسول اکرم کردند وجواب‌شنیدند یکی‌این‌بود که‌بچه علّت وضوء باین‌چهار موضع اختصاص یافت با آنکه آنها از همهٔ اعضاء بدن نظیف‌تر اند.

فرمود چون شیطان وسوسه کرد آدم را و او نزدیك آن درخت رفت و نظر بسوی‌آن کرد آبرویش ریخت پس بر خاست و بسوی آن درخت روان شد وآن

اولین گامی بود که برای گناه برداشته شد.

پس از آن با دست خود آنچه را که در آن درخت بود چید و خورد پس زینت وزیورهائی که بر پیکرش بود پرواز نمود پس آدم دست خود را بر فرق سر گذاشت و گریه کرد پس چون خداوند توبهٔ او را پذیرفت واجب فرمود براو و بر ذرّیّه‌اش پاکیزه نمودن این چهار عضو را.

پس امر فرمود خدای عزّوجلّ بشستن روی برای آنکه نظر نموده بشجره وامر فرمود بشستن دستها تا مرفق چونکه با آنها تناول نمود و امر فرمود بمسح سر چون دست خود را بسر گذاشت وامر نمود بمسح قدمها چونکه با آنها بسوی گناه رفته بود.

ودر باب علّت وجوب صوم نیز در حدیث شریف است که یهودان پرسیدند که بچه علّت خداوند برامّت توسی روز روزه در روزها را واجب فرمود حضرت فرمود همانا آدم علیه السلام چون از آن درخت خورد باقی ماند در شکمش سی روز پس واجب فرمود خداوند برآدم و ذرّیّه اش سی روز گرسنگی و تشنگی را و تفضّل فرمود برآنها باینکه درشبها اجازهٔ خوردن داد بآنان.

از این احادیث شریفه اهل اشارات و اصحاب قلوب را استفاده هائی باشد که مراتب خطیئه هرچه شدیدتر باشد تطهیر آن دشوارتر و احتیاج به طهور بیشتری دارد چنانچه دست و صورت که بالمباشره مرتکب خطیئهٔ شدند بـا غسل تطهیر گردد ولی سر را که مباشرت بامرتکب خطیئه داشته و پا را که مشی بسوی خطیئه نموده وبمقدّمهٔ معصیت اقدام نموده مسح در تطهیر کفایت از غسل مینماید وتا بقایائی از آثار معصیت در انسان باقی است لیاقت قدم گذاشتن در محفل قدس را ندارد.

وباید تمام آنچه از ثمرهٔ شجرهٔ طبیعت در وجود انسان است خارج شود تا نفس بصقالت اوّلیّه وروحانیّت فطریّهٔ خودباز گردد چنانچه درشرایط کمال توبه

نیز امیر المؤمنین علیه السلام بدینمعنی اشاره میفرمایند.

« أنْ تَعْمَدَ إلی اللَحْمِ الّذی نَبَتَ علیٰ السُحْتِ فَتُذیبَهُ بالأحزانِ حَتّیٰ تَلصِقَ الجِلْدُ بالعَظْمِ وَیَنْشأ بَیْنَهُما لَحْمٌ جَدیدٌ : میباید گوشتی که در بدن از راه حرام پیدا شده با آتش اندوه آب شود تا آنجا که پوست باستخوان بچسبد و در میان آندو، گوشت تازه‌ای بعمل آید.

و خطیئهٔ آدم علیه السلام باآنکه ازقبیل خطیئات دیگران نبوده بلکه شاید خطیئهٔ طبیعیّه بوده. یا خطیئهٔ توجّه بکثرت که شجرهٔ طبیعت است یا توجّه بکثرت اسمائی پس از جاذبهٔ فنای ذاتی بوده واین در حق غیر محمّد وآل محمّد که به صحو بعد المحو باذن الله اختصاص یافته‌اند روا نیست.

چنانچه درروایت بآن اشاره شده است که شجرهٔ منهیّه، شجرهٔ علم محمّد وآل محمّد است « الذین آثَرَهُمُ اللهُ تَعالی بِهِ دُونَ سایِرِ خَلْقِهِ فقالَ اللهُ تَعالیٰ لاتقْرَبا هٰذِهِ الشَجَرَةَ شَجَرَةَ العِلْمِ فَإنّها لِمُحَمَدٍ وَآلِهِ دونَ غَیْرِهِمْ وَلایَتَناوَلُ مِنها بِأمْرِاللهِ إلاّهُمْ ».

و از مثل آدم علیه السلام که صفیّ الله ومخصوص بقرب وفنای ذاتی است متوقّع نبوده لهذا بمقتضای غیرت حبّی، ذات مقدّس حق اعلان عصیان وغوایت او را در همهٔ عوالم ودرلسان انبیاء عظام علیهم السلام فرمود « و قالَ تَعالی وَعَصیٰ آدَمُ رَبّهُ فَغَویٰ » با این وصف اینهمه تطهیر وتنزیه لازم است برای خود و ذرّیّه‌اش که درصلب او مستکنّ بودند و در خطیئهٔ شرکت داشتند یا آنکه پس از خروج از صلب شرکت نمودند.

پس خطیئهٔ آدم وآدم زادگان را همچنانکه مراتب ومظاهری است که اوّل مرتبهٔ آن توجّه بکثرت اسمائیّه وآخر مظهر آن اکل ازشجرهٔ منهیّه است که صورت ملکوتی آن، درختی است که در آن انواع اثمار و فواکه است و صورت ملکی آن، طبیعت وشئون طبیعت است وحبّ دنیا و نفس که اکنون دراین ذرّیّه است ازشئون همان میل بشجرة واکل از آن است.

همینطور از برای تطهیر وتنزیه وطهارت وصلوة وصیام آنها برای خروج ازخطیئهٔ پدر که اصل است وخروج ازخطیئهٔ ذرّیّه که ثمره ونتیجه است مراتب بسیاری است مطابق مراتب خطیئهٔ .

و از این بیان معلوم شد که جمیع انواع معاصی قالبی فرزند آدم از شئون اکل شجرة است که تطهیر آن بطوری است وجمیع انواع معاصی قلبیّهٔ آنها نیز از شئون آن شجره است وتطهیر آن بطوری است وجمیع انواع معاصی روحیّه از آن است وتطهیر آن بطوری است و برای کمّل اولیاً یعنی محمّد وآل محمّد تطهیر اعضای ظاهری ظلّ طهارات قلبیّه و روحیّه است که « انّما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً » .

و برای غیر آنان از اولیاء و اهل سلوك دستور و وسیله است .

وانسان تا درحجاب تعیّن اعضاء وطهارات آنها است و درآن حدّ واقف است سلوکش بجائی نرسد ودرخطیئهٔ باقی‌ماند وچون اشتغال بمراتب طهارات ظاهریّه وباطنیّه پیدا کرد وطهارات صوریّهٔ قشریّه را وسیلهٔ طهارات معنویّهٔ لبّیّه قرار داد ودرجمیع عبادات ومناسك حظوظ قبلیّهٔ آنهارانیز ملحوظ داشت‌وازآنهابرخوردار شد بلکه جهات باطنیّه رابیشتر اهمّیّت داد ومقصد اعلای مهمّ دانست سلوکش او را فایده بخشد .

چنانچه درحدیث شریف کتاب مصباح الشریعة بآن اشاره شده آنجا که فرماید «وطهّرقلبك بالتقوی والیقین عند طهارة جوارحك بالماء» پس انسان سالك را اوّل سلوك علمی لازم است که ببرکت اهل ذکر علیهم‌سلام الله مراتب عبادات را تشخیص داده و عبادات صوریّه را مرتبهٔ نازلهٔ عبادات قبلیّه وروحیّه بداند .

و پس از آن شروع بسلوك عملی که حقیقت سلوك است بنماید :

وغایت این سلوك تخلیهٔ نفس ازغیر حق است وتحلیهٔ آن به تجلّیات اسمائی و ذاتی .

وچون سالك را اینمقام دست دهد سلوك وسیر طولی آن بانتهاء رسد وبغایت عبادت که اشراق نور یقین است نائل آید « واعبد ربك حتّی یاتیك الیقین» وغایت سیر کمالی طولی برایش حاصل شود (إطْفِ السِراجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُبْحُ) پس باسرار نسك و عبادات وبلطایف سلوك نایل شود وآن تجلّیات جلالیّه است که اسرار طهارات است وتجلّیات جمالیّه است که غایت عبادات دیگر اهل سلوك ومبدء وعلّت عبادات واصلین است .

چنانچه شاعر عارف شیراز با بیان شعری بسیار لطیفی ادا کرده است :

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت
و اندرآن برگ نوا خوش نالههای زار داشت
گفتمش در عین وصل این ناله وفریاد چیست
گفت ما را جلوهٔ معشوق در اینکار داشت

وما این فصل را ختم میکنیم بذکر یك روایت شریفه «قالَ العارفُ السعیدُ القاضی سعیدُ القُمّی بعدَ کَلامٍ لَهُ فی کتابِ المِعْراجِ لِلشَیْخ اَبی مُحَمَّدٍ الحَسن رَضِیَ اللهُ عَنْهُ فی حَدیثٍ طَویلٍ قالَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه وآله ثُمَّ قالَ لِی رَبّی یا مُحَمَّدُ مُدَّ یَدَیْكَ فَیَتَلَقّاكَ ما یَسیلُ مِنْ ساقِ العَرْشِ الأیْمَنِ فَنَزَلَ الماءُ فَتَلَقَّیْتُهُ بالیَمینِ ثُمَّ قالَ یا مُحَمَّدُ خُذْ ذلِكَ الماءَ فَأغْسِلْ بِهِ وَجْهَكَ وَعِلَّةُ غَسْلِ الوَجْهِ اَنَّكَ تُریدُ أنْ تَنْظُرَ إلی عَظَمَتی وَأنْتَ طاهِرٌ ثُمَّ اغْسِلْ ذِراعَیْكَ الیَمینَ وَ الیَسارَ وَعِلَّةُ ذلِكَ إنَّكَ تُریدُأنْ تَتَلَقّی بِیَدَیْكَ کَلامِی وَ امْسَحْ رأسَكَ بِفَضْلِ ما بِیَدَیْكَ مِنَ الماءِ وَ رِجْلَیْكَ إلی کَعْبَیْكَ وَعِلَّةُ المَسْحِ أنّی أُریدُأن اُوطِئَكَ مُوطِئاً لَمْ یَطأْ أحدٌ قَبْلَكَ وَ لایَطأُ أحَدٌ غَیْرَكَ »

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : سپس پروردگار من مرا فرمود : ای محمد هر دو دست را دراز کن تاآنچه که از طرف راست عرش جریان دارد بتو برسد پس آب فرو ریخت و من دست راست خود را در مسیر ملاقات آن آب قرار دادم سپس خداوند فرمود : ای محمد این آب را برگیر وبا آن روی خودت را شستشو ده و

علّت آنکه روی‌خود راشستشو میدهی‌آنست که میخواهی بعظمت من نظر اندازی درحالیکه پاك و پاکیزه باشی سپس دو ذراع راست و چپ خودت را بشوی وعلّت این آنست که تو میخواهی با هر دو دست خود کلام مرا بر گیری و از باقیماندهٔ آنچه‌ازآب در هردو دست تواست سرت را مسح کن وهر دو پایت را تا کعب‌هایت مسح کن (۱) وعلّت مسح آنست که من میخواهم پای تو را بجایگاهی بنهم که هیچ کس پیش از تو پای بدانجانـنهاده و هیچ کس پس از تو باین جایگاه قدم نخواهد گذاشت.

بارالٰها ما دور افتادگان ازبساط قرب ومحفل انس را نیز ترحّمی کن و از ما باز ماندگان قافلهٔ سلاّك دستگیری فرماوشمّه‌ای‌ازروایح این معارف وحقایق بمشام جان ما برسان بارالها این را برما مپسند که هم چنان کور و کر از درك مقامات دوستانت از این جهان بیرون رویم و در عالم‌آخرت نیز کور و کر بمانیم که فضل واحسان تو را استحقاق نباید و داد تو را قابلیّت شرط نیست فَافْعَلْ بِنا ما أَنْتَ أَهْلُهُ یامُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها.

فصل: درغسل‌جنابت و آداب قلبیه‌آن: جنب بادوضمّه بیگانه وغریب‌را گویند ورجل جنب: مردی که از راه بیك طرف رود از ترس مهمانان و بمعنای ناحیه میآید ویقال نزل فلان جنبه یعنی در ناحیه‌ای فرودآمد و گوشه نشینی‌واجتناب از مردم را گویند یقال رجل ذوجنبه‌ای ذواعتزال عن الناس و نیز جنابت بمعنای دوری است اجنبه ایّاه یعنی دور داشت آنرا از آن، وجنّبه تجنیباً یعنی دور شد از وی وتجنّبه یعنی دور شد از وی و نیز تجنّب یعنی جنب گردیدن واجّنبه یعنی دور شد ازوی ونیز اجتناب یعنی توشه گرفتن وپرهیز کردن وجنب شدن(۲) باتتّبع موارد استعمال این لغت چنین بدست میآید که معنای جامع آن همان

---

(۱) گوئی در روایت سقطی هست که علت مسح سر گفته نشده است.

(۲) منتهی الادب.

دوری است یکی از اهل معرفت میگوید [۱] غسل کردن برای آنست که شخص جنب بواسطهٔ وجدان لذّت نفسانی که در تمام پیکر او سریان دارد در آن لذّت فانی میشود وچون نفسانیّت ولذائذ آن هنوز در وجود باقی است آدمی غسل میکند ولباس وجود را از پروردگار خود بوسیلهٔ آب که اصل حیات و وجود وعلم است بخود میپوشد و نیز بواسطهٔ جنابت از وطن قرب و ولایت از جهت انانیّت اش بدور میافتد پس جنابت عبارت است از دوری از وطن عبودیّت و دخول در حدود ربوبیّت و اتّصاف بوصف سیادت ، و بنابراین با شستن تمام بدنش این آلودگی را تطهیر میکند تا بتقصیر خود اقرار و اعتراف نماید . پایان [۲].

گوئی حضرت استاد روحی فداه را بکلام این بزرگ نظر بوده که فرموده‌اند :

اهل معرفت گویند که جنابت خروج از وطن عبودیّت و دخول در غربت

---

(۱) قاضی سعید قمی .

(۲) ویکی از معاصرین درعلت وجوب غسل گوید : چون درحالت جنابت همهٔ اعضاء تشنج پیدا کرده با انجام عمل جنسی انقلاب عامی در تمامی اعصاب وعضلات پدید میآیدو اضطراب در حرکات قلب وشرائین وعروق حاصل میگردد وتموجاتی درخون و تهییجاتی در دماغ از آنجا که نزول منی و این مادهٔ منوی را بااعضاء تن چون دماغ وقلب وکبد ارتباط خاصی موجود است بیشك این حرکات جماعی تولید بوی بدی میکند و غسل رفع آن نماید تاشایستگی ولیاقت توجه بعالم قدس وطهارت پیدا کند دراینصورت طبیعت ایجاب میکند اهتمام تمام در این باره بعمل آید وجلو مفاسدی که ممکن است از آن ظاهر شود گرفته شود و از اینجهت شارع مقدس غسل را واجب فرمود تا ظاهر بدن ترطیب شود و اعصاب را تلیین دهد و دماغ وقلب را تلطیفی وتسکینی حاصل شود و هم اعضاء و جوارح را پس از اضطراب آرامش دهد امروز در طب جدید ثابت شده است که پلیدی منی ووجود حیوانات ذره‌بینی درآن بیش از دیگر مواد نجس و آلوده است شستن تمام بدن لازم است لان الجنابة من نفس الانسان و هی تخرج من جمیع جسده کما فی الخبر .

است واظهار ربوبیّت و دعوای منیّت است و دخول درحدود مولا و اتّصاف بوصف سیادت است وغسل برای تطهیر از این قذارت واعتراف بتقصیر است و بعضی از مشایخ یکصد وپنجاه حال در ضمن ده فصل ذکر نموده که باید بندهٔ سالك تطهیر از آنها نماید درخلال غسل که غالب آنها یا تمام آنها بعزّت وجبروت و کبریای نفس وخود خواهی وخود بینی برگردد آنگاه فرماید: که جنابت فنای درطبیعت و غفلت ازروحانیّت است وغایة القصوای کمال سلطنت حیوانیّت وبهیمیّت ودخول در اسفل السافلین است وغسل تطهیر از خطیئه و رجوع از حکم طبیعت و دخول در سلطان رحمانیّت وتصرّف الهیّت است. بشست وشو نمودن جمیع مملکت نفس را که فانی در طبیعت شده بود و بغرور شیطان مبتلا شده بود پس آداب قلبیّهٔ آن آنست که سالك الی الله در وقت غسل وقوف بتطهیر ظاهر وغسل بدن که قشر ادنی وحظّ دنیا است نکند وتوجّه بجنابت باطن قلب و سرّ روح کند وغسل از آن را لازم تر شناسد پس ، ازغلبهٔ نفس بهیمیّه وشان حیوانی بر نفس انسانیّه وشئون رحمانیّه بپرهیزد و از رجز شیطان وغرور او توبه کند و باطن روح راکه نفخهٔ الهیّه است وبانفس رحمانی دراومنفوخ شده ازحظوظ شیطانی که توجّه بغیر است وآن اصل شجرهٔ منهیّه است تطهیر کند تا لایق جنّت پدرش آدم علیه السلام گردد بداند که اکل از این شجرهٔ طبیعت و اقبال بدنیا و توجّه بکثرت اصل اصول جنابت است و تا طهارت ازاین جنابت بانغماس یاتطهیر تامّ بآب رحمت حق که‌از ساق‌عرش رحمانی جاری است وخالص از تصرّف‌شیطانی است نکندلایق صلوة که حقیقت معراج قرب‌است نشودفانّه لاصلوة الابطهور واشاره بآنچه ذکر شدفرموده درحدیث شریف که دروسایل‌ازشیخ‌صدوق رضوان‌الله‌علیه نقل نماید قالَ . وَبِاسنادِهِ قالَ جاءَ نَفَرٌ مِنَ‌الیَهُودِ إلی رَسولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فَسَئَلَهُ أعْلَمُهُمْ عَنْ‌مَسائِلَ وَکانَ فیماسَئَلَهُ أن قالَ لِأيِّ شَیْیءٍ أمَرَاللهُ تَعالی بالإغْتِسالِ مِنَ‌الجَنابَةِ وَلَمْ یَأمُرْ بالغُسل مِنَ الغایِطِ و البَوْلِ فَقالَ‌رَسولُ الله صلی الله علیه و آله إنَّ آدم علیه السلام لَمّا أکَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ دَبَّ ذلِكَ فی عُرُوقِهِ

وَ شَعْرِهِ وَبَشَرِهِ فَإذا جامَعَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ خَرَجَ الماءُ مِنْ كُلِّ عِرْقٍ وَ شَعْرَةٍ فی جَسَدِهِ فَأَوْجَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ ذُرِّيَّتَهُ الاغْتِسالَ مِنَ الجَنابَةِ إلی يَوْمِ القِيامَةِ. الخبر وفی روايةٍ أُخریٰ عَنِ الرِضا عليه‌السلام وَ إنَّما أُمِروا بالغُسلِ مِنَ الجَنابَةِ وَلَمْ يُؤمَروا بِالغُسْلِ مِنَ الخَلا وَ هُوَ أَنْجَسُ مِنَ الجَنابَةِ وَ أَقْذَرُ، مِن أَجْلِ أَنَّ الجَنابَةَ مِنْ نَفْسِ الإنْسانِ وَ هُوَ شَيْءٌ يَخْرُجُ مِنْ جَميعِ جَسَدِهِ وَ الخَلاءُ لَيْسَ هُوَ مِنْ نَفْسِ الإنْسانِ وَإنَّما هُوَ غَذاءٌ يَدْخُلُ مِنْ بابٍ وَيَخْرُجُ مِنْ بابٍ [1] گرچه ظاهر این احادیث نزد اصحاب ظاهر آنست که چون نطفه از تمام بدن خارج میشود وغسل جمیع بدن لازم شد واین مطابق بارأی جمعی از اطبّاء وحکمای طبیعی است ولی معلّل نمودن آنرا باکل شجره چنانچه درحدیث اوّل است ونسبت دادن جنابت را بنفس چنانچه درحدیث دوّم است برای اهل معرفت واشارت راهی بمعارف باز کند چه که قضیّهٔ شجره واکل آدم عليه‌السلام از آن. از اسرار علوم قرآن واهل بیت عصمت و طهارت عليهم‌السلام است که بسیاری ازمعارف درآن مرموزاست ولهذا دراحادیث شریفه علّت تشریع

---

(۱) جمعی از یهودان بمحضر رسول خدا (ص) آمدند و داناترین آنان پرسشهائی از آنحضرت کرد و ازآن جمله اینکه: پرسید برای چه خدایتعالی دستور فرموده است که تطهیر از جنابت باغسل شودولی در تطهیر از بول وغایط دستور غسل نفرموده است رسول خدا (ص) فرمود: همانا آدم هنگامیکه از میوهٔ درخت بهشتی خوردآن خوراك درتمام رگها و مو و پوست آدم سرایت کرد پس چون مرد باهمسرش هم بستر میشود آب شهوت از همه رگ وموئی در پیکر او هست بیرون می‌آید از اینرو است که خدایعزوجل واجب فرمودکه ذریه‌آدم تاروزرستاخیز هروقت جنابت‌بآنان دست‌داد غسل‌کنند ... و در روایت دیگر از امام رضا (ع) رسیده است که علت آنکه در تطهیر از جنابت دستور غسل داده شده است ولی، بهنگام تخلیه با آنکه پلیدتر از جنابت و کثیف‌تر از آن است دستور غسل داده شده است از آن رواست که جنابت از نفس آدمی است وآن چیزی است که از همهٔ بدن بیرون میآید ولی تخلیه از نفس انسان نیست بلکه آن غذائی که ازیك راه داخل میشود و از راه دیگر بیرون می‌آید .

بسیاری از عبادات را همان قضیهٔ آدم و اکل شجره قرار داده‌اند من جمله باب وضوء ونماز وغسل وصوم شهر رمضان و سی روز بودن آن و بسیاری ازمناسك حجّ ونویسنده را سالها در نظر است که در این باب رساله‌ای تنظیم کنم ولی اشتغالات دیگر مانع شده ازخدایتعالی توفیق وسعادت میخواهم بالجملة تو ای آدم زاده که بذر لقائی و برای معرفت ، مخلوق وخدایتعالی تو را برای خود بر گزیده وبا دو دست جمال وجلال خودتخمیر فرموده ومسجود ملائکة و محسود ابلیس قرار داده اگر بخواهی از جنابت پدر که اصل تو است خارج شوی ولایق لقای حضرت محبوب‌شوی واستعدادوصول بمقام انس وحضرت قدس پیدا کنی باید باآب‌رحمت حق باطن دل را غسل دهی و از اقبال بدنیا که از مظاهر شجرهٔ منهیّه است توبه کنی‌وقلب خود را که محفل‌جناب جمیل‌وجمال جلیل است از حبّ دنیا وشئون خبیثهٔ آن که رجز شیطان است شست وشو دهی که جنّت لقای حق جای پاکان است ولایدخل الجنة الا الطیّب شست وشوئی کن وآنکه بخرابات خرام ، پایان سخن از استاد

وصل و تتمیم :

فقیه عالیمقام شیعه شهیدثانی رضوان الله‌علیه‌میفرماید . ای نماز گزار اگر تو وظیفه مندی که ظاهر پوست را که قشر بدن است و دور از ذات تو است و هم چنین لباس را که از پوست نیز دورتر است تطهیر کنی پس باید ازتطهیر لبّ و باطن خود که حقیقت ذات توراتشکیل میدهد غفلت نورزی‌وآن عبارت ازقلب تو است پس سعی کن که‌آن را باآب توبه وندامت برآنچه از دست رفته تطهیر کنی و تصمیم قطعی‌داشته‌باش که درآینده بر گناهی که از آن توبه کرده‌ای باز نگردی و باطن خودرا پاکیزه کن که آنجا نظر گاه معبود است پایان .

نویسنده گوید تنظیف نماز گزار لباس و بدن خود را از نجاست و قذارت خبثیّه هرچند لازم و واجب است لکن اهمیّتش بمقدار تطهیرازحدث نیست و از

اینرو فقهاً شیعه‌رضوان الله‌علیهم طهارت ازحدث را شرط‌واقعی میدانند که لاصلوة الاّ بطهور ولی طهارت از خبث را شرط علمی ، بنابراین، ادب قلبی این تطهیر آن است که سالك باید اعضاء وجوارح خود را از خبث معاصی وقذارت گناه تطهیر کند گناهانی که منشاآن‌ها ملکات‌خبیثهٔ نفسانیّه نباشد که آنها از موبقات‌هستند وقذارت‌شان‌شدیدتر ودرقیامت نیز جهنّم ملکات بمراتب سوزنده‌تر ازجهنّم اعمال است چنانکه بزرگان از حکماءالهی فرموده‌اند و دربعضی ازروایت نیز بدینمعنی اشاره شده است از جمله روایتی است که فرمود : درجهنّم بیابانی است که آن را سقر میگویند شکایت کرد بخدا از شدّت گرمی و حرارت وازخداوند اجازه خواست تا نفسی بکشد و از طرف خداوند اجازه یافت آنگاه نفس کشید وجهنّم از نفس او محترق شد و این وادی جایگاه متکبّران است پس بر سالك الی الله لازم است که حساب خود را ازحساب بندگان عادی جدا سازد و بداند که مقصد او بسیار دور ومقصودش بسی بلند پایه است و کمترین خطا در اینراه خوار راهی است که سالك را از سلوك باز میدارد .

و ـ هر شبنمی در اینره صد موج آتشین است

دردا که اینمعمّا شرح و بیان ندارد

وعلاوه ، دل‌سالك دراثر سلوك وریاضت شرعی وعبودیّت الهی‌صفائی میبابد که همچون آئینه مورد انعکاس انوار عالم غیب میشود و هرچند صفا بیشتر باشد در تأثّر از کدورات حسّاستر خواهد بود آینه دانی که تاب‌آه ندارد وشاید رمز انّه لیغان علی قلبی که آن آئینهٔ جمال وجلال حضرت حق میفرمود همین باشد .

و از طرفی بحکم حَسَناتُ‌الأبرارِسَیّئاتُ المُقَرّبین هر که دراین‌بزم مقرّب‌تر است لغزش وخطا از او بیشتر مورد مؤاخذه است پس سالکی که بآرزوی قرب قدم برمیدارد ومیخواهد هم نشین مقرّبین و هم مجلس با اولیاً صالحین باشد باید

آنچنان مراقبه‌ای داشته باشد که حتّی الامکان نگذارد فعل مکروهی ازجوارحش صادر شود تاچه رسد بحرام، نویسنده، صاحب مکتبی را زیارت کردم که تمام مکروهات مورد ابتلاء را صورت نوشته وبشاگردان مکتبش داده بود که مراقبت کنند ومکروهی را مرتکب نشوند، مثل سالکی که‌مراقب اعضا وجوارحش نیست مثل کسی است که در مجمع ومحضری که هر یك از حاضرین سعی کنند جامهٔ زیباتر وبوئی خوش‌تر ودسته‌ای‌از گل بهمراه داشته باشند اوباآلوده‌گی و کثافاتی وارد شود که عموم را متنفّر سازد البتّه چنین کسی را درآن محفل قربی نیست پس سالك حقیقی هرگاه چنین آلوده‌گی پیدا کرد باید هر چه زودتر آن را با آب توبه شست وشو کند وباتقوای کامل جلو خطاها را بگیرد تا روحش پاك و جانش نورانی گردد امیرالمومنین عليه‌السلام دریکی ازخطبه‌هایش میفرماید: أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللّٰهِ الَّذِى إِبْتَدَأَ خَلْقَكُمْ تاآنکه‌میفرماید فَإِنَّ تَقْوَى اللّٰهِ دَوَاءُ قُلُوبِكُمْ وَبَصَرُ عَمَىٰ أَفْئِدَتِكُمْ وَشِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ وَصَلاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَجَلاءُ غِشَاءِ أَبْصَارِكُمْ وَطَهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ الخ.

شما را بتقوا از خداوندی سفارش میکنم که آغاز آفرینش شمااز اوست ... بدرستیکه تقوای الهی درمان دردهای دلهای شما است و بینائی ده بکوری باطن شما است وشفا بخش بیماری پیکرهای شما است و اصلاح کنندهٔ سینه‌های فاسد شما است و روشنی بخش چشمهای تاریك بین شما است وپاك کنندهٔ چرك و کثافت جان‌های شمااست استادالهی مافرماید: بدانکه ازالهٔ حدث چنانچه خروج از انیّت وانانیّت وفنای از نفسیّت است بلکه از بیت النفس است بالکلیّة وتاعبد را بقایائی از خویش باقی‌است محدث بحدث اکبراست وعابد ومعبود در اوشیطان ونفس‌است ومنازل سیر اهل‌طریقت وسلوك اگر برای‌وصول بمقامات است وحصول معارج ومدارج است از تصرّف نفس وشیطان خارج نیست وسیر و سلوکش معلّل است پس سلوك درمنازل نفس است وسیر درجوف بیت است وچنین سالکی مسافرو

سالك نیست ومهاجر الی الله ورسوله نیست و از حدث اکبر که عین عبد است پاك نشده وچون از این حدث بکلّی تطهیر شود عابد ومعبود حق شود وکنت سمعه وبصره که نتیجهٔ قرب نافله است حاصل شود و ازاین جهت درطهارت از حدث غسل جمیع بدن لازم است زیرا که تاعین عبد بوجهی از وجوه باقی است حدث مرتفع نشده فانّ تحت کلّ شعرة جنابة تطهیر از حدث تطهیر از حدوث است و فنای در بحر قدم است و کمال آن خروج از کثرت اسمائی است که باطن شجره است وبا این خروج، از خطیئهٔ ساریهٔ آدم که اصل ذرّیه است خارج شود پس حدث از قذارات معنویّه است وتطهیر ازآن نیز از امورغیبیّهٔ باطنیّه است و نور است لکن وضوء نور محدود است و غسل نور مطلق است وایّ وضوء انقی من الغسل و امّا ازالهٔ خبث ونجاسات ظاهریّه را این مکانت نیست زیرا که آن تنظیف صوری و تطهیر ظاهری است وآداب قلبیّهٔ آن آنست که بندهٔ سالك که ارادهٔ حضور بمحضر حق دارد بداند که بار جز شیطان ورجس آن خبیث درمحضر حق نتوان راه یافت وتا خروج از امّهات مذامّ اخلاقی که مبدء فساد مدینهٔ فاضلهٔ انسانیّت است و منشأ خطیئات ظاهریّه وباطنیّه است دست ندهد راهی بمقصد پیدانکنند وطریقی بمقصود نیابد شیطان که مجاورعالم قدس و درسلك کروبیّین بشمار میرفت آخر الامر بواسطهٔ ملکات خبیثه از مقام مقرّبین درگاه تبعیدش کرده وبندای : فاخرج فانّك رجیم مرجومش نمودند پس ما بازماندگان ازکاروان عالم غیب وفرو رفتگان در چاه عمیق طبیعت و مردودان باسفل السافلین چطور میتوانیم با دارا بودن ملکات خبیثهٔ شیطانیّه لایق محضر قدس گردیم ومجاور روحانیّین و رفیق مقرّبین شویم شیطان، خود بینی کرد وناریّت خود را دید و (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) گفت این اعجاب بنفس موجب خود پرستی وتکبّر شد و از آدم عليه السلام تحقیر وتوهین کرد (وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) گفت وقیاس غلط باطل نمود خوبی آدم و کمال روحانیّت او را ندید و ظاهر آدم ومقام طینت وترابیّت او را دید و از خود مقام ناریّت را دید و از ترك

خود خواهی وخود بینی خویش غفلت نمود حبّ نفس پردهٔ رؤیت نقص و حجاب شهود عیوبش شد واین خود بینی وخود خواهی اسباب خود پرستی وتکبّر و خود نمائی وریا وخود رائی وعصیان شد واز معراج قدس به‌تیه ظلمت خانهٔ طبیعت تبعید شد پس برسالك الی الله لازم است که در وقت تطهیر ازارجاس صوریّه از امّهات رذائل وارجاس باطنیّهٔ شیطانیّه خود راتطهیر کند و باآب رحمت حق وارتیاض شرعی مدینهٔ فاضله را شست وشو دهد وتصفیهٔ قلب که محلّ تجلّی‌حق است نماید وخلع نعلین حبّ جاه وشرف نماید تا لایق دخول دروادی مقدّس ایمن گردد و قابل تجلّی ربّ شود وتاتطهیر ازارجاس‌خبیثه حاصل نیاید تطهیر ازاحداث‌ممکن نشود زیرا که تطهیر ظاهر مقدّمهٔ تطهیر باطن است تا تقوای تامّ ملکی دنیائی بر وفق دستور شریعت مطهّره حاصل نشود تقوای قلبی‌رخ ندهد وتاتقوای قلبی از اموری که شمرده شد حاصل نشود تقوای روحی‌سرّی حقیقی‌پیدانشودوتمام‌مراتب مقدّمهٔ این مرتبه است که‌آن ترك غیرحق است تا سالك را بقایائی ازانانیّت‌است تجلّی حق برسرّاو نگردد بلی گاهی شود که بمقتضای سبق رحمت و غلبهٔ جنبهٔ یلی اللهی دستگیری غیبی‌ازسالك شود وباجذوهٔ الهیّه بقایائی اگر ازانانیّت مانده بسوزد وشاید در کیفیّت تجلّی‌حق برای جبل‌ومندك نمودن‌آن‌وصعق‌حضرت موسی اشارتی‌بآنچه ذکرشد باشدوبین سالك مجذوب ومجذوب سالك نیزاین‌فرق هست و اهل حقیقت از آنچه ذکر شد پی‌میبرند بیك نکتهٔ دانستنی ومطلب مهمّ که‌جهل بآن سر منشأ بسیاری ازضلالتها وغوایتها وبازماندن ازراه حق‌است وبرهیچ طالب حق جهل آن روا نباشد وغفلت از آن جایز نیست وآن اینست که شخص سالك وطالب حق باید خود را از افراط وتفریط بعضی از جهلهٔ اهل تصوّف وبعضی غفلهٔ اهل ظاهر مبرّا کند تاسیر الی الله برای اوممکن شود چه که بعضی ازآن طایفه را عقیده برآنست که علم وعمل ظاهری قالبی حشو است و برای جهّال و عوام است و امّا کسانی که اهل سرّ وحقیقتند و اصحاب قلوبند وارباب سابقهٔ حسنی

هستند احتیاج باین اعمال ندارند واعمال قالبیّه برای حصول حقایق قلبیّهٔ و وصول بمقصد است وچون سالك بمقصد میرسد .

پرداختن بمقدمات ، تبعید است و اشتغال بکثرات ، حجاب است . و طایفهٔ دوّم درمقابل این دسته قیام نمودند ودرجانب تفریط افتادند و انکار کلّیّهٔ مقامات معنویّهٔ واسرار الهیّه را نمودند و جز محض ظاهر وصورت و قشر دیگر امور را بکلّی منکر شدند و بتخیّلات و اوهام نسبت دادند و بین این دو طایفه ، لازال کشمکش ومجادله و مخاصمه بوده وهریك دیگری را برخلاف شریعت میدانستند و حق آن است که هردو طایفه قدری ازحدّ تجاوز نمودند و افراط وتفریط کردند ما در اینجا حدّ اعتدال را که صراط مستقیم است مینمایانیم .

باید دانست که مناسك صوریّه وعبادات قالبیّه نه فقط برای حصول ملکات کاملهٔ روحانیّه و حقایق قلبیّه است بلکه آن یکی از ثمرات آنست . لکن نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب کلیّهٔ عبادات ، سرایت دادن معارف الهیّه است از باطن بظاهر و از سرّ بعلن وچنانچه نعمت رحمت رحمانیّه بلکه رحیمیّه منبسط بر تمام نشئات قلبیّه و قالبیّهٔ انسانیّه است وهریك از مراتب را حظّی است ازنعم جامعهٔ الهیّه ، هریك را حظ و نصیبی است از ثنای حق و شکر نعمت رحمانی و رحیمی واجب مطلق و تا از نشئه صوریّهٔ دنیاویّه نفس را حظی است و ازحیات ، ملکی نصیبی است بساط کثرت بکلّی برچیده نشود و حظوظ طبیعت مرتفع نگردد وسالك الی الله چنانچه قلب را نباید بغیرحق مشغول کند صدر وخیال وملك طبیعت را نباید درغیر حق صرف کند تـا توحید و تقدیس را در تمام نشئات ، قدم راسخ باشد و اگر جذبهٔ روحی را درملك طبیعت نتیجهٔ ای جز تعبّد وتواضع برای حق حاصل شود از انانیّت نفس بقایائی مانده و سیر سالك در جوف بیت نفس است نه سیر الی الله وغایت سیر اهل الله آن است که طبیعت وملك بدن را منصبغ بصبغة الله کنند ویکی از مراتب و بواطن حدیث شریف که فرماید از لسان حق تعالی شانه

أنا اللهُ وَ أنَا الرَّحمٰنُ خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَ شَقَقْتُ لَهـا إسمـاً مِن إسْمِي فَمَـنْ وَصَلَهـا وَصَلْتُهُ وَ مَنْ قَطَعَهـا قَطَعْتُهُ[۱] شاید همین قطـع طبیعت کـه امّ الارواح است از موطن اصلی باشد و وصلش ارتیاض آن و ارجاع آن بموطن عبودیّت باشد و فِي الحدیث عَن أبی عبدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلام قالَ اسْتَوْصُوا بِعَمَّتِكُمْ النَخْلَةَ خَیْراً فَإنّها خُلِقَتْ مِنْ طِینَةِ آدَم[۲] و این حدیث شریف اشاره بهمان رحمیّت است که مذکور شد بالجملة اخراج مملکت ظاهر را از موطن عبودیّت و سرخود نمودن آن را ، از غایت جهل از مقامات اهل معرفت است و از تسویلات شیطان رجیم است که هر طایفه را بطریقی از حق تعالی باز دارد چنانچه انکار مقامات و سدّ طریق معارف که قرّةالعین اولیاء خدا علیهم السلام است و تحدید نمودن شرایع الهیّه را بظاهر که حظّ دنیا و ملك نفس و مقام حیوانیّت آن است و غفلت از اسرار و آداب باطنیّه عبادات کـه موجب تطهیر سرّ و تعمیر قلب و ترقّی باطن است از غایت جهالت و غفلت است و هریك از این دو طایفه از طریق سعادت و صراط مستقیم انسانیّت دور و از مقامات اهل معارف مهجورند و عارف بالله و عالم بمقامات باید همهٔ حقوق باطنیّه و ظاهریّه را مراعات کند و هرصاحب حقّی را بحقّ و حظّ خود برساند و از غلّو و تقصیر و افراط وتفریط خود را تطهیر کند و ازالهٔ قذارت انکارصورت شریعت که فی‌الحقیقة تحدیداست وازالهٔ خباثت انکارباطن‌شریعت که تقیید است و هر دو از وساوس شیطانیّه و اخباث آن لعین است بنماید تا طریق سیر الی‌الله و وصول بمقامات معنویّه برای اوآسان شود پس یکی از مراتب ازالهٔ

---

(۱) منم الله ومنم‌رحمن رحم وخویشاوندی را من‌آفریدم و برای اونامی ازنام خودم جدا ساختم پس‌هرآنکس که آن‌را وصل کند وبا خویشاوند پیوندد من نیز او را وصل میکنم و هرکس آن را ببرد من هم او را می‌برم .

(۲) امام صادق علیه السلام فرمود . در بارهٔ عمهٔ خودتان : درخت خرما ـ سفارش نیك‌کنید که آن از طینت آدم آفریده شده است .

خبث ازالهٔ اوهام فاسده است که مانع از قرب الی‌الله و معراج مؤمنین است ویکی از معانی ومقامات جامعیّت نبوّت ختمیّه بلکه دلائل برخاتمیّت آن است که در جمیع مقامات نفسیّه تمام حقوق و حظوظ آن را از جمیع شئون شریعت استیفا فرموده و چنانچه در معرفت شئون ربوبیّت جلّت عظمته حق را در علّو اعلا ودنوّ ادنی بمقام جامعیّت معرفی فرموده هُوَالأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظاهِرُ وَالباطِنُ وَاللهُ نورُ السَمواتِ وَ الأَرْضِ الخ وَلَوْدَ لَيْتُمْ بِحَبْلٍ إلی الأَرَضينَ السُفْلیٰ لَهَبَطْتُمْ عَلیٰ‌اللهِ و أَينَما تُوَلُّوافَثَمَ وَجْهُ اللهِ [1] الی غیر ذلك فرموده که عارف بمعارف الهیّه و مجذوب جذبات رحمانیّه‌را ازآن‌ها طرب ملکوتی‌حاصل و وجدلاهوتی‌پیدا شود همینطور توحید عملی قلبی را تا آخرین مراتب افق طبیعت وملك بدن سرایت داده و هیچ موجودی را ازحظّ معرفت الله محروم نکرده .

بالجملة اهل تصوّف از حکمت عیسویّه من حیث لایشعرون دم میزنند و اهل ظاهر از حکمت موسویّه ، و محمّدیّون از هر دو اینها بطریق تقیید بری هستند وتفصیل این اجمال از عهدهٔ این مقام خارج است نویسنده گوید : فی‌الکافی عَنْ عَليِ‌بنِ الحُسَينِ عليهما السلام إنّ اللهَ تَعالیٰ اَوْحیٰ إلیٰ دانیالِ عليه السلام إنّ أَمْقَتُ عَبيْدِی إلَیّ الجاهِلُ بِحَقِّ أَهْلِ العِلْمِ التارِكُ لِلإقْتِداءِ بِهِمْ وَإنّ أَحَبَّ عَبيدی إلَیَّ التَقِيُّ الطالِبُ للثَوابِ الجَزيلِ اللازِمُ لِلعُلَماءِ التابِعُ لِلحُکَماءِ القابِلُ عَنِ الحُکَماءِ امام چهارم‌فرمود که خدایتعالی بدانیال وحی فرمود که ناپسندترین بندگان درنزد من کسی است که بحق دانشمندان آشنا نباشد و ازآنان پیروی نکند و دوست‌ترین بندگان نزد من کسی است که پرهیزگار وبدنبال پاداش زیاد بوده و همراه دانشمندان و پیرو حکیمان باشد و از حکیمان پذیرا باشد پس اوّل باید اقتداء کامل باهل علم که

(۱) او است‌آغاز و انجام و ظاهر و باطن ، والله نور آسمانها و زمین است ، اگر با ریسمانی به آخرین عمق زمین فرو روید هرآینه بخداوند فرود خواهید آمد ، بهرسو که رو برگردانید وجه الله همانسو است .

اهل البیت هستند نمود زیرا هر امری از اوامر شرع کلید حجابی از هفتاد هزار حجابی است که قبلاً اشاره شد وچون بحق هر امری از اوامر و نهیی از نواهی در مقام خویش قیام نمودی حجابی ازحجابها طی‌شده ونسیمی از نفحات الطاف‌حق از آن راه بمشام جان برسد که إنَّ لِرَبِّکُمْ فی أیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ ألافَتَعَرَّضوا لَها وبدینمعنا درروایات نیز بسیاراشاره شده است وهرقدمی که در شرع برطبق‌قانون شریعت نهاده شود قربی بحضرتحقتعالی حاصل آید یعنی منزلی از منازل آن عالم که از آنجا آمده است قطع کرده میشود لن یتقرّب الی المتقرّبون بافضل ممّا افترضته‌علیهم وچون‌درجادّهٔشریعت‌قدم‌بصدق‌نهی‌الطاف ربوبیّة بحقیقت دستگیری نماید زیرارابطهٔ میان غیب وشهادت ودنیا وآخرت‌و ارزش واقعی اعمال این نشئه در آن نشئه بجز ازطریق وحی‌برای احدی امکان علم بآن میسّر نیست بزرگی فرماید: اَلْحَقیقَةُ تَرْكُ مُلاحِظَةِ‌العَمَلِ لاتَرْكُ العَمَلِ کسی بحقیقت نائل گردد که باعمال خویش‌نظر نداشته باشد نه آنکه اصل عمل‌را ترك کند، حکیم و فیلسوف اسلام شیخ ابونصر فارابی گوید یَنْبَغی لِمَنْ أرادَأنْ یَشْرَعَ فی الحِکْمَةِ أنْ یَکونَ صَحیحَ المِزاجِ مُتَأَدِّباً بآدابِ الأخْیارِ قَدْتَعَلَّمَ القُرآنَ وَ اللُّغَةَ وَ عُلومَ الشَّرْعِ أوّلاً وَیَکونُ عَفیفاً صَدوقاً مُعْرِضاً عَنِ‌الفُسوقِ وَالفُجورِ وَالغَدْرِ وَ الخیانَةِ‌وَالمَکْرِ وَ الحیلَةِ فارِغَ البالِ عَنْ مَصالِحَ المَعاشِ مُقْبِلاً عَلی أداءِالوَظایِفِ الشَّرْعِیَّةِ غَیْرَ مُخِلٍّ بِرُکْنٍ مِنْ أرْکانِ الشَّریعَةِ وَلابِأَدَبٍ مِنْ آدابِها مُعَظِّماً لِلعِلْمِ وَالعُلَماءِ وَلایَکونُ عِنْدَهُ لِشَیْءٍ قَدْرٌ اِلّا الحِکْمَةَ وَ أهْلَها وَلایَتَّخِذُ العِلْمَ حِرْفَةً وَ إذا کانَ بِخِلافِ ذلِكَ فَهُوَ عالِمُ زورٍ وَ حَکیمُ کِذْبٍ بَلْ‌لایُعَدُّ مِنْهُم: کسی‌را که میخواهد شروع درحکمت کندسزاواراست که مزاجش صحیح و بآداب‌های نیکان متادّب باشد پیش از هر چیز باید قرآن ولغت‌ودانشهای شرع را بیاموزد و خود باعفّت و راستگو و روگردان از کارهای زشت وناهنجار و نیرنگ وخیانت و مکر وحیله باشد و از آنچه زندگی را بکار آید آسوده خاطر بوده وبوظایف شرعی روی بیاورد وهیچ رکنی ازارکان شریعت

را فرو گذار نگردد دانش و دانشمندان را تعظیم کند وهیچ چیز را بجز حکمت وحکیمان درنزد او قدر ومنزلتی نباشد ودانش رابرای خود وسیلهٔ روزی قرار ندهد و اگر برخلاف آنچه گفتیم باشد پس اودانشمندی است بی حقیقت وحکیم در وغین است وبلکه اصلاً در شمار آنان نخواهد بود. محدّث کاشانی درکلمات مکنونه فرماید: که علماء سه طایفه‌اند یکی آنانند که علم ظاهر دارند و بس وایشان مانند چراغند که خود را بسوزانند و دیگرانرا افروزند و این طایفه کم است که ازمحبّت دنیا خالی باشند بلکه دین را بدنیا فروشند چرا که ایشان نه دنیا را شناخته‌اند و نه آخرت را دانسته زیرا که امر این دونشئه را بعلم باطن توان شناخت نه علم ظاهر پس هرآینه این قوم راصلاحیّت رهبری خلایق نیست بلی عوام بدیشان مهتدی میشوند وبالعرض منتفع میگردند چنانکه حدیث إنّ اللّٰهَ یُؤَیِّدُ هذا الّدینَ بِالرَّجُلِ الفاجِرِ اشاره بدان نموده وگاه باشد که درمیان ایشان کسی یافت شود که به پاکی طینت وصفای سریرت متّصف باشد وبحق رهبری عوام تواند کرد و بآن مثاب و مأجور باشد .

دوّم آنانکه علم باطن دانند وبس و ایشان مانند ستاره‌اند که روشنائی او از حوالی خودش تجاوز نکند و ازاین طایفه نیز رهبری نیاید مگر کم، چرا که بیش از گلیم خویش از آب نتواند کشید بجهت آنکه علم باطن بی ظاهر احاطهٔ وسعت نتواند داشت وبکمال نتواند بود .

سیّم آنانند که هم علم ظاهر وهم علم باطن دانند و مثل ایشان مثل آفتاب است که عالمیرا روشن تواند داشت و ایشانند که سزاوار به رهنمائی و رهبری خلایق‌اند چه یکی از ایشان شرق و غرب عالم را فرا تواند رسید و قطب وقت خویش تواند بود ولیکن چون درصدد رهبری وپیشوائی درآیند محلّ طعن اهل ظاهر میگردند واز ایشان اذیّتها میکشندچرا دراینهنگام ایشان را نزد عامّه جاه و عزّت دست بهم میدهد و علمای دنیا که ابناء دنیایند نمیتوانند دید که معشوق

ایشان که دنیا است بادیگری باشد وسبب دیگر درازدیت ایشان تشبّه طایفه‌ای از جهّال است بایشان در اقوال وافعال ودعادی خالی از احوال و گرویدن جمعی از عوام بدیشان .

عیب ما نیست گر نمی‌بینیم گوهری درمیان چندین‌خس . پایان

صاحب مجمع البحرین در لغت سین از شیخ اجلّ بهاء الدین عاملی نقل میکند انّه قالَ قالَالشَیخُ العارِفُ مَجْدُالدینِ البغدادی رَأَیْتُ النَبیّ ﷺ فی المَنامِ فقلت ماتقول فی‌حق ابن سینا فقال ﷺ هو رجل ارادان یصل الی الله بلاوساطتی فحجبته هکذا بیدی فسقط فی النار شیخ عارف مجدالدین بغدادی گوید : پیغمبر ﷺ را بخواب دیدم عرض کردم: دربارهٔ ابن‌سیناچه میفرمائید؟ آنحضرت فرمود او مردی بود که میخواست بدون وساطت من بخدا برسد ومن اورا ـ این چنین‌ـ بادستم نگذاشتم پس بآتش در افتاد وشیخ رکن الدین علاء الدوله گفته است من این حکایت را پیش استاد مولانا جمال الدین‌میگفتم او گفت: عجب عجب و بعد از آن فرمود: از بغداد بشام میرفتم تا از آنجا بروم بروم چون بموصل رسیدم شب در مسجد جمعه بودم چون درخواب شدم دیدم که کسی میگوید که‌آنجا نمیروی که فایده‌ای گیری ؟ من نظر کردم جمعی دیدم که حلقه زده‌اند شخصی در میان نشسته ونوری از سر وی تاباآسمان پیوسته وی سخن میگفت و ایشان می‌شنیدند گفتم آن کیست؟ گفت حضرت محمّد مصطفی ﷺ من‌پیش رفتم‌وسلام کردم جواب دادند گفت و مرا در حلقه جای دادند چون بنشستم پرسیدم یا رسول الله ما تقول فی حقّ ابن سینا در بارهٔ ابن سینا چه میفرمائید ؟ فرمود : رجل اضلّه الله مردی بود که خدایش گمراه کرد دیگر گفتم ما تقول فی حق شهاب الدین المقتول در بارهٔ شهاب الدین که کشته شد چه میفرمائید ؟ فرمود هو من مستتبعه او نیز دنباله رو ابن سینا است بعد از آن از علماء اسلام پرسیدم وپس از بیان حال چند نفر گوید کسی نزدیك من بود گفت از این‌سئوالها چه میکنی ؟ دعائی درخواست

کن که تو را فایده بخشد بعد از آن گفتم یا رسول الله مر ادعائی بیاموز گفت بگو : اَللّٰهُمَّ تُبْ عَلَيَّ حَتّیٰ أَتُوبَ وَاعْصِمْنِي إِلٰهِي مِنْ أَنْ أَعُودَ وَ حَبِّبْ إِلَيَّ الطاعات وَ كَرِّهْ إِلَيَّ الْخَطِيئَاتِ انتهی .

عبدالله قطب درمکاتیب گوید : یکی ازسالکانرا دیدند که دایم طواف کردی گفتند تو اینهمه دل خود را حاضر مییابی که پیوسته طواف میکنی ؟ گفت : نه دل میشناسم نه‌حضور ، بمن‌رسیده است که گرد این‌خانه گشتن مفیداست دیگرچه کنم که دست برهیچ ندارم ای سبحان الله اگر آدمی دست برهیچ ندارد دست برسر خود دارد که برسنگ زند چه ، سری که‌ازسر خدا خالیست سزاوار سنگ است ، وسنگ دارد که برسینهٔ خود زند ، سینه‌ای که‌از مهر خدا پر نیست سنگ او را در خور است .

تتميم

فِي مِصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُمِّيَ الْمُسْتَرَاحُ مُسْتَرَاحاً لِاسْتِرَاحَةِ النُّفُوسِ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ وَاسْتِفْرَاغِ الْكَثَافَاتِ وَالْقَذَرِ فِيهَا وَالْمُؤْمِنُ يَعْتَبِرُ عِنْدَهَا أَنَّ الْخَالِصَ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا كَذٰلِكَ يَصِيرُ عَاقِبَتُهُ فَيَسْتَرِيحُ بِالْعُدُولِ عَنْهَا وَتَرْكِهَا وَيُفَرِّغُ نَفْسَهُ وَ قَلْبَهُ عَنْ شُغْلِهَا وَيَسْتَنْكِفُ عَنْ جَمْعِهَا وَأَخْذِهَا اسْتِنْكَافَهُ عَنِ النَّجَاسَةِ وَالْغَائِطِ وَالْقَذَرِ وَيَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ الْمُكَرَّمَةِ فِي حَالٍ كَيْفَ تَصِيرُ ذَلِيلَةً فِي حَالٍ وَ يَعْلَمُ أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْقَنَاعَةِ وَالتَّقْوَىٰ يُورِثُ لَهُ رَاحَةَ الدَّارَيْنِ وَأَنَّ الرَّاحَةَ فِي هَوَانِ الدُّنْيَا وَالْفَرَاغِ مِنَ التَّمَتُّعِ بِهَا وَفِي إِزَالَةِ النَّجَاسَةِ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ فَيُغْلِقُ عَنْ نَفْسِهِ بَابَ الْكِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِيَّاهَا وَيَفِرُّ مِنَ الذُّنُوبِ وَيَفْتَحُ بَابَ التَّوَاضُعِ وَالنَّدَمِ وَالْحَيَاءِ وَيَجْتَهِدُ فِي أَدَاءِ أَوَامِرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ طَلَباً لِحُسْنِ الْمَآبِ وَطِيبِ الزُّلْفَىٰ وَيَسْجُنُ نَفْسَهُ فِي سِجْنِ الْخَوْفِ وَالصَّبْرِ وَالْكَفِّ عَنِ الشَّهَوَاتِ إِلَىٰ أَنْ يَتَّصِلَ بِأَمَانِ اللهِ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَ يَذُوقَ طَعْمَ رِضَاهُ فَإِنَّ الْمُعَوَّلَ ذٰلِكَ وَمَا عَدَاهُ لَاشَيْءَ دراین روایت شریفه نکاتی ازحکمت ودستوراتی است از برای سالك وحاصل،آنکه:انسان الهی را بیك مطلب کلی وشاید طبیعی

توجّه‌میدهندوآن‌اینکه‌هر کس که‌طالب‌هر مقصدی‌است‌وبدنبال هر هدفی باشد در تمام حالات‌وپیش آمدها همان هدف و مقصد ومقصود خود را تعقیب میکند بمثل اگر چند نفری که دارای شغلهای مختلف باشند وهر کدام را شغلی مورد علاقه باشد اگر داخل ساختمانی بشوند آنکه شغلش بنّائی است بنای آن عمارت را مورد دقّت قرارمیدهد وآنکه نجّاراست درها وپنجره‌های آن را باز دید میکند وآنکه نقاش است نقشهای بدیع و زیبای‌آن عمارت توجّه اورا بخود جلب‌میکند وهم چنین بقیّهٔ افراد ، هریك امر مورد علاقه خود را آنجا جستجو میکند. پس شخص سالك که هدفش تزکیهٔ نفس و رسیدن بمقامات انسانی وخروج از ملك و طبیعت و دخول در ملکوت و معنا است باید چشم دلش همواره باز باشد و از هر رویدادی بنفع هدف خویش بهره‌مند گردد وَ كَمْ مِنْ آيَةٍ فِی السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَهُمْ عَنْها مُعْرِضونَ چه بسیارآیات الهی که در آسمانها و زمین است و اگر بادیدهٔ بصیرت بآنها نگاه شود هر یك وسیلهٔای برای عبرت و بیداری دل آدمی است - آفرینش همه تنبیه خداوند دل است - کسانی که از موجودات عالم بظاهر وقشر آنها اکتفا نکرده و بلبّ و باطن آن رهنمون گردند اولوا الالباب هستند وتذکّر بآیات الهی مخصوص آنان است إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولوا الأَلْبابِ پس از این مقدّمة گوئیم که امام صادق عليه السلام در اینروایت شریفه اهل سلوك را بکیفیّت تنبّه واعتبار راهنمائی کرده و متوجّه میسازند که انسان بیدار وسالك الی دارالاخرة باید درهر حالی ازحالات حظوظ روحانیّه را استیفا نماید و درهیچ حالی ازیاد مرجع ومآل خود غافل نباشد میفرماید مستراح را بدین نام خواندند برای آنکه نفوس آدمیان بواسطهٔ آنکه در آنجا خود را از کثافات واقذار تهی میسازند وسنگینی نجاسات از آنها برداشته میشود راحت میشوند و شخص مؤمن از این حالت عبرت میگیرد که نعمتهای خالص دنیا وغذاهای لذیذ آن که آدمی آنهمه میل و رغبت بآنها از خود نشان میداد وچه بسا درتهیهٔ آن براه نامشروع

رفته و برخلاف رضای الهی قدم بردارد پس از چند ساعتی بچه صورت و وضعی در میآید که موجب نفرت واشمئزاز هر بیننده‌ای است و حمل آن باعث ناراحتی شخص است و باید بهر وسیله است آن را با بدترین و رسواترین حالات از خود دفع کند و اگر این حقیقت را کاملاً دریافت باچشم پوشی از آن خود را راحت میکند و آن را ترك میگوید و نفس و قلب خود را از مشغول ساختن بآن فارغ میسازد و از جمع واخذ آن استنکاف میکند بهمان نحو که ازجمع واخذ نجاست وغایط وقذر استنکاف دارد چه خوش گفته است .

ناصر خسرو زراهی میگذشت	مست ولایعقل نه‌چون میخوارگان
دید قبرستان و مبرز روبرو	بانگ زد گفتا که ای نظّارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین	اینش نعمت اینش نعمت خوارگان

و میفرماید : مؤمن فکر میکند : همانطور که غذای لذیذ دنیوی پیش از ساعتی آن چنان در نزد او عزیز بود و الآن پس از گذشت لحظاتی این چنین خوار وزبون گردیده است ، نفس عزیز او نیز ممکن است در اثر تمتّعات دنیوی پس از گذشت زمانی ذلیل‌وخوارشود چنانچه در خطاب الهی باهل عذاب فرماید: ذقانّك انت‌العزیزالکریم ومتوجّه میشود که‌تمسّك بقناعت وتقواازبرای اوباعث راحتی در دنیاوآخرت خواهد شد و راحتی او درآنست که بدنیا بانظر حقارت وپستی نگاه کند و از تمتّع بآن فارغ البال باشد ونجاست حرام وشبهه را ازخود دور سازد هم چنانکه نجاست وفضول طعام را ازخود دور میکند وبداند که باطن دنیا مانند نجاست ، پلید و متعفّن است .

و لذا درخواب که نوعی از مکاشفه است نجاست و کثافت بدنیا و مال تعبیر میشود و در مکاشفهٔ اولیاء کمّل ، دنیا جیفه ومردار و طالبان‌آن بصورت سگانند امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرماید : أَقبَلوا علیٰ جِیفَةٍ افْتَضَحوا بِأَکْلِها وَاصْطَلَحوا علیٰ حُبِّها[1]

(۱) نهج ج ۱ ص ۲۱۱ .

بمردار گندیده‌ای روی آوردند که با خوردن‌اش رسوا شدند و بمحبّت آن همداستان شدند و درجای دیگر فرماید: یَتَنافَسُونَ فی دُنیادَنِیَّةٍ وَیَتَکالَبُونَ عَلیٰ جِیفَةٍ مُریحَةٍ [۱] دربارهٔ دنیائی پست بریکدیگرپیشی میگیرند و برسر مردار گندیده‌ای هم چون سگان بجان هم میافتند.

و دیگر آنکه مؤمن، وقتی خود را درچنان حالت ذلّت وشرم آوری دید و خود را شناخت در کبر ونازرا بروی خود می‌بندد زیرا بگفته مولانا.

نازرا روئی بباید همچو ورد — تو نداری گرد بدخوئی مگرد
عیب باشد روی نازیبا وناز — زشت باشد چشم نابینا وباز

و فرماید: از گناهان فرار میکند و خود را آلوده بنجاست گناه که هزاران بار، از نجاست دنیوی بدتر و متعفّن‌تر است آلوده نمیسازد.

این نجاست بویش آید بیست گام
وآن نجاست بویش ازری تا بشام

یکی از فرزندان امام کاظم علیه السلام بنام عبدالله از آنحضرت روایت کرده که سَئَلْتُهُ عَنِ المَلَکَیْنِ هَلْ یَعْلَمانِ بالذَنْبِ إذا أرادَالعبدُأن یَفْعَلَهُ اَوِ الحَسَنَةِ؟ فقالَ علیه السلام ریحُ الکَنیفِ وَالطیبِ سواءٌ؟ قلتُ لا،قالَ إنَّ العَبْدَ إذا هَمَّ بالحَسَنةِ خَرَجَ نَفَسُهُ طَیِّبُ الریحِ فَقالَ صاحِبُ الیَمینِ لِصاحِبِ الشِمالِ قُمْ فَإنَّهُ قَدْهَمَّ بِالحَسَنَةِ فَإذا فَعَلَها کانَ لِسانُهُ قَلَمُهُ وَریقُهُ مِدادُهُ فَأثْبَتَها لَهُ وَ إذا هَمَّ بالسَیِّئَةِ خَرَجَ نَفَسُهُ مُنْتِنُ الریحِ فَیَقولُ صاحِبُ الشِمالِ لِصاحِبِ الیَمینِ قِفْ فانَّهُ قَدْهَمَّ بالسَیِّئَةِ فَإذا فَعَلَها کانَ لِسانُهُ قَلَمُهُ وَ ریقُهُ مِدادُهُ فَأثْبَتَها عَلَیْهِ: ازآنحضرت پرسیدم که دو فرشته (نویسندهٔ اعمال آدمی) آیا هنگامی که بنده قصد گناه یا قصد کار نیك میکند فرشتگان میفهمند؟ فرمود آیا بوی مستراح وعطر یك سان است؟ گفتم: نه، فرمود: آن گاه که بنده قصد انجام کار نیك کند نفسش خوشبو بیرون میآید فرشتهٔ جانب راست بفرشتهٔ جانب

(۱) نهج ج ۲ ص ۵۰.

چپ گوید برخیز که او نیّت کار خیر کرده است ..... و چون قصد کار بد کند نفسش بدبو بیرون میآید فرشتهٔ جانب چپ بفرشتهٔ جانب راست گوید صبر کن که نیّت کار بد کرده است . . . [۱] .

جابر گوید: كُنّا نَسيرُ مَعَ رَسولِ اللهِ ﷺ فَهاجَتْ ريحٌ مُنْتِنَةٌ فَقالَ إِنَّما هاجَتْ هٰذِهِ الرّيحُ إِنَّ قَوْماً مِنَ الْمُنافِقِينَ ذَكَروا قَوْماً مِنَ المؤمِنينَ فاغتابوهُمْ [۲] با رسول خدا گردش میکردیم بوی بدی وزیدن گرفت حضرت فرمود : این بوی بد از آنجا بود که عدّهٔای از منافقان غیبت گروهی ازمؤمنان را کردند .

وبالجملة حضرت صادق فرماید : و دری ازتواضع و فروتنی وندامت وشرمساری بروی خود بازمیکند ومیکوشد که او امر الهی را بجای آورده وازنواهی او اجتناب کند تا مگر بازگشت نیکوومقام پاکیزه‌ای نصیبش شود وجان خودرا در زندان خوف‌وصبر وشکیبائی وخویشتن داری از شهوتهازندانی میکند تاآنگاه که در دار قرار باامان خداوندی نائل آید وطعم رضای الهی بمذاق جانش برسد که فقط همین اعتماد را شاید وبجزاین همه هیچ است پایان مضمون روایت‌شریفة .

در آداب لباس

و درآن دو مقام است : مقام اوّل در آداب مطلق لباس است استاد بزرگوار فرماید : بدانکه نفس ناطقهٔ انسانیّه حقیقتی‌است که درعین وحدت و کمال‌بساطت دارای نشئاتی است که عمدهٔ آن بطریق کلّی سه نشئه است اوّل نشئه ملکیّهٔ دنیاویّة ظاهره که مظهرآن حواسّ ظاهره وقشرآن بدن ملکیّة است دوّم نشئه برزخیّهٔ‌متوسّطه که مظهرآن حواسّ باطنه وبدن برزخی وقالب مثالی است سوّم نشئه غیبیّهٔ باطنیّه است که مظهرآن قلب وشئون قلبیّه است و نسبت هریك از این مراتب بدیگری نسبت ظاهریّت وباطنیّت وجلوه ومتجلّی است واز اینجهت

---

(۱) کافی ج ۲ ص ۴۲۹ .

(۲) روضة الواعظین ص ۳۷۴ .

که آثار وخواصّ وانفعالات هر مرتبه‌ای بمرتبهٔ دیگرسرایت میکند چنانکه اگر مثلاً حاسّه بصری چیزی را ادراك کند از آن اثری درحسّ بصر برزخی واقع شود بمناسبت آن نشئه و ازآن اثری دربصرقلبی باطنیواقع‌شود بمناسبت‌آن نشئه وهمینطورآثار قلبیّه در دونشئه دیگر نیز ظاهر گردد و این مطلب علاوه برآنکه مطابق برهان قویّ متین است مطابق باوجدان نیز هست و از این جهت است که جمیع آداب صوریّهٔ شرعیّه را درباطن اثربلکه آثاری است وهریك ازاخلاق جمیله را که از حظوظ مقام برزخیّت نفس است نیز درظاهر وباطن‌آثاری است وهریك ازمعارف الهیّه وعقاید حقّه را دردونشئه برزخیّه و ظاهرآثاری است مثلاً ایمان باینکه متصرّف درمملکت و جودو عوالم غیب و شهود ، حق تعالی است و دیگر موجودات را تصرّفی نیست مگر تصرّف اذنی ظلیّ ، موجب بسیاری از کمالات نفسانیّه واخلاق فاضلهٔ انسانیّه گردد مثل توکّل واعتماد بحقّ وقطع طمع از مخلوق که اُمّ الکمالات است وموجب بسیاری ازاعمال صالحه‌وافعال حُسنه وترك بسیاری ازقبایح شود وهمینطورسایرمعارف که تعداد هریك وتأثیرات‌آن‌ازحوصلهٔ این اوراق وقلم شکستهٔ نویسنده خارج است ومحتاج بتحریر کتابی ضخیم است که از قلم توانای اهل معرفتییا ازنفس گرم اهل حالی فراهم شود دست ما کوتاه وخرما برنخیل و همینطور مثلاً خلق رضا که یکی از اخلاق کمالیّهٔ انسانیّه است و در تصفیه وتخلیهٔ نفس ، تاثیرات بسیاری دارد که قلب را مورد تجلّیات خاصّهٔالهیّه قرارمیدهد وایمان را بکمال‌ایمان و کمال‌ایمان رابطمأنینه‌وطمأنینه رابکمال‌آن کمال وآن‌را بمشاهده وآن را بکمال مشاهده و کمال آن را بمعاشقه ومعاشقه را بکمال آن و کمال آن را بمراوده و مراوده رابکمال آن و کمال آن را بمواصله و مواصله را بکمال آن و آنچه دروهم من و تو ناید ترقّی دهد و در ملك بدن وآثار وافعال صوریّه که‌شاخ و برگ است تاثیرات غریبی دارد سمع و بصر و دیگر قوی واعضا را الهی کند وسرّ «کُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ» را تا اندازه‌ای ظاهر

گرداند ، وچنانچه آن مراتب را در ظاهر تاثیر بلکه تاثیرات است هیأت ظاهر و جمیع حرکات وسکنات عادیّه وغیر عادیّه وتمام تروك وافعال را درآنها نیز تاثیراتی است بس عجیب که گاه شود که بایك نظر از روی حقارت بیکی از بندگان خدا سالك را از اوج اعلی باسفل سافلین پرتاب کند وجبران آن را بسالهای دراز نتواند بنماید وچون قلب‌های بیچارهٔ ماضعیف وناتوان است وچون بید مجنون از نسیم ملایمی بلرزه درآید وسکونت خود را از دست بدهد پس لازم است که حتّی در امور عادیّه که یکی از آنها اتخّاذ لباس است ملاحظهٔ حالات قلبیّه نموده نگاه داری قلب را بکنیم وچون نفس وشیطان را دامهائی بس محکم و تسویلاتی بس دقیق است که احاطه بآن از طاقت ماخارج است ناچار تا اندازهٔ قدرت ونطاق وسع خود ، در مقابل آنها قیام و از حق تعالی در همهٔ حالات طلب توفیق وتایید نمائیم پس گوئیم :

که پس از آنکه واضح شد که باطن را در ظاهر و ظاهر را در باطن تاثیر است انسان طالب حق و ترقّی روحانی باید در انتخاب مادّه وهیئت لباس آنچه را که در روح تاثیر بد دارد وقلب را از استقامت خارج و ازحق غافل میکند و وجههٔ روح را دنیائی مینماید احتراز کند و گمان نشود که تسویل شیطان وتدلیس نفس امّاره فقط در لباس فاخر زیبا وتجمّل وتزیّن است بلکه گاه شود که انسان را برای لباس مندرس وبی ارزش از درجهٔ اعتبار ساقط نماید و از این جهت انسان باید از لباس شهرت بلکه مطلق مشی برخلاف معمول ومتعارف احتراز نماید چنانچه از لباس‌های فاخر که مادّه و جنس آن سنگین قیمت وهیئت و برش آن جالب توجّه و انگشت نما است باید احتراز کند زیرا قلب ما بسیار ضعیف و سخت بی ثبات است بمجرّد فی الجملة امتیاز وتعیّن میلغزد و از اعتدال منحرف میشود چه بسا باشد انسان بیچارهٔ ضعیفی که ازتمام مراحل شرف وانسانیّت وعزّت نفس و کمال آدمیّت عاری وبری است بواسطهٔ دو سه زرع پارچهٔ ابریشمی یاپشمی که دربرش

و دوخت آن تقلید از اجانب کرده با آنکه با چندین ننگ وشرف فروشی آن‌را تحصیل نموده بر بندگان خدا بنظر حقارت و کبر وناز نگاه و هیچ موجودی را بچیزی نشمرد و این نیست جز از کمال ضعف نفس و کوچکی ظرفیّت که‌فضلات کرم و لباس گوسفند را مایهٔ اعتبار وشرف خود پندارد ای بیچاره انسان چقدر مخلوق ضعیف بی مایهٔای هستی تو باید فخر عالم امکان وخلاصهٔ کون ومکان باشی آدم زاده‌ای باید معلّم اسماء وصفات باشی تو خلیفه زاده‌ای باید از آیات باهرات باشی تو راز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر بدبخت ناخلف یك مشت‌فضلات وملبوسات حیوانات بیچاره را غصب نمودی وباآن افتخار فروشی میکنی این افتخار ازکرم ابریشم و گوسفند وشتر وسنجاب و روباه است چرا بالباس دیگران فخریّه میکنی و با افتخار دیگران ناز وتکبّر مینمائی .

بالجملة همانطور که مادّه وجنس لباس وپر قیمت وپر زینت‌بودن‌آن‌را در نفوس‌تاثیر است‌ازاین‌جهت‌حضرت‌امیر فرموده‌چنانچه‌قطب‌راوندی‌علیه‌الرحمة‌روایت کرده کسیکه‌لباس عالی‌بپوشدلابدّ‌است ازتکبّر ولابدّ‌است برای متکبّر آتش در هئیت وطرز برش ودوخت‌آن‌آثاری است که‌گاه شود که انسان بواسطهٔ‌آنکه لباس خودراشبیه باجانب نموده عصبیّت‌جاهلانه پیدا کند نسبت بآنها واز دوستان‌خدا و رسول منضجر ومتنفّر گردد و دشمنان آنها محبوب او گردد و از اینجهت است که بحسب روایت که از حضرت صادق وارد است خدای تبارك و تعالی بیکی از انبیاء وحی فرموده که بمؤمنین بگو نپوشید لباس اعداء مرا و نخورید همچون دشمنان من‌ومشی نکنیدهم چون دشمنان من تا دشمن من‌شویدچنانچه‌آنها دشمن منند ، وهمانطور که لباسهای خیلی فاخر را در نفوس تأثیر است لباس‌های خیلی پست را چه درمادّه و جنس و چه در هیئت و شکل در نفوس تأثیر است و چه بسا باشد که فساد این بمراتب بالاتر ازآن لباسهای‌فاخر باشد زیرا که‌نفس رامکایدی است بسیار دقیق‌همینکه خود راازنوع ممتاز دیدباینکه خود لباس‌خشن و کرباس

پوشید و دیگران لباس نرم و لطیف پوشیدند از معایب خود بواسطهٔ حبّ بخود غفلت میکند و این امر عرضی غیرمربوط بخود را مایهٔ افتخار شمارد و بسا باشد که بخود اعجاب کند وتکبّر بر بندگان خدا وسایرین را ازساحت قدس حق دور داند وخود را از مقرّبین و خلّص عباداللّه داند و چه بسا مبتلا بریا و دیگر مفاسد بزرگ شود بیچارها ز همهٔ مراتب معرفت وتقوی و کمالات نفسانیّه بلباس خشن وژنده پوشی قناعت و از هزاران عیب خود که بزرگترین آنها همین است که از سوء تأثیر این لباس پیداشده غافل است وخود راکه ازاولیای شیطان است اهل‌اللّه محسوب دارد وبندگان خدا را ناچیز وبی ارزش داندوهمینطوربساباشدکه هیئت وطرز لباس انسان را مبتلا بمفاسد کند چنانچه طوری لباس را ترتیب دهد که بزهد وقدس مشهور شود .

بالجمله لباس شهرت چه درجانب افراط یا درجانب تفریط از اموری است که قلوب ضعیفه را متزلزل و از مکارم اخلاق منخلع‌مینماید وموجب عجب وریا و کبر وافتخار شود که هریك ازآنها از امّهات رذائل‌نفسانیّه بلکه موجب رکون بدنیا و دلبستگی بآن گردد که آن رأس کلّ خطیئات و سرچشمهٔ جمیع قبایح است و در احادیث نیز اشاره به بسیاری ازامور مذکوره گردیده چنانچه در کافی شریف از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کنند که فرمود : خدایتعالی خشمناك میباشد بشهرهٔ لباس (۱) وهم از آنحضرت نقل نموده که فرمود : شهرت خوب و بدش در آتش است (۲) وهم از آنحضرت منقول است که خداوند از دو شهرت خشمناك میشود یکی شهرت لباس ویکی شهرت نماز واز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیث شده که فرمود کسیکه در دنیا لباس شهرت بپوشد خداوند در آخرت لباس ذلّت بادمی پوشاند .

---

(۱) إنّ اللهَ یُبْغِضُ شُهْرَةَ اللِباسِ .

(۲) الشُهْرةُ خَیرُها وَشَرُّهافی‌النارِ .

نویسندهٔ این اوراق گوید : سالك الی الله را باید که در هیچ حالی از حالات از آنچه او را متذکّر آخرت میکند غفلت نکند و از هرچه باعث غفلت و خود بینی است احتراز نماید چنانچه دربارهٔ لباس امام صادق عليه السلام از پدر بزرگوارش روایت میکند که إنّ علیاً کانَ لایَلْبَسُ إلاّ البَیاض أکْثَرُ مایَلْبِسُ وَیَقولُ فیه یُکَفَّنُ المَوْتی امیرالمومنین عليه السلام بیشترین جامه‌ای که میپوشید بجز سفید نبود ومیفرمود مردگان را در لباس سفید کفن میکنند و در وصیّت پیغمبر بابی ذرّ است که فرموده یا أباذَرّ الْبِسِ الخَشِنَ مِنَ اللِّباسِ والصَفیقَ مِنَ الثِیابِ لِئَلاّ یَجِدَالفَخْرُ فیكَ مَسْلَکَةً ای اباذر لباس خشن وجامهٔ کم بها بپوش تافخرکردن را برتو راهی نباشد.

درسر طهارت لباس است

حضرت استاد فرماید :

بدانکه نماز مقام عروج بمقام قرب و حضور در محضر انس است و سالك را مراعات آداب حضور در محضر مقدّس ملك الملوك لازم است و چون از ادنی مراتب و مراحل ظهور نفس که قشر قشر و بدن صوری ملکی آن است تا اعلی مقامات وحقایق آن که لبّ لباب و مقام سرّ قلب است در محضر مقدّس حق چنانچه حاضر است سالك نیز باید استحضار کند وجمیع جنود باطنه وظاهرهٔ ممالك سرّ وعیان را بمحضر حق‌جلّ وعلا باید ارائه دهد واماناتی را که ذات مقدّس با کمال طهارت و صفا و بدون تصرّف احدی از موجودات بید قدرت جمال و جلال باو مرحمت فرموده باید تقدیم محضر مقدّس کند وردّ امانات چنانچه با ولطف شده بنماید پس در ادب حضور بسی خطرات است که سالك نباید از آن لحظه‌ای غفلت کند وطهارت لباس را که ساترقشر بلکه قشر قشراست باید وسیله طهارت لباسهای باطنی قرار دهد و بداند که چنانچه این لباس صوری ساتر و لباس بدن ملکی است خود بدن ساتر بدن برزخی وبدن برزخی الآن موجود است ولی در ستر وحجاب بدن دنیائی است و این بدن ساتراو است وبدن برزخی ساتر ولباس و

حجاب نفس است وآن ساتر قلب است وقلب ساتر روح است وروح ساتر سرّ است و آن ساتر لطیفهٔ خفیّه است الی غیر ذلك از مراتب که هر مرتبهٔ نازله ساتر مرتبهٔ عالیه است وجمیع این مراتب گرچه درخلّص اهل الله موجود و دیگران ازآن‌ها محرومند ولی بعضی از آن مراتب را چون همه دارند لهذااشاره بهمان میشودپس باید دانست که چنانچه صورت نماز بی‌طهارت لباس و بدن محقّق نشود وقذارت که رجز شیطان ومبعّد محضر رحمن است از موانع ورود محضر است و مصلّی را با لباس وبدن آلوده برجز شیطان ازمحضر قدس تبعید وبمقام انس بار ندهند قذارات معاصی و نافرمانی حق که از تصرّفات شیطان و از رجز و قاذورات آن پلید است از موانع ورود درمحضر است پس متلّبس بمعاصی تنجیس ساتر بدن برزخی نموده وبا این قذارت نتواند بمحضر حق وارد شود وتطهیر این لباس از شرایط تحقّق وصحّت نماز باطنی‌است وانسان تا درحجاب دنیا است ازآن بدن‌غیبی و طهارت وقذارت لباس آن وشرطیّت طهارت و مانعیّت قذارت در آن اطّلاعی ندارد روزی که از این حجاب بیرون‌آمد وسلطنت باطن ویوم الجمع بساط تفرقهٔ ظاهر را درهم پیچید وشمس حقیقت از وراء حجاب مظلمهٔ دنیائی طالع گردید و چشم حیوانی ملکی بسته شد باعین‌بصیرت دریابد که تا آخر امر نماز او طهارت نداشته و مبتلا بهزاران موانع بوده که هریك ازآنها برای تبعید ازمحضر مقدّس حق، سببی مستقلّ بودند و هزاران افسوس که درآن‌روز راهی برای جبران و حیله‌ای‌برای‌انسان‌نیست وفقط چیزیکه میماندحسرت‌ها و ندامتهااست ندامتهائی که آخر ندارد حسرتهائی که پایانش نیست وانذرهم یوم الحسرة اذقضی الامر و چون لباس باطنی را طهارت حاصل شد طهارت خود بدن ملکوتی از رجز شیطان نیز لازم است وآن‌تطهیراز ارجاس اخلاق ذمیمه است که هریك تلویث باطن کند وانسان را از محضر دور و از بساط قرب حق مهجور نماید و آن‌ها نیز از رجس شیطان بعید از رحمت است و اصول و مبادی همهٔ ذمائم خودبینی و خود خواهی و

خود فروشی و خود نمائی وخود رائی است که هر یك از آنها مبدء بسیاری از ذمایم اخلاقیّه و رأس کثیری ازخطیئات است وچونکه سالك از این طهارت فارغ شد و لباس تقوی را بآب توبهٔ نصوح و ریاضت شرعی تطهیر کرد لازم است که اشتغال پیدا کند بتطهیر قلب که ساتر حقیقی است وتصرّف شیطان در آن بیشتر است وقذارت آن ساری بسایر لباسها وساترها است و تا تطهیر آن نشود طهارات دیگر میسور نگردد و از برای تطهیر مراتبی است که ببعضی از آن بمناسبت این اوراق اشاره میشود .

یکی تطهیر از حبّ دنیا است که رأس کلّ خطیئات ومنشاء تمام مفاسد است و تا انسان را این محبّت در قلب است ورود در محضرحق برایش میسّر نشود ومحبّت الهیّه که امّ الطهارات است با این قذارت‌صورت نگیرد وشاید در کتاب خدا و وصیّتهای انبیاء واولیا عليهم السلام وخصوصاً حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه بکمتر چیزی مثل ترك دنیا وزهد در آن وپرهیز ازآن که از حقایق تقوی است اهمیّت داده‌باشند واین مرتبه‌ازتطهیر حاصل نشود جزبعلم نافع و ریاضات قویّهٔ قلبیّه وصرف همّت درتفکّر در مبدء ومعاد و مشغول نمودن قلب باعتبار در افول وخراب دنیا و کرامت و سعادت عوالم غیبیّه رحم الله امرء علم من این و فی‌این و الی این .

نویسنده گوید : نظر باینکه یکی از مقاصد مهمّهٔ اهل الله ودعوت انبیاء الله رغبت انسان بعالم آخرت وسوق عائله بشری بسعادت‌جاودانی است واین معنامیّسر نشود مگر با اعراض از دنیا وقطع علائق آن وبیرون کردن محبّت آن از دل چنانچه در روایت است که الدّنیا والاخرة ضرّتان لاتجتمعان برانسان طالب‌آخرت‌لازم است که معنای دنیای مذموم رابفهمد تا ازآن احتراز واعراض نموده ونیز بآنچه اعانت کند او را در بی‌علاقه گی دل بآن وبلکه خشك کردن ریشهٔ این شجرهٔ ملعونه واقف گردد تاباتوفیق خدایتعالی وجدّ وجهد لازم سرمنزل مقصود برسد

پس گوئیم از جملهٔ محققین و دانشمندان فن که دراین بارهٔ اظهار نظر کرده‌اند غزالی است او میگوید : دنیا و آخرت تو عبارت از دوحالت از حالات قلب تواست و آنچه نزدیك است نامش دنیا است و آن هرچیزی است که پیش از مردن باشد و آنچه متاخر است وپس از این میآید که عبارت از ما بعد مرگ است نامش آخرت است پس هرآنچه تورا درآن حظ وغرض ونصیب و شهوت و لذت پیش از مرگ است آن دنیا است درحق تو ولی چیزیکه هست آنست که همهٔ آنچه که تورا درآن میل وحظ ونصیب است مذموم نیست بلکه آنکه آنها سه قسم‌اند آنگاه سه قسم را بیان نموده وتقسیم اش خالی از تکلف نیست ،

و دیگر ازبزرگان جناب محقق خبیر وعالم باخبار اهل بیت مولانا مجلسی علیه الرحمة است که میفرماید : بدان آنچه از مجموع آیات واخبار ظاهرمیشود بحسب فهم ما این است که دنیای مذمومه مرکب است از یك اموری که انسان‌را باز دارد از طاعت خدا و دوستی او وتحصیل آخرت پس دنیا وآخرت باهم متقابلند هرچه باعث رضای خدای سبحان و قرب او شود از آخرت است گرچه بحسب ظاهر ازدنیا باشد مثل تجارات وصناعات و زراعاتی که مقصود ازآنها معیشت عیال باشد برای اطاعت امر خدا وصرف کردن آنها در مصارف خیریه و اعانت کردن بمحتاجان وصدقات و باز ایستادن از سؤال از مردم وغیرآن واینها همه از آخرت است گرچه مردم آن را از دنیا دانند .

و ریاضات مبتدعه واعمال ریائیه گرچه باتزهد وانواع مشقت باشد ازدنیا است زیرا که باعث دوری از خدا شود وقرب بسوی او نیاورد مثل اعمال کفار و مخالفان انتهی .

آنچه بنظر این ناچیز میرسد آنست که مقتضای جمع میان همهٔ آثاری که از ائمهٔ اهل بیت وبزرگان دین در بارهٔ دنیاومدح ویانکوهش آن رسیده است این است کهآنچه از دنیا باهمهٔ شئونش از مال ومنال و ریاست و غیره مذموم است نه

خودآنها است بلکه آنچه مذموم است علاقه ومحبّت بآنها است وهمان دلبستگی است که منشاهمهٔ مفاسد و رأس همهٔ خطیئات است چنانچه فرمود حبّ الدّنیا راس کلّ خطئیة واگر چنانچه دنیا دردست کسی باشد ولی او دلبستگی بآن نداشته باشد نه تنها مانع از سلوك راه آخرت نیست بلکه خود یکی از وسایل تسهیل سلوك الی‌الله است چنانچه امام‌صادق علیه‌السلام در روایت عنوان بصری دربیان حقیقت عبودیّت فرمود : أَنْ لایَریٰ العَبْدُ لِنَفْسِهِ فیما خَوَّ لَهُ اللهُ مِلْکاً واگر انسان نسبت بهرچه‌خداوند دراختیار او گذاشته است خود رامالك نداند وعلاقهٔ مالکیّت برای خود قائل نباشد ویدخودرا یدامانی بداند قهراً انفاق در راه خدا واستفاده از تمام امکانات‌خود درپیش برد هدف اصلی‌برای اوسهل‌وآسان خواهدبودتاآنجاکه‌جان عزیز خود را نیز در راه رضای‌محبوب بآسانی ازدست میدهد والله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل الی ثدی امّه .

آنچه خار راه‌طریق است ومانع ازصرف‌عطاهای الهی در راه رضای اواست همان علاقه و محبّتی است که آدمی بخود و شئون خود دارد واگر وجود و لوازم‌وتوابع وجود را متعلّق بدیگری بداند وخودرا امانت‌دار وآنها را عاریه به بیندهمانطور میشود که‌امام‌صادق در روایتی که ازعنوان‌بصری‌نقل شدفرمودند فَإذا لَمْ یَرَ العَبْدُ لِنَفْسِهِ فیما خَوَّ لَهُ اللهُ مِلْکاً هانَ عَلَیْهِ الإنفاقُ وقتی بنده خودرا مالك ندید انفاق در راه خدا براو آسان میشود .

این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست

روزی رخش به بینم و تسلیم وی کنم

واز بهترین مثال هائی که دربارهٔ دنیا گفته شده است مثالی است که عارف رومی آورده است ودل‌را بکشتی وزخارف دنیارا بآب تشبیه کرده است ومادامیکه آب درخارج کشتی است و راهی باندرون آن نیافته است از عوامل سیروسلامتی کشتی است وهمینکه راه بداخل آن یافت کشتی واهل آن را بغرقاب هلاکت

خواهد کشید .

آب در کشتی هلاك کشتی است لیك در بیرون کشتی پشتی است
چون که مال و ملك را از دل براند زان سلیمان خویش جز مسکین نخواند
کوزهٔ سر بسته اندر آب رفت از دل پر باد فوق آب رفت
باد درویشی چو در باطن بود بر سر آب جهان ساکن بود
آب نتواند مرا و را غوطه داد کش دل از نفخهٔ الهی گشت شاد
گرچه اینجمله جهان ملك ویست ملك در چشم دل او لاشی است
پس دهان دل ببند و مهر کن پر کنش از باد کبر من لدن
مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفت آن رسول

وبالجملة علاقه بدنیا ولذائذ وزخارف آن است که منشأ بسیاری ازمفاسد است وتمام خطاهای انسان و گرفتاری بگناه در اثر همین محبّت و علاقه است و نکتهٔ قابل توجّه آنست که نفس در هر لذّت وحظّی که از دنیا می‌برد اثری از آن در قلب حادث میشود که موجب علاقهٔ بیشترومحبّت زیادترمیشود والتذاذات هرچه بیشتر باشد تاثّر از قلب از آن شدیدتر میشود و این دو عامل دائما بهمدیگر کمك میکنند یعنی علاقه، انسان را وادار بالتذاذ میکند والتذاذ، علاقه را زیادتر میکند تا آنکه تمام وجههٔ قلب بدنیا وزخارف ولذائذ فانیهٔ آن متوجّه میگرد و درچنین حال است که قلب حیات معنوی خود را بکلّی از دست میدهد وحالت خلوددرارض وتبعیّت ازهوای‌نفس بانسان دست‌میدهدوعاقبت‌کارچنین کس را خدا دانا است که چه خواهد شد و یکی از مفاسد بسیار بزرگ این محبّت و علاقه آن است که حضرت استاد از شیخ عارف استادشان نقل میفرمایند که میفرموده اگر محبّت دنیا صورت قلب انسان گردد و انس شدید با آن پیدا کند هنگام مرگ که برای او کشف میشود که خدایتعالی او را از محبوبش جدا میکند ومیان او ومطلوباتش که عمری با آنها مانوس بوده جدائی میافکندحالت

بغض وسخطی در او نسبت بحق تعالی پیدا میشود وباسخطناکی بخدا از دنیا میرود و اینفرمایش براستی کمرشکن است خدا نکند که انسان بولی النعمة حقیقی و ملك الملوك سخطناك باشد که ظلمت این غضب وشقاوت این شخص را جز خدایتعالی کسی نمی‌داند ونیز شیخ بزرگوار از پدر بزرگوار خود نقل کرده‌اند که در اواخر عمر وحشتناك بود از برای محبتّی که بیکی از پسرهای خود داشت وپس از اشتغال چندی بریاضت از آن علاقه راحت شد وخوشنود گردید وبدار سرور انتقال یافت رضوان الله علیه.

في الكافي باسناده عن طلحة بن زيد عن ابيعبدالله عليه السلام قالَ مَثَلُ الدُنيا كَمَثَلِ ماءِ البَحْرِ كُلَّما شَرِبَ مِنْها العَطْشانُ إز دادَ عَطشاً حَتّى يُتْلِفَهُ.

فرمود امام صادق عليه السلام مثل دنیا مثل آب دریا است که شخص تشنه هرچه از آن بیشتر بیاشامد تشنگی‌اش افزایش مییابد ورسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: الدرهم والدينار قدقتلا من كان قبلكم وهما قاتليكم: درهم ودینار کسانی را که پیش ازشما بودند کشتند وکشندهٔ شما نیز هم آنها است در روایت دیگر است أَهْلَكَ النّاسَ الدِرْهَمُ البيْض والدينارُ الصفْر وفرضاً که انسان مبتلا بمعاصی دیگر نگردد گرچه بعید وبلکه محال عادی است ولی خود تعلّق بدنیا ومحبّت بآن اسباب گرفتاری است بلکه میزان درطول کشیدن عالم قبر و برزخ همین تعلّقات است هرچه آنها کمتر باشد برزخ وقبر انسان روشنتر وگشاده‌تر ومکث انسان در آن کمتر است.

ولهذا برای اولیاء خدا بیشتر از سه روز چنانچه در بعضی از روایات است عالم قبر نیست آنهم برای همان علاقهٔ طبیعی وتعلّق جبلّی است سید الهی ما روحی فداه را در ذیل روایتی که درکافی شریف نقل شده‌است بیانی است که درعین سرشاری از معارف وحکم مؤیّد گفتار ما است

عبدالله بن یعفور از امام صادق عليه السلام روایت میکنند که فرمود:

مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسىٰ وَالدُنيا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللهُ الفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتَ أَمْرَهُ

وَلَمْ یَنَلْ مِنَ الدُنیا إلّاماقُسِمَ لَهُ وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسیٰ والآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللّٰهُ الغِنیٰ فی قَلْبِهِ وجَمَعَ لَهُ أمْرَهُ:

کسیکه صبح و شام کند و نهایت همّتش دنیا باشد خداوند نیازمندیرا در مقابل چشمان او قرار میدهد وکار او را درهم کند و از دنیا بجز آنچه نصیب او است بدست نمیآورد و کسیکه صبح‌وشام کند وبزرگترین همّ اوآخرت باشد خداوندبی نیازی رادردل‌اوقرار میدهدوکار اورافراهم‌سازد، پس ازبیاناتی میفرمایند که‌دنیا گاهی گفته‌شودبه‌نشئه‌نازلهٔ وجود که دارتصرّم وتغییر ومجاز است وآخرت برجوع از این نشئه بملکوت وباطن خود که دارثبات وخلود وقرار است و ایندو نشئه از برای هر نفسی ازنفوس وشخصی از اشخاص متحقّق است وبالجمله از برای هرموجود مقام ظهور وملك وشهودی است وآن مرتبهٔ نازلهٔ دنیاویّهٔ آن است و مقام بطون وملکوت وغیبی است وآن نشئه صاعدهٔ اخرویّهٔ آن است و این نشئه نازلهٔ دنیاویّه گرچه خود بذاته ناقص و اخیرهٔ مراتب وجود است ولی چون مهد تربیت نفوس قدسیّه و دارالتحصیل مقامات عالیه و مزرعهٔ آخرت است از احسن مشاهد وجودیّه واعزّ نشئآت‌ومغتنم ترین‌عوالم است پیش‌اولیا واهل سلوك‌آخرت واگر این موادّ ملکیّه وتغیّرات وحرکات جوهریّهٔ طبیعیّه وارادیّه نبود و خدایتعالی مسلّط نکرده بود براین نشئه تبدّلات و تصرّفات را احدی از نفوس ناقصه بحدّ کمال موعود خود ودارقرار وثبات نمیرسید ونقص کلی درملك وملکوت واردمی‌شدوآنچه درلسان‌قرآن‌واحادیث وارد شده ازمذمّت اینعالم‌درحقیقت بخود اورجوع نمیکند بحسب نوع‌واکثریّت‌بلکه بتوجّه‌بآن وبعلاقهٔ قلبیّه ومحبّت‌بآن رجوع‌میکندپس‌معلوم‌شد که‌ازبرای‌انسان‌دودنیااست‌یکی‌ممدوح‌ویکی‌مذموم‌آنچه ممدوح است حصول دراین‌نشئه که دارالتربیه و دارالتحصیل‌ومحلّ تجارت مقامات واکتساب کمالات وتهیّهٔ زندگانی سعادتمند ابدی است که بدون ورود در اینجا امکان پذیر نیست چنانچه حضرت مولی الموحّدین و امیرالمومنین صلوات الله علیه

دریکی ازخطبه‌های‌خود میفرماید پس ازآنکه شنید از یکنفر که ذمّ دنیا میکند إنّ الدنیا دارُصِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَها وَدارُعافِیَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْها و دارُغِناً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها ودارُ موعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِها مَسْجِدُ أُحِبّاءِ اللهِ وَمُصَلّی مَلائِکَةِ اللهِ وَمَهبَطُ وَحْیِ اللهِ وَمَتْجرُ أولیاءِ اللهِ اکْتَسَبوافیها الرَّحْمَةَ و رَبَحوافیها الجَنَّةَ الی آخر .

همانا دنیا بکسیکه آن را تصدیق کند دروغ نمیگوید وآنکه در مقام فهم ازدنیا باشد دنیا ازبرای اوخانهٔ عافیت است.وهر که را بخواهدتوشه‌ازآن بر گیرد خانهٔ ثروت است وآن را که بخواهد ازدنیا پند بگیرد خانهٔ پند واندرز است دنیا مسجد دوستان خدا ونماز گاه فرشتگان خدا و جایگاه فرود آمدن وحی خدا و بازار تجارت اولیاء خدا است که در آن بازار ، رحمت خدا سرمایهٔ کسب آنان است وبهشت‌سودشان وقول‌خدایتعالی‌ولنعم دارالمتقّین‌بحسب‌روایت عیاشی‌ازحضرت باقر تفسیر بدنیا شده است پس عالم ملك که مظهر جلال و جمال است و حضرت شهادت مطلقه است بیك معنا مذمّتی ندارد وآنچه مذموم است دنیای خود انسان است بمعنی وجهۀ قلب بطبیعت و دلبستگی و محبّت آن است که آن منشأ تمام مفاسد وخطاهای قلبی و قالبی است چنانچه در کافی شریف از جناب صادق عليه‌السلام حدیث میکند قالَ رَأسُ کُلِّ خَطیئَةٍحُبُّ الدُّنیا وَعَنْ أبی جَعْفرٍقالَ ماذِئبانِ ضاریانِ فِیغَنَمٍ لَیْسَ لهاراعٍ هذا مِنْ أوَّلِهاوَهذا فِیآخِرِهٰا بأسْرَعَ فیها مِنْ حُبِّ المالِ (الدنیا) والشَّرَفِ فِی دینِ المؤمِنِ دو گرگ که بگلّهٔ بی چوپان حمله کنند یکی از اوّل گلّه و دیگری از آخر آن زیان‌شان بآن گلّه بیشتر نیست ازدوستی مال وشرف بدین‌مؤمن پس تعلّق‌قلب‌ومحبّت دنیاعبارت ازدنیای مذموم است وهرچه دلبستگی بآن زیادتر باشد حجاب بین انسان ودار کرامت او و پردهٔ مابین قلب وحق بیشتر و غلیظ‌تر شود و آنچه در بعض احادیث شریفه است که از برای خدا هفتاد هزار حجاب است ازنور وظلمت حجابهای ظلمانی تواند همین تعلّقات قلبیّه باشد بدنیا وهرقدرتعلّقات بیشترباشد حجابها زیادتر است وهرچه تعلّق شدیدتر باشد حجاب

غلیظ‌تر و خرق آن مشکل‌تر است .

فصل : بدانکه انسان چون ولیدهٔ همین عالم طبیعت است و ما در او همین دنیا است و اولاد این آب و خاك است حبّ این دنیا در قلبش ازاوّل نشوونما مغروس است وهرچه بزرگتر شود این محبّت در دل او نموّ میکند و بواسطهٔ آن قوای شهویّه وآلات التذاذیّه که خداوند باو مرحمت فرموده برای حفظ شخص ونوع، محبّت او روز افزون شود و دلبستگی او روبازدیاد گذارد و چون اینعالم را محلّ التذا ذات‌وتعیّشات خود می‌پندارد ومردن را اسباب‌انقطاع از آنها میداند اگر بحسب برهان حکما یا اخبارانبیاً صلوات الله علیهم عقیده‌مند بعالم آخرت شده باشد و بکیفیّات و حیات و کمالات آن ، باز قلبش از آن بی‌خبر است و قبول ننموده است تا چه رسد بآنکه بمقام اطمینان رسیده باشد لذا حبّش باینعالم خیلی زیاد می‌شود ونیز چون فطرتاً انسان حبّ بقاء دارد واز فنا وزوال متنفّر وگریزان است و مردن را فنا گمان میکند گرچه عقلش نیز تصدیق‌کند که‌اینعالم دارفنا وگذرگاه است وآن عالم باقی و سرمدی است ولی عمده ، ورود درقلب است بلکه مرتبهٔ کمال آن اطمینان است چنانچه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن از حق تعالی مرتبهٔ اطمینان را طلب کرد و به او مرحمت گردید پس چون قلوب ، یا ایمان بآخرت ندارند مثل قلوب ما گرچه تصدیق عقلی داریم یا اطمینان ندارند حبّ بقاء در اینعالم را دارند و از مرگ و خروج از این نشئه گریزانند و اگر قلوب مطّلع شوند که‌اینعالم دنیا پست ترین عوالم و دارفنا وزوال وتصرّم وتغیّر است وعالم هلاك ونقص است وعوالم دیگر که بعداز موت است هریك‌باقی وابدی ودار کمال وثبات وحیات وبهجت وسرور است‌فطرتاً حبّ آنعالم را پیدا میکنند و از این عالم گریزان گردند و اگر ازاینمقام بالا بروند وبمقام شهود و وجدان برسند وصورت باطنیّهٔ اینعالم را وعلاقهٔ بآن را به بینند اینعالم برای‌آنان سخت وناگوار شود وتنفّر ازآن پیدا کنند واشتیاق پیدا

کنند که ازاین محبس ظلمانی وغل وزنجیر زمان وتصرّم خلاص شود چنانچه در کلمات اولیاء اشاره باینمعنی شده است حضرت مولی الموالی میفرماید وَ اللهِ لَابْنُ أَبِی‌طالبٍ آنَسُ بالمَوْتِ مِنَ الطِفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ بخدا قسم که پسر ابوطالب مانوس‌تر است بمردن از بچّه بپستان مادرش زیرا که آن سرور حقیقت اینعالم را بچشم ولایت مشاهده کرده وجوار رحمت حق تعالی را بهر دوعالم ندهد واگر بواسطهٔ مصالحی نبود در این محبس ظلمانی طبیعت ، نفوس طاهرهٔ آنها لحظه‌ای توقّف نمیکرد وخود وقوع در کثرت ونشئهٔ ظهورواشتغال بتدبیرات ملکی بلکه تاییدات ملکوتی برای محبّین ومجذوبین رنج والمی است که ماتصوّر آنرا نمیتوانیم کنیم بیشتر نالهٔ اولیا از درد فراق و جدائی از محبوب و کرامت او است چنانچه در مناجاتهای خود اشاره بآن کرده‌اند با آنکه آنها احتجابات ملکی و ملکوتی را نداشته‌اند واز جهنّم طبیعت گذشته‌اند وآن خامده بوده وفروزان نبوده و تعلّقات عالم درآنها نبوده و قلوب‌آنها خطیئهٔ طبعی نداشته ولی وقوع در عالم طبیعت‌خود حظّ طبیعی است و التذاذ قهری که در ملك حاصل میشد برای آنها ولو بمقدار خیلی کمی هم باشداسباب حجاب بوده چنانچه ازحضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله منقول‌است که میفرمود لَيُغانُ عَلىٰ قَلْبی وإنّی لَأَسْتَغْفِرُاللهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سبْعينَ مَرَّةٍ وشایدخطیئهٔ حضرت آدم ابوالبشر همین توجّه قهری بتدبیر ملك واحتیاج قهری‌بگندم وسایر امور طبیعیّه بوده و این از برای اولیای خدا و مجذوبین خطیّه است و اگر بآن جذبهٔ الهیّه حضرت آدم میماند و وارد در ملك نمی‌شد اینهمه بساط رحمت در دنیا وآخرت بسط پیدا نمیکرد انتهی .

وبالجملة مفاسد حبّ دنیا ومصائب دلبستگی بلذائذ آن بیش از آن است که در این اوراق نوشته شود پس‌برطالب آخرت لازم است که دامن همّت بکمر زند و بهر وسیله‌ای که ممکن است پیوند دل را از دنیابگسلد و ریشهٔ محبّت آن را خشك ویا اقلاً سست نماید تااز خطرات وعواقب‌سوء آن که برباد رفتن ایمان

وآشفتگی امور دنیا وآخرت است محفوظ ودرامان باشد و ما پیش ازاین مطالبی دربارهٔ علاج حبّ دنیا یادآور شدیم اینجانیز بواسطهٔ اهمیّت موضوع تذکّراتی میدهیم شاید اسباب تنبّه خاطری شود ومن الله التوفیق .

از جملهٔ اعمالی که باعث دل سردی از لذائذ دنیا وضعف علاقه بآن واحیاناً موجب قطع رشتهٔ دوستی بادنیااست بزیارت اهل قبوررفتن است واین از آن جهت است که رفتن بگورستان در تذکّر مرگ اثری عمیق دارد و پیش ازاین گفتیم که ائمّهٔ دین دستورداده اند برای زهد دردنیا از داروی یادمرگ باید استفاده شود و در دستورات دینی آمده است که هروقت خیلی خوشحال وفرحناك بودی ویاخیلی افسرده وغمناك شدی بزیارت اهل قبور برو زیرا دیدن آن منظرهٔ غم انگیز وتصوّر حال عزیزان و متنعّمان دردنیا که درزیر خاك خفته اند باعث برطرف شدن آن حالت فرح فوق العاده است که منشأ غفلت بلکه عین غفلت است وموجب قطع رابطهٔ محبّت میان بنده وخدا است چنانچه در آیهٔ شریفه است انّ الله لایحبّ الفرحین و در روایت است إنّ اللهَ إذا أحَبَّ عبداً جَعَلَ في قَلبِهِ نائِحَةً مِنَ الحُزنِ .

ایکه در نعمت و نازی بجهان غرّه مشو
که محال است در این دایره امکان خلود

و نیز با مشاهدهٔ آن وضع متوجّه میشود که اوّلاً همهٔ گرفتاری های دنیا پس از چند روزی بپایان میرسد مانند همین افرادی که از قید گرفتاریهای دنیا رها و در گورها بخواب ابدی فرو رفته اند . بگفتهٔ سعدی

ایکه در شدت فقری و پریشانی حال
صبر کن کاین دوسه روزی بسر آید معدود

و ثانیاً متوجّه میشود که گرفتاری و ابتلای بزرگی در پیش دارد که ناراحتیهای دنیا درجنب آن ناچیز است و این یك مطلب روانی است که هر گاه انسان خود را با مصیبتی بزرگ مواجه دید مصائب کوچکتر را فراموش میکند

وشاید یکی از معانی آیه شریفهٔ أَلْهیکُمُ التَّکاثُرُ حَتّی زُرْتُمُ المَقابِرَ همین مطلب باشد که تذکّر دادیم گرچه اینمعنی را درهیچ تفسیری ندیده‌ام .

ونیز ازجملهٔ اعمالی که شرعاً مستحبّ استو درروایات فضیلت بسیار برای آن ذکرشده ونتایج اجتماعی‌مفیدی هم دارد ونیزدر کم کردن علاقه بلذّات دار غرور اثر بسزائی‌دارد عیادت‌بیماران است‌واینعمل‌شریف‌مخصوصا در این روزگار که بیماران بسیار دریك‌جا جمعند و از بیماریهای گوناگون در رنجند ومینالند ودربیمارستانها بروی عیادت کنندگان باز است دردسترس همگان است وصاحبان دلهای گرفتار بحبّ دنیا را فرصت مناسبی است که بهره‌های گوناگون ازفرصت بنمایند ولی افسوس که گریبان ما بیچاره‌ها آنچنان دردست نفس وشیطان است که مجال اندیشیدن در رهائی نداریم و از فکر معالجهٔ دردها غافلیم .

بزرگی فرماید : در حدیث‌است که اوّل کسی را که بدوزخ اندازند دنیا باشد بصورت عجوزه‌ای او را بر لب دوزخ آورند وسرنگون درآتش اندازند وبعد ازآن دوستان او درعقب وی در دوزخ افتند که‌المرء مع من احبّ هرکس امروز از دنیا نمیتواند برید فردا نیز از وی نتواند برید و با او بدوزخ خواهد رفت و آنکه محبّت دنیا را از دل بیرون کرد و محبّت حق تعالی را بجای اوقرار داد در جوار خدا درحظیرهٔ قدس فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَمَلیكٍ مُقْتَدِرٍ خواهد بود وَ فی‌ذلِكَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسونَ .

استاد الهی‌ما دربیان‌تطهیرقلب که ساترحقیقی‌است وباید تطهیرشودفرماید:

و دیگر تطهیر از اعتماد بخلق است که آن شرك خفّی بلکه نزد اهل معرفت شرك جلی است و آن تطهیر حاصل شود بتوحید فعلی حق جلّ و علا که سرچشمهٔ جمیع طهارات قلبیّه است و باید دانست که مجرّد علم برهانی و قدم تفکّری در باب توحید فعلی نتیجهٔ مطلوبه ندارد بلکه گاه شود که کثرت اشتغال بعلوم برهانیّه سبب ظلمت و کدورت قلب شود وانسان را از مقصد اعلی باز دارد

ودر اینمقام گفته‌اند العِلْمُ هُوَ الحِجابُ الأکْبَرُ، بعقیدهٔ نویسنده جمیع علوم، عملی است حتی علم توحید شاید از کلمهٔ توحید که تفعیل است عملی بودن آن نیز استفاده شود چه که بحسب مناسبت اشتقاق ، توحید ، از کثرت رو بوحدت رفتن و جهات کثرت را درعین جمع مستهلك ومضمحل نمودن است و این معنی بابرهان حاصل نیاید بلکه بریاضات قلبیّه و توجّه غریزی بمالك القلوب باید قلب را از آنچه برهان افاده نموده آگاه نمود تا حقیقت توحید حاصل شود بلی برهان بمامیگوید: لامُؤَثِرَ فِي الوُجودِ إلاّ اللهُ و این یکی از معانی لا اله الاّ الله است و ببرکت این برهان دست تصرّف موجودات را ازساحت کبریای وجود کوتاه میکنیم وملکوت و ملك عوالم را بصاحبش ردّ میکنیم و حقیقت لَهُ ما فِي السمواتِ وَ الأرْضِ وَ بِيَدِهِ مَلَكوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الّذى فِي السَّماءِ إلهٌ وَ فِي الأرْضِ إلهٌ را اظهار میکنیم ولی تا اینمطلب برهانی بقلب نرسیده وصورت باطنی قلب نشده ما ازحدّ علم بحدّ ایمان نرسیده‌ایم و از نور ایمان که مملکت باطن وظاهر را نورانی کند بهره و نصیبی نداریم و از این جهت است که باداشتن برهان بر این مطلب شامخ الهی باز در تکثیر واقعیم و از توحید که قرّة العین اهل الله است بی خبریم کوس لامُؤَثِرَ فِي الوجودِ إلاّ الله میزنیم وچشم طمع و دست طلب پیش هر کس و ناکس داریم .

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

واین تطهیر، ازمقامات بزرگ سالکین است و پس ازاین مقام مقامات دیگری است که از حدّ ما خارج است

نویسنده گوید ؛ تطهیر قلب از اعتماد بخلق یکی ازابواب بزرگ معرفت و از شئون توکّل است که در آیهٔ شریفه شرط ایمان شمرده شده است قال تعالی شأنه وَ عَلَى اللهِ فَتَوَكَّلوا إنْ كُنْتُمْ مُؤمِنينَ و صاحب توکّل حائز مقام و الا و بسیار بلند پایهٔ محبوبیّت ذات اقدس الهی است چنانچه فرماید انّ الله یحبّ المتوکّلین فیاله من مقام ما اجلّه واسناه در کافی شریف از امام صادق عليه السلام روایت میکند که

آنحضرت در یکی از کتابهای آسمانی قرائت فرموده است که خدایتعالی میفرماید وَعِزَّتی وَجَلالی وَمَجْدی وَ ارْتِفاعِی عَلیٰ عَرْشی لأقطعنّ أمَلَ کُلِّ مُؤَمِّلٍ (مِنَ الناسِ) غَیْری بالیأسِ وَلأکْسُوَنَّهُ ثَوْبَ المَذَلَّةِ عِنْدَ الناسِ ولأنحِیَنَّهُ مِنْ قُرْبی وَلأبعِدَنّهُ مِنْ وَصْلی أیُؤَمِّلُ غَیْری فی الشدائِدِ وَ الشَدائِدُ بِیَدی وَیَرجُو غَیْری وَیَقْرَعُ بالفِکْرِ بابَ غَیْری وَبِیَدی مَفاتیحُ الأبوابِ وَهِیَ مُغْلَقَةٌ وَبابی مَفْتوحٌ لِمَنْ دَعانی فَمَنْ ذا الَّذی أمَّلَنی لِنَوائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دونَها؟ وَمَنْ ذاالَّذی رَجانی لِعَظیمَةٍ فَقَطَعْتُ رَجاءَهُ مِنّی؟ جَعَلْتُ آمالَ عِبادی عِنْدی مَحفوظَةً فَلَمْ یَرْضَوا بِحِفْظی وَمَلأتُ سَمٰواتی مِمَّن لایَمِلُّ مِنْ تَسْبیحی وَأمَرْتُهُم أنْ لایَغْلُقوا الأبوابَ بَیْنی وَبَیْنَ عِبادی فَلَمْ یَثِقوا بِقَولی ألَمْ یَعْلَمْ (أنَّ) مَنْ طَرَقَتْهُ نائِبَةٌ مِنْ نَوائِبی أنَّهُ لایَمْلِكُ کَشْفَها أحَدٌ غَیْری إلاّ مِنْ بَعْدِ إذْنی فمالی أراهُ لاهِیاً عَنّی أعْطَیْتُهُ بِجودی مالَمْ یَسْئَلْنی ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ یَسْئَلْنی رَدَّهُ وَسَئَلَ غَیْری أفَیَرانی أبْدَءُ بِالعَطاءِ قَبْلَ المَسْئَلَةِ ثُمَّ أُسْئَلُ فلا اُجیبُ سائِلی؟ أبَخیلٌ أنا فَیُبَخِّلُنی عَبْدی؟ أوَ لَیْسَ الجُودُ وَ الکَرَمُ لی؟ أوَلَیْسَ العَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِیَدی؟ أوَلَیْسَ أنا مَحَلُّ الآمالِ فَمَنْ یَقْطَعُها دُونی؟ أفَلا یَخْشی المُؤَمِّلون أن یُؤَمِّلوا غَیْری؟ فَلَوْ أنَّ أهْلَ سَمٰواتی وَ أهْلَ أرْضی أمَّلوا جَمیعاً ثُمَّ أعْطَیْتُ کُلَّ واحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ ما أمَّلَ الجَمیعُ ما انْتَقَصَ مِنْ مُلْکِیْ مِثْلَ عُضْوِ ذَرَّةٍ وَ کَیفَ یَنْقُصُ مُلْكٌ أنَا قَیِّمُهُ؟ فَیابُؤساً لِلقانِطینَ مِنْ رَحْمَتی وَ یابُؤساً لِمَنْ عَصانی وَلَمْ یُراقِبْنی.

یعنی بعزّت وجلال و بزرگواری ومقام سلطنتم سوگند که حتما هر کس را که بجز از من آرزوئی کند بناکامی‌اش کشانم وجامهٔ خواری در نزد مردم‌را براندامش کنم و از مقام قرب خودم بکنارش زنم و از وصل خویش دورش سازم آیا در سختی‌ها بجز من از دیگری آرزومند است وحال آنکه سختی‌ها بدست من است و آیا بغیر من امیدوار است وباپنجهٔ فکردر دیگری را میکوبد وحال آنکه کلید درهای بسته بدست من است این درخانهٔ من است که بروی هر کس که‌مرا بخواند باز است ، چه کسی مرا درمصیبتهای خود مورد آرزوی خویش ساخت که

من او را بآرزویش نرساندم؟ و چه کسی در پیش آمد بزرگی که برای او کرده بود بمن امیدوار شد که من امید او را از خودم بریدم؟ من آرزوهای بندگانم را در خزانهٔ غیبم برای آنان نگهداری کردم ولی آنان بنگهداری من راضی نشدند و من آسمانهایم را با فرشتگانی که با نیروی خستگی ناپذیر به‌تسبیح من مشغولند پر کردم وبآنان دستور دادم که درهای اجابت را میان من و بندگانم نبندندولی بندگان‌من بگفتهٔ من‌اعتمادنکردند، کسیکه‌مصیبتی‌ازمصیبتهای من‌براو شبیخون زند مگر نمیداند که بجز من احدی برطرف کردن‌آن را نتواند مگر پس از آنکه از طرف من اذنش دهند پس چرا آن مصیبت زده از من غافل است؟ این من بودم که با جود خود آنچه را که از من‌نخواسته بود باوعطا کردم سپس آنگاه که دادهٔ خود را از اوبازپس گرفتم ازمن بازنخواست و ازدیگری‌خواستار شد مگر چنین پنداشت که من پیش‌از در خواست بعطا پیش دستی میکنم ولی پس ازآنکه مورد در خواست‌شدم در خواست کننده را پاسخ نمیدهم؟ مگر من بخیلم که بندهٔ من مرا به بخل نسبت میدهد؟ مگر بخشش و بزرگواری مخصوص من نیست؟ مگر گذشت و آمرزش دردست من نیست؟ مگر من محلّ آرزوها نیستم؟ چه کسی بجز من بآرزوها پایان می‌بخشد؟ آرزومندانی که جز مرا آرزو کنند مگر نمی هراسند؟ اگر اهل آسمانهایم واهل زمینم همگی بیکبار دست امید و آرزو بسوی من دراز کنند ومن بهریك از آنان باندازهٔآرزوی همگی شان عطا کنم از ملك من بقدر ذرّه‌ای از ذرّه کم نشود و چگونه کم شود ملکی که من خود قیوّم وسازندهٔ آنم ای بیچاره آنانکه از رحمت من نا امیداند و ای بدبخت کسیکه مرا معصیت کند ومراقب حضور من نباشد.

و نیز در کافی از امام موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت میکند که آنحضرت در بیان معنای آیهٔ شریفه وَمَنْ یَتَوَکَّلْ علی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ فرمودند: التَوَکُّلُ عَلیٰ اللهِ عَلی دَرَجاتٍ : مِنْها أَن تَتَوَکَّلَ عَلی اللهِ في أُمورِكَ کُلِّها فَما فَعَلَ بِكَ کُنْتَ عَنْهُ

راضیاً تَعْلَمُ أَنَّهُ لا يألُوكَ خَيْراً وَفَضْلاً وَتَعْلَمُ أَنَّ الحُكْمَ في ذلِكَ لَهُ فَتَوَكَّلْ عَلى اللهِ بِتَفْويضِ ذلِكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فيها وَ في غَيْرِها .

یعنی توکّل بر خدادرجاتی دارد ازجملهٔ آنهاآنکه درهمهٔ کارهایت بخداوند توکّل کنی و هر چه باتو کرد از خداوند راضی باشی وبدانی که خداوند هیچ خیر و فضلی را از تو دریغ نمیکند و بدانی که حکومت درامور با خدا است پس با واگذاری کارها بخدا توکّل باو کن و در کارهای خود و همهٔ کارها اطمینان خاطرت بخدایتعالی باشد. از این روایات وبقیّهٔ روایات‌استفاده میشود که توکّل ثمره‌ای است ازثمرات‌شجرهٔ طیّبهٔ توحید که‌درقلب انسان ریشه‌دوانده‌باشدواصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتی اکلها کلّ‌حین باذن ربّها وبدون رسیدن باینمقام بوئی از توحید عرفانی وحقیقی بمشام کسی نرسد و راهی بمحفل قرب و مجلس انس نخواهد داشت چنانچه در روایت اوّل بدان اشاره فرمود :لَأُنَحِّيَنَّهُ مِنْ قُرْبي وَ لَأُبَعِّدَنَّهُ مِنْ وَصْلي وایمان که پایهٔ توکّل است برای کسی دست میدهد که از حدود اقرار زبان وتصدیق عقلی گذشته وبحریم قلب وارد شود و کلمهٔ مبارکهٔ لا إِلَهَ إِلاّ اللهُ وَحْدَهُ‌لاشَريكَ لَهُ وایمان بقدرت مطلقهٔ حق تعالی که معنای لَهُ المُلْكُ است و ایمان بجود و حکمت ذات مقدّس که مدلول وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ است باقلم عقل برلوح دل نگاشته شود ومعنای این کلمات وصف لازم قلب گردیده وغالب براو شود در چنین حالی اگر گفت لاإِلَهَ‌إِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لاشَريكَ لَهُ لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ اساس توکّل را در دل خود تاسیس نموده است البتّة این ایمان‌حاصل نمیشود مگر باتقوای تامّ ومجاهدت و ریاضات شرعی تا در اثر آن‌ها انشراح صدری بسالك دست دهد وسینه‌اش محلّ اشراق نور توحید حق شود چنانچه درآیهٔ شریفهٔ أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلإِسلامِ فَهُوَ عَلى نورٍ مِنْ رَبِّهِ بآن اشاره شده است آنگاه در پرتو نور حق به بیند که فاعلیّت مطلقهٔدار وجود در انحصار ذات الهی است ومتفرّد در ابداع واختراع است از خلق ورزق و

عطا ومنع و حیات و موت و غنا وفقر وهر آن چیزی که نام مخلوق بر آن گذاشته میشود و چون این حال برای قلب او منکشف شد توجّه‌اش از ماسوا معطوف گشته وتنها بخدایتعالی امید بسته وتنها از او بیمناك گردد و بغیر اوثقة و اعتماد نکند زیرا مییابد که همه مسخّر قدرت اویند وهیچ ذرّه‌ای را در آسمانها وزمین استقلال نیست فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء و ما من دابّةٍ الاّ هوآخذ بناصیتها و اگر این انشراح صدر واین مکاشفهٔ دل برای کسی نشده باشد لا محالة در حدّ اسباب وعلل توقّف خواهد کرد ومثل مورچه‌ای است که بر روی صفحهٔ کاغذی در حرکت است ومی‌بیند که‌نوك‌قلمی باگردش‌خود صفحه را سیاه میکند و میدان دیدش آن وسعت را ندارد که انگشت‌یا دست‌را به‌بیند تاچه‌رسد بنویسنده و ارادهٔ ای که در وجود او است ولیکن .

دیده میخواهم که‌باشد شه‌شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

دیده میخواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ وبن

سیّد نا الاستاد روحی فداه درشرح حدیثی که از امام موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام نقل شد پس از نقل تعبیراتی از بزرگان در معنای توکّل مانند آنچه صاحب منازل السائرین فرماید : التَوَكُّلُ كِلَةُ الأَمْرِ كُلِّهِ إِلى مالِكِهِ وَالتَعْوِيلُ على وِكالَتِهِ: توکّل واگذاری همهٔ کارها است بخدا و بروکالت خدا اعتماد کردن است و بعضی ازعرفافرمایدالتَوَكُّلُ طَرْحُ البَدَنِ فِی العُبودِيَّةِ وَتَعَلُّقُ القَلْبِ بالرُبوبِيَّةِ توکّل آنست که بدن را در بندگی رها کند و دل را بربوبیّت به بندد و بعضی دیگر فرماید التَوَكُّلُ عَلَى اللهِ انقِطاعُ العَبْدِ فی جَمِیعِ مایأمَلُهُ المخلوقین توکل بخدا آنست که بنده در همهٔ آرزوهایش که ازمخلوق دارد بخدا منقطع‌شود .

بگفته حافظ :

بـا تو پیوستم و از غیر تـو دل ببریدم

آشنای تـو ندارد سر بیگانه و خویش

میفرماید: علم بر درجات توکّل مبتنی است برعلم بر درجات در معرفت ربوبیّت حق جلّ جلاله وآنگاه فرماید: که یکی از اصول معارف که کثیری از معارف ومقامات سالکین بدون آن حاصل نشود علم بمقام ربوبیّت و مالکیّت حق است و کیفیّت تصرّف ذات مقدّس است در امور، وما وارد در این بحث از وجههٔ علمی نشویم زیرا آن مبتنی است برتحقیق جبر وتفویض، فقط بیان درجات مردمرا در معرفت بآن مینمائیم پس گوئیم:

که مردم در معرفت ربوبیّت ذات مقدّس بسی مختلف و متفاوتند عامّهٔ موحّدین حق تعالی را خالق مبادی امور و کلّیات جواهر وعناصر اشیاء میدانند و تصرّف او را محدود میدانند و احاطهٔ ربوبیّت را قائل نیستندایندها بحسب لقلقهٔ لسان گاهی میگویند مقدّر امور، حق است و همه چیز درتحت تصرّف او است و هیچ موجودی بی ارادهٔ مقدسه او موجود نشود ولی صاحب اینمقام نیستند نهعلماً ونه ایماناً و نه شهوداً و وُجداناً ایندسته از مردم کهخود نیز گوئی داخل آنها هستیم علم بربوبیّت حق تعالی ندارند و توحید شان ناقص و از ربوبیّت وسلطنت حق محجوبند باسباب وعلل ظاهره و دارایمقام توکّل نیستند جز لفظاً وادّعائاً ولهذا در امور دنیا بهیچ وجه اعتماد برحق نکنند وجز باسباب ظاهره و مؤثّرات کونیّه بچیز دیگر متشبّث نشوند و اگر گاهی در ضمن، توجّهی بحق کنند و از او مقصدی طلبند یا ازروی تقلید است یا ازروی احتیاط است زیرا که ضرری درآن تصوّر نکنند واحتمال نفع نیز میدهند در این حال رائحهای از توکّل در آنها است ولی اگر اسباب ظاهره را موافق بینند بکلّی از حق تعالی و تصرّف او غافل شوند و اینکه گویند توکّل منافات ندارد با کسب و عمل مطلب صحیح است بلکه مطابق برهان ونقل است ولی قطع احتیاج ازربوبیّت وتصرّف حق، و مستقلّ شمردن اسباب، منافی توکّل است.

این دسته از مردم که درکارهای دنیائی هیچ تمسّك و توکّلی بحق ندارند

راجع بامور آخرت خیلی لاف ازتوکّل میزنند در امر علم‌ومعرفت یا تهذیب‌نفس و عبادت و اطاعت که تهاون کنند وسستی وتنبلی نمایند فورا اظهار اعتماد برحق و فضل اووتوکّل براونمایندمیخواهندبدون سعی‌وعمل بالفظ(خدابزرگ است) و (متوکّلیم بفضل خدا) درجات آخرتی را تحصیل کنند در امور دنیا گویند سعی و عمل با توکّل واعتماد بحق منافات ندارد ودر امورآخرت سعی وعمل رامنافی با اعتماد بفضل حق و توکّل بر او شمرند این نیست جز مکاید نفس و شیطان زیرا که اینها نه در امور دنیا متوکّلند ونه در امور آخرت و درهیچ یك اعتماد بحق ندارند لکن چون اموردینوی را اهمّیّت میدهند باسباب متشبّث میشوند و بحق وتصرّف او اعتماد نکنند وبعکس، کارهای‌آخرت راچون اهمّیّت نمیدهند و ایمان حقیقی بیوم معاد و تفاصیل‌آن ندارند برای آن عذری میتراشند.

گاهی میگویند: خدا بزرگ است گاهی اظهار اعتماد بحق و شفاعت شافعین میکنند با آنکه تمام این اظهارات جز لقلقهٔ لسان و صورت بی معنی چیز دیگر نیست وحقیقت ندارد.

طایفهٔ دوّم اشخاصی هستند که یا بابرهان یا بانقل معتقد شدند و تصدیق کردند که حق تعالی مقدّر امور است و مسبّب اسباب و مؤثّر در دار وجود و قدرت وتصرّف او محدود بحدّی نیست‌اینها در مقام عقل توکّل بحق دارند یعنی ارکان توکّل پیش آنها عقلاً یا نقلاً تمام است از این جهت خود را متوکّل دانند و دلیل برلزوم توکّل نیز اقامه کنند زیرا که ارکان توکّل راثابت نمودند وآن چندچیز است یکی‌آنکه حق تعالی عالم باحتیاج عباداست یکی‌آنکه قدرت داردبرفع احتیاجات‌ویکی‌آنکه بخل‌در ذات مقدّسش نیست یکی آنکه رحمت و شفقّت بربندگان دارد پس لازم است توکّل کردن برعالم قادر غیر بخیل رحیم بربندگان زیرا که قائم بمصالح آنها میشود و نگذارد از آنها مصلحتی فوت‌شود گرچه خودآنها مصالح را از مفاسدتمیز ندهند این طایفه گرچه علماً متوکّلند

ولی بمرتبهٔ ایمان نرسیده‌اند واز اینجهت در امور متزلزلند وعقل آنها باقلب آنها در کشمکش است و عقل آنها مغلوب است زیرا که قلوب آنها متعلّق باسباب است و از تصرّف حق محجوب است طایفهٔ سوّم آنانند که تصرّف حق را در موجودات بقلوب رسانده وقلوب آنها ایمان آورده باینکه مقدّر امور حق تعالی وسلطان و مالك اشیأ او است و با قلم عقل در الواح دلها ارکان توکّل را نگاشته‌اند اینها صاحب مقام توکّل هستند ولی این‌طایفه نیز در مراتب ایمان و درجات‌آن‌بسیار مختلفند تا بدرجهٔ اطمینان و کمال آن رسد که آنوقت درجهٔ کاملهٔ توکّل در قلوب آنها ظاهر شودو تعلّق ودلبستگی باسباب پیدا نکنندودل آنهاچنك بمقام ربوبیّت زند و اطمینان و اعتماد باوپیدا کند چنانچه آن‌عارف توکّل را تعریف کردبطرح بدن در راه عبودیّت و تعلّق قلب بربوبیّت ،اینها که ذکر شد درصورتی است که قلب درمقام کثرت افعالی واقع باشد والاّ ازمقام توکّل بگذرد و خارج ازمقصود گردد پس معلوم شد که توکّل رادرجاتی است وشاید درجه‌ایرا که حدیث‌شریف متعرّض است توکّلی است که در طایفهٔ دوّم باشد زیرا که مبادی آنرا علم قرار داده وشاید اشاره بدرجات دیگر که در اعتبار دیگر است باشد زیرا که از برای‌توکّل درجات دیگر بتقسیم دیگر هست وآن چنان است که هما نطور که در درجات سلوك . اصحاب عرفان و ریاضت از مقام کثرت بوحدت مثلا کم کم میرسند و در فنای مطلق افعالی دفعتاً واقع نشوند بلکه تدریجاً شوند اوّل درمقام خود وپس از آن درسایر موجودات مشاهده شود ، حصول توکّل و رضا وتسلیم و وسایر مقامات نیز بتدریج گردد ممکن است اوّل درپاره‌ای امور و دراسباب غائبهٔ خفیّه توکّل کنند پس ازآن کم کم بمقام توکّل مطلق رسند چه اسباب ظاهرهٔ جلیّه داشته باشد یا اسباب باطنهٔ خفیّه و چه در کارهای خود باشد یا بستگان و متعلّقان خود از اینجهت در حدیث شریف فرمود یکی از درجات آن‌آنست که در تمام امورت توکّل کنی .

فصل بدانکه مقام رضا غیراز مقام توکّل است بلکه از آن شامخ‌تر وعالی‌تر است زیرا که متوکّل طالب خیر و صلاح خویش است و حق تعالی را که فاعل خیرات داند وکیل کند درتحصیل خیر و صلاح خود و راضی ، فانی کرده است ارادهٔ خود رادرارادهٔ حق واز برای خود اختیاری نکند چنانچه از بعض اهل‌سلوك پرسیدند:ماترید؟قال:اریدان‌لاارید، مطلوب او مقام رضا بوده‌واما درحدیث شریف که فرموده است فما فعل بك کنت عنه راضیاً مقصود از آن مقام رضا نیست ولهذا دنبال آن فرموده بدانی که حق تعالی هرچه میکند خیروفضل تو درآنست گوئی حضرت خواسته است درسامع ایجاد مقام توکّل فرماید لهذاازبرای‌آن مقدّماتی ترتیب داده است اوّل فرموده تَعْلَمُ أَنَّهُ لایَأْلوكَ خَیْراً وَ فَضْلاً و پس از آن فرموده است وَتَعْلَمُ أَنّ الحُکْمَ فی ذالِكَ لَهُ البتّه کسیکه بداند حق تعالی قادر است بر هر چیز وخیر وفضل او را از دست ندهد مقام توکّل برای او حاصل شود زیرا دو رکن بزرك توکّل همان است که ذکر فرموده ودو رکن یا سه رکن دیگر را برای‌وضوح آن‌ذکر نفرموده پس نتیجهٔ مقدّمات‌مذکوره ومطویّهٔ معلومه حاصل شود که هرچه حق تعالی کند موجب خوشنودی و رضایت است زیراکه صلاح و خیر در آنست پس مقام توکّل حاصل آید ولهذا تفریع فرموده است فتوکّل علی الله.

فصل بدانکه تفویض نیزغیر ازتوکّل است چنانچه ثقه غیر از هر دواست و از اینجهت آنهارادرمقامات سالکان‌جداگانه شمرده‌اند خواجه فرماید :التَّفْوِیضُ أَلْطَفُ إِشارَةً وَ أَوْسَعُ مَعْنًا مِنَ‌التَوَکُّلِ‌ثُمَّ قالَ التَوَکُّلُ شُعْبَةٌمِنْهُ یعنی تفویض لطیف تر و دقیقتر از توکّل است زیرا که تفویض آنست که بنده حول وقوت را از خود نبیند ودر تمام امور خودرا بی تصرّف داندوحق رامتصرّف و إمّا درتوکّل چنان نیست زیرا که متوکّل حق را قائم مقام خود کند در تصرّف و جلب خیر وصلاح، وامّا اوسع است و توکّل شعبه‌ای است از آن زیرا که توکّل در مصالح

است بخلاف تفویض که در مطلق امور است و نیز توکّل نمیباشد مگر پس از وقوع سبب موجب توکّل یعنی امریکه در آن توکّل میکند بنده برخدا ، مثل توکّل پیغمبر واصحابش درحفظ از مشرکین و فتنه‌یکه گفته شد بآنها إنّ النّاسَ قَدْ جَمَعوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إیماناً وَقالوا حَسْبُنا اللهُ وَنِعْمَ الوَکیلُ واما تفویض قبل از وقوع سبب است چنانچه دردعای مروی ازرسول‌خدا است اللّهُمّ إنّی أسْلَمْتُ نَفْسی إلَیْكَ وأَلجأتُ ظَهْری إلَیْكَ وَفَوَّضْتُ أمری إلَیْكَ و گاهی بعد از وقوع سبب است مثل تفویض مؤمن آل فرعون .

این که ذکر کردم محصّل ترجمهٔ شرح عارف معروف عبدالرّزاق کاشانی است از کلام جناب عارف کامل خواجه عبدالله بامختصر تفاوت و اختصار و کلام خواجه نیز دلالت برآن دارد ولکن در بودن توکّل شعبه‌ای از تفویض نظر است و در اعمّ شمردن تفویض را از توکّل مسامحه واضحه است ونیز دلیلی نیست بر آنکه توکّل بعداز وقوع سبب است بلکه درهر دو مورد جای توکّل هست (۱) واما در حدیث شریف که فرموده است فَتَوَکَّلْ عَلی اللهِ بِتَفْویضِ ذلِكَ إلَیْهِ تواند بود که چون توکّل نیست مگر با رؤیت تصرّف خویش لهذا برای خود وکیل اتّخاذ نموده در امری که راجع بخود میداند حضرت خواسته است او را ترقّی دهدازمقام توکّل بتفویض وباو بفهماند که‌حق تعالی قائم‌مقام تو نیست در تصرّف بلکه خود متصرّف ملك خویش ومالك مملکت خود است خواجه نیز در منازل السائرین در درجهٔ ثالثهٔ توکّل تنبّه باین معنی داده است .

و امّا ثقة نیز غیر از توکّل و تفویض است چنانچه خواجه فرموده الثِّقَةُ سَوادُ عَیْنِ التَوَکُّلِ وَنُقْطَةُ دائِرَةِ التَفْویضِ وَسُوَیدا قَلبِ التَّسْلیمِ یعنی مقامات ثلاثة بدون آن حاصل نشود بلکه روح آن‌مقامات ثقة بخدای تعالی است وتا بنده وثوق

(۱) درآیات متعددی کلمهٔ توکل بدون‌ذکر وقوع سبب آمده است مانند الله لا اله‌الا هو و علی الله فیتوکل المؤمنون ، مؤلف .

بحق تعالی نداشته باشد دارای آنها نشود .

پس معلوم شد نکتهٔ آنکه حضرت پس از توکّل و تفویض فرمودند: ثِقْ بِهِ فِيها وَ فِي غَيْرِها وما این بحث را ختم میکنیم بذکر یك روایت شریف در کافی شریف از امام صادق علیه‌السلام روایت میکند أَوْحىٰ اللّٰهُ إِلى داودَ ما اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِن عِبادي دونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقي عَرَفْتُ ذالِكَ مِنْ نِيَّتِهِ ثُمَّ يَكيدُهُ السمٰواتِ وَالأَرْضُ وَمَنْ فيهِنَّ إِلاّ جَعَلْتُ لَهُ المَخْرَجَ مِنْ بَيْنِهِنَّ وَما اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبادي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقي عَرَفْتُ ذالِكَ مِنْ نِيَّتِهِ إِلاّ قَطَعْتُ أَسبابَ السمٰواتِ والأَرضِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَأَسْخَطْتُ الأَرضَ مِن تَحْتِهِ وَلَمْ أُبالِ بِأَيِّ وادٍ هَلَكَ خداوند بداود وحی فرمود هیچ‌بنده‌ای ازبندگان من نیست که فقط بمن متوسّل شود نه براحدی ازمخلوقات من و بدانم که‌نیّتش فقط من‌هستم آنگاه اگر آسمانها و زمین و هر کس که در آنها است در مقام کید اوبر آیند مگر آنکه برای او از میان همهٔ این کید کنندگان راه نجاتی قرار میدهم و هیچ بنده‌ای ازبندگان من نیست که بیك نفر از مخلوق من متوسّل شود و بدانم که نیّتش توسّل باو است مگر آنکه اسباب آسمانها و زمین را از دسترس اوقطع میکنم و زمین را در زیر پای او بر او خشمناك میکنم و اهمیّت نمیدهم که در کدام بیابان بهلاکت رسید .

فصل : درآداب معنوی ستر عورت

وَمِنْ عهدٍ لِمَوْلانا أَمير المومنين صلوات الله عليه كَتَبَهُ لِلأَشتر النَخَعي فَاستُرِ العَوْرَةَ ما استَطَعْتَ يَستُرُ اللّٰهُ مِنْكَ ما تُحِبُّ سَتْرَهُ مِن رَعِيَّتِكَ .

عورت یا بمعنای قسمتی از بدن است که باید از انظار پوشیده گردد وآن در مرد از ناف تا زانو است چنانچه در منتهی الارب است و باینمعنی زن را تمام بدن عورت است بجز آنچه بحکم ضرورت استثناء شده است و یا بمعنای رخنه در سر حدّ ملك و در صف لشکر و در حصار که ازآن بیم باشد و باینمعنا استآیهٔ شریفهٔ يَقولُونَ إِنَّ بُيوتَنا عَوْرَةٌ وَماهِيَ بِعَوْرَةٍ.

و در معنای اوّل دو جهت منظور میشود یکی آنکه مستور داشتن آن لازمهٔ رعایت ادب است ومکشوف بودنش ترك ادب بشمار میرود وشاید معنائی که از منتهی الارب نقل شد ناظر باینجهت باشد و دیگر آنکه مستور بودنش ضروری و کشفش موجب شرم وخجلت زده گی است وآن قسمت مخصوصی از بدن است که محلّ اصلی شهوت جنسی نیز در آن قسمت است و راغب که عورت را بمعنای سَوْأَةُ الرَّجُلِ گفته است ناظر باین قسمت بوده است.

و بعضی از محقّقین میفرماید: معنای اصلی عورت عبارت از میل است و آیهٔای که ذکر شد بهمین معنااست یعنی خانه‌های ماشکست برداشته ومایل بسقوط و فرو ریختن است و شخص دو بین را که اعور گویند بهمین لحاظ است زیرا حدقه‌های چشم‌اش هر دو بیك جهت مایل است.

بنابمعنای اوّل، ستر عورت در نمازاشاره بآن است که سالك الی‌الله رالازم است در معراج قرب وطیّ راه وصول آنچه از اسرار الهی بر او مکشوف میشود از نا اهل مستور بدارد که مقتضای ادب سلوك این است وترك آن موجب محرومیّت ازفیض ربّ است چنانچه عارف رومی فرماید.

از خدا جوئیم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از فیض رب

و این یکی از آداب مهمّهٔ سلوك است ومشایخ عرفان که صاحب مکتب تربیتی هستند درتادّب سالك باین ادب سعی بلیغ داشتند زیرا در کشف اسرار، خطرهائی است هم برای سالك وهم برای طرف مقابل امّا خطرش از برای سالك از آن جهت است که سالك تا عالم نفس را بکلّی پشت سر ننهاده و وارد عالم روح نشود قوای نفس وجنود جهل در تمام امور او دخالت دارند وتمحیص وتخلیص تامّ از هوای نفس برای او یا امکان پذیر نیست ویا بسیار مشکل است و در اینصورت در افشای مشاهدات غیبی ومکاشفات معنوی خوف این هست که باتصرّف نفس وشیطان، سالك بطرف ریا وتظاهر و تفاخر و خودفروشی کشیده شود وبزرگترین سدّ راه

سلوك ایجاد گردد .

و بدینمعنی اشاره فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی که در کافی است که فرمود طوبی لِعَبْدٍ نَوْمَةٍ عَرَفَهُ اللهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ النّاسُ اولئكَ مَصابيحُ الهُدى وَيَنابيعُ الحِلْمِ يَنْجَلي عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَةٍ مُظْلِمَةٍ لَيْسوا بالمَذاييعِ البُذْرِ وَلا بالجُفاةِ المرائين: خوشا بحال بندهٔ گمنام که فقط خدایتعالی او را بشناسد و مردم او را نشناسند آنان چراغهای هدایت و سرچشمه‌های حلم‌اند هر گونه گرفتاری ظلمت افزا در نظر آنان روشن میشود آنان کسانی هستند که افشاء سرّ نکنند و آنچه‌دانند اظهار ننمایند وستمکار و ریاکار نباشند، و گمان نشود که ریااختصاص بعبادات‌دارد بلکه ریا درعقایدومعارف الهیّه از جمیع اقسام ریاها سخت‌تر وعاقبتش وخیم‌تراست وظلمتش از همهٔ ریأها بیشتر و بالاتر است واینجا محلّ شرح آن نیست و امّا خطرش ازناحیهٔ شنوندهٔ نا اهل محتاج‌به بیان نیست که چه بسا الحاد و انکار که گریبان گیر شنونده شود بواسطهٔ نداشتن تحمّل واستعداد درك مطلب‌لذا پیشوایان دین تاکید شدید درحفظ اسرار ازنااهل فرموده‌اند چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام درذیل توقیع اسحق‌بن‌اسمعیل مرقوم‌فرمود فَلاتَنْثُرَنَّ الدُرَّ بَيْنَ أَظْلافِ الخَنازيرِ وَلا كَرامَةَ لَهُمْ:دانه‌های درّ را در میان دست و پای خوکها پخش مکن که هیچ احترامی ندارند و امیر المومنین و سید العارفین در حالیکه اشاره بسینهٔ مبارك میکرد فرمود : إنّ ههُنا لَعِلْماً جَمّاً لوأَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً : دراین سینه دانشی است انباشته اگر برای آن افرادی میيافتم کـه توان کشش آن را میداشتند . . . تا آنکـه میفرماید : كذلِكَ يَموتُ العِلْمُ بِمَوْتِ حامِلِيهِ این چنین است که با مرگ دانشمند دانش نیز میمیرد .

بطوریکه خوانندهٔ عزیز ملاحظه میکند امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح میدهد که علم درسینهٔ صاحبش بسینهٔ خاك برود نه آنکه بدست غیر اهل بیفتد .

بدگهر را علم و فن آموختن — دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست — به که آید علم نادان را بدست

چون قلم در دست غدّاری فتاد لاجرم منصور برداری فتاد

و اگر عورت را بمعنائی که از راغب نقل شد بدانیم ستر عورت در نماز اشاره بآن‌است که‌نماز گزارراست که ازموجبات رسوائی وقبایح معنوی بپرهیزد و با پناه بردن بستّاریّت حضرت حق در مقام رفع آنها برآید وحالت حیا وشرم زدگی در پیشگاه الهی از ملکات زشت و اعمال ناپسند داشته باشد و در مقام آن باشد که باخدائیکه ستّاریّت‌اش‌پرده برروی‌اعمال‌و نیّات او کشیده‌است‌پرده دری ننمایدچنانچه‌امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: وَلاتَهْتِکوا أَستارَکُمْ عِنْدَمَنْ یَعْلَمُ أَسْرارَکُمْ واز خدای ستّار وغفّار بخواهدتامگرفردا که پیشگاه حقیقت شود پدید درمحضر اولیاء حق وملائکهٔ مقرّبین پرده از اعمال و اخلاق او برندارد چنانچه در دعای ماثوراست اَللّهُمَّ وَإِنْ سَتَرْتَ عَلَیَّ ذُنوباً فِی الدُّنیا فَاَنَااَحْوَجُ إِلیٰ سَتْرِهامِنْكَ فِی الآخِرَةِ و نیز متوجّه باشد همانطور که خداوند موجبات رسوائی او وسوئات او را پرده پوشی فرموده او نیز باید بحکم تَخَلَّقوابِأَخْلاقِ اللّهِ نسبت بعیوب برادران دینی‌پرده پوش باشد تا او را بفضای معراج قرب راه دهند.

در کافی شریف عبداللّه‌بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کند قُلْتُ لَهُ: عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ حَرامٌ؟ قالَ نَعَمْ قُلْتُ یَعْنی سِفْلَیْهِ؟ قالَ لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ إِنَّما هُوَ إِذاعَةُ سِرِّهِ.

راوی گوید بامام صادق عرض کردم: آیاعورت مؤمن برمؤمن دیگر حرام است؟ فرمود: آری، عرض کردم: این بمعنای قسمت پائین پیکر او است؟ فرمود: آنچه فکر کردی نیست مقصود آنست که راز او را فاش کند.

گرچه این روایت شریفه بمعنای سابق نیز قابل انطباق است و بهر حال روایات در این باب بیش از آنست که در این اوراق ذکر شود.

و اگر عورت را بمعنای میل‌دانستیم چنانچه از بعضی محقّقین نقل شد ستر عورت در نماز رمز آن خواهد بود که عارف باید اسراری را که از مقام اعلی در

نماز ومناجات و خطابات حق برای او مکشوف میشود وانواریرا که از جانب حق متعال بسوی او مایل گردد از جاهلان مستور دارد تا موجب بعد از ساحت قرب و محرومیّت خویش و انکار دیگران نگردد چنانچه گفتیم

گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند
جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد
آنکه چون غنچه دلش راز حقیقت بنهفت
ورق خاطر از این نکته محشّی می کرد

تحقیقی عرفانی در ستر و ساتر

بدان‌ای عزیز که‌خداوندسبحان واحد وَاَحَدْ است من‌جمیع‌الجهات یعنی‌هم درمقام ذات‌وهم‌درمقام‌صفات وهم درمقام افعال وهم درمقام عبادت پس‌واجب است که‌عابد، معبود خودرا واحد بیند وچیزیرا با او شریك قرار ندهد در همهٔ مقامات چهار گانه و این‌معنی‌وقتی درست‌آید که‌همهٔ اشیاء رادر جنب وجود حق‌تعالی مضمحّل و باطل بیند الاکلّ شیئی ماخلاالله باطل و برای هیچ موجودی استقلال و تذوّت نه‌بیند که در غیر اینصورت وجود مستقلّی سوای حضرت او و معبودی ورای او در نظر عابد خواهد بود و به توحید در مقام عبادت نائل نخواهد گردید.

وچون بایدمابین مدرك وجهت ادراك مناسبت وسنخیّتی باشد پس‌لازم است که خدای سبحان قوّه‌ای وحدانی در عبدقرار دهد که بوسیلهٔ آن واحدی‌را درك کند که ماسوا درحضرتش مضمحّل وباطل باشد تا بتواند توجّه کامل بالغ بسوی چنین واحدی که از کثرت ظهور مختفی است داشته باشد و اگر جز این باشد ادراك ممکن نیست و چون امکان ادراك نباشد توجّه تامّ صحیح نباشد.

و آن قوّهٔ وحدانی که بوسیلهٔ آن مقام توحید در عبادت ادراك میشود عقل است که فرمود: العَقْلُ ما عُبِدَ بهِ الرَحْمٰنُ وَ اکْتُسِبَ بهِ الجَنانُ و آن همان قوّهٔ الهی است که معانی اشیاء و اسرار آن‌ها را درك میکند و همان امر واحدی‌است

که شئون متکثّره و اضافات مختلفه دارد و شجرهٔ طوبی و سدرة المنتهی ناظر بهمین‌قوهٔ الهی‌است که خدایتعالی‌باآن‌قوة عبادت میشودچون بواسطهٔ وحدانی‌بودن تواندامورمتکثّرهٔ مختلفه‌را نه بیند تا آنکه برای خدایتعالی شریك و وزیرقرار دهد لذا می‌بینی که نماز ودیگر عبادات دایر مدارعقل است بك اثیب وبك اعاقب.

و مکلّف کسی است که بحدّ ظهور عقل ورشد آن برسد و اگر باین حدّ نرسیده باشد و یا آنکه جنون بر او عارض شده و عقلش زایل گردیده باشد قلم تکلیف از اوبرداشته میشود وجایز نیست اورا تکلیف کردن زیرا آن نوروحدانی که بآن توحید خدا کند و ازما سوا اعراض نماید چنین شخص را نیست و فاقد شرط اوّل از شرایط تکلیف است و خداوند حکیم بحکمت بالغه‌اش نفس و جسم را مرکب ظهورآثار این‌قوّه قرار داده است و این مرکب انقال این نور وحدانی را متحمّل است إلی بَلَدٍ لَمْ تَکونوا بالِغیهِ إلّا بِشِقِّ الأنفُسِ .

واینده حامل‌بجهت‌دنائت شان و بعدشان‌از مبدء بجز امور متکثّرهٔ مختلفه را درك نمیکنند و جز بشهواتیکه مخالف ارادهٔ حق است مایل نیستند پس واجب است پوشانیدن و پنهان داشتن شهوات ایندو در همهٔ وقت ، خصوصاً در اوقات صلوة و ایستادن در پیشگاه خالق سموات و واجب است توجّه و التفات بنظر عقل زیرا چنانچه اشاره شد عقل بجز خدا نمی‌بیند و وجود مستقلّی را غیر حضرت ذوالجلال نمی‌یابد ولذا عبادتی که بانظر عقل انجام گیرد وپای نفس و مادّه درآن شرکت نداشته باشد از شوب ریا واغراض دنیوی خالص گردد .

و این است تاویل آنچه میفرمایند عصیر عنبی پاك نمی‌شود مگرآنکه دو ثلث‌آن از بین برود که این دوثلث نصیب شیطان است و محلّ بول او زیرا وجود آدمی هم چون مثلّثی است که یکی از سه ضلع آن عقل است و ضلع دوّم نفس و ضلع‌سوم جسم پس‌انسان یعنی‌عصاره و بهترین‌نمونهٔ عالم‌ملکوت وثمرهٔبهشت‌موعود، مؤمن نشود وپاك نگردد مگرآنکه ذهاب ثلثین اوبشود یعنی مقتضیات نفس وجسم

از میان رفته و تنها مقتضای عقل باقی بماند که همهٔ خیرات از ناحیهٔ عقل است و دوست نمیدارد عقل مگر خیر را و میل نکند جز بسوی خیر ، ونفس و جسد دو عورت اندکه واجبست ستر هر دو و استعمال نمیشوند در مأمور به خداوند مگر آنکه قوای شان درتحت قوهٔ عقل درآیند وجنودشان مقهورجنود عقل شوند .

و چون جهت نفسانیّت در زن بیشتر است و نیروی عقل در او کمتر پس جهت مادیّت درزن اغلب است و ظلمت در اواغلظ و از اینرو همهٔ بدنش عورت است زیرا نفس بظهور خود در سراسر وجود او جاری و ساری است بخلاف مرد که جهت نفس در او بواسطه نیرومندیعقل اش ضعیف است و لذا ظهور نفس فقط در قسمتی ازجسم او است پس زن راتمام بدن عورت است وواجبستتر همهٔ بدن مگر وجه و ظهر قدمین و کفّین .

اما وجه بجهت آنکه توجّه زن بسوی خداوند بوجه است و توجّهخداوند بزن بقلب او است کهوجه، وجههٔ آناست و قلب بواسطهٔ آنکه محلّ نظرخداوند است تأثیر نفس در قلب ضعیفتر است .

و امّا کفّین بعلت تقلب هردو بسوی خدایتعالی بتضرّع و ابتهال و خضوع و خشوع و مدّ آندو برای سؤال از دربار ذوالجلال .

و امّا قدمین بجهت رفتن بدو قدم بسوی خدا و محلّ قرب و رضای او ، قالَ مولاناعَلِيٌّ عليه السلام أَتُسَلِّطُ النارَ عَلى وُجوهٍخَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ ساجِدَةً .. وَعَلى جَوارِحَ سَعَتْ إِلىٰ أَوطانِ تَعَبُّدِكَ طائِعَةً وَأَشارَتْ باسْتِغْفارِكَ مُذْعِنَةً .

و واجب است که لباسمصلّی ناپاك نباشد و مغصوب نیز نبوده باشد امّا نجس نباشد برای آنکه نجاست جهت اعراض است وآن ضدّ اقبال بسوی خداوند است پس واجب است ازالهٔ آن .

و اما غصب نباشد بجهت آنکه غصب ظلم است و ظلم غیرجهت حق است پس صحیح نیست بودنش در نمازیکه همهٔ جهت حق است .

و نیز واجب است که لباس نماز گزار از اجزاء بدن حیوانی که خوردن گوشت آن حلال نیست نباشد و حتّی آنکه نباید ببول وروث حیوان غیر مأکول اللحم آلوده باشد زیرا حیوانات غیر مأکول اللحم منکر ولایت اولیاء الله و منکر معادات اعداء اولیاء الله اند و در بعضی از حیوانات این انکار شدیدتر است و لذا علاوه بر حرمت و نجاست باطنی ظاهرش نیز نجس است مانند سگ و خوك و نظیر ایندو حیوان در آدمیان منکرانی‌هستند که علاوه برانکار قلبی نصب عداوت نیز بظاهر بکنند که آنان نیز محکوم بنجاستند و هم چون کافرانند که فرمود ماخلق الله خلقاً انجس من الکلب و الناصب لنا اهل البیت انجس منه خداوند آفریده‌ای ناپاك تر از سگ نیافریده است ولی ناصب ما خاندان از سگ هم ناپاك تر است .

وجایز نیست برای مردان پوشیدن حریر و طلا در نماز بخلاف زنان که برای آنان‌جایز است وسرّ باطنی این آنست که قبلا بآن‌اشاره کردیم ازحکومت عقل برجسم و نفس مرد و غلبهٔ حکم‌آن بخلاف زن که حکم نفس در او برحکم عقل غالب است و چون که عقل اوّلین مخلوقی است که بخداوند تعالی ایمان آورده و اشدّ و اعظم خلایق است از جهت خضوع برای حق و ذلّت در پیشگاه اوولهذا آنچه ازلباس‌مناسب بااواست آنست که دارای خضوع وخشوع و ذلّت باشد وآن لباسی است که‌تهیّه شده باشد اززمین یاچیزیکه قائم مقام آن باشد در ذلّت و مسکنت مانند پوست و کرك و مو از حیوانیکه ما کول اللحم باشد بشرط آنکه مرده نباشد و تزکیه شده باشد که حیوان با این اوصاف ، طیّب است و طاهر و خاضع برای خدای سبحان و در جلد و پشم چنین حیوانی چیزیکه منافی اخلاص در عبودّیت باشد نخواهد بود پس ملایم با مقام عقل و مناسب با او است .

وامّا حریرچون مأخوذ از ابریشم است وآن گرفته میشود از کرم معروف وآن کرم غیر ما کول اللحم است و از خبائث است و ابریشم در حقیقت فضلهٔ آن

کرم است پس مناسب با مقام عقل نیست و در مقام عبودیّت بکار نیاید علاوه بر آنکه حریر زینت اهل دنیا است و دنیا و اهل آن مبغوض عقل و اولوالالباب است پس ملایم با عقل نیست.

وبهمین جهت پوشیدن طلا نیز در نماز جایز نیست زیرا گرچه طلا ازمعادن است ومعدن بزمین نزدیکتر است از نبات باعتباری لکن چون طلا مقتضی زینت و وتفاخر وتجمّل است و بهمین جهت محبوب اعداء الله است و در نظر آنان معظّم چنانچه اشاره بآن فرماید حکایتاً عن فرعون فلولا القی علیه اسورة من ذهب و مقتضای عقل، زهد و اعراض از زخارف دنیا و زینت آن است و ایندو اقتضا با هم جمع نمیشود.

لذا صحیح نیست برای مردیکه غالب است بر او حکم عقل، پوشیدن حریر و طلا در حال نماز و اما زن چون حکم نفس بر او غالب است و بحکمت بالغه برای زینت و تجمّل مهیّا شده است لذا طبیعت زن با پوشیدن حریر و طلا ملایم و در حال نماز مجاز در پوشیدن آنها است.

وچون عقل نوری است ابیض که استمداد میکند از حجاب لؤلؤ از یمین عرش اعظم پس لباس سفید اولی است بمقام عقل و لذا مستحب است که لباس نماز گزار سفید باشد وچون معلوم شد که نفس عورت است مانند جسد پس لباسی که ستر میکند این عورت را لباس تقوی است و بلباس تقوی مستور میگردد عیوب نفس و بهر مرتبهٔ از تقوا که او را باشد بهمان اندازه عیوب و قبایح نفس مستور خواهد بود و در روز قیامت که یوم تبلی السرائر است و روزی است که میآورند اعمال را بهیئت های دنیوی شان فوجدوا ماعملوا حاضراً کسیکه متلبّس شده بلباس تقوی عورتش مصون و محفوظ است و عیوب و سوئاتش در زیر غطاء کرم خداوندی مختفی است و کسیکه متلبّس باین لباس نشده باشد فضیحت کبری و رسوائی درمیان خلق اوّلین وآخرین از برای او خواهد بود نعوذ بالله من فضیحات

دارالبقاء پس لباس این دنیا آیت و رمزی است از لباس تقوی و بنابراین نمازگزار باید متوجّه باشد که روی کردن بخالق متعال باعورت مکشوفه علّت کدورت است وموجب اعراض ملکوتیان از او و باعث بطلان صلوة معنوی .

سیّدماطال اللهُ بَقاهُ وَرَزَقَنا لِقاه میفرماید:

چون سالك الی‌الله خود را حاضر در محضرمقدّس حق جلّ وعلا دید بلکه باطن و ظاهر و سرّ و علن خود را عین حضور یافت چنانچه از کافی و توحید روایت شده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمودان ّ روح المؤمن لاشدّ اتّصالاً بروح الله من اتّصال شعاع الشمس بها بلکه ببرهان قوی متین در علوم عالیه بثبوت پیوسته است که جمیع دائرهٔ وجود از اعلی مراتب غیب تا ادنی منازل شهود عین تعلّق و ربط و محض تدلّی و فقر است بقیّوم مطلق جلّت عظمته و شاید اشاره باین معنی باشد آیهٔ مبارکه یا ایّها الناس انتم الفقراء الی الله والله هوالغنی الحمید .

پس اگرموجودی ازموجودات درحالی از حالات وآنی از آنات وحیثیّتی از حیثیّات تعلّق بعزّ قدس ربوبی نداشته باشد از بقعهٔ امکان ذاتی و فقر خارج و در حریم‌وجوب ذاتی و غنا داخل گردد وعارف بالله و سالك الی الله باید این‌مطلب حق برهانی واین لطیفهٔ الهیّهٔ عرفانیّه را بواسطهٔ ریاضات قلبیّه از حدّ عقل و برهان در لوح قلب نگاشته بسرحدّ عرفان رساند تا آنکه حقیقت ایمان ونورآن در دلش جلوه کند و اصحاب قلوب و اهل الله از حدّ ایمان بمنزل کشف و شهود قدم گذارند و آن باشدّت مجاهده وخلوت مع‌الله و عشق بالله حاصل شودچنانچه در مصباح الشریعه گوید که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود :

العارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللهِ لَوْسَهی قَلْبُهُ عَنِ‌اللهِ طَرْفَةَ عَیْنٍ لَماتَ شَوقاً إِلَیْهِ وَ العارِفُ أَمینُ وَدایِعِ اللهِ وَ کَنْزُأَسْرارِهِ وَ مَعدِنُ نُورِهِ وَدَلیلُ رَحْمَتِهِ عَلی خَلْقِهِ وَ مَطِیَّةُ عُلومِهِ وَ مِیْزانُ فَضْلِهِ وَ عَدْلِهِ قَدْ غَنی عَنِ‌الخَلْقِ وَ المُرادِ وَ الدّنیا وَلا مُونِسَ لَهُ سِوی اللهِ وَلا نُطْقَ وَلا إِشارَةَ وَلا نَفَسَ إِلاّ بِاللهِ ، لِلّٰهِ ، مِنَ‌اللهِ ، مَعَ‌الله .

بالجملة سالك چون خودرا بجميع شئون عين‌حضور ديد ستر جميع عورات ظاهريّة و باطنيّة كند براى حفظ محضر و ادب حضور وچون دريافت كه كشف عورات باطنه درمحضر حق قباحتش وفضاحتش بيشتر از كشف عورات ظاهره است بمقتضاى حديث إنَّ اللهَ لايَنْظُرُ إلى صُوَرِكُمْ وَلٰكِنْ يَنْظُرُ إلىٰ قُلوبِكُمْ.

وعورات باطنه ذمايم اخلاق وخبائث عادات و احوال ردّيهٔ خلقيّه است كه انسان را از لياقت محضر وادب حضور ساقط ميكند و اين اوّل مرتبه ازهتك‌ستور و كشف عورات است .

وبايد دانست كه اگر بـا پردهٔ ستّاريّت و غفّاريت حق جلّ و علا انسان خود را مستور نكند و در تحت اسم ستّـار و غفّار بـا طلب غفّاريّت و ستّاريت واقع نشود چه بسا شود كه پردهٔ ملك كه برچيده شد و حجاب دنيا كه برافكنده شد هتك ستور او در محضر ملائكهٔ مقرّبين و انبياء مرسلين عليهم السلام گردد و خدا ميداند كه آن عورات باطنّيه كه مكشوف شود قباحت و فضاحت وگند و رسوائيش چقدر است . اى عزيز اوضاع عالم آخرت را با اين عالم قياس مكن كه اين عالم را گنجايش ظهور يكى از نعمتها و نقمتهاى آنعالم نيست اين عالم با همهٔ پهناورى آسمانها وعوالمش گنجايش ظهور پرده اى از پرده هاى ملكوت سفلى كه عالم قبر هم از همان است ندارد چه رسد بملكوت اعلى كه عالم قيامت نمونهٔ آن استودرحديث مفصّلى كه‌شيخ شهيد ثانى رضوان‌الله عليه در منية المريد از حضرت صدّيقهٔ كبرى سلام الله عليها نقل ميفرمايد وارد است كه فرمود رسول خدا ﷺ فرمود همانا‌علماى شيعيان ما محشورميشوند و برآنها خلعت ميپوشند از خلعتهاى كرامت بقدر كثرت علومشان وجدّيت كردن‌آنها درارشاد بندگان خدا حتّى آنكه ببعضى‌آنها هزار هزار خلعت از نور داده شود تا آنكه ميفرمايد يك رشته ازآن خلعتها افضل است از آنچه شمس برآن طلوع مى كند هزارهزار مرتبه اين راجع به نعيمش .

و امّا راجع بعذابش جناب فیض رحمه‌الله درعلم الیقین از مرحوم صدوق حدیث کند که باسناد خود از حضرت صادق سلام الله علیه روایت کند در ضمن حدیثی که‌جبرئیل برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که اگر یك حلقه از آن سلسله‌ای که طولش هفتاد ذراع است بر دنیا نهاده شود همانا دنیا ذوب شود از حرارت آن و اگر قطره‌ای از زقّوم و ضریع آن بچکد درآبهای اهل دنیا میمیرند اهل آن از گندآن نعوذ بالله من غضب الرحمن.

پس سالك الی الله را لازم است کـه اوصاف و اخلاق سیّئه خود را تبدیل باوصاف‌کامله و فانی در بحر متلاطم بی‌پایان اوصاف کمالیّهٔ حق و ارض مظلمهٔ شیطانیّه را تبدیل بارض بیضاء مشرقه نماید و اشرقت الارض بنور ربّها را درخود دریابد و مقام اسماء جمال و جلال ذات مقدّس را در مملکت وجود خود متحقّق نماید و در اینمقام در ستر جمال وجلال واقع شود و تخلّق باخلاق الله پیدا کند و و مقابح تعیّنات نفسیّه و ظلمات و همیّه مستور گردد و اگر بدین مقام متحقّق شد مورد عنایات خاصّه حق جلّ جلاله واقع گردد و بالطف خفّی خاص خود از او دستگیری فرماید و در تحت پردهٔ کبریای خود او را بطوری مستور گرداند که جز خودش او را کسی نشناسد و او نیز جز حق کسی را نشناسد انّ اولیائی تحت قبابی‌لایعرفهم غیری در کتاب مقدّس الهی برای اهلش اشارات بسیار در اینخصوص دارد چنانچه فرماید اللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النورِ اهل معرفت و اصحاب سابقهٔ حسنی میدانند که جمیع تعیّنات خلقیّه و کثرات عینیّه ظلمات اند ونور مطلق حاصل نشود مگرباسقاط اضافات وشکستن تعیّنها که بتهای طریق سالك است وچون ظلمات کثرات فعلیّه و وصفیّه مضمحلّ و منطمس در عین جمع شد ستر جمیع عورات گردیده و حضور مطلق ووصول تامّ تحقّق یافته و مصلّی در اینمقام چنانچه مستور بحق است مصلّی بصلوة حق است و شاید صلوة معراج ختم رسل صلی الله علیه و آله بدین طریق بوده در بعضی مقامات و مدارج

والله العالم .

وصل و تتميم

قال الصادقُ عليه السلام في مِصباح الشريعة: أزيَنُ اللِباسِ لِلمُؤمِنينَ لِباسُ التَقوىٰ وَ أنعَمُهُ الإيمانُ قالَ الله عَزّ وجَلّ وَ لِباسُ التَقوىٰ ذٰلِكَ خَيرٌ وأمّا اللِباسُ الظاهِرِ فَنِعمَةٌ مِنَ اللهِ يَستُرُ عَوراتِ بَنى آدَمَ و هِىَ كَرامَةٌ أكرَمَ اللهُ بِها عِبادَهُ ذُرِّيّةَ آدَمَ لَمْ يُكرِمْ غَيرَهُمْ وَهِىَ لِلمُؤمِنينَ آلَةٌ لِأداءِ ما افتَرَضَ اللهُ عَلَيهِمْ وَ خَيرُ لِباسِكَ مالا يَشغَلُكَ عَنِ اللهِ عَزّوَجَلّ بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنْ شُكرِهِ وَ ذِكرِهِ وَ طاعَتِهِ وَلايَحمِلُكَ فيها إلى العُجبِ وَ الرِيا وَالتَزَيُّنِ وَ المُفاخَرَةُ وَ الخُيَلاءِ فَإنّها مِنْ آفاتِ الدينِ وَ مُورِثَةُ القَسوَةِ فِي القَلبِ فَإذا لَبِستَ ثَوبَكَ فاذْكُرْ سَترَ اللهِ عَلَيكَ ذُنوبَكَ بِرَحمَتِهِ وَ البَسْ باطِنَكَ بالصِدقِ كَما ألبَستَ ظاهِرَكَ بِثَوبِكَ وَلْيَكُنْ باطِنَكَ في سِترِ الرَهبَةِ وَ ظاهِرَكَ في سِترِ الطاعَةِ وَاعتَبِرْ بِفَضلِ اللهِ عَزّوَجَلّ حَيثُ خَلَقَ أسبابَ اللِباسِ لِتَستُرَ العَوراتِ الظاهِرَةِ وَ فَتَحَ أبوابَ التَوبَةِ لِتَستُرَ بِها عَوراتِ الباطِنِ مِنَ الذُنوبِ وَ أخلاقِ السُوءِ وَلاتَفضَحْ أحداً حَيثُ سَتَرَ اللهُ عَلَيكَ أعظَمَ مِنهُ وَاشتَغِلْ بِعَيبِ نَفسِكَ وَ اصفَحْ عَمّالايَعنيكَ حالُهُ وَ أمرُهُ وَاحذَرْ أنْ تُفنىَ عُمرَكَ لِعَمَلِ غَيرِكَ وَيَتَجِرَ بِرَأسِ مالِكَ غَيرُكَ وَتُهلِكَ نَفسَكَ فَإنّ نِسيانَ الذُنوبِ مِنْ أعظَمِ عُقوبَةِ اللهِ تَعالى في العاجِلِ و أوفَرِ أسبابِ العُقوبَةِ في الآجِلِ وَ مادامَ العَبدُ مُشتَغِلاً لِطاعَةِ اللهِ تَعالىٰ وَ مَعرِفَةِ عُيوبِ نَفسِهِ وَ تَرْكِ مايَشينُ في دينِ اللهِ فَهُوَ بِمَعزِلٍ عَنِ الآفاتِ خايِضٌ في بَحرِ رَحمَةِ اللهِ عَزّوَجَلّ يفوزُ بِجَواهِرِ الفَوائِدِ مِنَ الحِكمَةِ وَالبيانِ وَمادامَ ناسِياً لِذُنوبِهِ جاهِلاً لِعُيوبِهِ راجِعاً إلى حَولِهِ وَقُوَّتِهِ لايُفلَحُ إذاً أبداً .

وچون این حدیث شریف مشتمل بر دستوراتی است که قلوب اهل ایمان از آنها منوّر میشود ترجمه‌اش با مختصر توضیحی نگاشته میشود .

بعضی از محقّقین میگوید (دل آدمی مانند اطاقی است که چندین درداشته باشد و از هر دری چیزی وارد آن اطاق شود یا مانند نشانه‌ای است که از اطراف بآن تیراندازی شود یا مانند آینه‌ای است که صورتهای گوناگون در آن منعکس

گردد یا مانند حوضی است که از جویهای مختلف آب بمیان آن بریزد) و چون فرمانده همه قوای وجود آدمی دل است و منشأ همهٔ اعمال و آثاری است که ازاو سر میزند از اینرو صلاح وفساد دل درخوبی و بدی اعمال وآثار بسیار مؤثّر است چنانچه در روایت است که در وجود آدمی پارهٔ گوشتی است که اگر آن صالح باشد همهٔ اعضاء صالح خواهد بود و اگر آن ناصالح باشد همهٔ اعضاء دیگر فاسد خواهد بود و آن دل است و ازطرفی دل همواره تحت تاثیر وارداتی است که بر او میشود ومتأثّر ازصورتهائی‌است که‌در آن منعکس‌میشودخواه ازخارج‌دل‌باشدمانند آنکه چشم چیزی را می‌بیند ودل از آن متأثّر میشود و یا گوش چیزی رامیشنود و در دل اثر میکند و خواه از داخل و اندرون خود انسان باشد مانند خیالاتی که بدل راه مییابد و موجب تحریك شهوت و یا غضب و یا بقیّهٔ تأثّرات نیك وبد دل میگردد چه آن خاطره هائی که تازه بدل خطور کرده و یا خاطره‌هائی که سابقاً بوده واکنون بیادش میآید و شاید در آیهٔ شریفه نیز بهمین‌دوعامل اشاره‌میفرماید إِنَّ فی ذٰلِكَ لَذِكْریٰ لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوأَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهیدٌ .

و چون عوامل داخلی و خارجی چنانچه گفته شد دائماً با دل آدمی سر و کار دارند برسالك الی الله لازم است که‌همواره مراقب خاطرات وواردات قلبی‌خود باشد و نگذارد عامل سوء چه از خارج و چه از اندرون در دل او پیدا شود و این یکی‌ازوظایف بسیارمهم‌است‌ودرارکان اربعهٔ سلوك که عبارت ازمشارطه ومراقبه و محاسبه و معاتبه است مهمتّر از همه همین مراقبه است و همانطور که اثرش در نورانیّت دل بسیار قوی است عمل‌اش نیز بهمان نسبت مشکل است بقول وحشی کرمانی .

بود هرجا دری از خشت و از گل — برآوردن توان الاّ در دل

و عارف رومی گوید :

چون خیالی در دلت آمد نشست — هر کجا که میگریزی با توهست

لذا از عارفی سئوال شد که بچه کار باینمقام رسیدی ؟ گفت بر در دروازهٔ دل نشستم و جز حق دیگری را راه ندادم و بزرگی میفرمود : مقصود حافظ از راه نشینی همین مراقبت خانهٔ دل بوده که نتیجه‌اش حصول جذبهٔ الهی شده است آنجا که گویند :

ساکنان حرم سرّ و عفاف ملکوت با من راه نشین بادهٔ مستانه زدند

با توجّه بمطالب بالا گوئیم از بهترین امـوری که سالك را بتحصیل این شرط مهمّ سلوك یاری میکند ملکهٔ تقوی است که بدون‌آن رهائی از تلبیس ابلیس لعین بسیار مشکل و بعید است .

دام سخت است مگر یار شود لطف خدای

ور نه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

و باین معنی در کلمات بزرگان دین و رهبران الهی بسیار اشاره شده است چنانچه امیرالمومنین وسیّدالعارفین فرماید: إعلَموا عِبادَاللّهِ إنّ التقوی دارُ حِصنٍ عَزیزٍ : یعنی ای بندگان خدا بدانید که تقوی و پرهیزکاری حصاری محکم ومنیع است و در خطبهٔ دیگر فرماید :عِبادَاللّهِ إنّ تَقوی اللّهِ حَمَتْ أولیاءَاللّهِ مَحارِمَهُ وَألزَمَتْ قُلوبَهُمْ مَخافَتَهُ : بندگان خدا ملاحظهٔ از خدا است که دوستان خدا را حفظ میکند که مرتکب محرّمات خدا نشوند و در دلهای آنان ترس از خدا را قرار داده که همواره او را در نظر داشته باشند و برخلاف دستورش قدمی برندارند وباین معنی اشاره میفرماید امام صادق علیه‌السلام که میفرماید : آراسته‌ترین لباس بـر قامت مؤمنین لباس تقوی است و نرم‌ترین لباس برای آنان لباس ایمان است چنانچه خدایتعالی فرماید لباس تقوي بهترین لباس است و امّا لباس ظاهر البتّه از نعمتهای خدا است و ستر عورت فرزندان آدم را کند و این کرامت مخصوص در ذرّیّهٔ آدم علیه السلام است و بدیگر موجودات عطا نفرموده ولی مؤمنین نیز این نعمت را صرف اداء واجبات الهیّه نمایند زیرا مؤمن امین است و مواهب حق تعالی را

که همه بطور عاریه و امانت باو سپرده شده است در غیر رضای او و بر خلاف دستور او مصرف نمودن خیانت در امانت است و کفران نعمت ولیّ النعمهٔ حقیقی است سپس میفرماید: نیکوترین لباس توآنست که تو را از یاد خدا غافل نکند و بغیر او مشغولت نسازد بلکه بشکر و ذکر و طاعتش نزدیک کند پس باید در مادّه وهیئت لباس از هر آنچه موجب غفلت و دوری از ساحت قدس حق است احتراز کنی و بدانی که در قلوب ضعیفه همهٔ امور عادی حتی لباس اثرات بدی میگذارد پس نباید لباس تواز جهت مادّه و هیئت آن چنان باشد که تو را بعجب و ریاوتزیّن و فخر فروشی و کبر مبتلا کند که همهٔ اینها آفات دین است و موجب قساوت قلب است رسول خدا عليه السلام درضمن وصایائی که بجناب اباذرعلیه الرحمه کردند فرمودند یا اباذر اِلْبِسِ الخَشِنَ مِنَ اللِباسِ وَالصَفيقَ مِنَ الثِياب لِئَلّا يَجِدَالفَخْرُ فيكَ مَسْلَكَهُ: ای اباذر لباس خشن و جامهٔ سخت باف بپوش تا فخر فروشي راهی بتو نیابد آنگاه امام صادق آداب باطنیّهٔ لباس پوشیدن را تذکّر داده و میفرماید و چون لباس ظاهر را پوشیدي بیاد بیاور که حق تعالی با پردهٔ رحمت خود گناهان تورا پرده پوشی فرموده و چنانچه ظاهرت را بلباس صدق و راستی ملبّس نمودی از لباسهای باطنی غفلت مکن و باطن خود را بلباس صدق و راستی ملبّس نماو باید باطن خویش را در ستر خوف و رهبت و ظاهر خود را درستر طاعت قرار دهی و از فضل حق تعالی عبرت گیری که لباس ظاهر رالطف فرموده که عیوب ظاهر خودرا بآن مستور کنی و ابواب توبه و انابه را برای تو مفتوح فرموده تا عورتهای باطنیّه را که گناهان و خلقهای بداست بآن بپوشانی.

بدان ای عزیز که مواهب والطاف حق تعالی در بارهٔ بندگانش بهیچ وجه قابل قیاس بامواهب بندگان نسبت بیکدیگر نیست بلکه عطایای ملوکانهٔ حضرتش سرآمد همهٔ عطایا است چنانچه در دعای ماثور است: وَ جْهُكَ أَكْرَمُ الوُجوهِ وَ جاهُكَ خَيْرُ الجاهِ وَعَطِيَّتُكَ أَعظَمُ العطايا والبته عطای غنی مطلق وجواد مطلق جز

این چنین نتواند باشد واگر محدودیتی مشاهده گردد مقتضای حکمت ومصلحت است .

پس اگر خدایتعالی بنده‌ایرا مشمول ستّاریّت خود فرمود و او را توفیق داد که از باب توبه وانابه داخل گردد ستر عورتهای باطنیّهٔ او را بوجه اتمّ و در تمام عوالم ونشئات فرماید وبمتقضای اسم شریف یا مبدّل السیّئات حسنات اثری از گناه در تمام مراتب عبد باقی نگذارد که التائب من الذنب کمن لاذنب له و مؤیّد اینمعنی است روایتی که محدّث اقدم کلینی رضوان الله علیه در کافی از معویة بن وهب نقل می کند که می گوید : سَمِعْتُ أباعبدِاللهِ عليه السلام يَقولُ إذا تابَ العَبْدُ تَوبَةً نَصوحاً أحَبَّهُ اللهُ فَسَتَرَ اللهُ عَلَيْهِ فی الدُنیا وَ الآخِرةِ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ قالَ يُنْسی مَلَكَيْهِ ما كَتَبا عَلَيْهِ مِنَ الذُنوبِ وَ (ثمّ خ ل) يُوحِی إلی جَوارِحِهِ اكْتُمی عَلَيْهِ ذُنوبَهُ وَيوحِيْ إلی بُقاعِ الأرْضِ اكْتُمِی عَلَيْهِ ماكانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُنوبِ فَيَلْقَی اللهَ حِيْنَ يَلقاهُ وَلَيْسَ شَيءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيءٍ مِنَ الذُنوبِ، معاویه‌بن‌وهب گفت شنیدم حضرت صادق عليه السلام می‌فرمود: هرگاه بنده‌ای‌توبهٔ‌خالص کند‌خداوند‌او را دوست میدارد پس در دنیاوآخرت براوستر‌فرماید عرض کردم چگونه‌بپوشاند براو ؟ فرمود از یاد فرشتهٔ موکّل بر او ببرد گناهانی را که براو نوشته‌اند و باعضای او وحی فرماید که گناهان او را کتمان کنید ومخفی سازید و بربقعه‌های روی زمین وحی فرماید که گناهانی را که این‌بنده برروی شما مرتکب شده است براوبپوشانید پس‌ملاقات میکند خدا را زمانی که ملاقات می کنداو را درحالیکه چیزی نیست که گواهی دهد علیه او بچیزی از گناهان .

پس‌اگرانسان ،موفّق‌بتوبهٔ خالص شد وپس ازآن‌بمقام غفّاریّت حق تعالی پناه برد وحالت استغفار را درخود تحصیل نمود وبازبان قال وحال و درسرّ و علن از خداوند خواست که براوستر‌فرماید البتّه مقام ستّاریّت و غفاریّت حضرتحق سبحانه اقتضا می کند سترعیوب وغفران ذنوب را وهریك از موجودات که مطّلع

برحال او شده‌اند ازفرشتگان و نویسندگان صحائف اعمال وملکوت زمان ومکان واعضاء وجوارح آنها را از آن گناهان محجوب فرماید وهمه را انساء می‌فرماید چنانچه‌درحدیث‌شریف‌اشاره بدان‌شده است که‌می‌فرماید: يُنْسِي مَلَكَيْهِ ما كَتَبا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وممکن‌است‌وحی‌الهی‌براعضاء وجوارح‌وبقاع‌زمین که گناهان‌اورا کتمان کنندوحدیث شریف‌متضمّن آنست‌همین‌انساءآنهاباشد چنانچه‌محتمل‌است دستورو صدور امر بکتمان شهادت باشد و شاید مراد رفع آثار معاصی از اعضاء باشد که بواسطهٔ‌آن شهادت‌تکوینی انجام پذیرد چنانچه‌اگر توبه نکند هریك از اعضایش ممکن است بلسان قال یا حال شهادت دهند بر کرده های او گرچه وحدت سیاق در روایت مبعّد احتمال رفع آثار معاصی از اعضا است چنانچه ظاهر آیهٔ شریفه قالوا أَنْطَقَنا اللهُ الَّذي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ شهادت غیرتکوینی وبلسان قال است والله اعلم.

بازگشت بترجمه وتوضیح روایت مصباح الشریعة.

سپس امام صادق عليه‌السلام یکی از اصول اخلاق انسانی را تذکّر می‌دهند و ومی‌فرمایند احدی را رسوا مکن چنانچه حق تعالی تو را در چیزهائی که اعظم است رسوا نفرموده وبعیب خود مشغول باش تا درِ اصلاح بروی توباز شود.

باید دانست که عیب پوشی چنانچه قبلا اشاره شد یکی از صفات خدائی است وبهر مقدار که مظهریّت بنده دراین صفت‌بیشتر باشد لیاقتش برای استفاضه ازفیوضات‌الهی‌بیشتراست وآنرا که خدایتعالی‌نظرلطف باوداشته باشد بجای عیب بینی ازدیگران بعیبهای خودش او را بینا می کند چنانچه امیرالمؤمنین می‌فرماید طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب النّاس خوشا بآنکه عیب خودش او را از عیبهای مردم مشغول سازد وبفرزندش حسین عليه‌السلام فرمود: أَيْ بُنَيَّ مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ شَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ پسرکم‌آنکه عیب خودرا بیند از دیدار عیب دیگران بازمیماند وحضرت باقر عليه‌السلام بحمران فرمود: إذاكانَ الرَّجُلُ عَلى يَمينِكَ عَلى رأيٍ ثُمَّ تَحَوَّلَ الى يَسارِكَ فَلاتَقُلْ إلاّ خَيْراً وَلاتَبَرَّأْ مِنْهُ حَتّى تَسْمَعَ مِنْهُ ما سَمِعْتَ وَهُوَ عَلىٰ يَمينِكَ

علی رأيٍ فإنّ القلوبَ بَيْنَ إصْبَعينِ من أصابعِ اللهِ يُقلِّبُها كَيْفَ يَشاءُ ساعةً كذا وَساعةً كذا وَإنّ العَبْدَ رُبّماوُفِّقَ لِلْخَيْرِ یعنی اگر کسیکه درسمت راست تواست وعقیده‌ای دارد سپس بسمت چپ تو تغییر محل دهد تو نباید دربارهٔ او بجز خیر بگوئی و نباید از او دوری بجوئی تا آنکه همان عقیده‌ای را که هنگام بودنش در سمت راست تو داشت دوباره ازاو بشنوی (زیرا ممکن است درهمین فاصله از زمان تغییر عقیده داده وعقیدهٔ نیکوئی پیدا کرده باشد) چون دلها بدست خدا است بهر طور که بخواهد آنها را منقلب می کند ساعتی چنین و ساعتی چنان و بسا که بنده‌ای موفّق بخیر گردد وامام صادق عليه‌السلام می‌فرماید : مَنِ اطّلَعَ مِنْ مُؤمِنٍ علی ذَنْبٍ أوْ سَيّئَةٍ فَأفْشیٰ ذلِكَ عَلَيْهِ وَلَمْ يَكْتُمْها وَلَمْ يَسْتَغْفِرِ اللهَ لَهُ كانَ عِنْدَاللهِ كَعامِلِها وَعَلَيْهِ وِزْرُ ذلِكَ الّذی أفْشاهُ عَلَيْهِ وَكانَ مَغْفوراً لِعامِلِها وَكانَ عِقابُهُ ما أفْشیٰ عَلَيْهِ فِي الدُّنيا مَسْتوراً عَلَيْهِ فِي الآخِرَةِ ثُمّ يَجِدِاللهَ أكْرَمَ مِنْ أنْ يُثَنِّيَ عَلَيْهِ عِقاباً فِي الآخِرَةِ : یعنی اگر کسی بگناه ویاکار زشت مؤمنی آگاهی یافت وآن را کتمان نکرد واز خداوند برایش آمرزش نخواست بلکه علیه او آن گناه را افشا کرد و بازگو نمود ، در نزد خداوند مانند همان کسی است که آن گناه را مرتکب شده و گناه کسیکه علیه او افشاء کرد نیز برافشا کننده است وخود گناه کننده آمرزیده می‌شود وسزایش همان می‌شود که در دنیا علیه او افشا شد (وآبرویش ریخت) و در عالم آخرت گناهش پوشیده می‌شود وسپس خداوند را بزرگوارتر از آن می‌یابد که دوباره او را درآخرت عذابش کند .

و نیز حضرت صادق عليه‌السلام فرمود مَنْ رَویٰ عَلیٰ مؤمِنٍ رِوايَةً يُريدُ بِها شَيْنَهُ وَهَدْمَ مُرُوّتِهِ لِيَسْقُطَمِنْ أعيُنِالناسِ أخْرَجَهُ اللهُ مِنْ وِلايَتِهِ إلیٰ وِلايَةِ الشّيْطانِ هرکس سخنی علیه مؤمنی بازگو کند وغرضش آن باشد که او را عیب زده و بی آبرو کند تا از چشم مردم بیفتد خداوند او را ازولایت خویش خارج نموده و در تحت ولایت شیطانش قرار می‌دهد وپناه می‌بریم بخدا از این تهدید که خدا میداند چه

ظلمتها وعواقب وخیمی بدنبال دارد،

ونیز امام صادق علیه‌السلام فرمود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الایْمانُ إِلى قَلْبِهِ لاتَذُمّوا المُسْلِمِينَ وَلاتَتَّبِعوا عَوراتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ يَتَتَبَّعَ عَوراتِهِمْ يَتَتَبَّعَ اللهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ يَتَتَبَّعَ اللهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَلَوْ في بَيْتِهِ یعنی ای گروهی که بزبان اسلام آورده‌اید وهنوز ایمان بدلتان راه نیافته مسلمانان را سرزنش نکنید وبدنبال عیب‌های آنان مباشید که هر کس بدنبال عیبهای آنان باشد خداوند، عیبجوی‌اومی گرددو کسیکه‌خدا عیب جویش‌باشد رسوایش‌میکند هرچند درمیان خانه‌اش باشد خداوندتبارك وتعالی غیور است وهتك ستور مؤمنین و کشف عورات آنها هتك ناموس الهی است اگر انسان، بی حیائی را از حد بگذراند وهتك حرمات الهیّه را بنماید خداوند غیور مستورات‌اورا که بلطف و ستّاریّت ستر فرموده بود مکشوف می‌فرماید و هتك ستور او را می‌فرماید و در میان مردم اینعالم و ملائکه و اولیاء وانبیاء علیهم‌السلام در آن عالم مفتضح می‌شود و در حدیث شریف کافی سند بحضرت باقر العلوم رساندقالَ لمّا أُسْرِيَ بالنَّبِيِّ قالَ یارَبِّ ما حالُ المؤمِنِ عِنْدَكَ؟ قالَ یا مُحَمَّدُ مَنْ أَهانَ لِيْ وَلِيّاً فَقَدْ بارَزَني بالمُحارَبَةِ وَأَنا أَسْرَعُ إِلى نُصْرَةِ أَولِيائي امام باقر علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که بمعراج تشریف برد عرض کرد پروردگاراحال مؤمن درنزد توچگونه است؟ فرمودای محمد کسیکه اهانت کند دوست مرا پس بتحقیق که‌آشکارا با من جنگ کرده است ومن بیاری کردن دوستان خودم ازهرچیز شتابانتر هستم.

وبالجملة روایات دراین باره بیش‌ازآنست که‌اینجا گفته شودمحدّث جلیل حاج‌شیخ‌عبّاس قمی‌درسفینة البحارازسفیان بن عیینه نقل‌می کند که او در تفسیر آیهٔ‌شریفهٔ إِلاّ أُمَمٌ أَمثالُكُمْ گفته است. که درهمه کس شباهتی‌ببعضی ازحیوانات هست بعضی مانند شیر حمله می کنند وبعضی هم چون گرگ میدرند و پاره‌ای مانندسگ‌پارس می کنند وعدّه‌ای همچون طاوس خود راآرایش می کنند وبعضی

هم بخوک می‌مانند که چون غذای پاکیزه‌ای مقابلش بگذارند نمی‌خورد ولی همینکه مدفوعی از کسی جدا شد آن حیوان دهان خود را با خوردن آن میآلاید همچنین ما پاره‌ای از مردم را می‌بینیم که اگر پنجاه کلمهٔ حکمت از کسی بشنود یکی از آنها را بخاطر نمی‌گیرد امّا اگر یکبار از او خطائی سر زند آن را بخاطر می‌سپارد وهر جا بنشیند باز گویش میکند.

سپس محدّث قمی گوید: من میگویم که از این بهتر بیان امیرالمؤمنین است که فرمود: الأشرارُ يَتَتَبَّعونَ مَساوِيَ النّاسِ وَيَتْرُكونَ مَحاسِنَهُمْ كَما يَتَتَبَّعُ الذُّبابُ المَواضِعَ الفاسِدَةِ مِنَ الجَسَدِ وَيَتْرُكُ الصَّحيحَ: یعنی بدان همواره بدنبال زشتیهای مردم اندو نیکی هایشان را رها می کنند هم چنانکه مگس جاهای سالم بدن را گذاشته و بر جای ناسالمش مینشیند.

وفرمود: امیرالمؤمنین عليه‌السلام أَكْبَرُ العَيْبِ أَنْ تَعيبَ ما فيكَ مِثْلُهُ بزرگترین عیب آنست که کسی را عیبش کنی بچیزی که مانندش درخودت نیز باشد وفرمود: مَنْ نَظَرَ في عُيوبِ غَيْرِهِ فَأَنْكَرَها ثُمَّ رَضِيَها لِنَفْسِهِ فَذلِكَ الأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ: کسیکه عیبی را در دیگری نتواند دید ولی همان عیب را درخود به پسندد چنین کس مسلّماً احمق است.

مکن عیب خلق ای خردمند فاش　　　بعیب خود ازخلق مشغول باش
منه عیب خلق ای فرومایه پیش　　　که چشمت فرودوزد ازعیب خویش
گرفتم که خودهستی ازعیب پاك　　　تعنّت مکن بر من عیب ناك

دروصیّت امام صادق عليه‌السلام بعبدالله بن جندب است که فرمود ای پسر جندب عیسی بن مریم بیارانش فرمود اگر یکی ازشما گذارش ببرادرش بیفتد وبه بیند که جامهٔ او بکناری رفته وقسمتی از عورت او پیدا است آیا آنجامه را کنارتر میزنند تاهمهٔ عورتش پیدا شود یا همان اندازه هم که مکشوف است جامه بروی میافکنند؟ گفتند آری جامه‌اش را برروی عورتش می کشیم فرمود: هرگز چنین

نمی کنید بلکه همهٔ عورتش را مکشوف می‌سازید اصحاب حضرت فهمیدند که آنحضرت مثلی برای آنان زده است عرض شد : یا روح الله توضیح بدهید فرمود: یکی ازشماها بعیبی از برادر خودآگاه می‌شود وآن را مستور نمی کند تا آنکه فرمود : هم چون اربابان ، عیب بین نباشید بلکه همچون برده‌گان بعیب خود نگاه کنید، مردم دودسته‌اند : مبتلا وعافیت یافته . مبتلایان را رحم کنید وخدارا بر عافیت سپاس گوئید ،

همه عیب خلق دیدن نه مروّتست ومردی
نگهی بخویشتن کن که همه گناه داری
ره طالبان عقبی کرم است و فضل و احسان
توچه درنشان مردی بجز از کلاه داری
توحساب‌خویشتن کن نه حساب خلق‌سعدی
که بضاعت قیامت عمل تباه داری

سپس امام صادق عليه السلام می‌فرماید وَاصْفَحْ عَمّا لايَعْنيكَ حالُهُ وامره حضرت استاد،این‌جمله‌را چنین معنی‌فرموده‌اند وصرف نظر کن از چیزهائی که اعانت‌نکند تو را ولی بنظر نویسندهٔ ناچیز اگر(لايَعْنيكَ) بخوانیم که از مادّهٔ (عنی) باشد نه لایعینك مناسب‌تر خواهد بود وحاصل فرمایش‌آنحضرت ، تذکّر بنکتهٔ اخلاقی دیگری خواهد بودکه علمای‌آخرت‌نیزدر کتب‌اخلاق فصلی برای‌آن باز کرده‌اند وآن‌عبارت‌از دخول‌فیما لایعنی‌وصرف کردن بیهودهٔ‌عمرعزیز است درامور بی‌فائده وفرموده‌اند : میزان درتشخیص (مالايَعْنی) آنست که آدمی کاری کند که‌نه‌فائدهٔ دنیوی داشته باشد ونه سود آخرتی و این عمل اگر در سخن گفتن باشد فضول کلامش نیز گویند .

در روایتی از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل شده است که فرمود : مِنْ حُسْنِ اسلام المَرْءِ تَرْكُهُ مالايَعْنيهِ یعنی آنکه اسلامش نیکو باشد یکی ازآثاروعلائمش‌آنست

که کارهای بیهوده را ترك می کنند ، و روایتی دیگر در کتب عامّه نقل شده است که انس گوید : در روز جنگ احد جوانی از ما بدرجهٔ شهادت رسید و چون جنازه‌اش را ملاحظه کردیم دیدیم ازشدّت گرسنگی سنگ برشکم خود بسته وبا آنحال درمیدان‌جنگ با کفّار ، شهیدشده است مادرش بربالین نعش جوانش نشست وخاکها را از صورت خاك آلود فرزندش با دست خود پاك می کرد و می گفت : هَنیئاً لَكَ الجَنَّةَ یا بُنَیَّ ، پسرکم بهشت برتو گوارا باد رسول خدا شنید و فرمود : وَمایُدْریكَ لَعَلَّهُ كان یَتَكَلَّمُ فیما لایَعْنیهِ چه میدانی؟ شاید این‌جوان‌سخنان بیهوده می گفته است و البته این روایت بفرض صحّت محمول است برآنکه سخن بیهوده‌گفتن این شهید را ازرسیدن بمقام خاصّی که شاید منظور مادرش بوده‌مانع شده است نه آنکه از اهلیّت بهشتی بودن ساقطش کرده باشد واز جناب ابی ذرّ روایت است که فرمود : رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا فرمود آیا عملی تو را نیاموزم که انجام آن برای بدن سبك است‌ولی وزنش درمیزان عمل سنگین است ؟ عرض کردم چرا یا رسول الله بفرمائید فرمود :آن عمل عبارت است از خاموشی وخوش اخلاقی وترك کردار بیهوده .

یکی از علماء آخرت گوید : حدّ سخن بیهوده آنست که سخنی بگوئی که اگر نمی گفتی نه گناهی کرده بودی و نه زیان مالی و یا جانی متوجّه تو می‌شد مثل آنکه درمجلسی نشسته وسرگذشت سفرهایت را برای مردم بازگو کنی که چه کوهها در راه دیدی و چه جویهای آب روان مشاهده کردی و پیش آمدهائی که برایت درسفرها شده از غذاهای لذیذ که خورده‌ای وجامه‌های نفیس که پوشیده‌ای ومردان سالخورده وپیران دراز عمر که ملاقات کرده‌ای و این قبیل سخنان ازهمان اموری است که اگر ساکت بمانی وسخنی نگوئی گناهی نکرده‌ای و زیانی نیز متوجّه تو نخواهد شد و این در موردی است که نهایت مراقبت و کوشش را بکنی که سخنان‌تو اوّلا بدون کم و زیاد باشد وثانیاً چیزهای

دیگری از قبیل خود ستائی وفخر فروشی ویا غیبت کسی ویا بد گوئی ازچیزی که خدایتعالی آن را آفریده بسخنان تو داخل نشود آنوقت است که با چنین سخنان بی فائده عمرت را ضایع کرده‌ای و رفیقت را نیز وادار نموده‌ای که با پاسخ گوئی بسخنان بیهودهٔ تو او نیز وقت خودش را تلف کند و بسا می‌شود که بهمین سخنان بیهوده آفات واثرات بدی مترتّب می‌شود مثلاً از دوستت که روزه دار است می‌پرسی که روزه‌ای یا نه ؟ این سؤال بیجا باعث می‌شود که آن بیچاره در محذور واقع شود اگر بگوید آری عبادت خود را ظاهر ساخته و در اظهاراین عبادت یا ریا داخل میشود و عبادت را باطل میکند و یا دست کم از فضیلت عبادت سرّی و پنهانی محروم می‌شود که از عبادت آشکار بدرجاتی فضیلتش بیشتر است و اگر بگوید : نه ، روزه نیستم دروغ گفته است اگر ساکت گردد و اصلا جوابی نگوید که نه حقیقت را گفته باشد و نه دروغ گفته باشد مسلّماً بزحمت وناراحتی خواهد افتاد پس تو با یك پرسش بیجا او را درمعرض ریا و یـا دروغ و یا توهین بتوویاتحمّل‌زحمت‌درپاسخگوئی قرار دادی و همچنین پرسش از بقیّهٔ عباداتش و یا مثلا از گناهانش‌می‌پرسی که توفلان گناه را مرتکب شده ای یانه ؟ ویامیپرسی که فلانی بتو چه گفت ؟ و راجع بچه بود ؟ و یا کسی را در راه ملاقات می کنی می‌پرسی ازکجا میآئی ؟ شاید او نمیخواهد بگوید و مانعی از گفتن دارد اگر بگوید ناراحت‌خواهد شد واگر حقیقت‌را نگوید دروغ خواهد گفت و همهٔاینها راتو باعث شده‌ای ویامسئله‌ای میپرسی که‌نیازی بسؤال‌نداری وشاید طرف سؤال تو نمیداند و نمیخواهد بگوید که من‌نمیدانم‌آنگاه مجبور می‌شود که چشم بسته جوابی بتوبدهد اینگونه‌حرفهاهیچکدام‌حرف‌بیهوده نیست زیرا غرض ، ازبیهوده آنست که نه سودداشته باشد ونه‌زیان واین سخنان‌همه زیان‌آور است.پایان ترجمه

سپس امام صادق میفرماید : وبرحذر باش از اینکه عمر خود را برای عمل دیگران فانی کنی و نتیجهٔ اعمال تو بدفتر دیگران نوشته شود و با رأس المال و

سرمایهٔ تو دیگران تجارت کنند و تو خود را بهلاکت اندازی .
ظاهراً این جملات شریفه‌درمقام تنبّه دادن بیکی از آثار سوء غیبت است که‌یکی از کبائر و موبقات بشمار میرود و صورت مشوّه و زشت آن در عالم آخرت و در پس پردهٔ ملکوت‌موجب رسوائی و شرمندگی درملاء اعلی ومحضرانبیاء مرسلین و ملائکهٔ مقرّبین است وصورت ملکوتی آن همان است که خدایتعالی در قرآن کریم اشاره بآن میفرماید و احادیث شریفه نیز صراحتاً واشارتاً بیان آنرا کرده است قال الله عزّوجل : ولایغتب بعضکم بعضاً أیحبّ احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً فکرهتموه البته ما غافلیم از آنکه اعمال ما عیناً با صورتهای مناسب با آنها در عالم دیگر بما رجوع میکنند فوجدوا ما عملوا حاضراً ونمیدانیم که صورت این عمل، مردارخوردن است صاحب این‌عمل‌همانطور که مانند سگهای درنده اعراض مردم را دریده و گوشت آنها را خورده درجهنّم نیز صورت ملکوتی این‌عمل باو رجوع میکنند .

آن سخنهای چومار و کژدمت	مارو کژدم گردد و گیرد دمت
چون‌زدستت‌زخم بر مظلوم‌رست	آندرختی گشت‌از آن‌زقّوم‌رست
چون‌زخشم‌آتش‌تو دردلها زدی	مایـهٔ نـار جهنّم آمـدی
آتشت اینجا چو آدم سوز بود	آنچه از وی زاد مرد افروز بود

و مضمون روایت مصباح الشریعة در بسیاری از روایات وارد شده است از جملهٔ آنها عن النّبی صلی‌الله علیه و آله : يُؤْتیٰ بِأحدٍيَوْمَ القِيٰمَةِ فَيُوقَفُ بَيْنَ يَدَىِ الرَّبِّ عَزَّوَجَلَّ وَيُدْفَعُ إلَيْهِ كِتابُهُ فلايَرىٰ حَسَناتِهِ فيهِ فَيقولُ إلهى لَيْسَ هذا كِتابى لاأرىٰ فيهِ حَسَناتى فَيقالُ لَهُ إنّ رَبَّكَ لايَضِلُّ وَلايَنْسىٰ ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاغْتِيابِ النّاسِ ثُمَّ يُؤْتىٰ بآخَرٍ وَيُدْفَعُ إلَيْهِ كِتابُهُ فَيَرىٰ فيهِ طاعاتٌ كَثيرةٌ فَيَقولُ إلهى ماهذا كِتابى فَإنّى ماعَمِلْتُ هذِهِ الطاعات فَيقالُ لَهُ إنّ فُلاناً اغْتابَكَ فَدُفِعَ حَسَناتُهُ إلَيكَ الخ از رسول خدا روایت شده است که یکی را روز قیامت درپیشگاه الهی نگاه می‌دارند

و کتابش بدست او داده می‌شود پس او کارهای نیکی را که در دنیا انجام داده بود درآن کتاب نمی‌بیند عرض میکند بار الها این کتاب من نیست کـه من حسنات خود را در او نمی‌بینم باو گفته میشود همانا پروردگار تو نه اشتباه می کند و نه فراموش می کند عمل تو بخاطرغیبت ازمردم ازبین رفت سپس دیگری رامیآورند و کتابش‌را باومی‌دهند اطاعت‌های فراوانی‌را درآن می‌بیند عرض می کند: بارالها این کتاب من نیست من این اطاعت ها را نکرده‌ام باو گفته شود که فلانی غیبت تو را کرد پس اطاعت ها و حسنات او بتو داده شده و روایات بسیاری در ذمّ این موبقهٔ کبیره وارد شده است‌که ذکرش موجب تطویل است.

باری امام صادق پس از تحذیر از این خطیّه یکی از علل ابتلا باین گناه اشاره کرده و میفرماید زیرا کـه فراموشی گناه خویش از بزرگترین عقوباتی است‌که حق تعالی در دنیا انسان را بآن مبتلا می کند تـا باصلاح نفس خود قیام نکند و از بیشترین اسباب عذاب درآخرت است و مادامی که بنده بطاعت حضرت حق جلّ وعلا مشغول است و بشناسائی عیبهای خویش اشتغال دارد و چیزهائی را که در دین خدا عیب است ترك می کند ازآفات بر کنار است و در دریای رحمت الهی غوطه ور است و بگوهرهای حکمت و بیان فائز و نائل است و مادامی که گناهان خود را فراموش کند و عیوب خود را نداند وبحول و قوّهٔ خویش اعتماد کند هرگز روی رستگاری نخواهد دید.

فصل: درآداب قلبیهٔ مکان مصلی است:

شهید رضوان الله علیه فرماید: امّا مکان پس در آن باره متوجّه باش که تو درمقابل ملك الملوك هستی و میخواهی بـا او مناجات کنی و تضرّع نمائی و التماس کنی که ازتو راضی شود و بادیدهٔ رحمت بسوی تو بنگرد پس درنظرداشته باش که جائی را که برای این مقصود تو صلاحیّت داشته باشد انتخاب کنی مانند مساجد شریفه و مشاهد مطهّره اگر امکان داشته بـاشد زیـرا خدایتعالی این

محلّ ها را جایگاه اجابت خود ومظنّهٔ قبول ورحمت اش و معدن رضا ومغفرتش قرار داده است مانند جایگاه هائی که سلاطین آنها را وسیلهٔ پذیرش خود قرار می‌دهند پس با سکینه ووقار وخشوع وانکسار بآن محلّ‌ها داخل شو وازخداوند بخواه که تورا ازبنده‌های مخصوص خویش‌سازد وبه بنده های مخصوص گذشته‌اش برساند و مراقب خداباش آنچنان که گوئی بر پل صراط میگذری ومیان بیم و امید و پذیرش و رانده شدن متردّد باش که در چنین حال قلب تو خاشع و باطنت خاضع خواهد شد و اهلیّت خواهی یافت که باران رحمت حق تو را فراگیرد و دست عطوفت الهی دستگیرت شود و نظرعنایت پروردگار نگهدار تو باشد.

نویسنده گوید: سالك الی‌الله‌را لازم است که در این مقام متوجّه باشد که تمام دار تحقّق و عالم دنیا از برای ماسوی الله محلّ عبادت و تسبیح است وَإِنْ مِنْ شَيْئٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ.

از جمادی در جهان جان شوید غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت وسوسهٔ تاویلها بزدایدت

و چنانچه امیرالمؤمنین نیزاشاره فرمود ودر جواب کسیکه از دنیا مذمّت می کرد فرمود: مسجد احبّاء الله و مصلّی ملائکةالله ودر روایت‌است قریب باین مضمون که هیچ جای پائی درآسمان‌ها نیست مگر اینکه فرشته‌ای از فرشتگان خدا آنجا مشغول عبادت است پس سالك باتوجّه باین معنی باید درحال دعاونماز و مناجات با حق از ملکوت اجزای عالم برای قرب حق واظهار تضرّع ومسکنت ببارگاه جلال او استمداد جوید و با ذرّات جهان هستی که دربارگاه الهی برقدم عبودیّت ایستاده‌اند هم آهنگ گردد تا همهٔ آنها بدعایش آمین گویند و از برای او طلب آمرزش کنند چنانچه سیّد الساجدین وزین العابدین علیه السلام درزبور آل محمّد بدین نکته اشارهٔ بلیغی دارند و عرض می کنند: فَما كُلُّ مانَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلٍ مِنّي بِسُوءِ أَثَرِي وَلانِسيانٍ لِماسَبَقَ مِنْ ذَميمِ فِعْلي لٰكِنْ لِتَسْمَعَ سماؤُكَ وَمَنْ فيها

وَ أرْضَاكَ وَمَنْ عَلَيْها مــا أظْهَرْتُ لَكَ مِنَ النَّدَمِ وَ لَجأتُ إلَيْكَ فيهِ مِنَ التَوبةِ فَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَرْحَمُني لِسُوءِ مَوْقِفي أوْتُدْرِكُهُ الرِّقَّةُ عَلَيَّ لِسُوءِ حالِي فَيَنالُني مِنْهُ بِدَعْوَةٍ هِيَ أسْمَعُ لَدَيْكَ مِنْ دُعائي أوْ شَفاعَةٍ أوْكَدُ عِنْدَكَ مِنْ شَفاعَتِي تَكونُ بِهانِجاتِي مِنْ غَضَبِكَ وَ فَوْزِي بِرِضاكَ : [بارالها آنچه گفتم نه از این رواست که به اثر سوء اعمال خویش جاهل باشم و یا کارهای زشت گذشته‌ام را فراموش کرده باشم بلکه از این رو است که آسمان و ساکنانش وزمین و زمینیان این اظهار ندامت مرا وپناهندگی بتودرتو به‌ام‌را بشنوند باشد که دل یکی‌شان‌بحال‌من‌بسوزد و دعائی کند که از دعای من در نزد تو مستجاب‌تر باشد ویا شفاعتی نماید که از شفاعت من محکمتر باشد وبدین وسیله ازخشم تو نجات‌یابم وبرضایت نائل شوم .]

و از روایات متعدّدی که می گوید مستحبّ است انسان در خانه‌اش اطاقی مخصوص عبادت ونماز داشته باشد اشارات لطیفه‌ای بدین معانی استفاده می‌شود و در وسایل بابی است بعنوان (استحْبابُ اتّخاذِ بَيْتٍ في الدارِ لِلصلوةِ) و از جملهٔ روایات‌آن باب ، دستور امام صادق عليه‌السلام بحریز است که فرمود : اتّخذ مسجداً في بيتك درخانه خود مسجدی قراربده وددروایت دیگرامام‌صادق عليه‌السلام می‌فرماید كانَ عَلِيٌّ عليه‌السلام قَدْ اتَّخَذَ مَسْجِداً في دارِهِ لَيْسَ بالْكَبيرِ وَلا بالصَغيرِ: علی عليه‌السلام را در خانه‌اش مسجدی بود نه بزرگ ونه کوچك .

و اهل‌حال و ذوق وصاحبدلان روشن ضمیر را با امکنهٔ عبادت انس و شوقی است که تا در محلّ عبادت نشسته‌اند گوئی با بهترین دوستان خود هم نشین‌اند و از روحانیّت و نورانیّت محلّ عبادت برای قلوب آنان حیات تازه وصفای نوی است که کدورات وغبارهای آمیزش با اغیار را از صفحهٔ آئینهٔ دل شان میزداید چنانچه در روایت است که مؤمن درمسجد مانند ماهی درآب است .

یکی از علماء باللّه می‌فرماید : از مکانها نیز شریف و غیر شریف هست و مکان همچون زمان سعید ونحس دارد وبراین امّت مرحومه است که سپاس خدای

تعالی کنند و ثنای رسول خدا نمایند که دربارهٔ مکان کار را تسهیل فرموده‌اند و همهٔ روی زمین را مسجد قرار داده‌اند باینمعنی که درهمه‌جا نماز گذاردن جایز است ولی با اینحال اکیداً ترغیب شده است که بمساجد رفت و آمد کنند و از بر گزاری نمازهای واجب درمساجد تخلّف نورزند مخصوصاً همسایگان مسجد تا آنجا که فرموده‌اند: همسایهٔ مسجد را بجز در مسجد نماز روا نیست پس بندهٔ مراقب را لازم است که معنای مسجد را نیکو تعقّل کند وحقّ ادب و تعظیمش را ملاحظه نماید و زشتی تخلّف از حضور درمسجد را درك نماید و بداند که سپاس بزرگ مرخدایرا است بربندگان، که مسجدی قرار داده و اذن حضور داده است با قطع نظر از پاداش‌هائی که درحضور مساجد و عبادت در آن مقرّر فرموده است زیرا مسجد خانهٔ خدا است و غرض از اینکه می گوئیم: (کعبه و مسجد خانهٔ خدا است) با اینکه نسبت همهٔ زمین برخدا مساوی است وهیچ جائی ازجای دیگر نزدیکتر بخدا نیست آنست که خداوند با مسجد یا کعبه معاملهٔ خانه می کند یعنی آنرا بمنزلهٔ خانه قرارداده است بدانمعنی که آن جا را محلّ ملاقات ومجلس انس و زیارت نموده یعنی با بندگان متعبّد وبا زوّارش معاملهٔ حضور وصحبت می‌فرماید و وقتی پروردگار ما هرجائی را که مااختیارش کنیم ونسبت بحضرتش دهیم وآن رامحلّ ملاقاتآن جناب قرار دهیم وآنجادرمحضرش حاضر شویم و زیارتش کنیم مسجد اتّخاذ کند و با ما همان طور که میخواهیم رفتار فرماید معنایش آنست تعیین مجلس ملاقات و حضور را باختیار ما واگذار فرموده واین‌ازبزرگترین‌بزرگواری‌هااست ولی‌باید‌توجّه‌داشت که‌آنچه‌ازمعاملهٔ خدا با بندگانش درهمهٔ زمانها وهمهٔ احوال فهمیده می‌شود آنست که خدایتعالی نخست با آنان آنچنان باحلم و کرم واحسان و فضل و انعام رفتار می‌فرماید که حوصلهٔ خردها گنجایش آن را ندارند ونعمت‌های بی شمار را پیش از وجود وپس از وجودشان بآنان عطا می‌فرماید وبهنگام گناه ونافرمانی حلم می‌ورزد و گناهان

را می بخشد و نعمتی که بآنان عطا فرموده تغییرش نمیدهد و رفتارش با آنان رفتار پروردگار و دو دوعطوف و کریم وجواد و رحیم و رؤف می‌باشد و اگر اعراض کنند دعوتشان میکند و هرگاه روگردان شوند او بآنان رو میکند تا وقتی که درعناد وانکارازحدّ بگذرند اینجااست که‌درحکمت الهیّه واجب می‌شود که آنان را مؤاخذه فرماید وسلطان جلال وقهر ظهور کند و دیگر هیچ چیز در مقابلش نتواند بایستد .

لطف حق باتو مدارا ها کند چونکه ازحدّ بگذرددرسوا کند

اینهنگام بحکومت عدل آنان را مؤاخذه می کند وبا کردارهای زشت‌شان رسوا می‌سازد وباشدیدترین انتقام از آنان انتقام می کشد .

عارف معروف قاضی سعید قمی‌گوید : بدانکه مکانها درمحجوب ساختن دل از خدا و توجّه بآنحضرت مؤثّراند مگر صاحبدلانی که هیچ حالی آنان را از حال دیگر مشغول نمی‌سازد پس به بین در کجا نماز می‌گذاری و در چه مرتبه‌ای هستی نسبت بحضرت ذوالجلال پس اگر گرفتار حواسّی و هنوز از مقام حسّ خارج نشده‌ای در کمال نقص هستی پس بکوش تا خود را بمسجد قلب رسانی و آنجا بفیض نماز جمع قوی و جماعت مشاعر واعضا نائل گردی .

و اگر کوشش بیشتری کنی تا آنکه بکعبهٔ روح داخل شده و با جماعت ارواح مقدّسه ونفوس قدسیّه نماز کنی این نماز از برای تو نور خواهد بود و اگر روحت بالاتر رفت وتاملأ اعلی به پرواز درآمد وداخل درمسجد اقصی وعالم الهی عقلی‌گردید این چنین نمازنور علی‌نورخواهد بود ، پایان ترجمه .

وتفصیل این‌اجمال‌بوجهی‌دیگروبیانی بلندتر و رساتراز سیّد الهی ما است که فرماید :

سالك الی الله را بحسب نشئات وجودیّه مکانهائی است که از برای هر یك از آنها آداب مخصوصه ایست که تا سالك بدانها محقّق نشود بصلوة اهل معرفت

نائل نگردد .

اوّل نشئهٔ طبیعیّه ومرتبهٔ ظاهرهٔ دنیاویّه است که مکان آن ارض طبیعت است قال رسول الله صلّی الله علیه وآله جُعِلَتْ لِيَ الأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهوراً سالك را دراين مرتبه ادب آنست که بقلب خودبفهماند که نزول اواز نشئه غیبیّه وهبوط نفس ازمحلّ اعلای ارفع بارض سفلای طبیعت و ردّاو باسفل سافلین‌ازاحسن تقویم برای سلوك اختیاری الی الله وعروج بمعراج قرب و وصول بفناء الله وجناب ربوبیّت است که غایت خلقت ونهایت مقصد اهل الله می‌باشد ـ رحِمَ اللهُ امرَءاً عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وفي أَيْنَ وَ إِلى أَيْنَ ـ سالك باید بداند از دار کرامت آمده و در دار عبادت الله واقع است و بدار جزاء الله خواهد رفت عارف گوید : مِنَ اللهِ وفي اللهِ وَإِلى اللهِ پس سالك باید بخود بفهماند وبذائقهٔ روح بچشاند که دار طبیعت مسجد عبادت حق است و او برای همین مقصد در این نشئه آمده چنانچه حق تعالی جلّت عظمته فرماید : وَ ما خَلَقْتُ الجِنّ وَالإِنسَ إِلاّ لِيَعبُدونِ‌وچون دار طبیعت را مسجد عبادت یافت و خودرا معتکف درآن دانست باید بآداب آن‌قائم و ازغیر تذکّرحق صائم شود واز مسجد عبودیّت خارج نشود مگر بقدر حاجت وچون قضای حاجت شد عود کند و باغیر حق انس نگیرد و دلبستگی بغیر پیدا نکند که اینها خلاف آداب عکوف بباب الله است وعارف‌بالله رادراینمقام‌حالاتی‌است که بنوشتن‌راست نیاید وچون‌نویسنده، خارج از فطرت انسانیّت ومستغرق‌دربحر مسجور ظلمانی طبیعت وعاری ازحق و حقیقت وازهمهٔ مقامات سالکان وعارفان عاري است بهتر آن است که بیش از این خود را درمحضر حق جلّت قدرته وخاصّان اومفتضح نکند و از این مقام بگذرد وشکوای نفس امّاره را بدرگاه مقدّس ذوالجلال برد شاید بلطف عمیم و رحمت شامله دستگیری از اوشود وبقیّهٔ عمرجبران ماسبق گردد رَبَّنا ظَلَمْنا أَنفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَنَكونَنَّ مِنَ الخاسِرينَ .

مقام دوّم مرتبهٔ قوای ظاهره وباطنه که جنود ملکیّه وملکوتیّهٔ نفس‌است

که محلّ آنها ارض طبیعت انسان است که این بنیه و کالبد باشد وسالك را در اینمقام ادب آنست که بباطن قلب بفهماند که ارض طبیعت خود مسجد ربوبیّت است وسجده گاه جنود رحمانیّه است پس مسجد را بقاذورات تصرّف ابلیس، پلید ننماید وجنود الهیّه را درتحت تصرّف ابلیس قرار ندهد تا ارض طبیعت بشروق نور ربّ روشن گردد و ازظلمت و کدورت بعد از ساحت ربوبیّت بیرون آید پس قوای ملکیّه وملکوتیّهٔ خودرا معتکف درمسجدبدن‌داند وبابدن بنظر مسجدیّت معامله کند وبا قوا بنظر عکوف بفناء الله رفتار نماید ودراین مقام تکلیف سالك سالك بیشتر است زیرا که تنظیف مسجد و طهارت آن نیز به عهدهٔ خودش است چنانچه آداب معتکفان دراین مسجد را نیز خود متکفّل است . ومقام سوّم نشئهٔ غیبیّهٔ سالك است که محلّ آن بدن برزخی غیبی نفس است که بانشاء و خلاّقیّت خود نفس پیداشود وسالك را دراین مقام ادب آنست که بخود بچشاند که این مقام با مقامات دیگر ، بسیار متفاوت است و حفظ این مقام از مهمّات سلوك است زیرا که قلب ، امام معتکفان درگاه است وبافساد او همهٔ آنها فاسد شوند إذافَسَدَالعالِمُ فَسَدَ العالَمُ، قلب عالم ، عالم صغیر است و عالم ، قلب عالم کبیر است و در این مقام تکلیف سالك بیشتر گردد از آن دو مقام زیرا که بنای مسجد نیز بخودش تکلیف شده و ممکن است خدای‌نخواسته مسجدش مسجد ضرار و کفر وتفریق بین‌مسلمین باشد ودرچنین مسجد عبادت حق جایز نباشد وتخریب آن لازم باشد و چون‌سالك مسجد ملکوتی الهی‌را بادست تصرّف رحمانی وید ولایت مآبی تأسیس کند وخود آن مسجد را از قذارات و تصرّفات شیطانی تطهیر نمود و درآن معتکف گردید باید مجاهده کند که خود را ازعکوف به مسجد خارج کند وعکوف بفناء صاحب مسجد پیدا کند .

وچون از علاقه بخود پاك شد و از قید خودی بیرون رفت خود منزلگاه حق شود بلکه مسجد ربوبیّت گردد و حق بتجلّیات فعلیّه ثمّ اسمائیّه‌ثمّ ذاتیّه

درآن مسجد از خود ثنا کند و این ثنا نماز رب است یقول سُبّوحٌ قُدّوسٌ رَبُّ المَلائِکَةِ وَ الروحِ و سالك الی الله را در همهٔ مقامات سلوك، مهمّ دیگر است که غفلت از آن بهیچ وجهروا نباشد بلکه غایت سلوك و لبّ لباب آن،همین مهمّ است و آن آنست که در جمیع حالات و مقامات از ذکر حق غافل نشود و از جمیع مناسك و عبادات معرفة الله را طلب کند و در همهٔ مظاهر خداجو باشد و نعمت و کرامت او را از صحبت و خلوت باز ندارد که این یك نوع استدراج است.

بالجمله روح و باطن عبادات و مناسك‌را معرفت الله داند و درآنهاجستجوی محبوب کند تا بلکه علقهٔ محبّت و محبوبیّت در قلبش مستحکم گردد و مورد عنایات خفیّه ومراودات سرّیّه گردد. پایان نقل از استاد روحی فداه

وصل

چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را
چه کند گوی که عاجز نشود چوگان را
دست من گیر که بیچارگی ازحد بگذشت
سر من دار که در پای تو ریزم جان را

فی مصباح الشریعة : قالَ الصادِقُ عَلَیْهِ السلامُ إذابَلَغْتَ بابَ المَسْجِدِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ قَدْ قَصَدْتَ بابَ مَلِكٍ عَظیمٍ لایَطَأُ بِساطَهُ إلاّ المُطَهَّرونَ وَلایُؤْذَنُ لِمُجالَسَتِهِ إلاّ الصِّدّیقونَ فَهَبِ القُدومَ إلی بِساطِ خِدْمَةِ المَلِكِ هَیْبَةً فَإنَّكَ عَلی خَطَرٍ عَظیمٍ إنْ غَفَلْتَ فَاعْلَمْ أَنَّهُ قادِرٌ عَلیٰ مایَشاءُهُ مِنَ العَدْلِ وَ الفَضْلِ مَعَكَ وَبِكَ فَإنْ عَطَفَ عَلَیْكَ فَبِفَضْلِهِ وَ رَحْمَتِهِ قَبِلَ مِنْكَ یَسیرَ الطاعَةِ و أَجْزَلَ لَكَ عَلَیْها ثَواباً كَثیراً وَإنْ طالَبَكَ بِاسْتِحْقاقِهِ الصِدْقَ وَالإخْلاصَ عَدْلاً بِكَ حَجَبَكَ وَرَدَّ طاعَتَكَ وَإنْ كَثُرَتْ وَهُوَ فَعّالٌ لِمایُریدُ وَ اعْتَرِفْ بِعَجْزِكَ وَ تَقصیرِكَ وَانْكِسارِكَ وَفَقْرِكَ بَیْنَ یَدَیْهِ فَإنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلعِبادَةِ وَالمُؤانَسَةِ بِهِ وَ اعْرِضْ أَسْرارَكَ عَلَیْهِ وَ لتَعْلَمْ أَنَّهُ لایَخْفیٰ عَلَیْهِ أَسْرارُ الخَلْقِ أَجْمَعینَ وَعَلانِیَتِهِمْ وَ كُنْ كَأَفْقَرِ عِبادِهِ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ اخْلِ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شاغِلٍ یَحْجُبُكَ

عَنْ رَبِّکَ فَإِنَّهُ لایَقْبَلُ إِلّا الأَطْهَرَ وَالأَخْلَصَ وَ انْظُرْ مِنْ أَيِّ دیوانٍ یَخْرُجُ اسْمُكَ فَإِنْ ذُقْتَ حَلاوَةَ مُناجاتِهِ وَ لَذیذَ مُخاطِباتِهِ وَ شَرِبْتَ بِکَأْسِ رَحْمَتِهِ وَ کَراماتِهِ مِنْ حُسْنِ إقبالِهِ عَلَیْکَ وَ إِجابَتِهِ فَقَدْ صَلُحْتَ لِخِدْمَتِهِ فَادْخُلْ فَلَكَ الإِذْنُ وَ الأَمانُ و إلّا فَقِفْ وُقوفَ مَنِ انْقَطَعَ عَنْهُ الحِیَلُ وَقَصُرَ عَنْهُ الأَمَلُ وَقُضِيَ عَلَیْهِ الأَجَلُ فَإِنْ عَلِمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِكَ صِدقَ الإلتِجاءِ إِلَیْهِ نَظَرَ إِلَیْكَ بِعَیْنِ الرَّأفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اللُّطْفِ وَ وَفَّقَكَ لِما یُحِبُّ وَیَرْضیٰ فَإِنَّهُ کَریمٌ یُحِبُّ الکَرامَةَ لِعِبادِهِ المُضْطَرّینَ إِلَیْهِ المُحْدِقینَ عَلیٰ بابِهِ لِطَلَبِ مَرْضاتِهِ قالَ تَعالیٰ أَمَّنْ یُجیبُ المُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السوءَ.

این روایت شریفه که آثار صدق و صدور آن از عین صافیهٔ ولایت ظاهر و هویدا است دارای نکات جامعی است که صاحبدلان را حالتی بخشیده و نشاطی افاضه می کند و حاصل مضمونش آنکه میفرماید: چون بدر مسجد رسیدی باید بدانی که میخواهی به بارگاه پادشاه باعظمتی وارد شوی بارگاهی که جز پاکان را بر آن بساط راهی نیست و بجز صدّیقین را اذن همنشینی با حضرتش داده نشود.

گوئی روایت برای وافدین بحضرت ذوالجلال دومرحله و دو مقام قائل شده یکی ورود به مجلس ذکر و محفل انس حق تعالی و دیگر رخصت مجالست با ملك الملوك جلّ شانه و اوّلی را مخصوص پاکان ودوّمی را نصیب صدیقین دانسته و درقرآن کریم اشارهٔ لطیفه‌ای باین دو مرحله بنظر نویسندهٔ ناچیزمیرسد تا صاحب نظران چه گویند.

مرحلهٔ اوّل آیات شریفهٔ سورهٔ مریم که دربارهٔ آن مطهّرة فرماید وَ إِذقالَتِ المَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفیٰكِ وَطَهَّرَكِ وَ اصْطَفیٰكِ عَلیٰ نِساءِ العالَمینَ یامَرْیَمُ اقْنُتی لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَارْکَعِي مَعَ الرّاکِعینَ که امر بقیام به عبادت و در صف راکعین ایستادن و ورود به مجلس ذکر پس از اصطفا و تطهیر آن مخدّره است و مخصوصاً اگر (و) رادر (وَطَهَّرَكِ) عطف تفسیر بدانیم چنانچه بعید نیست ظهورش دراین معنی تا تکرار در اصطفاء لازم نیاید (دقّت شود).

و مرحلهٔ دوم آیهٔ شریفهٔ اولئكَ هُمُ الصدِّيقونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ است که که لطفش در اشاره بمطلب فوق بسیار جالب است که شهود عِنْدَالرب بحکم آیهٔ شریفه، مخصوص صدّیقین است وَلِلّهِ الحَمْدُ عَلى ما اُلْهِمَ .

امام صادق علیه السلام پس آنکه سالك را متوجّه می‌سازد که ببساط قرب الهی کسی پامیگذارد که از ارجاس عالم طبیعت و اخباث شیطانیّه پاك و پاکیزه باشد و چشم دل او ازآلوده گی بتوجّه بغیر تطهیر شده باشد . زیراکه :

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است

بـر رخ او نظر از آینهٔ پـاك انداز

و اذن مجالست با او را بکسی می‌دهند که از روی صدق و صفا و خلوص از جمیع انواع شرك ظاهرو باطن در کوی او قدم زده باشد آنگاه وظیفهٔ سالك رادر ورود به بارگاه قدس بیان میفرماید فَهَبِ القُدومَ إلى بِساطِ خِدْمَتِهِ . . . با قدمهائی که از هیبت و جلال پادشاه‌باعظمت لرزان است وارد این بارگاه شو ومتوجّه‌باش که‌درخطر بزرگی‌واقع شده‌ای‌وباخبرباش که سرمیشکند دیوارش‌واگر کمترین غفلت در رعایت‌آداب حضور از تو سرزند خوف آنست که چنان قفائی از دوست بخوری که نه سرجوئی و نه کلاه .

یك چشم زدن غافل از آن شاه نباشید

شاید کـه نگاهی کند آگاه نباشید

قادر مطلقی که اگربخواهد با عدلش با تورفتار کند میتواند واگربخواهد با فضلش با تو معامله کند توانا است پس اگر نظر عطوفت و مهر و مرحمت با تو داشته باشد با فضل خود اطاعت اندك تو را می‌پذیرد و پاداش بسیار بتو می‌دهد و اگرمطالبهٔ‌صدق واخلاص کندوبحکم عدالت مؤاخذهات فرماید محجوب‌درگاهت نموده وطاعتت هرچند بیش باشد ردّ فرماید که اوهرچه اراده‌فرماید انجام‌میدهد.

بلطف اگر بخرامد هزار دل ببرد
بقهر اگر بستیزد هزار تن بکشد

درکافی شریف از امام صادق علیه السلام نقل‌می کند که فرمود : مَرَّ بی أبی وَ أنا بِالطَّوافِ وَ أنا حَدِثٌ وَقَدِاجْتَهَدْتُ فی‌العِبادَةِ فَرَآنِیْ وَ أنا أتَصابُ عَرَقاً فَقالَ لِیْ یا جَعْفَرُ یا بُنَیَّ إنَّ اللهَ إذا أحَبَّ عَبْداً یُدْخِلُهُ الجَنَّةَ وَرَضِیَ عَنْهُ بِالیَسیرِ :

میفرماید: من نورس بودم و در عبادت بسیار کوشا ، پدرم در حالیکه طواف می کردم برمن گذشت و دید که من عرق ریزان در طوافم فرمود : پسر کم جعفر بنده ایرا که خدا دوست داشته باشد به بهشتش می‌برد و از او باندك چیزی راضی می‌شود .

ونیز از آن حضرت روایت می کند که حنّان بن سدیر می گوید : سَمِعْتُ أبا عبدِاللهِ علیه السلام یَقولُ : إنَّ اللهَ إذا أحَبَّ عَبْداً فَعَمِلَ قَلیلاً جَزاهُ بِالقَلیلِ الکَثیرَ وَلَمْ یَتَعاظَمْهُ أنْ یُجْزِیَ بِالقَلیلِ الکَثیرَلَهُ : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : خداوند که بنده ای را دوست داشت و آن بنده عمل اندکی انجام داد خداوند بهمان کار اندك‌پاداش‌فراوان می‌دهد ودر نظرخداوند اهمیّتی ندارد که بکار کم پاداش‌فراوان به بنده عطا فرماید[1] .

سپس فرماید وَاعْتَرِفْ بِعَجْزِكَ وَ تَقْصیرِكَ . . . اکنون که بعظمت موقف واقف شدی بناتوانی‌وتقصیر وشکسته گی ونیازمندی خویش درپیشگاهش‌اعتراف کن واکنون که به‌پرستش او روی آورده‌ای ومیخواهی با حضرت ذوالجلال انس بگیری همهٔ راز دل خود را با او درمیان گذار وباید بدانی که این راز ونیاز نه از

---

(۱) ایندو روایت را صاحب وسایل در وسایل الشیعه در باب (استحباب الاقتصاد فی العبادة) آورده است و بنظر نویسنده مناسبتی با آن باب ندارد بلکه بهتر است بابی بعنوان (باب ان الاصل فی اشتراط القبول فی الاعمال هومحبة الله عزوجل) درکتب اخبار باز و این روایات در آن باب ذکر شود .

آن رو است که چیزی از او پنهان است و تو با عرضه داشتن آگاهش میکنی زیرا او نه تنها از راز دل تو آگاه است بلکه هیچ سرّی از اسرار همهٔ آفرینش بر او مخفی نیست و این راز گفتن وغم دل بیان نمودن بعنوان اظهار فقر و نیاز برحضرت او است پس مانند نیازمندترین بندگانش در مقابلش باش و کن کافقر عباده بین یدیه وازصمیم دل بگو.

چکند بنده که گردن ننهد فرمان را
چه کند گوی که عاجز نشود چوگان را
دست من گیر که بیچارگی ازحد بگذشت
سر من دار که در پای تو ریزم جان را

وقلب خود را از اشتغال بغیر که تورا از مشاهدهٔ جمال جمیل علی الاطلاق محجوب می کند خالی کن که این اشتغال بغیر، قذارت و شرك است و حق تعالی نمی پذیرد مگر دلی را که هرچه بیشتر پاکیزه تر و خالص تر باشد.

پاك شو اوّل و پس دیده بر آن پاك انداز ـ و به بین نام تو درچه دیوانی ثبت و ضبط شده است از پذیرفته شدگانی یا از رانده شدگان؟ و علامتش آنست که اگر حلاوت مناجات و لذّت مخاطبات بذائقهٔ جانت رسید و از جام رحمت و کراماتش شربتی نوشیدی بدان که حسن اقبال برتو شده و شایستگی خدمت پیدا کرده ای پس داخل شو که مأذونی و در امانی و اگر درخود این حال را ندیدی بدرگاه رحمتش درنگ کن هم چون کسیکه همهٔ چاره اش بریده شده ودست امیدش از دامن آرزویش کوتاه گشته و فرصت گرانبهایش از دست رفته باشد وچون این چنین حالت اضطرار درتو پیدا شد و ذلّت ومسکنت خود را عرضه داشتی وخداوند عزّوجلّ دید که تو ازصمیم قلب وبا خلوص تمام بدرگاهش پناهنده شده ای باچشم رأفت و رحمت و لطف برتو نظر کند و تو را بر آنچه دوست دارد و موجب رضای او است موفّق میفرماید زیرا او کریم است و نسبت به بندگان بیچاره اش که در

طلب رضایش حلقه بردراحسان او میزنند کرامت و بخشش را دوست میدارد که خود فرموده است : أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَيَكْشِفُ السوءَ .

تو مگو مارا بر آن‌شه بار نیست　　　با کریمان کارها دشوار نیست

تحقیق عرفانی در مکان مصلی و اباحهٔ آن

بدان ای عزیز که مصلّی و نمازگزاردرحقیقت و نفس الامر عقل است زیرا مقام عقل مقام عبادت است و او است واقف درمقام إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيّاكَ نَسْتَعِينُ بجهت آنکه اوّلین مقام صحومقام عقل است وماقبل او مقام سکر و فنا و زوال و فقدان نفس و وجدان ربّ است و دخول المَدينة عَلى حينَ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها است پس مصلّی عقل است و بس و لذا بینی که مجنون وصبی و نائم وسکران ومغمی علیه مکلّف بنماز نیستند گرچه نسبت بسکران از باب امتناع بالاختیار است که منافات با اختیار ندارد (دقّت شود) .

وتکلیف نداشتن درموارد مذکور بدان علّت است که اصلی که مدار نماز و سایر تکالیف بر آن است در این موارد مفقود است زیرا که مکلّف باصالته عقل است چنانچه خدایتعالی باو فرمود : أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، آنگاه فرمود: بِكَ أُثِيبُ وَبِكَ أُعاقِبُ ، وغیر عقل تکلیفش بالتّبع و بالعرض است و مکان عقل و محلّ او قلب است که عرش‌الرحمن است وچون حقیقت نماز عبارت است ازتوجّه عقل بکینونته بسوی‌حق متعال پس مسجد و محلّ نماز وعبادت او قلب است وباید محلّ عبادت و مساجد از لوث نجاسات پاك باشد که فرمود جنّبوا مساجدکم عن النجاسات پس واجب است که محلّ مصلّی حقیقی و مصلّی واقعی از لوث کفر و نفاق و شرك وازهرچه که محبوب خدایتعالی نیست از قبیل حسد و عجب و کبر و حبّ ریاست وامثال آنها پاك باشد وچون‌نماز معراج مؤمن‌است و اگر درقلب، ظلمت کفر و فسق وهر آنچه که مرضیّ خداوند نیست بوده باشد آن قلب نمیتواند

بالا برود لذا واجب است که نماز از قلبی صادر شود کـه خالص و مزکّی باشد و دارای بصیرت تامّه و معرفت کامله نسبت بخداوند سبحان و صفات و اسماء او و معرفت انبیاء و اولیاء او و معادات اعداء او و مؤمن باشد بهمهٔ آنچه انبیا علیهم‌السلام آورده‌اند وَ المؤمِنونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لانُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍمِنْ رُسُلِهِ و صدور نماز ازقلب کافرغیر بصیر وغیر مؤمن بخدا واولیاء خدا وغیرمعادی با اعداء خدا صحیح نباشد چه در این عالم وچه درعالم اوّل که درآنجا لطخی از قلوب و طینت اولیاءِ الله باورسیده باشد وهمان مقتضی ایمان و حسن اخلاق عرضی و غیر ذاتی گردیده است هم چون صورت انسانی که بطور غصب در اختیار کافر و غیر مؤمن قرار گرفته تا دراینددنیا بمقاصد خود از عیش ولذّت و اغواء مردم نایل آید و روزی که حقایق مکشوف شودآن صورت از وی گرفته شود و بصورت غیر آدمی محشور گردد و آنچه از نور وخیر وصلاح که در وجود آنان جلوه گراست همه را غاصبند و همهٔ آنها از مقتضیات لباس تقوی است که مختصّ بمؤمنین است پس اعمال این گروه درمکان مغصوب واقع می‌شود و هیچ سودی از برای آنان نخواهد داشت بلکه‌سود آن‌متعلق بصاحب لطخ‌است که‌الغاصِبُ یُؤْخَذُبِأَشَدِّ الأَحْوالِ و باصل خود بازگشت خواهد نمود و افعال ناپسند که مؤمن راست از جهت لطخی است که از ظلم منافقین و اعداء ائمّهٔ طاهرین باو رسیده است وبخود آنان باز می گردد همچون شعاع آفتاب کـه بآفتاب باز میگردد چنانچه در روایات طینت باین‌معنی تصریح‌شده است امام باقر علیه‌السلام بنا بر نقل صدوق درعلل‌الشرایع به أبی إسحق لَیْثی فرمود : أَخْبِرْنی یا إبراهیمُ . . . أَلَیْسَ إذا غابَتِ الشَّمْسُ اتَّصَلَ ذلِکَ الشعاعُ بالقُرْصِ حَتّیٰ یعودَاِلیهِ ؟ قُلْتُ‌بَلیٰ، قالَ: کذلِکَ یعودُ کُلُّ شَیْئٍ إلی سِنْخِهِ وَأَصْلِهِ فَإذا کانَ یَوْمَ القِیمَةِ نَزَعَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ سِنْخَ الناصِبِ وَ طینَتَهُ مَعَ أَثقالِهِ وَ أوزارِهِ مِنَ المؤمِنِ فَیُلْحِقُها کُلَّها بالناصِبِ وَ یَنْزَعَ سِنْخَ المُؤمِنِ وَ طینَتَهُ مَعَ حَسَناتِهِ وَ أبوابِ بِرِّهِ وَ اجْتِهادِهِ مِنَ الناصِبِ فَیُلْحِقَها کُلَّها بالمُؤمِنِ .

مگر نه این است که بهنگام فرو نشستن آفتاب پرتوش نیز بکرهٔ خورشید می‌پیوندد ؟ عرض کردم : آری،فرمود : همچنین هرچیزی بسنخ و جوهر و اصل خودش بـاز میگردد پس چون روز رستاخیز شود خدای عزّ و جل سنخ و طینت دشمن ما را با همهٔ بارها و گناهانش که درمزاج مؤمن است از او بیرون می کشد و همه را بردوش دشمن ما مینهد وآنچه از سنخ وطینت مؤمن با نیکی‌ها و جهات گوناگون نیکو کاری‌اش و کوششهایش از مزاج‌ناصبی ودشمن ما بیرون میکشد و همه را بمؤمن می‌پیوندد [۱] و روایات باین مضمون بسیار است .

با دقّت در آنچه گفته شد و تأمّل در روایاتی که در این باره از اهل بیت علیهم السلام رسیده است حقیقت امر در ایمان مستقرّ ومستودَع روشن می گردد و اینکه ایمان مستودع باید زایل شود و بمستقر ازطرفین باز گردد که مقتضی عدل الهی جز این نیست لتجزی کلّ نفس بما کسبت و لذا در روایات این باب‌مخصوصاً بعدل الهی‌تکیه شده است واینکه خداوند در روز قیامت میفرماید منم آن خدای عادل که ظلم و ستم بدستگاه من‌راه ندارد یعنی‌بحکم عدالت باید بار گناه افرادی که حقّشان غصب شده و در نتیجهٔ مغصوب شدن ، مربّی‌صحیح وحقیقی را ازدست دادند و بخاطر سوء تربیت و الهام گرفتن از محیط فاسد بآلودگی کشیده شدند بردوش کسانی گذاشته‌شود که عامل بوجودآمدن چنین‌محیط گشتند و نگذاشتند مربّیان الهی ریشه هـای تربیتی خود را در اعمـاق اجتماع گسترش دهنـد و نیز پاداش اعمال نیك دشمنان حـق و حقیقت درنامهٔ عمـل پیروان حق ثبت شود زیـرا همینقدر از حسنات راکه مخالفین حق توفیق یافته اند در نتیجهٔ همان تربیت‌های

(۱) این روایت چنانچه در ذیل آن تصریح شده است از غرر احادیث اهل بیت و مستند بآیات بینات است وهمانطور که امام فرمود : خُذْهاإليكَ يا إسحق فَوَاللهِ إنّهُ لَمِنْ غُرَرِ أحاديثِنا وَباطِنِ سَرايرِناوَمَكنونِ خَزايِنِنا علاقمندان بمعارف اهل بیت ازمراجعه بآن درکتاب علل الشرایع صدوق و یا جلد سوم بحار الانوار باب میثاق غفلت نکنند .

ناقص و نیمه تمامی است که بوسیلهٔ هادیان الهی انجام گرفته است و مجاهدان راه حق بودند که چنین امکان را بدشمنان حق دادند و آنان را درمسیر کارهای نیك قراردادند و بدین‌معنا در آیات بسیاری تذکر داده شده است مانند قوله تعالی «وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَأَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ و قولِهِ تعالی لِيَحْمِلوا أَوزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ القِيمَةِ وَمِنْ أَوزارِ الذينَ يُضِلّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلاساءَ مايَزِرونَ» قوله تعالی «فَاُولئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» بفرمودهٔ امام باقر عليه السلام در بیش از سی‌مورد در قرآن کریم بدین معنی اشاره شده است وازاینجاست که می‌بینیم‌افرادی را که بیشتر عمرخود را در اطاعت خدا ورسول صرف نموده تا آنجا که گمان برند که اهل بهشت‌است ولی ختم بسوء می‌شود و می‌میرد بر ولایت اعداء الله و معادات اولیاءَ اللهِ فَيَدْخُلُ جَهَنَّمَ ولا كَرامَةَ أَعاذَنااللهُ مِنْ ذلِكَ و درمقابل آنان اشخاصی مشاهده می‌شود که بیشتر عمرش با کفر و یا فسق سپری شده است آنچنانکه مردم در باره‌اش گمان برند که اهل دوزخ و جهنّمی است ولی می‌میرد بر ولایت اولیاء خدا و معادات اعداء خدا فَيَكونُ مَصيرُهُ إلى الجَنَّةِ الّتى هِىَ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقيلاً پس نور مؤمن غصب است نزد کافر واین نور است مبدء افعال حسنهٔ کافر و ظلمت‌منافق است که دامن گیرمؤمن شده است و براین ظلمت‌است مقرّ اعمال ناشایست مؤمن عَنْ أَبيعبدِاللهِ عليه السلام فى حَديثٍ طَويلٍ يقولُ فى‌آخِرِهِ مَهْماأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصحابِكَ وَ خَرْقِهِمْ فَهُوَمِمّا أَصابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصحابِ الشِمالِ وَمارأَيْتَ مِنْ حُسْنِ شِيَمِ مَنْ خالَفَهُمْ وَ وِقارِهِمْ فَهُوَمِنْ لَطْخِ أَصحابِ اليَمينِ [1] امام صادق درپایان‌حدیث مفصّلی‌میفرماید آنچه از سبکی وحماقت هم مسلکان خود می‌بینی در اثر آلوده گی است که از چپ گرایان بآنان رسیده است و آنچه از نیك کرداری و وقار مخالفان بینی در نتیجهٔ آغشتگی‌است که از راست گرایان بآنان رسیده است .

وچون روز قیامت شود و كُلُّ شَيْئٍ يَرْجِعُ إلى أَصلِهِ وَ كَما بَدَئَكُمْ تَعُودونَ

(۱) بحار ج ۳ باب الطینة و المیثاق نقلا عن ع للصدوق

نور ملحق بمبدء نور شود و ظلمت باز گشت بمبدء خویش نماید والحمدلله علی ما أنعَمَ وَلَهُ الشُکرُ بِما أَلهَمَ .

فصل : در اباحهٔ مکان است

بدانکه یکی از شرایط صحّت نماز آنست که مکان نمازگذار غصبی نبوده و مباح باشد و سالك را در این مقام ادب آنست که متذکّر گردد کهاباحهٔ تصرّف درمکان، وقتی برای او میسّراست که از طرف مالك حقیقی آن مجاز در تصرّف باشد و مالك حقیقی همهٔ زمین بلکه تمام عالم دنیا و دار طبیعت، اولیاء کمّل الهی می‌باشند و بدون اذن و اجازهٔ آنان تمام تصرّفات ، غاصبانه است وموقعی می‌توان یقین برضا و اجازهٔ آنان داشت که در سلك دوستان و موالیان آنان قرار گیرد و صدیق آنان باشد تابحکم أوصَدِیقِکُمَ الَذی مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ مفتاح تصرّفات راماالك گردد و هرچه‌رشتهٔ محبّت قویتر باشد رضایت‌آن بزرگواران در تصرّفات‌بیشتر خواهد بود و اگر نعوذ بالله رابطهٔ ولایتی قطع شود حقّ‌هیچگونه تصرّف‌درملك آنان را ندارد و این مطلب صریح بسیاری از روایـات است چه بطور عموم کـه ولایت را شرط قبولی اعمال بلکه شرط صحّت آنها دانسته و چه بطور خصوص نسبت بتصرّف درزمین‌وازجمله روایتی‌است که محمّد بن‌یعقوب کلینی درکافی شریف از امام باقر عَلَیهِ‌السَّلامُ نقل میکند که فرمود: وَجَدْنافی کِتابِ عَلیٍ أَنَّ الأَرْضَ لِلهِ یورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ العاقِبَةُ لِلمُتَّقینَ أَنَا وَ أَهْلُ بَیْتِیَ الَذینَ أَوْرَثَنا اللهُ الأَرْضَ وَنَحْنُ المُتَّقونَ وَ الأَرْضُ کُلُّهالَنا الحدیث در کتاب علی عَلَیهِ‌السَّلامُ یافتیم که زمین ملك خدا است هر کس از بندگانش را که بخواهد وارث زمین میگرداند و سرانجام نیك مخصوص افراد با تقوا است ، من و اهل خانه‌ام همان کسانی‌هستیم که خداوند ، ماراوارث‌زمین کرده ومائیم‌باتقوایان‌وهمهٔ زمین‌ملك‌مااست‌ودرروایت‌دیگر کافی که اوسع‌ازاین‌روایت‌است‌فرمایدْ:الدُّنیاوَمافیهالِلهِ تَبارَكَ وَتَعالیٰ وَلِرَسولِهِ وَلَنا الحدیث:دنیا وآنچه درآنست بخدای تبارك وتعالی‌وبرسولش وبما متعلّق است وددرروایت دیگر

کافی که مفادش از هردو روایت مذکور وسیعتر است أبی بصیر گوید: قُلتُ لَهُ أماعَلی الإمامِ زَکوةٌ؟ فقالَ علیه‌السلام: أحَلْتَ یا أبا مُحمّدٍ أما عَلِمْتَ أنَّ الدُّنیا وَالآخِرَةَ لِلإمامِ یَضَعُهاحَیْثُ یَشاءُ وَیَدْفَعُها إلی مَنْ یَشاءُ جائِزٌلَهُ ذلِكَ مِنَ‌اللهِ الحدیث بامام صادق عرض کردم آیا برامام زکوة دادن واجب نیست؟ فرمود سخن محال میگوئی ای ابا محمّد مگر نمیدانی که دنیا و آخرت مال امام است درهرجا بخواهد قرارمیدهد وبهر کس که بخواهد می‌دهد واین روایات گذشته از آنکه از برای اهل معرفت آموزندهٔ نکات عرفانی بسیار ارزنده‌ای است ازنظرشئون اجتماعی مسلمین وتحدید مالکیّت‌وجلوگیری ازتورّم ثروت وپیدایش فاصلهٔ طبقاتی نیزبسیارقابل اهمیّت و شایان توجّه است و با اینکه از حیث سند و دلالت قصوری ندارند از برای نویسنده معلوم نیست چرا مورد توجّه فقهاء عظام شیعه قرار نگرفته است وسعهٔ اطلاق قاعدهٔ النّاسُ مُسَلّطون عَلیٰ أموالِهِمْ‌را با این روایات که درحقیقت‌حکومت برقاعدهٔ مذکوردارد تقیید نکرده‌اند تاسیرهٔ مسلمانان درجمع مال و ثروت حالت تعدیلی بخود گرفته و شباهتی بسیرهٔ ائمّهٔ دین و پیشوایان مذهب داشته باشد چنانچه امیرالمؤمنین فرمود أوَأنْ أبیتُ مِبْطاناً وَحَوْلِیْ بُطونٌ غَرْثیٰ وَ أکبادٌحَرّیٰ.

و خلاصهٔ سخن‌آنکه برحسب این روایات تصرّفات در همهٔ امور دنیوی از مکان و ملبس و مطعم ومنکح و غیر آنها از نظر فقهی نیزمتوقّف بر احراز رضای ولّی امروامام عصرارواحنا فداه می‌باشد. استاد الهی ما روحی فداه فرماید:

سالك الی‌الله چون مراتب مکان را بحسب مقامات و نشئات وجودیّهٔ خود فهمید درآداب‌قلبیّهٔ اباحهٔ آنها بایدبکوشد تا نماز او از تصرّفات غاصبانهٔ ابلیس پلید خارج شود پس در مرتبهٔ اولی بآداب صوریّهٔ عبودیّت و بندگی قیام کند و وفا بعهود سابقهٔ عالم ذرّ ویوم المیثاق بنماید و دست تصرّف ابلیس را از ملك طبیعت خود دور کند تا با صاحب بیت مراوده و محابّه پیدا نماید و تصرّفاتش در عالم طبیعت غاصبانه نباشد بعضی از اهل ذوق گوید که معنی آیهٔ شریفه یـا أیّها

الَّذِينَ آمَنُوا أَوفوا بِالعُقُودِ اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الأَنعامِ بحسب باطن آنست که حلیّت بهیمهٔ انعام موقوف بوفاء بعهد ولایت است و در احادیث وارد است که جمیع ارض از امام است و غیر شیعیان غاصب آن هستند واهل معرفت ولی امر را مالك جميع ممالك وجود ومدارج غيب وشهود دانند و تصرّف کسی را در آن بی اذن امام روا ندارند:

و نیز استاد، روحی فداه فرماید:

ابلیس لعین عدوّالله است و تصرّفات او و هر تصرّف ابلیسی در عالم طبیعت جائرانه و غاصبانه است پس سالك الی الله اگر خود را از تحت تصرّفات آن پلید بیرون کرد تصرّفش رحمانی گردد و مکان و ملبس و مطعم و منکح او مباح و پاکیزه شود و بهر اندازه که در تحت تصرّف ابلیس واقع شود از حلیّت بیفتد و شرك شیطان در آن دست یابد پس اگر اعضاء ظاهرهٔ انسان در تصرّف ابلیس واقع شد اعضاء ابلیسیّه شود و غاصب مملکت حق شود چنانچه عکوف قوای ملکوتیّه در مسجد بدن وقتی مباح و عادلانه است که آن قوا از جنود رحمانی باشد و الاّ جنود ابلیس را حقّ تصرّف درمملکت بدن انسانی که ملك حق تعالی است نمیباشد وچون دست تصرّف شیطان را از مملکت قلب که منزلگاه خاص حق است کوتاه نمود و قلب خود را خالص برای تجلّیات حق نمود و غیر حق را که ابلیس راه است در آن راه نداد مساجد ظاهره وباطنه و امکنهٔ ملکیّه و ملکوتیه مباح برای او گردد وصلوة او صلوة اهل معرفت گردد و بدین وزان طهارت مسجد نیز معلوم گردد. پایان سخن استاد

(در وقت و آداب آنست)

فقیه بزرگ شیعه شهید رضوان الله علیه فرماید:

تو را ای نمازگزار لازم است که بافرارسیدن وقت نماز متذکّر شوی که وقت را خدایتعالی میقات از برای تو قرار داده تا بخدمتش بایستی و آمادهٔ ورود بحضرتش باشی وباطاعتش فائز و نائل شوی و باید بهنگام نماز دلشاد و خوشروی گردی که سبب قرب حق تعالی فرارسیده ووسیلهٔ نائل شدنت بسعادت فراهم آمده

پس با تحصیل طهارت و نظافت و پوشیدن جامهٔ مناسب با مناجات خود را آماده کن هم چنانکه برای ملاقات با پادشهی از پادشاهان دنیا آماده میشوی و خدایرا با حالت وقار وسکینه وامید وبیم ملاقات کن امید براینکه رحمتش عمیم وفضلش قدیم است و بیم ازآنکه مبادا مؤاخذه و استدراج روی دهد وبواسطهٔ تقصیر در مراسم بندگی از بارگاه عزّت مطرود و رانده شوی پس باید با این دو حالت خوف و رجاء قیام بعبادت کنی وخشوع وخضوع و ذلّت و انکساررا از دست ندهی که خدایتعالی را با دلهای شکسته نظر لطف خاصی است و چنین پندار که اگر پادشهی از پادشاهان روی زمین تو را وعده کرده باشد که در وقت معیّن تو را در زمرهٔ خاصان خود درآورد و در دربار خودش مأمور انجام وظیفه‌ای کند و بانس و خوشروئی با تو سخن گوید و تو با او سخن گوئی و مهمّات خودت را با او در میان نهی وازاو بخواهی و اوتورا ازبندگان مقرّب خود سازد ومدالهای افتخار تورا بخشد و این اذن بار و رخصت شرفیابی نه یك بار و دوبار بلکه مدّتهای درازبطول انجامد بدون آنکه از حظّ و نصیبت کاسته شود بلکه درهرشرفیابی انعامی تازه و کرامتی تو عاید و نصیب گردد.[1]

آیا تو با کمال اشتیاق بانتظار فرا رسیدن چنین وقت نمی‌نشینی؟ و یا همهٔ همّت خود را مصروف آن نمیداری؟ و تا چه حد از نزدیك شدن آن فرحناك و مسرور شوی تا چه رسد بفرارسیدنش که بهجت و سرورت بیش از پیش خواهد بود پس مباد که نظر عنایت خدای جلّ جلاله بر تو و شمردنش تورا در عداد افرادی که باآنان سخن می گوید و آنان با اوبشرف مخاطبه میرسند و نام نویسی تو در دفتر کسانی که بوسیلهٔ نماز وسجدهٔ در نمازتقرّب بخدا جویند نمازی که افضل اعمال است وسجده اینکه برحسب وعدهٔ کتاب حکیم ورسول کریم‌اش موجب

(۱) هر زمان بامن دلسوخته لطفی دگر است
این گدا بین کـه چه شایستهٔ انعام افتاد

قرب بآنحضرت وفوز بمحبّت است و باعث خلعت دائم درعالم آخرت که دور ازهر رنج و ملال است این همه عنایت درنظر تو مبادا کمتر از تقرّب به پادشاهی از پادشاهان دنیا باشد با آنکه اگر توفیق خدایتعالی نباشد همان پادشاه از رساندن کمترین سود بتوعاجز است و اعتماد حقیقی بوفاء بروعده هایش نیست وبفرض که بوعده‌اش وفا کند مدّت کوتاهی بیش نیست از اینرو بود که رسول خدا ﷺ همواره بانتظار وقت نماز بود و شدیداً اشتیاق آنرا داشت و نگران دخول وقت بود و به بلال مؤذّنش میفرمود : أَرِحْنا یا بِلالُ :

ای بلال ما را راحت کن اشاره بآنکه در نپرداختن بتکالیف و وظایف نماز سخت ناراحت است با آنکه مسلّما دل آگاهش یك لحظه از یاد حق ومناجات با او غفلت نداشت ولی این از آنجهت بود که نماز نورچشم آن سرور بود چنانچه خودش فرمود درود و رحمت بی پایان حق بر او باد .

وپس از آنکه این بهجت وسرور را بقلب خود رساندی دل را بنکتهٔ دیگری نیز متوجّه ساز که با آلوده گی باینهمه کثافات نفسانی و علایق دنیوی و عوائق بدنی ایستادن در پیشگاه حضرت تعالی و تقدّس بسی ترسناك است چنانچه کاملین از بندگان خدا شمارشان خوف بود هم چنانکه غفلت از این معنا نیز نشانهٔ طرد و رانده شدن از آن بارگاه قدس است هماتطور که در خلال اسرار گذشته گفته شد و جمله‌ای از روایات نیز بر آن دلالت دارد .

پس عظمت و جلال خدا را در نظر بیاور و به نقصان قدر خویش و کمال محبوب متوجّه باش که بعض همسران رسول خدا روایت شده است که گفت رسول خدا ﷺ باما بصحبت می‌پرداخت و ما با او مشغول صحبت بودیم همینکه هنگام نماز میرسید آنچنان بخدا از هرچیز مشغول میشد که گوئی نه او ما را میشناسد و نه ما او را .

و علی علیه السلام هرگاه وقت نماز میرسید همچون مار گزیده بخود می‌پیچید

و بدنش بلرزه می‌افتاد بآنحضرت عرض میشد یا امیر المؤمنین شما را چه میشود ؟ میفرمود وقت آن امانت فرارسید که خدایتعالی آن را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه فرمود و آنها از حمل آن امتناع کردند و اظهار عجز نمودند و امام علی بن الحسین علیه‌السلام وقتی می‌خواستند وضو بسازند رنگ مبارکشان زرد میشد بآن سرور عرض می کردند این چه عادتی‌است شما را که بهنگام وضو ساختن این‌چنین میشوید ؟ می‌فرمود : نمیدانید که در مقابل چه کسی میخواهم بایستم .

همهٔ اینها اشاره بآنست که آن حضرات عظمت خدایرا در نظر داشتند و بهنگام عبادت فقط باوتوجّه داشتند واز هرچه جزاومنقطع بودند، پایان فرمایش شهید قدّس‌الله روحه .

ای عزیز اندکی در کلام این عالم ربّانی و فقیه بزرگوار تامّل کن و دل را تنبّهی‌بخش تا نقد عمر را برایگان از دست ندهی وفرصت را غنیمت‌بشماری که

فردا چو بازار مینو نهند	منازل باعمال نیکو دهند
بضاعت بچندانکه‌آری بری	وگرمفلسی شرمساری بری
که‌بازارچندانکه‌آکنده‌تر	تهیدست را دل پراکنده تر
اگرمرده‌مسکین‌روان‌داشتی	بفریاد و زاری فغان داشتی
که مارا بغفلت‌بشد روزگار	تو باری دمی‌چندفرصت‌شمار

و با سوز دل از خدا بخواه که جرعه‌ای از این شراب طهور بکام توبرساند و اندکی از لذّت مناجات با خودش را بذائقهٔ روحت بچشاند که بجان دوست سوگند وانّه لقسم لوتعلمون عظیم اگر ذائقهٔ جان با این لذّت آشنا شود دیگر هیچ لذّتی از لذائذ دنیا درنظر جلوه نکند و اگر جانت بمحفل انس جانان راه یابد همی گریزی از دیگران بکوه و بدشت .

با تو پیوستم و از غیردل ببریدم	آشنای‌تو ندارد سربیگانه وخویش

درمناجات محبّین است من ذا الّذی انس بقربك‌فابتغی عنك حولاً وپس از

جملاتی عرض کند اللّهُمَّ اجْعَلْنامِمَّنْ دَأبُهُم الإرْتياحِ إلَيْكَ وَالحَنينُ وَ دَهْرُهُم الزَّفْرَةُ وَالأَنينُ جِباهُهُمْ ساجِدَةٌ لِعَظَمَتِكَ وَ عُيونُهُمْ ساهِرَةٌ فی خِدْمَتِكَ وَ دُموعُهُمْ سائِلَةٌ مِنْ خَشْيَتِكَ وَقُلوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمُحَبَّتِكَ .

ای خدای بی نظیر ایثار کن
گوش را چون حلقه دادی این سخن
گوش ما گیرو در آن مجلس کشان
گز رحیقت می‌چشند این سر خوشان
چون بما بوئی رسانیدی از این
سر مبند این مشک را ای رب دین
از تو نوشند از ذکور و از اناث
بیدر یغی در عطایا مستغاث،

موعظهٔ بلیغه از عالم بالله ما دراینمقام :

بدانکه اهل معرفت و اصحاب مراقبه را بقدر معرفت آنها بمقام مقدّس ربوبیّت واشتیاق آنها بمناجات حضرت باری عزّ اسمه از اوقات صلوات که میقات مناجات ومیعاد ملاقات با حق‌است مراقبت و مواظبت بوده وهست آنانکه مجذوب جمال جمیل وعاشق و دلباخته حسن از لندوازجام محبّت سرمست و از پیمانهٔ الست بیخودند از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و بعزّ قدس جمال الله پیوسته‌اند برای آنها دوام حضور است و لحظه‌ای از فکر و ذکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند و آنانکه اصحاب معارف وارباب فضایل وفواضلند وشریف النفس‌و کریم الطینة‌اندچیزی رابمناجات حق‌اختیار نکنند و ازخلوت ومناجات حق، خود او را طالبند وعزّ و شرف وفضیلت ومعرفت را همه درتذکّر ومناجات‌با حق دانند اینان اگر توجّه بعالم کنند ونظر بکونین اندازند نظر آنها عار فانه باشد و در عالم، حق جوحق طلبند و تمام موجودات را جلوهٔ حق و جمال جمیل

دانند - عاشقم برهمه عالم که همه عالم از او است - اینان اوقات صلوات را بجان و دل مواظبت کنند و از وقت مناجات باحق انتظار کشند و خود را برای میقات گاه حق حاضر ومهیّا کنند و دل آنها حاضر است و از محضر حاضر را طلبندو واحترام محضر را برای حاضر کنند وعبودیّت را مودّت ومعاشرت باکامل مطلق دانند واشتیاق آنها برای عبادت از این باب است .

وآنانکه مؤمن بغیب وعالم آخرت وشیفتهٔ کرامات حضرت حق جلّ جلاله اندو نعمتهای ابدی بهشتی و لذّتها و بهجتهای دائمي سرمدی را با حظوظ دائرهٔ دنیاویّه ولذائدنا قصهٔ موقّتهٔ مشوبه ، مبادله نکنند نیز در وقت عبادات که بذرنعم اخرویّه استقلوب خود راحاضر نمایند واز روی دلچسپی واشتیاق قیام بامر کنند و از اوقات صلوات که وقت حصول نتایج و کسب ذخائر است انتظار کشند و چیزی را بنعم جاویدان اختیار نکنند اینان نیز چون قلب آنها از عالم غیب با خبر است ایمان قلبی بنعم همیشگی ولذّات دائمهٔ عالم آخرت آوردند اوقات خود را غنیمت شمارند وتضییع اوقات خود نکنند اولئك اصحاب الجنّة وارباب النعمة هم فیها خالدون .

این طوایف که ذکر شد وبعض دیگر که ذکر نشد خود عبادات نیز برای آنها لذّاتی است بحسب مراتب آنها و معارف آنان و کلفت تکلیف برای آنها بهیچوجه نیست .

ولی ما بیچارگان گرفتار آمال وامانی وبستهٔ زنجیرهای هوا وهوس وفرو رفتگان درسجن‌مسجور ظلمانی طبیعت که نه بوئی ازمحبّت وعشق بشامّهٔ روحمان رسیده ونه لذّتی‌ازعرفان وفضیلت را ذائقهٔ قلبمان‌چشیده‌نه اصحاب عرفان وعیانیم ونه ارباب ایمان واطمینان ، عبادات الهیّه را تکلیف و کلفت دانیم و مناجات با قاضی الحاجات راسربار وتکلّف شماریم جز دنیا که معلف حیوانات است رکون بچیزی نداریم وجز بدار طبیعت که معتکف ظالمان است تعلّقی نداریم چشم

بصیرت قلبمان ازجمال جمیل کور و ذائقهٔ روح از ذوق عرفان مهجور است .

بلی سرحلقهٔ اهل معرفت وخلاصهٔ اصحاب محبّت وحقیقت ابیت عند ربّی یطعمنی ویسقینی فرماید خدایا این چه بیتوته ایست که در دار الخلوت انس ، محمّد رابا تو بوده واین چه طعام وشراب است که بادست خود این موجود شریف را چشاندی وازهمهٔ عوالم وارهاندی آن‌سرورراسد که فرماید : لِیْ مَعَ اللهِ وَقْتٌ لا یَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ آیا اینوقت از اوقات عالم دنیا وآخرت است ؟ یا وقت خلوتگاه قاب قوسین وطرح الکونین است ؟ چهل روز موسی کلیم صوم موسوی گرفت وبمیقات‌حق‌نایل شد وخدافرمود : فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً با اینوصف بمیقات محمّدی نرسد وباوقت احمدی تناسب‌پیدانکندبموسی علیه السلام درمیعادگاه فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ خطاب رسید وآن را بمحبّت اهل ، تفسیر کردند و برسول ختمی امر بحبّ علی شد درقلب ازاین سرّ جذوه‌ای است که‌دم ازاو نزنم [1] تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل .

ای‌عزیزتونیز بقدر میسور ومقدار مقدور این وقت مناجات را غنیمت شمار وبآداب قلبیّهٔ آن قیام کن وبقلب خود بفهمان که مایهٔ حیوة ابدی اخروی و سر چشمهٔ فضایل نفسانیّه ورأس المال کرامات غیر متناهیه بمراودت وموانست با حق است ومناجات بااو خصوصاً نماز که معجون روحانی ساخته‌شده بادست جمال وجلال حق است و از جمیع عبادات جامعتر و کاملتر است پس از اوقات آن حتّی الامکان محافظت کن و اوقات فضیلت آن را انتخاب کن که درآن نورانیّتی است که در دیگراوقات نیست‌واشتغالات قلبیّهٔ خود رادرآن‌اوقات کم کن‌بلکه قطع کن‌واین حاصل شود باینکه اوقات خود را موظّف ومعیّن کنی و برای نماز که متکفّل حیوة ابدی تو است وقتی خاص تعیین کنی که درآن وقت کارهای دیگری نداشته

(۱) محبت اهل برای موسی حجاب بود ومبعد ولی محبت علی نه تنها حجاب نبود بلکه خود عین حب خدا بودمَنْ أَحَبَّکُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللهَ حب محبوب خداحب خدا است:مؤلف

باشی وقلب را تعلّقاتی نباشد و نماز را با امور دیگر مزاحم قرار مده تا بتوانی قلب را راحت وحاضر کنی و دراحادیث دراحوال معصومین تدبّر کن و درحالات آن بزرگواران تامّل نما شاید تنبهّی حاصل آید وما نیز بتوانیم بقلب مهجور خود بفهمانیم که اوقات صلوات اوقات حضور دربارگاه قدس حضرت ذوالجلال است اوقاتی است که حق تعالی که مالك الملوك و عظیم مطلق است بندهٔ ضعیف ناچیز را بمناجات خود دعوت فرموده وبدار الکرامهٔ خود اذن دخول داده تا فوز بسعادتهای ابدی وسرور وبهجتهای دائمی پیدا کند از دخول وقت صلوة بمقدار معرفت خود بهجتوسرور داشته باشیم واگرقلب استشعار عظمت وخطر مقام کند بمقدار فهم عظمت ، خوف و خشیت حاصل می‌شود و چون قلوب اولیاء مختلف و حالات آنها متفاوت است بحسب تجلّیات لطفیّه وقهریّه‌واستشعار عظمت و رحمت وجمال آنها را بسرور و بهجت وادار کند وارحنا یا بلال گویند و گاهی تجلّیات بعظمت وقهروسلطنت،آنهاراازخود بیخود کند ورعشه ورعده برای‌آنهادست دهد.

بالجمله ای ضعیف آداب قلبیّهٔ اوقات آنست که خود را مهیّا کنی برای ورود بحضور مالك دنیا وآخرت ومخاطبة ومکالمه باحضرت حق جلّ و علا پس با نظری توجّه بضعف وبیچارگی و ذلّت وبینوائی خود و عظمت و بزرگی و جلال و کبریای ذات مقدّس جلّت عظمته که انبیاء مرسلین و ملائکهٔ مقرّبین در بارگاه عظمتش ازخود بیخود شوند واعتراف بعجز ومسکنت و ذلّت کنند وچون این نظر را کردی و بدل فهماندی دل استشعار خوف کند وخود و عبادات خود را ناچیز شمارد .

و با نظری توجّه بسعهٔ رحمت و کمال عطوفت و احاطهٔ رحمانیّت آن ذات مقدّس کن که بندهٔ ضعیفی را ببارگاه قدس خود باهمه‌آلودگی وبیچارگی که دارد بار داده واورا باهمه تشریفات فرو فرستادن فرشتگان ونازل نمودن کتابهای آسمانی وفرستادن‌انبیاء مرسلین عليهم السلام دعوت بمحفل انس‌خود فرموده بدون‌آنکه

سابقهٔ استعدادی از برای ممکن بیچاره باشد و یا در این دعوت و حضور برای حضرتش «نعوذُ باللهِ» یا ملائکة الله یا انبیاء عَلَیهِمُ السَّلام سودی تصوّرشود البتّه قلب را با این توجّه انسی حاصل شود واستشعار رجاء و امیدواری می کند پس با قدم خوف و رجاء و رغبت و رهبت خود را مهیّای حضور کن وعدّهٔ وعدهٔ حضوررا مهیّا کن که عمدهٔ آن آنست که باقلب خجل ودل وجل واستشعار انکسار وذلّت وضعف و بیچارگی وارد محضر شوی وخود را بهیچوجه لایق محضر ندانی و لایق عبادات و عبودیّت نشماری و اذن در عبادت و عبودیّت را فقط از شمول رحمت و عمیم لطف حضرت احدیّت جلّت قدرته بدانی که اگر ذلّت خود را نصبِ عین خود کردی وبجان و دل تواضع برای ذات مقدّس حق نمودی وخود وعبودیّت خود را ناچیز و بی ارزش دانستی حق تعالی باتو تلطّف فرماید وتورا مرتفع کند وبکرامات خود مخلّع فرماید.

فصل درآداب استقبال است

تمهید :

ای مردهٔ ضلالت بیهوشی | شاگرد هوش باش مسیحا را
موسی شنیدی وشجرو وادی | وآن آتش وتکلّم واصفا را
از سوز سینهٔ دل انسان بین | آن ناروطور وصفحهٔ سینارا
ای سالك ار بمسلك یزدانی | بستای خاك یثرب و بطحارا
دل مرکب خدای بود زین کن | این ره نورد بادیه پیما را
تامن بپای مرکب دل پویم | از نفس تا بمنزل الاّ را

یکی از دانشمندان معاصر گوید: نکتهٔ باریکی در واژهٔ قبله هست که باید غافل از آن نبود: قبله اسم خانه است؟ یا عمل مواجهه کردن و روبرو ایستادن ما قبله است؟ که عمل ما قبله است نه اسم خانه ـ قبله در اصل لغت عرب اسم عمل ما است نه اسم خانه ولی چون این عمل روبروی با آن خانه انجام می‌گیرد

و باید بگیرد کم کم اسم خود خانه شده است بنابراین کلمهٔ قبله کلمه ایست که در اصل لغت اسم خانه نیست قبلة بوزن (جِلْسَة و وِجْهَة) آنطرز ایستادن و روبرو شدن باچیزی است که باحضور ذهن انجام گیرد مواجهه ایست که انسان بحال خبردار میایستد گوئی رژه وسان می‌دهد نهایت باید این رژه و سان نسبت بخانهٔ خدا باهمهٔ اعضا و کلّ اندام بدن بوده آنهم بحال خبردار وبانظم واحترام وبا حضور ذهن کلّی باشد.

این عمل را قبله می گویند پس قبله بمعنای اقبال کردن بچیزی است امّا طوریکه اقبال بآن و روبدو آوردن با گسستن ازغیر باشد که رنگ پیوستن بآن وگسستن از دیگر چیزها درعمل هویدا باشد این واژه عربی است و عرب برای هیئت جِلسه (بکسر) معنای علاوه‌ای فوق (نشستن محض) درنظر می گیرد جَلسه (بفتح) همان معنای جلوس را می‌دهد که نشستن بهروضع باشد ولی جِلسه (بکسر) طرز نشستن مخصوص وجلوس مخصوصی است ازقبیل نشستن صیّاد درانتظار صید یا شکارچی درهنگام تیر انداختن بشکار که اندام، وضع متناسب مخصوصی بخود می گیرد. حضور ذهن وهشیاری هم درقبله، برآن علاوه شده است تا مگر گوئی برای ملتفت شدن بخبری یا پیامی یا سخنی یارمزی است که باید هشیاری و حضور ذهن داشت وآیا چه رازی است که قبله روزانه پنج نوبت آن را بسمع مردم می‌رساند و بگوش هزاران هزار جمعیّت بشر می کشد وباید بآن متوجّه بود؟!!

ای قوم دمی غافل از آن شاه نباشید
شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

این تکلیف سنگین که جمعیّت کلّ روی زمین هر کدام هرجا هستند باید روبرو با آن جایگاه بشوند و می‌شوند برای سرّ بزرگی است گوئی برای این است که بگوش هوش خود سخنانی را یا فرمانی را در یابند و سخنان خود را در

برابر آن و با آن بگویند یا خود را ازصمیم دل باو بدهند آنجا مقبول آنها است یا مقبول آنها در آنجا است آن جایگاه ، محبوب آنها است یا محبوب آنها در آن جایگاه است و دل ازمحبوب مقبول نباید کند عمل حجّ برای جمعیّت محدودی (حدود پانصد هزار نفر درسال) است و آنهم عمرانه یکبار است ولی این عمل (صف کشیدن روبقبله) بوسیلهٔ جمعیّت غیر محدودی (الآن حدود چهارصد هزار هزار) ازهمهٔ اقطار دنیا دربرّ و بحر هر روز انجام می گیرد وباید برای همهٔ بشر انجام بگیرد وهمه ساله ، همه ماهه ، همه روزه ، انجام بگیرد هر کس از شهر و دیار خود بیرون می‌رود باید تا هر جا رفته همینکه موسم این سان رسید همانجا بایستد و روی خود را رو بآن بقعه بر گرداند و احترام کند و عمل (سان مقدّس) را انجام بدهد وسپس دنبال کار برود برای چیست که فرمان (ایست) می‌دهند قافله را نگه می‌دارند آن بقعهٔ اسرارآمیزچه سرّی در دل دارد که باید حتّی درحال احتضار هم روبدانجا دراز بکشند وبمیرند یعنی بهوای آنجا بمیرند مگر حتّی مرده‌ها هم درقبر باید اعتراف کنند که مادر حیات روبدینجا بودیم و روبدین‌جا اکنون آرمیدیم ؟ ذبح گوسفند و گاو وشتر و هرحیوان حتّی اگر چه مرغی هم ، باید روبروی آنجا انجام گیرد تا ذبح قانونی شده باشد و گرنه مردار است ونجس است و گوشت او حرام است دانشمند معاصر پس از شمردن مواردی که توجّه بقبله در آنها لازم است می گوید : در هر مفصلی که بمنزلهٔ کرد نه ایست باید بشر بر گردد و مراسم استقبال با آن را انجام دهد تا تجدید عهدی بنماید تا در پایان در حال احتضارهم روبدانسو دراز بکشد و از حرکت مطلقاً بایستد (بمیرد) .

ای قبلهٔ ارباب ارادت کویت روی همه مقبلان عالم سویت

مردم بتمنّای سر کوی تو من تا بلکه درآنجهان به بینم رویت

وسپس باید روبروی این خانه بدن بیجان (نعش) او را شویند و روبروی

آن مراسم دعای ختم حیات را براو انجام دهند اورا معرّفی باینمقام نمایند و در آرامگاه ابدش با وضع مواجهه او را استراحت بدهند .

آیا این خانه وبقعه که با سایر بشر قطب مثبت ومنفی مقناطیس است چه سرّی دارد ؟ (این چه سرّی است که درخانه او است) آیا این چه رازی است که گوشها همیشه باید بسمت او باشد مگر او چه حرفی با ما دارد ؟

گویا سخنی دارد !آری این سخن آشنا با دلها است دراعماق دلها می‌نشیند بلکه آرمان دلها است ، سخن خدا است .

یا مَنْ هُوَ لِلقُلوبِ مِغناطِیسُ　　　الکُلُّ عِبارَةٌ وَأَنْتَ المَعْنیٰ

پایان نقل از دانشمند معاصر

فقیه اسلام شهید ثانی نوّر الله مضجعه فرماید : استقبال عبارت از آنست که ظاهر روی خود را از هرسو بسوی خانه خدا برگردانی آیا پنداری که‌روی دل را ازسائرچیزها بسوی امر خدایتعالی برگرداندن از تو خواسته نشده است ؟ هرگزوهرگز بلکه جزهمین را ازتو نخواسته‌اندواین ظواهر ازبرای برانگیختن باطن‌ها و وسایلی است ازبرای آنها تا برای آنان نردبان ترقّی گردد واعضاء بدن بانضباط گراید و دریك سو ثابت وآرام گردد تا بردل تعدّی نکنند زیرا اگر اعضاء بدن درحرکاتشان والتفاتشان باین سو و آن سو تعدّی و ظلم کنند دل نیز بدنبال‌آنها روانه شود وازوجهۀ الهی روگردان شود پس باید روی دل بهمراه روی پیکر باشد و از اینجهت پیغمبر گرامی فرمود : آیا آنکه روی خود را در نماز بر می‌گرداند نمی‌ترسد که خداوند روی او را همچون روی خر گرداند ؟

این‌فرمایش‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نهی‌ازآنست که‌انسان ازخدایتعالی وملاحظۀ عظمتش‌درحال‌نمازروگردان باشد زیراآنکه براست وچپ التفات دارد ازخداوند التفات می‌کند و از مطالعۀ انوار کبریاء و عظمت ، غافل می‌شود و هر کس که اینچنین باشد بیم آن می‌رود که این غفلت ادامه یابد وصورت ملکوتی دل او هم

چون صورت خر گردد که نسبت بامور عالم بالا تعقّلی ندارد وعلوم و معارف و قرب خدایتعالی را بچیزی نشمارد.

و بدان همان طور که رو گرداندن بسوی خانهٔ خدا امکان پذیر نیست مگر بآنکه ازغیر آن سو رو گردان باشد روی دل را نیز بسوی خدا کردن امکان ندارد مگر بآنکه با تضرّع و زاری‌ازهرچه جز او است رو گردان شوی وپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر گاه که بنده‌ای بنمازایستد وخواستهٔ او و روی دل او بسوی خدا باشد از نماز فارغ‌نمی‌شودمگر مانند روزیکه ازما در زائیده شده است پایان نقل از شهید قدّس سرّه

وصل : امام صادق علیه السلام فرمود :إذا اسْتَقْبَلْتَ القِبْلَةَ فَآيِسْ مِنَ الدُّنيا وَمافيها وَالخَلْقِ وَماهُمْ فيهِ وَفَرِّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شاغِلٍ يَشْغَلُكَ عَنِ اللهِ تعالى وَعايِنْ بِسِرِّكَ عَظَمَةَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاذْكُرْ وُقوفَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ قالَ اللهُ تَعالى يَوْمَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إلى اللهِ مَوْليهُم الحَقِّ وَقِفْ على قَدَمِ الخَوْفِ والرَّجا :

چون روبقبله نمودی از دنیا و هر چه در آن است و ازخلق وهرچه بدان مشغولند مأیوس باش و دل خود را ازهرآنچه تورا ازخداوند مشغول می‌نمایدتهی ساز وبا دیدهٔ باطن عظمت خدا را به بین و بیاد بیار روزی را که در پیشگاه الهی خواهی ایستاد روزیکه هر کس بآنچه ازپیش فرستاده است گرفتار است و بسوی خدا که مولای حقیقی است باز گردانده شده‌اند و برقدم بیم وامید بایست .

امام صادق علیه السلام : دراین روایت شریفه برای طالبان حق دو گونه دستور در دومرحله بیان فرموده است دستور اوّل برای سالکان و کسانی است که راهی برای مکاشفة ومراوده باحضرت محبوب دارند اینان توجّه بقبله را رمز توجّه بقبلهٔ حقیقی ومرکز هستی بدانند وبهنگام استقبال چشم از ما سوی بپوشند و دل را از هر گونه خیال وخطور فارغ سازند تا بوسیلهٔ تمرکز حواس و توجّه تامّ بحضرت حق آمادهٔ مشاهدهٔ تجلّی کبریا و عظمت حق‌شوند: وَعايِنْ بِسِرِّكَ عَظَمَةَ اللهِ

و این حالت یأس ازما سوی و انقطاع الی الله یکی از حالات شریفهٔ سالك است و تمکّن دراینمقام مخصوص اولیاء کمّل است آنان که می توانند جمع بین وحدت و کثرت وتوجّه بحق وخلق نمایند .

و همانطور که یاس از خلق واستفراغ قلب از مشاغل نتیجه‌اش معاینهٔ جلوهٔ عظمت الهی است چنانچه در روایت فرمود هم چنین کمال انقطاع و مقام تمکین آن، نتیجه‌اش وصول بمعدن عظمت وتعلّق روح بعزّ قدس الهی است چنانچه دردعای اهل البیت معروف بمناجات شعبانیّه بدینمقام اشاره می فرماید :

الهی هَبْ لِیْ کَمالَ الإنقِطاعِ إلَیْكَ وَأنِرْ أبْصارَ قُلوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إلَیْكَ حَتّی تَخْرِقَ أبْصارُ القُلوبِ حُجُبَ النورِ فَتَصِلَ إلی مَعدِنِ العَظَمَةِ وَتَصیرُ أرواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ .

بارالها مقام کمال انقطاع بسوی تو را بمن عنایت فرما و دیدگان دلهای ما را با مشاهدهٔ جمال جمیلت روشن ومنوّر فرما تا آنجا که شعاع دیدگان دلها حجابهای نور را بشکافد وبکان عظمت برسد و جانهای ما تعلّق بعزّ قدس جانان بیابـد .

روی بنما ومرا گو که دل از جان بر گیر
پیش شمع آتش پروانه بجان گو در گیر
در لب تشنهٔ مـن بین و مدار آب دریـغ
برسر کشتهٔ خویش آی و زخاکش بر گیر

ودستوردوّم برای امثال‌ما محجوبین‌است که گرفتاراشتغالات مادّی دنیوی هستیم ونمیتوانیم حالات قلبیّهٔ خودرا دائماً حفظ کنیم‌بلکه ظواهر ومظاهر طبیعت مارا از توجّه‌بمعنویّات‌ومشاهدهٔ‌روحانیّات باز داشته است پس مارا دستورآنست که درحال استقبال متذکّر شویم رجوع خود را بحق و ایستادن در پیشگاه با عظمتش یَوْمَ یَقومُ الروحُ وَالملائِکَةُ صَفّاً لایَتَکَلّمونَ إلاّ مَنْ أذِنَ لَهُ الرحمنُ و روزی

را که هر کس بآنچه ازپیش فرستاده گرفتار خواهد بود وبمولای حقیقی خود که خدایتعالی است بازگشت خواهد نمود و خط بطلان برهمهٔ هواهای نفسانیّه و معبودهای باطله کشیده خواهد شد پس درمحضر چنین عظیم الشأنی که تمام دار تحقّق جلوه‌ای ازجلوات فعل او است چون من و تو مسکینی که متوجّه شویم بخطاهائی که ازما سرزده وغفلت‌هائی که نموده‌ایم و روسیاهی‌ها که ببار آورده‌ایم این چنین توجّه لامحالة درما ایجاد خوف کند وبرخود بترسیم که آنموقف را چه جواب گوئیم وچه عذر آوریم.

و ازطرفی تذکّرسعهٔ رحمت الهی‌وعطوفت والطاف غیر متناهیه و کرامات بی‌پایان وظهور شفاعت شافعین و اولیای حق مخصوصاً نبیّ اکرم و رسول‌معظّم که صاحب شفاعت کبری و مدّخر ازبرای اهل کبائر این امّت است نور امید را در دل ماروشن سازد و دستوریکه فرمود وقف علی قدم الخوف والرجا تحقّق یابد وباقدم بیم‌وامید دراین‌بارگاه تردّد کنیم و بحالت خوف و رجا بایستیم و ضعف و فتور و بیچارگی و فقر و ذلّت خود را و عظمت و حشمت و کبریا و جلال مقدّس رادرنظرآوریم باشد ازخطر مقام بخوف وخشیت افتیم وبرحمت وعطوفت والطاف بی‌پایانش چشم امید بداریم.

سیّد بزرگوار ما درسرّ جملی استقبال فرماید: ظاهر استقبال متقوّم از دو امر است یکی مقدّمی وآن صرف وجه‌ظاهراست ازجمیع جهات متشتّته و دیگر نفسی و آن صورت استقبال بوجه است بکعبه که امّ القری و مرکز بسط ارض است.

واین صورت را باطنی وباطن‌را سرّی بلکه اسراری است وصاحباب اسرار غیبیّه باطن روح را ازجهات متشتّته کثرات غیب وشهادت منصرف کنند و وجهٔ سرّ و روح را احدیّ التعلّق کنند وجمیع کثرات را فانی درسرّ احدیّت جمع نمایند واین سرّ روحی در قلب که تنزّل کرد حق‌بظهور اسم اعظم که مقام جمع

اسمائی است درقلب ظهور کند و کثرات اسمائی دراسم‌اعظم فانی ومضمحلّ گردد و وجهۀ قلب دراینمقام بحضرت اسم اعظم شود وازباطن قلب که بظاهر ملك ظهور نمود نقشۀ افناء غیر ، انصراف ازشرق وغرب‌عالم ملك است ونقشۀ توجّه بحضرت جمع ، توجّه بمرکز بسط ارض که یداللّه است درارض می‌باشد .

و امّا برای سالك الی اللّه که از ظاهر به باطن سیر می کند و از علن بسر ترقّی می‌نماید باید این توجّه صوری بمرکز برکات ارضیّه را و ترك جهات متشتّتۀ متفرّقه را وسیلۀ حالات قلبیّه قرار دهد وبصورت بی‌معنی قناعت نکند و دل را که مرکز توجّه حضرت حق است ازجهات متشتّتۀ متفرّقه که بتهای حقیقی است منصرف کرده متوجّه قبلۀ حقیقت که اصل اصول برکات سموات وارض است نماید و راه ورسم غیروغیریّت را ازبین‌بردارد تا بسرّ وجّهت وجهی للّذی فطرالسموات والارض تا اندازه‌ای برسد و از تجلّیات و بوارق عالم غیب اسمائی درقلبش نمونه‌ای حاصل آید و جهات متشتّته و کثرات متفرّقه با بارقۀ الهیّه سوخته شود وحق تعالی از او دستگیری فرماید واز باطن قلب بتهای اصغر واعظم بدست ولایت مآبی ریخته شود و این داستان پایان ندارد بگذارم و بگذرم .

و درآداب قلبیّۀ استقبال فرماید :

بدان‌ای سالك الی اللّه که‌چون وجه ظاهرت را ازجهات متشتّتۀ عالم‌طبیعت منصرف کردی وبنقطۀ واحده متوجّه نمودی ادّعای دوفطرت از فطرتهای الهیّه که بید غیب درخمیرۀ ذات تو پنهان است وحق تعالی با دست جلال وجمال طینت تورا بدان مخمّرفرموده نمودی واینّدو حالت فطری‌را بصورت ظاهر دنیائی‌ظاهر ومشهود کردی و برای محتجب نبودن از نورآن دوفطرت‌الهیّه اقامۀ بیّنه‌نمودی بصرف ظاهر ازغیر وتوجّه بقبله که محلّ ظهور یداللّه وقدرت اللّه می‌باشد .

وآن دوفطرت الهیّه یکی تنفرّ ازنقص و ناقص است و دوّم عشق بکمال و

کامل است واین دو که یکی اصلی ذاتی و دیگری تبعی ظلّی است از فطرتهائی است که تمام عائلهٔ بشری بدون استثنای احدی بدان مخمّرند ودرجمیع سلسلهٔ بشر با اختلاف عقاید واخلاق وطبایع وامزجه وامکنه وعادات در بدوی وحضری و وحشی ومتمدّن وعالم وجاهل والهی وطبیعی ایندو فطرت مخمّر است گرچه خود آنها از آن محجوب باشند ودر تشخیص کمال ونقص وکامل و ناقص مختلف باشند، آن وحشی خونخوار آدم کش کمال را بآن داند که غلبه پیدا کند بجان و عرض مردم وخونخواری آدم کشی را کمال تشخیص داده وبدان صرف عمر کند وآن دنیا طلب جاه‌ومال خواه کمال را بمال وجاه داند وعشق بان دارد.

بالجملة صاحب هرمقصدی مقصد خویش را کمال وصاحب آن مقصد را کامل داند وعشق بآن‌دارد و از غیر آن‌متنفّر است انبیاء علیهم‌السلام وعلماء بالله واصحاب معرفت آمدند تا مردم را ازاحتجاب بیرون آورند ونور فطرت آنها را از ظلمات جهل خلاصی دهند وبآنها کامل و کمال را بفهمانند وپس ازتشخیص کمال وکامل توجّه‌بآن‌وترک‌غیر، محتاج‌بدعوت نیست‌بلکه‌نورفطرت خودبزرگترین‌راه نماهای الهی است که درتمام سلسلهٔ بشر موجود است.

دراین معجون الهی یعنی نماز که معراج قرب الهی است استقبال بقبله و توجّه بنقطهٔ مرکزیّه و دست کشیدن و رو برگرداندن ازجهات متفرّقه، دعوی بیدار شدن فطرت است وخارج شدن نور فطرت ازاحتجابات است‌واین‌برای کمّل واصحاب معرفت حقیقت‌داردوبرای‌مااصحاب‌حجاب‌ادبش آنست که‌بدل‌بفهمانیم که درجمیع دار تحقّق کمال و کاملی نیست جز ذات مقدّس‌کامل علی الاطلاق که آن ذات مقدّس کمالی است بی نقص وجمالی است بی‌عیب وفعلیّتی است بی‌شوب قوّه‌و وخیریّتی است بی‌اختلاط بشریّت ونوری است بی‌شوب ظلمت ودرتمام دارتحقّق هرچه کمال وجمال وخیر وعزّت وعظمت و نوریّت و فعلیّت وسعادت یافت شود از نور جمال آن ذات مقدّس است واحدی را در کمال‌ذاتی با آن ذات‌مقدّس شرکت

نیست و موجودی را جمال و کمال و نور و بهاء نیست جز بجمال و کمال و نور و بهای آن ذات مقدّس .

بالجملة جلوۀ نور جمال مقدّس اوعالم را نورانی‌فرموده وحیوة وعلم وقدرت بخشوده والاّ همۀ دار تحقق درظلمت عدم و کمون‌نیستی و بطون بطلان بودند بلکه کسیکه بنور معرفت دلش روشن باشد جز نور جمال جمیل همه‌چیز را باطل وناچیز ناچیزومعدوم داند ازلاً وابداً درحدیث است که رسول خدا صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله چون این شعر لبیدرا استماع فرمودکه میگوید :

أَلا كُلُّ شَيْءٍ ماخَلا اللّهُ باطِلٌ . وَكُلُّ نَعيمٍ لامَحالَةَ زائِلٌ

فرمود : این شعر راست‌ترین شعرها است که عرب گفته وچون بقلب خود فهماندی بطلان همۀ دارتحقّق و کمال ذات مقدسّ را درتوجّه قلب بقبلۀ حقیقی و عشق بجمال جمیل‌علی‌الاطلاق و تنفّر ازجمیع دارتحقّق جز جلوۀ ذات مقدّس محتاج باعمال رویّه نیست‌بلکه خود فطرت‌اللّه ، انسان را دعوت جبلّی‌فطری بآن مینماید وَ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَمواتِ وَالأَرْضَ لسان ذات و قلب وحال انسان شود و انّی لااحب الآفلین لسان فطری انسان گردد .

پس ای فقیر بدان که عالم بوجهۀ سوائیّت زائل وداثر وفانی و باطل است هیچ یك ازموجودات را از خود چیزی نیست و در ذات خود جمال و بهائی و نور و سنائی نمی‌باشد وجمال وبهاء منحصر بذات‌حق‌است وآن ذات مقدّس‌چنانچه متفرّد درالوهیّت و وجوب وجود است متفرّدبجمال وبهاء و کمال ، بلکه متفرّد بوجود است و درناحیۀ دیگران ذلّ عدم ذاتی‌وبطلان، ثبت است پس دل را که مرکزنور فطرت‌اللّه است ازجهات متشتّتۀ اباطیل واعدام ونواقص منصرف کن وبمرکزجمال و کمال متوجّه نما و درضمیر صافی خود لسان فطرتت این باشد که عارف شیراز می‌فرماید .

درضمیر ما نمیگنجد بغیر ازدوست کس　　هردوعالم را بدشمن ده که ما را دوست بس

پایان نقل از استاد

قبسی از نور ولایت در قبله واسرار آن

بدانکه قبله جهتی است که عبد با روی کردن بآن جهت متوجّه بسوی خدایتعالی می‌شود وچون بضرورت عقل معلوم است که ذات حق متعال من حیث نفس الذّات موردمواجهه قرار نمی گرد بعلّت احتراق اشیاء نزد ذات بلکه احتراق آنها نزد ظهور نورعظمت‌ذات چنانکه طور متلاشی‌شد وبنی اسرائیل هلاك گردید وموسی کلیم مدهوش‌شد باآنکه تجلّی بمقدار ته سوزنی ازنور یکی از کروبیین بود و او یکی ازشیعیان آل محمّد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود برحسب روایت بصایرالدرجات پس‌توجّه بذات حق تعالی وتقدّس‌ممکن‌نیست بلکه توجّه بحق بظهور صنع اووآثار قدرت او است.

وعبدرا هنگام توجّه دوحالت است

اوّل‌حالت‌فنا واضمحلال است هنگام سطوع اشعّهٔ انوار جلال وجمال که در اینحالت‌عبداصلاً وابداً نفس‌خودرامتوجّه نیست‌بلکه‌بواسطهٔ‌نفس که وجه‌ربّ‌است مستغرق مشاهده و وجدان ربّ است چنانچه‌مولی الموحّدین‌علی علیه السلام می‌فرمود: بَلْ تَجَلّیٰ بِها وَبِها امْتَنَعَ مِنْها وسیّدالشهداء علیه السلام در دعای عرفة عرض می کند یا مَنِ استَویٰ بِرَحْمانِیَّتِهِ فَصارَ العَرْشُ غَیْباً فی ذاتِهِ مَحَقْتَ الآثارَ بالآثارِ وَ مَحَوْتَ الأغیارَ بِمُحیطاتِ أفلاكِ الأنوارِ.

نشان موی میانش که‌دل دراو بستم　　زمن مپرس که خود درمیان نمی‌بینم

ومارا فعلاً با اینمقام سخنی نیست

دوّم: حالت فرق‌ومشاهدهٔ نفس است وعبد دراین هنگام متوجّه وجود خود وواجد نفس‌خویش است ولی‌عبادتش منحصراً برای ربّ است وَلا یُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحداً پس واجب است که دراینهنگام میان عبد ومبدأش رابطهٔ فیضی بوده باشد و

اگر چه این رابطه درصورت اوّلی نیز موجود است لکن مورد نظر وملتفت الیها نبوده است بلکه خود رابطه مورد التفات عبد بود نه رابطه بودنش (دقّت شود) چنانچه مولی الکونین ابی عبدالله الحسین علیه السلام دردعای عرفه عرض می کند الهی أَمَرْتَ بِالرُّجوعِ إلى الآثارِ فَارْجِعْنی بِكِسْوَةِ الأَنوارِ وَ هِدايَةِ الإسْتِبْصارِ حَتّی أَرْجِعَ إلَيْكَ مِنْها كَما دَخَلْتُ إلَيْكَ مِنْها مَصونُ السِرِّ عَنِ النَّظَرِ إلَيْها وَ مَرْفوعُ الهِمَّةِ عَنِ الإعْتِمادِ عَلَيْها واین رابطه وواسطه ، وجه ومبدء عبد است و فیض مبدء بعبد بواسطهٔ این وجه می‌رسد زیرا عبدرا آن‌قدرت و تحمّل و توانائی نیست که فیض مبدء متعال را بدون واسطه اخذ کند ـ مالِلتُّرابِ وَ رَبِّ الأَرْبابِ ؟ واینواسطه است که مبدء وجود عبداست ومابه‌الوجود اواست واین وجه‌است همان قبله‌ایکه که عبد بهنگام توجّه بسوی خدایتعالی روی بآن قبله می کند وچون بادلهٔ قطعیّه ثابت کرده‌ایم که محمّد وآل محمّد سلام الله علیهم اجمعین مبدء عالم وجوداند وهمهٔ ما سوا طفیل آن ذوات مقدّسه‌اند وخدای جهان آنان‌را خلق فرمود بصد هزار دهر پیش از آنکه بیافریند جهان وجهانیان را چنانچه رسول اکرم صلّی الله علیه وآله فرمود در روایتی بدین مضمون که خدایتعالی عرش و کرسی را از نور من آفرید وبخدا سوگند که نور من از عرش و کرسی اشرف است وفرشتگان را از نور علی آفرید بخدا قسم که نور علی از ملائکة اشرف است وآسمانهای هفت گانه و زمین‌های هفت گانه را از نور فاطمه آفرید وبخدا قسم که نور فاطمه از آسمانها و زمینها اشرف است و خورشید وماه را از نور حسن آفرید بخدا قسم که‌نور حسن ازآفتاب و ماه اشرف است وبهشت وحورالعین را ازنور حسین آفرید بخدا قسم که نورحسین‌ازبهشت و حور العین اشرف است .

و روایات از این قبیل بسیار است که اگر کسی در آنها تدبّر کند ونور ولایت‌حقّه بردلش‌تابیدن‌گیرد متوجّه می‌شود که‌این بزرگواران مبادی وجودند وباقی‌اکوان‌بواسطهٔ‌وجودآنان‌وجودیافته‌اند کماقال مولانا‌امیرالمؤمنین نَحْنُ صَنايِعُ

اللهِ وَالخَلْقُ بَعْدُ صَنایِعُ لَنا وچون چنین‌اند پس ایشانند مهابط فیض الهی و معادن حکمت خداوندی وینابیع قدرت بی منتهای او و اوعیهٔ مشیّت حضرت پروردگار کما قال جعفر بن محمّد عليه السلام فی الزیارة المرویّة عن الکافی ارادة الربّ فی مقادیر اموره تهبط الیکم وتصدر من بیوتکم پس قبلهٔ آفاق وباب الله علی الاطلاق ذوات مقدّسهٔ محمّد وآل محمّد است وتوجّه بحق تعالی است توجّه بایشان من اراد الله بدء بکم ومن وحّده قبل عنکم ومن قصده توجّه بکم وفرمودند: نحن وجه الله الّذی یتوجّه به الیه الاولیاء و در زیارت امیرالمؤمنین است السلام عَلی اسْمِ اللهِ الرَضِیّ وَوَجْهِهِ المُضیءِ پس ایشانند قبلهٔ کلّ عالم درهر عالمی ازعوالم برحسب اهل آن عالم تا آنکه ظاهر شدند درعالم جسمانی بهیکل بشری خَلَقَکُمُ اللهُ أنواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقینَ حَتّیٰ مَنَّ عَلَیْنا بِکُمْ فَجَعَلَکُمْ فی بُیوتٍ أَذِنَ اللهُ أن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیها اسْمُهُ[1].

و چونکه نماز عبارت است از توجّه عبد بسوی خدایتعالی بتمام شراشر وجودش وچون بعضی از توابع وجود عبد جسمانی است پس واجب است که با وجود جسمی خود نیز توجّه بسوی خدایتعالی داشته باشد وچونکه اجسام مطهّرهٔ ایشان مبدء اجسام ومبدء اسطقسّات است سزاوار بود که برای قبله بودن ازطرف خدایتعالی تعیین شوند لکن شاید بدو علّت تعیین نشدند.

اوّل آنکه اگر ایشان برای مردم قبله می‌شدند امکان آن بود که غلوّ در حق شان نموده وآنان رامعبود خود قرار دهند زیرا می‌بینیم که چنین اعتقادی در بارهٔ ایشان شد با آنکه چنان امری نشده بود.

وَماتَ الشافِعی وَلَیْسَ یَدْری　　　　عَلِیٌّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللهُ

پس اگر امر قبله بودنشان تحقّق می‌یافت اعانتی بود برای اهل باطل و نعوذ بالله سبب ضلالت و گمراهی میشدند با آنکه آنان هُداتٌ إلی الله اندو أدِلاّءِ

---

(۱) چون مطلب در سطحی بالاتر از درك عموم بود از اینرو جمله‌های عربی ترجمه نشد تا برای افرادیکه بضاعت علمی کافی ندارند قابل استفاده نباشد.

عَلى مَرضاتِ الله .

و نیز مردم توهّم می کردند که معاذ الله خود آل محمّد معبود شدن را دوست داشته‌اند که برای وصول باینمقام خود را قبله‌قرار داده‌اند وهمین معنی مستمسکی می‌بود در دست دشمنان اهل بیت برای تکذیب آن بزرگواران چنانچه دیدیم وقتی مأمور باطاعت از علی عليه السلام شدند انقلبوا علی اعقابهم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضرّ الله شیئاً وقتی آنهمه عناد ولجاج نسبت باطاعت وخلافت آل الله ازخود نشان دادند چگونه ممکن بود که تن زیر بار قبله بود نشان دهند؟ هرگز . و ابداً راضی نمی‌شدند و در اینصورت اساسی برای اسلام ثابت وبرقرار نمی‌شد .

وجه دوّم آنکه چون آن انوار الهی در هیئت انسانی و صورت بشری ظهور نمودند لذا مقتضیات بشری ازخوردن وآشامیدن و امور جنسی و انتقال از مکانی بمکان دیگر وغیره برآنان جاری گردید فلذا در مکان معیّنی مستقرّ نبودند تا آنکه خلق روبسوی آنان کنند و بفرض آنکه در مکان واحد قرار می گرفتند توحید و کلمهٔ اسلام انتشار نمی‌یافت با آنکه استقرار درمکان واحد بطور دائم ازمقتضای بشریّت خارج است وامری است غیر ممکن وبا بودنشان در امکنهٔ متعدّده توجّه خلایق بسوی آنان امکان پذیر نبود پس ناچار می‌بایست در زمین جسمی برای توجّه خلق تعیین میگردید که از مبادی عالیه وسنخ اجسام ایشان بوده باشد لذا فرمودند : که طینت ما خلق شده از ده قبضه پنج قبضه ازبهشت و پنج قبضه از زمین امّا آن پنج قبضه که از زمین خلق شده زمین بیت المقدّس و زمین مکّة و مدینة و کوفه وحایر حسین عليه السلام است وهریك ازاین اراضی صلاحیّت قبله بودن را دارند چون هریك ازآنها وجهی از وجوه ایشانند والبته حایر حسین عليه السلام اشرف این اراضی است وپس از آن کوفه وپس ازآن مکّة وپس از آن بیت المقدّس .

امّا قبله بودن حایر حسین عليه السلام و کوفه ومدینه مصلحت نبود بهمان علّتی که در درعدم تعیین ابدان مقدّسهٔ ایشان ذکر شد وبجهت اشتراك در محذور ، زیرا این

اراضی منسوب بایشان بودو بهمین جهت حضرت صادق عليه‌السلام درجواب سئوالیکه‌از آنحضرت شد که چرا زمین کربلا باآنکه اشرف بود قبله قرار داده نشد ومقصد برای حجّاج و عبّاد نگردید و این قرار از برای زمین مکّه شد با اینکه زمین مکّة پست‌تر از زمین کربلا است ؟ فرمود : علی عليه‌السلام میفرمود اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله امر نفرموده بود بمسح ظاهر قدم هرآینه مسح باطن قدم اولی بود .

واین جواب اشاره باین است کـه زمین کـربلا برای قبله شدن و مقصد حاجیان گـردیدن اولیتر بود زیرا خدایتعالی خلق‌فرمود زمین کربلا را پیش از آفرینش خلق به بیست وچهار هزار سال وزمین کربلا همیشه طیّب بود ، وطاهر چنانچه در زیارت شریفه است أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ طَهُرْتَ وَطَهُرَ حَرَمُكَ واین زمین اعلا طبقات بهشت است وهمیشه صدّیقون دراین زمین ساکن بوده‌اند الاّ آنکه حکم الهی وحکمت بالغه‌اش ومصالح زمانیّه چنین اقتضا کرد که زمین‌مکّه قبله گردد.

وصل وحقیقت امردر قبله اینکه: زمین کربلا بمنزلهٔ قلب است ازانسان و زمین کوفه بمنزلهٔ صدر ازآن وزمین مدینه بمنزلهٔ دماغ ومغز آدمی و زمین‌مکّه بمنزلهٔ وجه است وظهور قلب چنانچه اشاره شد بوجه است که وجه آیت و دلیل قلب است وبهمین جهت شناخته‌نمی‌شود شخص وقلب مگر بوجه وتوجّه نمی‌شود بقلب‌مگر بوجه‌پس‌وجه،ظاهر قلب‌است و توجّه‌بآن،توجّه‌بقلب‌است وهم‌چنین‌مکّه ظاهر کربلا و وجه کربلا و دلیل کربلا است پس توجّه بمکّه درحقیقت توجّه بکربلا است واتیان بمکّه درحقیقت اتیان‌بکربلا است چه آنکه اتیان بقلب‌بغیر ازجهت وجه میسّر نباشد .

بناءً علی‌هذا قبلهٔ حقیقی، کربلا است چون زمین کربلااشرف‌است که‌زمین از زیر آن پهن شد وحامل ظهور اصل بود واصالت کربلا ازآن‌رواست که‌خداوند آن را پیش از آفرینش عالم آفرید ولی چون مکّه حاکی مثال کربلا وظهور

آن وتفصیل آن است پس مکّه قبله ومطاف خواهد بود مادامیکه این زمین معمور است وپس ازخراب دنیا و قیام قیامت وذهاب قشور و فناء ظواهر و رجوع عالم از عالم قشر بعالم لبّ آنگاه مقصود ومطاف زمین کربلا خواهد بود چنانچه دراخبار اهل بیت بدان اشاره شده است و فرموده‌اند که زمین کربلا اشرف طبقات بهشتی است که ساکن می‌شود درآن بهشت محمّد وآل محمّد واهل بهشت درهر جمعه‌می آیند برای زیارت ربّ نزد ایشان وَفی ذٰلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسونَ چنانچه خلق الآن برای زیارت پروردگار بمکّهٔ معظّمه آیند زادها الله شرفاً و تعظیما مگر نه بینی که میفرماید کسیکه زیارت کند ایشان را مانند کسی‌است که زیارت کند خدا را.

اکنون که معلوم شد قبلهٔ جسمانی وجهی از وجوه آل محمّد است معلوم خواهد شد که نماز کردن بسوی فرع صحیح نیست هر گاه توجّه باصل نباشد که قبلهٔ واقعی و سبل حقیقی آل محمّد است انتم السبیل الاعظم پس هر گاه توجّه عبد بخدایتعالی بواسطهٔ ایشان نباشد توجّه بسوی قبلهٔ ظاهری به تنهائی سودی نخواهد بخشیدچنانچه مخالف ومؤالف از رسولخدا صلّی الله علیه وآله روایت کرده‌اند که فرمود خدایتعالی فرموده است اگر بنده‌ای‌عبادت کند مرا تا اینکه هم چون مشك کهنه شود و هزار حج وهزار عمره بجا آورد و هزار بار در میدان جهاد با کفّار شرکت کند و درمیان رکن ومقام شهید شود وپس از این اعمال بیاید نزد من در حالیکه ولایت علیّ بن ابی طالب را نداشته باشد رحمت من باو نخواهد رسیدوسر نگون وبرمنخرینش در آتش‌اش اندازم وروایات دراینکه ولایت اهل‌بیت شرط قبول بلکه شرط صحّت اعمال است بیش ازآن است که دراین مختصر ذکر شود فَانْظُرْ ما ذاتَرىٰ ثَبَّتَكَ اللهُ و إيّانا بِالْقَولِ الثابِتِ و الحَمْدُلله رَبِّ العالَمين.

ثنا وسپاس و منّت خدای را عزّوجلّ که این بنده را توفیق عنایت فرمود وجلد اوّل این سفر جلیل پایان یافت و از فضل بی منتهایش امیدآنکه جلد دوّم آن نیز که مشتمل‌است براسرارمقارنات نماز از اذان و اقامه وتکبیرات افتتاحیّه و تکبیرة الاحرام و تفسیری بدیع از سورهٔ مبارکهٔ حمد و توحید و قدر واسرار باطنی بقیهٔ اجزاء نماز از رکوع و سجود و تشهّد وسلام وتسبیحات ودیگرمعارف عالیهٔ اسلامی در دسترس تشنگان حقیقت وعاشقان فضیلت قرارگیرد و هوالموفّق و المعین

العبد المفتاق الی رحمة ربّه السید احمد الفهری الزّنجانی

مژدهٔ بزرگ

بطالبان حقیقت

بعاشقان فضیلت

باصحاب قلوب و ارباب معرفت :

کتاب بسیار نفیس و بی‌نظیر

صلوة العارفین

بقلم مبارك استاد بزرگوار الهی روحی فداه در پایان جلد دوّم این کتاب بطبع خواهد رسید

ختامه مسك و في ذلك فليتنافس المتنافسون

فهرست مطالب

مطلب	صفحه

مطلب | صفحه

مطلب	صفحه

مطلب	صفحه

مطلب | صفحه

مطلب	صفحه

معرفی کتاب

کتاب	نویسنده
۱ـ شرح دعای سحر	حضرت امام خمینی
۲ـ ابعاد خط امام ۳ جلد	حضرت امام خمینی
۳ـ ارتجاع	حضرت امام خمینی
۴ـ مصاحبه‌ها	فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری
۵ـ پیام‌ها	فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری
۶ـ خطبه‌ها	فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری
۷ـ گذری برزندگی و اندیشه‌ها	فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری
۸ـ نماز شب	سید احمد فهری
۹ـ ریا و عجب	سید احمد فهری
۱۰ـ شرح حالا ملا صدرا	سید جلال‌الدین آشتیانی
۱۱ـ هستی ازنظر عرفان و فلسفه	سید جلال‌الدین آشتیانی

نهضت زنان مسلمان

خیابان سعدی شمالی، خیابان مطبوعی،
پلاک ۱۸ـ تلفن: ۳۱۹۷۸۹

قیمت: ۲۳۰ ریال